

عربی
(فقه و مبانی حقوق)

زبان عربی

فهرست مطالب

بخش اول صرف و نحو

۱۵	فصل اول: علم صرف
15	گفتار اول: کلیات
15	بند اول: تعریف علم صرف
16	گفتار دوم: باب فعل
16	بند اول: مقدمه
16	بند دوم: ماضی (گذشته)
17	بند سوم: مضارع
17	بند چهارم: فعل امر
17	طریقه ساخت فعل امر
18	بند پنجم: معلوم و مجهول
18	ساختن فعل مجهول از فعل متعددی معلوم
18	مجهول نمودن فعل مضارع
18	نائب فاعل
19	بند ششم: فعل مجرد و مزید
21	بند هفتم: فعل صحیح و معتل
22	بند هشتم: فعل لازم و متعدی
23	علامت فعل متعدی
23	بند نهم: ادغام
24	وجوب ادغام
24	منع ادغام
24	بند دهم: اعلال
25	اعلال به حذف
25	اعلال به قلب
26	اعلال به اسکان
27	اعلال همزه
27	نوشتن همزه
28	همزه وصل و قطع
28	جای همزه وصل و همزه قطع
29	اعلال به حذف
30	تتمه:
30	مؤكد و غير مؤكد
31	گفتار سوم: باب اسم
31	بند اول: کلیات

32	بند دوم: مصدر
32	مصادر ثلاثی مزید
33	مصدر میمی و اسم مصدر
33	مصدر صناعی:
33	مره و نوع
34	بند سوم: اسم فاعل و مفعول
35	بند چهارم: احکام مثنی
35	بند پنجم: جمع مذکر سالم
36	موارد استثناء
36	بند ششم: جمع مؤنث سالم
37	بند هفتم: جمع مکسر
38	بند هشتم: جمع قله
38	بند نهم: اسم جمع
39	بند دهم: صفت مشبیه
40	عمل صفت مشبیه:
40	بند یازدهم: أفعال تفضیل
41	بند دوازدهم: اسم مبالغه
41	بند سیزدهم: اسم زمان و مکان و آلت
42	اسم آلت
43	بند چهاردهم: اسم مقصور و ممدود و منقوص
43	اسم مقصور
43	اسم ممدود
44	بند پانزدهم: مذکر و مؤنث
45	بند شانزدهم: موصوف و صفت
46	بند هفدهم: نسبت
46	انواع نسبت
47	نسبت به اسم مقصور
47	نسبت به اسم منقوص
47	نسبت به جمع مکسر
48	بند هجدهم: تصغیر
48	اهداف تصغیر
48	تصغیر کلمات:
49	بند نوزدهم: اعراب
52	امر مبنی:
52	بند بیستم: ضمیر
54	نتیجه
54	بند بیست و یکم: اسم اشاره
54	اشاره نزدیک:

55.....	اشاره متوسط:
55.....	اشاره به دور:
55.....	اسماء اشاره مختص به مکان:
55.....	بند بیست و دوم: اسم موصول
56.....	صله موصول
57.....	بند بیست و سوم: اسماء شرط
57.....	بند بیست و چهارم: اسماء استفهام
58.....	بند بیست و پنجم: ظرف
59.....	بند بیست و ششم: اسم فعل
60.....	بند بیست و هفتم: اعداد
62.....	عدد ترتیبی
63.....	گفتار چهارم: باب حرف
63.....	بند اول: کلیات
64.....	بند دوم: ملحقات صرف
66.....	سؤالات تستی
73.....	پاسخ تشریحی سؤالات تستی
۷۶	فصل دوم: نحو
76.....	گفتار اول: اعراب فعل
76.....	بند اول: مواضع رفع فعل مضارع:
76.....	بند دوم: مواضع نصب فعل مضارع:
78.....	انواع نفی
78.....	واو معیت
79.....	بند سوم: مواضع جزم فعل مضارع:
80.....	احکام شرط و جواب آن
81.....	مواضع مقرون بودن جواب به اذا فجائیه:
81.....	گفتار دوم: اعراب فاعل
81.....	بند اول: فاعل
81.....	اقسام فاعل
82.....	فاعل ظاهر تشبیه و جمع
82.....	علامت تانیث در فاعل مؤنث و مفرد
82.....	موضع تقدیم مفعول بر فاعل:
83.....	بازگشت ضمیر به مرجع مؤخر:
83.....	تقدیم مفعول بر فاعل بصورت جوازی:
83.....	تقدیم وجوبی مفعول بر فاعل:
83.....	بند دوم: نائب فاعل
84.....	احکام نائب فاعل
85.....	گفتار سوم: اعراب مبتدا و خبر
85.....	جای مبتدا و خبر

87	ملحقات مبتدا و خبر
87	1- مبتدا و صفت
88	2- وقوع نکره مشتق بعد از مبتدا و خبر
90	گفتار چهارم: اسم کان و اخوات آن
91	گفتار پنجم: اسم کاد و اخوات آن
93	گفتار ششم: حروف مشبه به لیس
93	گفتار هفتم: حروف مشبهه بالفعل
94	حکم خبر آن و تقدیم و تأخیر خبر:
94	جواز ورود لام ابتدا بر خبر آن:
96	فتح همزه آن:
96	گفتار هشتم: لای نفی جنس
96	شرایط عمل لا:
97	برخی از انواع لا
98	گفتار نهم: منصوبات
98	بند اول: مفعول مطلق
98	عامل مفعول مطلق
99	نیابت از مفعول مطلق تاکیدی
99	جواز حذف عامل مفعول مطلق
100	بند دوم: مفعول به
100	حذف مفعول به:
100	بند سوم: افعال قلوب
102	اعمال و الغاء افعال قلوب
102	تعلیق افعال قلوب:
103	بند چهارم: اسم فعل
104	اسم فعل از لحاظ زمانی:
104	بند پنجم: اسم فاعل
105	اسم فاعل مجرد از الف و لام:
105	حکم اسم فاعل با چند مفعول متعدی:
106	بند ششم: اسم مفعول
106	حکم اسم مفعول:
106	تفاوت عمل اسم مفعول
106	بند هفتم: صفت مشبیه
107	تفاوت اسم فاعل با صفت مشبیه
107	بند هشتم: مصدر
108	تابع مصدر:
108	بند نهم: فعل تعجب
109	ساخت اسلوب سماعی تعجب
109	شرایط فعل جهت ساخت صیغه تعجب:

110	اسلوب تعجب
110	شرط اسم متعجب منه:
110	مهمترین احکام تعجب
110	بند دهم: تحذیر و إغراء
111	احکام إغراء
111	ضمیر شأن
112	بند یازدهم: اختصاص
112	بند دوازدهم: اشتغال
114	بند سیزدهم: تنازع
115	بند چهاردهم: منادی
117	تابع منادی
120	بند پانزدهم: مفعول له
120	حالات مفعول له:
121	بند شانزدهم: مفعول فیه (ظرف)
122	بند هفدهم: مفعول معه
123	بند هجدهم: حال
124	اقسام حال و ارتباط آن به ذی الحال
126	مرتبه حال و ذی الحال و عامل آن
128	بند نوزدهم: تمییز
128	مواضع تمییز مفرد
129	حکم تمییز مفرد
130	تمییز غیر منقول
130	تمییز کم استفهامی:
133	بند بیستم: افعال تفضیل
134	بند بیست و یکم: افعال مدح و ذم
136	بند بیست و دوم: استثناء
137	احکام مستثنی
137	وجوب نصب:
138	حکم مستثنی به غیر و سوی
139	حکم مستثنی به خلا و عدا و حاشا:
139	حکم مستثنی به لیس و لایکون:
140	حکم لاسیما:
140	گفتار دهم: مجرورات
140	بند اول: حروف جر
146	حرف قسم
148	حرف عطف
151	" حرف استفهام و جواب "
154	سین و سوف

155	حرف توقع
157	بند دوم : اضافه
160	گفتار یازدهم: توابع
160	بند اول: نعت
160	نعت مشتق
161	پیوند و ارتباط نعت حقیقی با منعوت:
164	صفات متعدد
164	بند دوم : تاکید
165	انواع تاکید معنوی
165	حکم لفظ نفس و عین:
166	کل و جمیع و عامه:
166	أجمع ، جمعا ، أجمعون ، جمع
167	بند سوم : بدل
168	بند چهارم: عطف
170	سؤالات تستی
178	پاسخ تشریحی

بخش دوم : ترجمه و اصول آن

181	مقدمه
۱۸۱	فصل اول: اسم
181	گفتار اول : ترجمه اسم
181	بند اول: ترجمه اسم‌های ملحق به مثنی
181	بند دوم: ترکیب موصوف، صفت و مضاف، مضاف الیه
182	بند سوم : موصوف و صفت مقلوب
183	بند چهارم : صفت تفضیلی و عالی در مقایسه با «افعل» تفضیل
183	بند پنجم : اعداد ترتیبی وصفی
183	اعداد بدون معدل عربی
184	ضمیر شأن و قصه در مقایسه با فارسی
185	ضمیر فصل یا عماد در ترجمه
185	اهمیت مذکر و مونث در ترجمه
185	بند ششم : اسم اشاره در تطبیق با فارسی
185	بند هفتم : منادا و ترجمه آن
186	ترجمه منادای اسم فاعل
186	بند هشتم : استغاثه
187	بند نهم : ترجمه مفعول مطلق
188	بند دهم : مفعول له و ترجمه آن
188	تأکید در تطبیق با فارسی
189	بند یازدهم : موصولها و مشکلات ترجمه «که»
190	بند دوازدهم : تأویل به مصدر در فارسی و عربی

191	بند سیزدهم : ترجمه مصادر عربی به فارسی
192	عمل مصدر در عربی و ترجمه آن به فارسی
192	گفتار دوم: ترجمه فعل
192	بند اول: ماضی
192	ماضی ساده یا مطلق
198	بند دوم : فعل مضارع
199	معادل معنایی مضارع التزامی در عربی
201	بند سوم : مستقبل
201	معادل معنایی مستقبل در عربی
201	زمان فعل جملات حالیه
202	زمان فعل جملات وصفیه
203	بند چهارم : افعال متضاد در ترجمه
204	بند پنجم : ترجمه فعلهای دو مفعولی
204	بند ششم : ترجمه فعلهای وصفی فارسی
205	بند هفتم : ترجمه فعلهای دعایی به فارسی
206	بند هشتم : قسم و انواع آن
206	بند نهم : افعال ناقصه در ترجمه
208	بند دهم : افعال مقاربه در ترجمه
208	بند یازدهم : افعال رجا و ترجمه آنها
209	بند دوازدهم : افعال شروع از منظر ترجمه
209	بند سیزدهم : فعلهای تعجب
210	گفتار سوم : ترجمه حروف
210	بند اول : مقایسه حروف جرّ با حروف اضافه فارسی
211	بند دوم : عدم انطباق حروف دو زبان
212	بند سوم : تأثیر حروف در تغییر معنی
212	بند چهارم : نون تأکید خفیفه و ثقیله در ترجمه
213	بند پنجم : حروف جواب
213	بند ششم : حروف تحضیض و توبیخ
213	گفتار چهارم : ترجمه جمله
213	بند اول: جملات طولانی و متداخل
216	گفتار پنجم : ترجمه ضرب المثلها
227	گفتار ششم : ترجمه کنایات
228	گفتار هفتم : ترجمه ادوات شرط
229	نمونه سؤالات تستی
237	پاسخنامه سؤالات تستی

بخش سوم : علم بیان (بلاغت)

241	موضوع علم بیان:
241	فصل اول : تشبیه

241	گفتار اول: ارکان تشبیه
244	گفتار دوم: تقسیم تشبیه به اعتبار وجه شبه
244	گفتار سوم: ادوات تشبیه
245	گفتار چهارم: تقسیم تشبیه به لحاظ ادوات تشبیه
246	گفتار پنجم: تشبیه به غیر روش‌های اصلی
246	بند اول: تشبیه ضمنی
247	بند دوم: تشبیه مقلوب
۲۴۸	فصل دوم: مجاز
248	گفتار اول: تعریف مجاز و انواع آن
249	گفتار دوم: مجاز لغوی مفرد مرسل و علاقه‌های آن
254	گفتار سوم: تعریف مجاز عقلی و علاقه‌های آن
254	مشهورترین علاقه‌های مجاز عقلی
۲۵۶	فصل سوم: استعاره
256	گفتار اول: تقسیم استعاره از لحاظ ذکر طرفین (مستعار منه - مستعار له)
257	گفتار دوم: استعاره از لحاظ مستعارله
258	گفتار سوم: استعاره از لحاظ لفظ مستعار
259	گفتار چهارم: تقسیم استعاره مصرحه از لحاظ طرفین
260	گفتار پنجم: استعاره از لحاظ ملائمت
۲۶۲	فصل چهارم: کنایه
262	گفتار اول: کنایه از صفت
263	گفتار دوم: کنایه از موصوف
264	گفتار سوم: کنایه از نسبت
266	سؤالات تستی
270	پاسخنامه سؤالات تستی
272	مجموعه تست
275	پاسخنامه
277	مجموعه تست
312	پاسخنامه زبان عربی
398	منابع

بخش اول صرف و نحو

فصل اول: علم صرف

گفتار اول: کلیات

بند اول: تعریف علم صرف

صرف علمی است که از تغییر کلمه به صورتهای مختلف بر حسب معنی مورد نظر گفتگو می کند.

همزه وصل : همزه ایست که اگر درابتدای کلمات قرار گیرد ادای لفظش ثابت می باشد در حالی که اگر همزه در وسط

کلمه قرار گیرد ادای لفظ ساقط می گردد مانند : اِذهب یا خالد – یا خالد اذهب

همزه قطع : بر خلاف همزه وصل در هر جا واقع شود لفظش ثابت می باشد. مانند " یا ولد اکرم معلمک "

نکات مهم:

اگر کلمه ای در ذهن تصویری بوجود آورد ولی معنای مستقلی نداشته باشد حرف نامیده می شود.

اگر کلمه ای در ذهن تصویری بوجود آورد ولی معنای مستقلی داشته که خود به دو قسم تقسیم می گردد . اگر کلمه ای

در زمان بکار رفته باشد فعل و در غیر اینصورت اسم گفته می شود.

زمان عربی :

- زمان حال یا زمان در حین تکلم

- زمان مستقبل یا زمان بعد از تکلم تا آینده

- زمان گذشته ، زمان قبل از تکلم تا قبل از آن

تبصره : مجموع زمان حال و آینده را مضارع گفته می شود و امر از نظر زمانی جزء قسم مستقبل قرار می گیرد.

بطور خلاصه می توان در خصوص صرف و نحو گفت:

تجزیه: صرف ، با کلمه کار دارد – با ساختار و مشخصات فردی کلمه کار دارد

ترکیب : نحو، با جمله کار دارد – با نقش کلمه در مجموع یک جمله کار دارد.

گفتار دوم : باب فعل

بند اول: مقدمه

افعال جامد بر دو قسمند:

یک قسم آنها که فقط صیغه ماضی دارند مانند: عسی و لیس

قسم دیگر آنها که فقط فعل امر دارند مانند: هَب و تعال.

بعضی از افعال به صورت تام صرف نمی‌شوند و این نوع نیز بسیار اندکند مانند: ما بَرَحَ، ما انْفَكَّ و ما فَتَى که از اخوات کان هستند و از آنها جز فعل مضارع مشتق نمی‌شود. همچنین اوشک و کاد از افعال مقاربه فقط فعل مضارع دارند.

بند دوم: ماضی (گذشته)

فعلی است که دلالت بر وقوع اتفاقی یا حالتی در زمان قبل از زمان تکلم می نماید مانند کَرَمَ یا کتب رَبِّک علی نفسه الرحمه . از جمله علامات فعل ماضی این است که ضمیر "تاء" به آن می چسبد که به آن تَاءَ فاعل و تاء تانیث ساکن می گویند مانند : من حیث خرجت قول وجهک

فعل ماضی به چهار قسم تقسیم میگردد (کامل ، سابق ، اُکمل و ناقص)

کامل (ماضی ساده): فعلی است که در گذشته اتفاق افتاده و بطور کامل تمام شده است. مانند: برأ المریض (مریض خوب شد)

سابق: فعلی که بر اتفاقی دلالت می کند که موقع آن سپری شده ولی نسبت به فعل ماضی دیگر حال محسوب می گردد مانند: وقتی مریض مرد صدای شیون بلند شد.

اُکمل (ماضی بعید): فعلی که در یک زمان نامعین گذشته واقع شدهو همراه آن فعل دیگری که وقوع یافته هم آمده باشد. (طریقه ساخت: کان+ فعل ماضی ، کان + قد+ فعل ماضی) مثال: کنت قد کتبت الرسالة قبل قدومه بزمان

ناقص (ماضی استمراری):

دو فعلی که در گذشته همزمان با هم اتفاق می افتد و ایندو بهم می پیوندند (طریقه ساخت: کان + فعل مضارع) مثال: کنت اُکتب لَمّا دخل

نکته: فعل ماضی در مقام طلب یا دعا به معنی استقبال است مانند " غفر الله لک " خداوند شما را ببامرزد ، ویا هرگاه بعد از إذا یا ان شرطیه بیاید مانند (إذا زرتنی اُزورُک) یا حرف نفی بعد از قسمبر آن وارد شود نیز معنای مستقبل می دهد مانند (وحياتک لا نکثت عهدک مادمت حياً)

بند سوم: مضارع:

فعلی که در زمان تکلم واقع می شود و همچنین دلالت بر حالت یا حدوثی در زمان حال و استقبال دارد مانند: یَحْسُنُ
— یَرْحَمُ مِنْ یَشَاءُ

حروف مضارعه شامل "همزه، نون، و یاء" می باشد پس فعل مضارع از فعل ماضی ساخته می شود با اضافه نمودن یکی از حروف مضارع در اول کلمه مانند: فَعَلَ — یَفْعَلُ یا "ما یعلم جنود ربک"
نکته: فعل مضارع در سه حالت به حال تبدیل می گردد:

الف- با آوردن لام ابتداء (ان الاستاذ لیشرحُ الدرس)

ب- آوردن لیس (لستُ أرضی عنک)

ج- آوردن ما نافیہ (ما أعطیتک ماقبلک)

نکته: معنی فعل مضارع زمانی که بعد از لم ولما و لو شرطیه قرار گیرد به ماضی تبدیل می گردد: (زرتک و لم تکن فی البیت)

بند چهارم: فعل امر:

فعلی که دلالت دارد بر وقوع فعل بعد از تکلم به معنای درخواست کار یا جلوگیری از انجام کاری که به دوقسم (امر به صیغه، امر به لام) تقسیم می گردد.

امر به صیغه مختص فعل مخاطب است پس از فعل معلوم ساخته نمی شود مانند اُکْتُبْ

امر به لام، امری است که در زمان ساختن امر غایب معلوم و مجهول یا امر مخاطب مجهول استعمال می گردد به گونه ای که با آوردن "لام" بر این افعال ساخته می شود که به آن لام امر گفته می شود مانند (لِیَقَاصِصِ الکِسلان) اشخاص تنبل باید مکافات ببینند.

علامت فعل امر: اگر بر طلبی دلالت داشته باشد، یاء مخاطب می پذیرد. مانند: فُکِّلِ و اِشْرِبِ، و در صورتی که به امری دلالت کند یاء مخاطب نمی پذیرد. مانند صه و مه به معنای اُسکت

طریقه ساخت فعل امر

فعل امر از فعل مضارع معلوم با حذف حرف مضارعه و ساکن نمودن حرف آخر در صورتی که باقی حرف متحرک باشد ساخته می شود. مانند: یُکَرِّم = حذف یاء وسکون آخر = کَرَّمَ

اگر حرف بعد از حذف حرف مضارع ساکن باشد باید به آن همزه اضافه گردد. مانند: یَنْصُرُ = حذف یاء = نَصَرَ = آوردن همزه = اَنْصُرُ

علامات همزه : اگر مضارع سه حرفی باشد و عین الفعلش مضموم ، همزه مضموم می گردد مانند اُنْظُرْ
اگر مضارع چهار حرفی باشد ، همزه مفتوح می گردد مانند اُكْرِمُ ، و در غیر این دو حالت همزه مکسور می گردد مانند:
إِعْلَمُ (يعلمُ = حذف یاء و سکون آخر = عِلْمُ = اضافه نمودن همزه = اَعْلَمُ = چون عین الفعل مکسور و سه حرفی ، پس
حرف همزه کسره می باشد)

بند پنجم: معلوم و مجهول

فعل به اعتبار فاعل به دو قسم معلوم و مجهول تقسیم می گردد. لذا اگر در کلام فاعل ذکر گردد فعل ، معلوم می باشد
مانند خَلَقَ اللهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ در اینجا الله فاعل فعل معلوم خلق است.
در غیر اینصورت (یعنی عدم ذکر فاعل در جمله) فعل مجهول می باشد که در اینحالت مفعول به جای فاعل بعنوان نائب
فاعل می نشیند مانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (انسان در اینجا نائب فاعل است)

ساختن فعل مجهول از فعل متعددی معلوم

اول : اگر فعل ثلاثی مجرد باشد: " ضم اول و کسر ماقبل آخر " یعنی مضموم نمودن حرف اول و مکسور نمودن حرف
ماقبل آخر مانند: تُعَلِّمُ ، أُسْتَخْرِجُ (اصلش أُسْتَخَرَجُ)
دوم : اگر عین الفعل " الف " باشد قلب به یاء شده و اول آن کسره می گیرد مانند جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ (در اینجا فعل
جِئَ مجهول بوده زیرا عین الفعل آن که الف بوده به یاء قلب شده و اول آن کسره گرفته است)
سوم: اگر فعل بر وزن فاعل یا تفاعل باشد ، الف به واو قلب می گردد. مانند شُهِدَ الْمَنْظَرُ (فعل شَوَّهَدَ اصلش شاهد بوده
و هنگام مجهول شدن الف به واو قلب شده)
چهارم: فعل مضاعف العین (یعنی عین الفعلش مضاعف باشد) اولش مضموم و عینش به صورت مضاعف باقی می ماند
مانند مُدَّتِ الْإِيدَى

مجهول نمودن فعل مضارع:

برای مجهول نمودن فعل مضارع ، حرف مضارعه مضموم و ماقبل آخر آن مفتوح می گردد. مانند: يَكْتَبُ = يُكْتَبُ
نکته: فعل مضارع اگر عین الفعلش واو یا یاء باشد عینش به الف قلب می گردد. مانند: يَقُولُ = يُقَالُ

نائب فاعل

اسمی که مبنی بر مفعول قرار می گیرد که به سه قسم تقسیم می گردد.

الف- اسم صریح: مانند: عند الامتحان یكرم المرء (در اینجا مرء نائب فاعل می باشد)

ب- مصدر موول: مانند: عَلم انّ زیداً ناجحٌ (در اینجا جمله ان زیداً ناجح ، نائب فاعل می باشد که اصلش عَلم نجاحُ زیدِ بده)

ج- ضمیر متصل یا منفصل مانند: اُکرمْتُ ، لا یُکرمُ الا انت

نکته: اگر نائب فاعل مونث باشد فعل بصورت مونث می آید مانند: ضُربتَ هندٌ (در ماضی با اضافه نمودن تاء ساکن به

آخر فعل و در مضارع با علامت تانیث در اول آن " تُغرسُ الشجره ")

اما اگر نائب فاعل ، اسم ظاهر به مبنی باشد ، اصل عدم الحاق علامت تثنیه می باشد مانند: ضُربَ اللّتان

و اگر اسم ظاهر جمع باشد علامت جمع به آخر فعل اضافه نمی گردد. مانند: سَمِعَ الشّاهد

بند ششم: فعل مجرد و مزید

فعلی است که از حروف اصلی تشکیل یافته و حروف اضافه دیگری ندارد مانند: نصر

فعل مجرد خود به دو نوع ثلاثی و رباعی تقسیم می گردد. ، فعل ثلاثی مجرد دارای 6 وزن می باشد که سه وزن آن

معروف می باشد. (فَعَلَ- فَعِلَ- فَعُلَ)

وزن فَعُلَ دارای اقسامی است : یعنی اینکه در حالات زیر عین الفعل مضارعش کسره میگیرد:

الف- هرگاه مثال واوی باشد (وَجَدَ - یَجِدُ) (در اینجا اعلال حذف صورت گرفته است)

ب- هرگاه اجوف و ناقص یائی باشد (در خصوص اجوف و مثال و ناقص در بحث کلمات صحیح و معتل به آن پرداخت

می گردد) مانند بَیَعَ - یَبِيعُ

ج- لازم و مضاعف باشد (خَفَّ - یَخْفُ)

در حالات زیر عین الفعل مضارعش ضمه می گیرد:

الف- در اجوف و ناقص واوی (قام - یَقُومُ)

ب- در آنچه که معنی غلبه می دهد (غلبه یافتن و چیرگی بر چیزی) سابقنی فسبقتُهُ " با من مسابقه داد و پیشی گرفت.

ج در مضاعف متعدد (رَدَّ- یَرُدُّ)

در حالت زیر عین الفعل مضارعش فتحه می گردد:

هرگاه عین الفعل یا لام الفعلش ، حرف حلق باشد (حروف حلق می نامند بخاطر اینکه هنگام ادای لفظش، صدای آن از

حلق خارج می شود که شامل : همزه، هاء ، خاء ، عین ، غین، هاء) مانند یسعی

تبصره:

وزن **فَعْلَ** مضارعش دائماً مضموم است مانند **يَفْعَلُ** ، و وزن **فَعِلَ** مضارعش دائماً مفتوح می باشد مانند **ضَجِرَ-يُضَجِرُ**

فعل رباعی مجرد :

که دارای یک وزن می باشد که آن وزن **فَعْلَلَّ** - **يُفَعِّلُ** می باشد و مصدر آن وزن **فَعَّلَلَهُ** است مانند: وسوس = **يُوسِّسُ**

فعل مزید:

فعلی است که به جزء سه حرف اصلی خود، یک حرف یا دو حرف و یا سه حرف اضافه دارد و به آن اضافه میگردد که این فعل نیز به ثلاثی و رباعی تقسیم می گردد.

باب ثلاثی:

الف- اگر یک حرف اضافه گردد سه باب می باشد.

1- **أَفْعَلَّ - يُفَعِّلُ - إِفْعَال** 2- **فَعَّلَ - يُفَعِّلُ - تَفْعِيل** 3- **فَاعَلَ - يُفَاعِلُ - مُفَاعَلَه (فعال)**

ب- اگر دو حرف اضافه شود پنج باب است.

1- **إِفْعَلَّ - يَفْتَعِّلُ - إِفْتَعَال** 2- **أَنْفَعَلَ - يَنْفَعِّلُ - إِنْفَعَال** 3- **تَفَعَّلَ - يَتَفَعَّلُ - تَفَعُّل**
4- **تَفَاعَلَ - يَتَفَاعِلُ - تَفَاعُل** 5- **إِفْعَلَّ - يَفْعَلُّ - إِفْعِلَال**

ج - اگر سه حرف اضافه گردد دو باب است:

1- **إِسْتَفْعَلَ - يَسْتَفْعِلُ - إِسْتِفْعَال** 2- **إِفْعَوَعَلَ - يَفْعَوَعِّلُ - إِفْعِيعَال**

مزید رباعی :

گاهی بر فعل رباعی یک حرف اضافه می شود و گاهی دو حرف که مشهورترین اوزان آن شامل :

۱- **تَفَعَّلَلَّ - يَتَفَعَّلَلُ** 2- **إِفْعَلَّلَ - يَفْعَلِّلُ** 3- **إِفْعَنْلَلَ - يَفْعَنْلِلُ**

نکات : هر یک از اوزان یاد شده چه ثلاثی و چه رباعی دارای غرض معنوی می باشند :

الف- اوزان **أَفْعَل** و **فَعْلَلَّ** به معنی متعدد نمودن است . (**أَكْرَمْتُهُ**)

ب- اوزان **تَفَاعَلَ** و **فَاعَلَ** دلالت بر مشارکت دارند (**ضارب زيدٌ عمراً**)

ج- اوزان **انفعل** و **افتعل** و **تفعل** دلالت بر مطاوعه (قابل قبول بودن) دارند " **أَدَبْتُه فِتَادَبَ** "

د - وزن **استفعل** دلالت بر طلب دارد (**استغفر**)

بند هفتم: فعل صحیح و معتل

به افعالی صحیح گفته می شود که در ترکیب حرفهایشان حرف عله وارد نشده باشد مانند نظر – فرّ – لألاً

به افعالی معتل گفته می شود که یکی از حروف اصلی آن حرف عله باشد (حرف عله: و- ا- ی) مانند: وعد

فعل صحیح:

این فعل به سه قسم تقسیم می گردد:

الف- سالم: فعلی که ترکیب حروفش خالی از همزه و مضاعف (مشدد) باشد مانند: بدل – کتب

ب- مضاعف: فعلی که دارای دو حرف همجنس باشد مانند: عدّ – زلزل

ج- مهموز: فعلی که یکی از حروف اصلی اش همزه باشد. مانند: أكل – سأل

فعل معتل:

که به سه قسم تقسیم میشود:

الف- معتل الفاء – یعنی فاء الفعل کلمه حرف عله باشد. مانند: وعد (که به آن مثال نیز گفته می شود و خود مثال به

دو قسم مثال واوی مانند "وَجَدَ" و مثال یائی مانند "يَمُنَّ" تقسیم می گردد)

ب- معتل اللام – یعنی عین الفعل کلمه حرف عله باشد. مانند قال (که به آن اجوف نیز گفته می شود که بر دو قسم

اجوف واوی "خاف" و اجوف یائی "باع" تقسیم میشود)

"اصل قال = قَوْلَ بوده، اعلال قلب صورت گرفته یعنی واو ماقبل به فتحه به الف قلب شده است"

ج- معتل اللام – یعنی لام الفعل کلمه حرف عله باشد. مانند رمى (که به آن ناقص نیز گفته می شود که شامل ناقص

واوی "دعا از دَعَوَ" و ناقص یائی "سعى از سَعَوَ" می گردد)

فعل لفیف:

فعلی است که دو حرف اصلی کلمه حرف عله می باشد، که به دو قسم لفیف مقرون و لفیف مفروق تقسیم میگردد.

لفیف مقرون: یعنی فعلی که دو حرف عله آن در کنار هم آمده باشد. مانند: طوی

لفیف مفروق: یعنی فعلی که دو حرف عله آن کنار هم نباشد. مانند وقی

نکات: - افعال صحیح و معتل در مضارع و مزید- زمانی شناخته می شود که به اصل فعل مجرد خود بدون زوائد

رجوع شود مانند: إحسنَ (که مهموز نیست زیرا اصل آن فعل حسنَ است)

- البته گاهی افعال صحیح ، ثلاثی مجرد پیدا می شود که مهموز و مضاعف می باشد: اَمّ - اِبّ ، و گاهی مهموز و معتل : اُتی - آب ، و گاهی معتل و مضاعف می باشد : وَدّ

بند هشتم: فعل لازم و متعدی

ممکن است فعلی گاهی به صورت لازم و گاهی به صورت متعدی استعمال شود مانند: «شَکَلَ يَشْكُلُ»: اگر معنی «الْتَبَسَ» (مشتبه شد) بدهد لازم است و اگر معنی «اعراب گذاشتن» بدهد متعدی، مانند: «شَکَلْتُ الْكِتَابَ» نیز «سَفَحَ»: اگر بگوییم «سَفَحْتُ الدَّمَ» متعدی است و اگر گوئیم «سَفَحَ الدَّمَ» لازم. برخی از افعال بر حسب آنکه متعدی باشند یا بوسیله حرفی متعدی شوند معنی آنها تفاوت می کند و از این قبیل است : «جَزَمَ اليمين» یعنی سوگند را تاکید و تایید کرد؛ «جَزَمَ عَنْهُ» یعنی عاجز شد و «جَزَمَ عَلَيْهِ» یعنی ساکت شد. بعضی از افعال اگر حروف جر متعدی کننده آنها تفاوت کند معنی آنها هم فرق می کند: مثل: «رَغِبَ» با «فِي» به معنی "دوست داشت"؛ با «عَنْ» یعنی "ترک کرد"؛ با «إِلَى» یعنی "طلب کرد و دعا و زاری نمود".

فعل لازم است اگر :

- بر غریزه‌ای یا آنچه نزدیک به آن است دلالت کند : شَجَع، حَسَن.
- بر هیئت و شکل: طَال، قَصُر
- بر رنگ: زَرَقَ، ذَكِن
- بر عیب یا حلیه : غَوِرَ، غَيِد
- بر نظافت یا پلیدی: طَهَّرَ، قَدَّر
- بر خالی بودن یا پر بودن: فَرَّغَ، شَبَعَ
- بر بعضی از عوارض طبیعی: غَضِبَ، مَرَض
- اوزان « اِنْفَعَلَ، تَفَعَّلَ، اِفْعَلَ، اَفْعَلَّ، اَفْعَلَّلَ و اِفْعَالٌ » بر لزوم فعل دلالت می کنند.
- فعل لازم یا به وسیله افزودن همزه نقل بر اول آن متعدی می شود: اُكْرِم
- یا مضاعف کردن عین الفعل آن: كَرَّمَ
- یا به وسیله حرف جرّ: رَغِبْتُ فِي الْعِلْمِ ؛ اَعْرَضْتُ عَنْ الْكَسَلِ.

همه راه‌های متعدی کردن در یک فعل جمع نمی شود. مثلاً گفته نمی شود: جَلَسْتُ بَزِيدٍ به جای اَجْلَسْتُه

اوزان مطاوعه از همه افعال ساخته نمی‌شود. گفته نمی‌شود: ضربته فانضرب ؛ قتلته فاقتتل

علامت فعل متعدی

الف- هرگاه به آن هاء ، ضمیری که به مفعول به بر می‌گردد متصل شود . مانند : اجنهد الطالبُ فأكرمه استاذہ (در

اینجا ضمیر هاء در اکرم به طالب که در اینجا مفعول به است رجوع دارد)

ب- هرگاه از آن اسم مفعول تام بدون حرف جر یا ظرف ساخته شود . مانند زیدٌ مضروبٌ

نکته :

فعل متعدی خود به سه قسم تقسیم می‌گردد .

اول : آنچه با یک مفعول متعدی می‌گردد . مانند ثم بعثناکُم من بعد موتکم (در اینجا فعل بعث یک مفعولی می‌باشد و

مفعول آن نیز ضمیر "کم" می‌باشد)

دوم: آنچه با دو مفعول متعدی می‌شود. مانند علّم آدمَ الاسماءَ کلّها (در اینجا فعل علّم دو مفعولی بوده و کلمات آدم و

سماء دو مفعول آن می‌باشند)

سوم : آنچه با سه مفعول متعدی می‌گردد: مانند أعلمتُ زیداً عمرٌ منطلقاً (که زید و عمر و منطلق سه مفعول فعل أعلم

می‌باشند)

نکته:

همانطور که گفتیم فعل لازم به فاعل اکتفا می‌کند و احتیاج به مفعول ندارد ولی در برخی اعیان بعد از آن اسم

منصوبی می‌آید که این اسم لفظاً منصوب ایت در حالی که در اصل مجرور به حرف جر محذوف می‌باشد که در اصطلاح

صرفی به آن منصوب به نزع خافض گفته می‌شود.

مثال: جاء السحرة فرعونَ (که در اینجا کلمه فرعون منصوب به نزع خافض می‌باشد زیرا فعل جاء فعلی لازم می‌باشد

در حالی که اصل جمله جاء السحرة الی فرعون بوده است)

بند نهم: ادغام

ادغام عبارت است از داخل کردن حرفی در حرف دیگری که همانند حرف اول باشد به شرط آن که حرف اول ساکن

باشد و حرف دوم متحرک.

اگر حرف اول از این دو حرف یکسان متحرک باشد یا قبل از آن حرف مدی وجود داشته باشد حرکت آن حذف می‌شود:

مَدَّ ، مَادَّ که اصل آنها بوده: مَدَدَ ، مَادَدَ

اگر قبل از آنها حرف ساکن صحیح باشد حرکت حرف اول به ما قبلش منتقل می‌گردد: يَمُدُّ که در اصل بوده: يَمُدُّ

وجوب ادغام:

- اگر دو حرف همجنس در دو کلمه باشند و اولی ساکن باشد: عَنَّا ، سَكَنَّا

- در لام تعریف با حروف شمسی: الرَّجُل

- در «مَمَّا ، عَمَّا» و در امثال قَعَدْتُ

ادغام و عدم ادغام در سه موضع جایز است:

- مضارع مفرد مجزوم: لَمْ يَمُدَّ ، لَمْ يَمُدَّ

- امر مفرد: مَدَّ ، اَمُدَّ

- در آنچه عین و لامش دو حرف یاء باشد و حرکت یاء دوم لازم باشد: حَيَّيْ ، حَيَّ

اما اگر این حرکت عارضی و به سبب اعراب باشد ادغام ممتنع است: لَنْ يُحْيِيَ

نکته: فعلی که در مضارع مفرد مجزوم و در امر مفرد ادغام در آن به عمل آمده باشد اگر عین الفعل آن مضموم باشد هر

سه حرکت ضم، فتح و کسر در آن جایز است: لَمْ يَمُدَّ ، لَمْ يَمُدَّ ، لَمْ يَمُدَّ

و اگر عین الفعلش مضموم نباشد آخر آن یا مفتوح می‌شود و یا مکسور: لَمْ يَظَلَّ ، لَمْ يَظَلَّ

منع ادغام:

- اگر اسم سه حرفی و متحرک العین باشد: طَلَّلَ ، جَلَّلَ

- وقتی فعل مضاعف به ضمیر مرفوع صحیح متصل گردد: مَدَدْتُ ، مَرَرْنَا

- در افعال تعجب به لفظ امر: أَعَزَّ بِرِيدٍ

- وقتی که دو حرف همجنس مجاور هم باشند و در اولی ادغام به عمل آمده باشد: مَهَلَّلَ

بند دهم: اعلال

اعلال عبارت است از: حذف، قلب، اسکان

اعلال به حذف

حرف های عله در موارد زیر حذف می شوند:

- وقتی ساکن و بعد از حرکت مجانشش باشد و ما بعد آن نیز ساکن باشد: قُمْ، خَف، بَع

- از آخر مضارع مفرد مجزوم: لَمْ يَخْشَ

- از آخر امر مفرد مذکر: اِخْشَ

دو حرف واو و یاء در موارد زیر حذف می شوند:

- از فعل ناقص، وقتی به واو جمع یا یاء مخاطب مونث پیوندد: رَمَوْا، يَرْمُونَ، تَرْمِينُ

- از آخر ماضی ناقص مفتوح العین وقتی به ضمیر مفرد مونث غایب یا مثنی پیوندد: رَمَت، دَعَتَا

- از آخر اسم نکره منقوصی که بخواهد تنوین بپذیرد: غَاظٍ، قَاضٍ

حرف واو از مثال واوی مجرد معلوم که عین الفعل مضارعش مکسور باشد در دو مورد زیر حذف می شود:

- در مضارع و امر: يَعِدُّ، عِدْ

- در مصدر اگر بر وزن «فعل» بیاید، «عین» آن مکسور می شود و به جای «فاء» آن تاء تانیث در آخرش می آید: ثِقَّه،

عَدَّه که در اصل چنین بوده اند: وَثِقُّ، وَعَدُّ

اعلال به قلب

الف بعد از ضمه به واو قلب می شود: قَوَّلَ که بوده: قَابِل

و بعد از کسره به یاء: مَصَابِيح که بوده: مَصَابِاح

واو به یاء قلب می شود:

- اگر بعد از کسره بیاید و ساکن باشد: مِيزَان (مِوزَان)

- اگر بعد از کسره بیاید و آخر کلمه هم باشد: رَضِيَ (رَضَوَ)، دُعِيَ (دُعَوَ)

- اگر واو و یاء در یک کلمه یا آنچه در حکم یک کلمه باشد جمع شوند و نخستین حرف از آن دو اصلی و ساکن باشد:

سَيِّد (سَيِّود)، ضَارِبِي (ضَارِبُوِي)

- اگر «لام» و حرف چهارم یا بالاتر کلمه و بعد از فتحه قرار گیرد: مَعْطِيَان (مُعْطَوَان)، يَرْضِيَان (يَرْضَوَان)

- اگر «لام» برای صفتی که بر وزن «فعلی» است قرار گرفته باشد: الدنْيَا (الدَنَوِي)، العَلِيَا (الْعَلَوِي)

- اگر در آخر اسم معرب و قبل از آن ضمه باشد. در این حال بعد از قلب واو به یاء، ضمه به کسره بدل می‌شود و این کار

در دو مصدر «تَفَعَّلَ و تَفَاعَلَ» از فعل ناقص قیاسی است: التَّرجی

(الترجو)، التراضی (التراضو). همچنین در جمع اسماء جامد اگر بر وزن «أفعل» و مختوم به واو باشند: الأدلی جمع دلو

- اگر بین کسره و الف در مصدر اجوف ثلاثی باشد: صِیام (صِوام)

- در جمع اسمایی که عین آنها در مفرد ساکن باشد: دیار (دِوار)، ثِیاب (ثِواب)، ریاض (رِواض)

در غیر این حالات "واو" به حالت خود باقی می‌ماند:

صِوان و سِوار: برای آن که آنها هر دو مفردند.

طِوال، جمع طویل: زیرا عین آن در مفردش متحرک است.

قِوام: مصدر قاوم که مزید است.

حرف یاء به واو قلب می‌شود:

- اگر بعد از ضمه بیاید و ساکن باشد: یُوقِنُ (یُیقِنُ)

- اگر «لام» موصوفی بر وزن «فَعَلی» باشد: فِتَوَى (فَتَیَا)، تَقَوَى (تَقِیَا)

واو و یاء وقتی به الف تبدیل می‌شوند که متحرک بوده و بعد از فتحه قرار گیرند: قامَ

واو و یاء به همزه تبدیل می‌شوند:

- بعد از الف فاعل: قائل (قاوُلٌ)، بائع (بایعٌ)

- بعد از الف زایدی که در آخر کلمه باشد: رضاء (رضاؤٌ)، بقاء (بقایٌ)

اگر واو و یاء، فاء الفعل وزن «افتعل» باشد هر دو به تاء تبدیل می‌شوند و در تاء افتعل ادغام می‌شوند: اتَّفَقَ (اوْتَفَقَ)، اِتَّسَرَ

(اِتَّسَرَ)

اعلال به اسکان

واو و یاء اعلال به اسکان می‌گردند اگر:

- واو مضموم و یاء مکسور و ماقبل آنها حرف ساکن صحیحی باشد: یَقُولُ (یَقُولُ)، یَبِيعُ (یَبِيعُ)

[اگر واو و یاء مفتوح باشند پس از نقل حرکت آنها به ماقبل، تبدیل به "الف" می‌شوند: یَخافُ (یَخَوْفُ)، یَهَابُ (یَهَيْبُ)]

- واو مضموم و بعد از ضمه بیاید و حرف یاء مضموم و بعد از کسره باشد و هر دو در آخر کلمه باشند تنها حرکت های آنها حذف می شود و ساکن می گردند. یدْعُو (یدْعُو)، یرمی (یرمی)

در آنچه اعلال در آن ممنوع است:

- افعَل تفضیل: أَجُود - اسم آلت: مَقُود - صفت مشبیه: أَسُود
- افعَل تعجب: مَا أَطُولُهُ - اسم مرّه: قَوْمُهُ - نوع یایی: حَسَنُ الْبَيْعَةِ

اسم هایی که از فعل اعلال شده بیایند اعلال نمی شوند: الطاوی، المجاور

اعلال همزه

اگر همزه مفتوح بعد از همزه مفتوح دیگر یا همزه مضموم بیاید باید آن را به "واو" تبدیل نمود: "أَوَادِم" جمع آدم و "أَوِيدِم" که تصغیر آدم است.

اگر همزه متحرک در آخر کلمه بعد از واو یا یاء ساکن بیاید بهتر است که بعد از واو به واو و بعد از یاء به یاء تبدیل شود و در ماقبل خود ادغام گردد: الوضو، النبى، الرزیه به خلاف شىء و سوء که اثبات همزه در آنها بهتر است.

نکته: همزه اصلی از "أَکَل، أَخَذ و أَمَر" در صیغه امر برای کثرت استعمال حذف می شود و در "أَکَل و أَخَذ" حذف همزه واجب و در "أَمَر" جایز است. سپس همزه وصل به خاطر بی نیازی از آن به حرکت مابعد همزه حذف می شود و "خَذ، کُل و مُر" گفته می شود. و از این قبیل است حذف همزه "أَتِ" امر "أتی" که تبدیل به "ت" می شود. و همچنین واجب است که همزه از مضارع و امر "رَأَى" حذف شود. مثل: رَ، رِیَا، رَوَا؛ مُر، مُرِی

نوشتن همزه

وقتی همزه در آغاز کلمه باشد مطلقاً به صورت الف نوشته می شود: أَمَلُهُ، إصْبَحْ

اگر همزه در میان کلمه بیاید و ساکن باشد موافق حرکت ماقبلش نوشته می شود: لَوْمٌ، ذَنْبٌ

اگر همزه در میان کلمه بیاید و متحرک باشد و ماقبل آن هم متحرک باشد به صورت حرف موافق با حرکت خودش نوشته می شود: سَأَلَ، سَتِمَ، لَوْمَ

اما اگر مفتوح و بعد از ضمه یا کسره قرار گرفته باشد یا پس از آن الفی آمده باشد، به صورت حرف موافق با حرکت قبل از خود نوشته می شود: مؤن، فئه، مآب

اگر همزه بین الف و یاء باشد جایز است که قبل از یاء ضمیر، هم به صورت همزه و هم به صورت یاء نوشته شود: الرائی و الرأی ، بقائی و بقاءى و بهتر است که به صورت یاء نوشته گردد.

اما اگر همزه بین الف و حرفی به جزء یاء از ضمائر قرار گیرد در صورتی که مکسور یا مضموم باشد به صورت حرف موافق با حرکت خودش نوشته می شود و اگر مفتوح باشد به صورت همزه: بقائه، بقاءه، بقاءه
اگر همزه میان دو الف باشد به صورت همزه یعنی بدون کرسی نوشته می شود: قراءات
اگر همزه در آخر کلمه باشد:

- و ماقبل آن ساکن باشد به صورت خودش نوشته می شود: جُزءٌ ، ضَوْءٌ

- اگر ماقبل آن ساکن نباشد به صورت حرف موافق با حرکت قبل از خود نوشته می شود: جَرُوءٌ ، قَرَأَ ، صَدِئٌ

اگر همزه در آخر کلمه و ملحق به تاء تانیث باشد اگر حرف ماقبل آن:

- صحیح ساکن باشد به صورت الف نوشته می شود: نشأه

- صحیح متحرک باشد به حرف موافق با حرکت ماقبلش نوشته می شود: فئه

- معتل باشد بعد از حرف یاء به صورت یاء و بعد از الف و واو به صورت همزه نوشته می شود: خطیئه، قراءه، مروءه. و با

"الف" تانیث نیز چنین حکمی دارد: ملأى، سوءى

همزه وصل و قطع

همزه وصل: عبارت است از همزه ای که در ابتداء کلمات بیاید تلفظ می گردد و لی در اثناء آن تلفظ نمی گردد مانند:

إِجْلِسْ یا رَجُلٌ - یل رَجُلٌ اِجْلِسْ

همزه قطع: همزه ایست که در هر جای کلمات قرار گیرد تلفظ می گردد.

أَكْرِمْ یا رَجُلٌ - یا رَجُلٌ أَكْرِمْ

جای همزه وصل و همزه قطع:

- همزه وصل در ماضی پنج حرفی، شش حرفی و فعل امر و مصدر از این دو، همچنین از فعل امر ثلاثی مزید که در اولش حرفی زیاد شده باشد، قیاسی است.

و در ده اسم سماعی است که عبارتند از:

اسم و است (اساس)، ابن، ابنم، ابنه، امرؤ، امرأه، اثنان، اثنتان، ایمن، ایم (در قسم) و همچنین در "أل" تعریف سماعی است.

(در هفت اسم اول از این اسماء فقط در مفرد و تثنیه همزه وصل اما در جمع، همزه قطع است.)

- همزه قطع در ماضی چهار حرفی، امر و مصدر آن و همچنین در هر فعل مضارعی قیاسی است.

نکته: همزه قطع در ماضی و امر چهار حرفی مفتوح است. اما در غیر آن فتح و کسر آن بر حسب سماع است و گاهی این همزه اصلی است: أخذ؛ گاهی زاید است: أكرم.

موارد همزه وصل: که شامل دو قسم است:

الف - موارد قیاسی:

1- ماضی پنج حرفی و مصدرش: إكتسب = إكتساب إنگسر = إنگسار

2- ماضی شش حرفی و مصدرش: إستخرج = استخراج

3- همزه امر به جزء باب افعال: أكتب

ب- موارد سماعی:

شامل کلماتی (ابنه، ابنم، اسم، اثنان، اثنتان، امرء، امراه، ایم و ایمن (ادات قسم در قدیم)، أل، إست) می باشد.

موارد همزه قطع: غیر از فرمول بالا تمامی همزه ها همزه قطع هستند مانند: أخذ

اعلال به حذف

شامل چند قسم میگردد:

الف- در امر: مانند- أْخَذَ و أْكَلَ و أَمَرَ

منتهی در أْخَذَ و أْكَلَ وجوب اعلال و در أَمَرَ جواز اعلال می باشد. مثل: تأْخَذُ که می شود: خُذْ

ب- در مضارع رأی در انجا به صورت یرأی ساخته نمی شود یعنی در اینجا همزه می افتد که می شود: یری

و در امر رأی می شود = رَ (بین)

ج- موارد خاص: اجتماع دو همزه از دو کلمه جدا گانه:

1- حذف یکی از همزه ها. مثل: أأنتَ = أنت

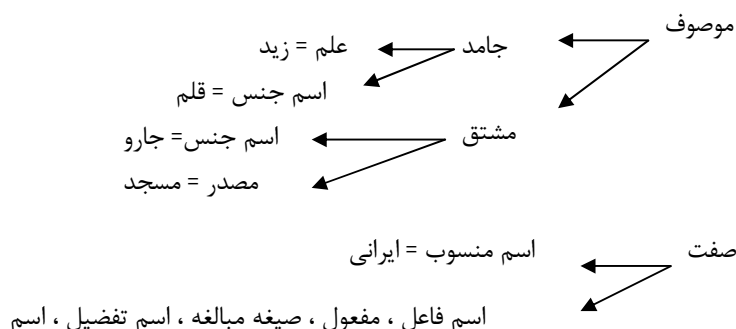
2- ذکر هردو. مثل: أأنتَ = أنت

3- آوردن التی میان آندو. مثل: أ التی انت (نادر میباشد)

تتمه :

فعل متصرف: فعلی است که متغیر بوده و دارای ماضی و مضارع و امر و مصدر می باشد و در غیر اینصورت به آن غیر متصرف می گویند.

در حروف و ظرف: حروفی یا کلمه ای که ظرف باشد ولی تغییر پیدا کند (یعنی مبتدا و خبر یا فاعل قرارگیرد) متصرف می باشد. مانند: یوم و در غیر اینصورت غیر متصرف می باشد مانند: عند
اسم به دو قسم تقسیم می شود: الف - اسم متصرف: اسمهایی که قابل تغییر باشد متصرف نامند که خود به دو قسم موصوف و صفت تقسیم می گردد:



در غیر موارد یاد شده (یعنی اسم قابل تغییر نباشد) به آن غیر متصرف گویند. که شامل ضمائر، موصولات، اسم اشاره، اسم استفهام و اسم شرط است.

نکته:

اسم جنس: اسمی است که یک خصوصیت مشترک را لحاظ می کند و تمام موجودات را شامل می شود مانند: انسان

اسم علم: اسمی است که در مقابل یک نامگذاری یک مصداق دارد. مانند: زید که اسمی اسن برای یک نفر صادق است

اسم جامد: اسمی است که از اصل فعل برداشت نشده باشد. مانند رجل

اسم مشتق: اسمی است که از اصل فعل برداشت شده باشد. مانند ناظر

مؤکد و غیر مؤکد

وقتی فعل مؤکد است که نون تاکید ثقیله یا خفیفه به آن بپیوندد. لَیْفَرَحَنَّ ، لَیْبَتَهَجَنَّ

- نون تاکید هرگز به فعل ماضی نمی پیوندد. ولی بر فعل امر بدون شرط می تواند پیوندد.

بر فعل مضارع به شرط این که معنی استقبال دهد می پیوندد.

فعل مضارع برای استقبال در هفت موضع استعمال می شود:

استفهام: هل تذهبنَّ ترجی: لعلَّک ترفقنَّ بی

عرض: ألا تجودنَّ بمقابلتک تحضیض: هلَّا تجهدنَّ

نهی: لا تتکاسلنَّ تمنی: لیتک تفوزنَّ بامانیک

قسم: و ابیک لاحفظنَّ عهدک

- تاکید مضارع به وسیله نون در هفت موضع ذکر شده جایز است. و وقتی در جواب قسم بیاید و مثبت و متصل به لام

باشد واجب است: و الله لازورثک. اما اگر منفی یا منفصل از لام باشد تاکید آن ممتنع است: و ابیک لا یفلح الکذوب

- فعلی که به ضمیر مثنی و جمع مذکر و مونث مخاطب نسبت داده شده باشد اگر به نون تاکید پیوندد معرب باقی می ماند.

- وقتی نون تاکید به فعلی پیوندد که دو حرف از فعل به خاطر بناء یا جزم افتاده باشد، آن حرف حذف شده به خاطر

نبودن علت دوباره بر می گردد: قُومَنَّ، ارمینَّ، لا تخافنَّ

- هر جا نون تاکید ثقیله استعمال شود می توان نون تاکید خفیفه هم استعمال نمود مگر بعد از الف که تنها نون تاکید

ثقیله استعمال می شود.

- وقتی نون تاکید به فعل پیوندد تغییراتی به طریق زیر در آن ایجاد می شود:

لا ینصرنَّ لا ینصرانَّ لا ینصرنَّ لا تنصرنَّ لا تنصرانَّ لا ینصرنانَّ

لا تنصرنَّ لا تنصرانَّ لا تنصرنَّ لا تنصرانَّ لا تنصرانَّ لا تنصرنانَّ

لا أنصرنَّ لا أنصرنَّ

امر: أنصرنَّ أنصرانَّ أنصرنَّ أنصرنَّ أنصرانَّ أنصرنانَّ

گفتار سوم: باب اسم

بند اول: کلیات

اسم بر دو نوع است: متصرف و غیر متصرف

– اسم متصرف: اسمی است که تشنیه، جمع، مصغر و منسوب می شود: مدینه، مدینتان، مُدْن، مُدْنَه و مَدْنَى

– اسم غیر متصرف: اسمی است که همواره بر یک حالت ثابت می ماند: مَن

اسم متصرف بر دو نوع است: جامد، مشتق

اسم جامد: عبارت است از اسمی که از اصل فعل گرفته نشده است: رجل، درهم

اسم مشتق: عبارت است از اسمی که از اصل فعل گرفته باشد: ناظر، مریض

اصل مشتقات، مصدر مجرد است. اما مصادر ثلاثی مزید و رباعی مزید از فعل ماضی مشتق می شوند.

هشت اسم مشتق وجود دارند که عبارتند از: اسم فاعل، مفعول، صفت مشبیه، افعّل تفضیل، صیغه مبالغه، اسم زمان، مکان و اسم آلت.

بند دوم: مصدر

مصدر بر سه قسم است: مجرد، مزید، میمی

مصدر مجرد بر دو قسم است: ثلاثی و رباعی

تمام مصادر قیاسی هستند به جز مصادر ثلاثی مجرد.

برای مصدر رباعی مجرد دو وزن وجود دارد: فَعْلَلَه و فِعْلَال. وزن دوم قیاسی نیست مگر اینکه مضاعف باشد: وَسَّوَسَ، وَسَّوَسَا

مصادر ثلاثی مزید

فَعَّلَ	تَفَعَّلَ و تَفَعَّلَهُ	؛	فَاعَلَ	مُفَاعَلَهُ و فِعَالاً
أَفْعَلَ	إِفْعَالاً	؛	تَفَعَّلَ	تَفَعَّلًا
تَفَاعَلَ	تَفَاعُلًا	؛	إِفْتَعَلَ	إِفْتِعَالاً
إِنْفَعَلَ	إِنْفِعَالاً	؛	إِفْعَلَ	إِفْعَالاً
إِسْتَفْعَلَ	إِسْتِفْعَالاً	؛	إِفْعَوَلَ	افْعِيعَالاً
إِفْعَالَ	إِفْعِيلَالاً	؛	إِفْعَوَّلَ	إِفْعَوَّلَالاً

مصادر رباعی مزید

تَفَعَّلَ	تَفَعَّلَالاً	؛	إِفْعَنَّلَ	إِفْعِنَّلَالاً	؛	إِفْعَلَّ	إِفْعِلَّلَالاً
-----------	---------------	---	-------------	-----------------	---	-----------	-----------------

مصدر میمی و اسم مصدر

مصدر میمی به وسیله افزودن میم در اول هر فعلی ساخته می شود.

مصدر میمی بنا می شود:

- از سه حرفی بر وزن مَفْعَل: مَنظَر ، مَضْرَب ، مَرَمی

اما اگر مثال صحیح اللام محذوف الفاء در مضارع باشد بر وزن مَفْعِل بنا می شود: مَوْعِد ، مَوْع

- از غیر ثلاثی بر وزن مضارع مجهول آن فعل با تبدیل کردن حرف مضارع به میم مضموم بنا می گردد: مُكْرَم ، مُنَحَدَّر

مصدر صناعی:

عبارت است از اسم منصوبی که به تاء تانیث پیوسته باشد و معنی مصدر بدهد و یا از اسم فاعل بنا می شود (عالمیه) یا اسم مفعول (مَعذُورِیَه) یا افعال تفضیل (أَرْجَحِیَه) یا اسم جامد (انسانیه) یا اسم علم (عثمانیه) یا مصدر (إِسْنادِیَه) و یا مصدر میمی (مصدریه).

شرطی که در این نوع مصدر وجود دارد این است که موصوف لفظی یا تقدیری برای آن وجود نداشته باشد و اگر موصوفی برای آن ذکر شده باشد یا برای آن مقدر باشد آن را اسم منصوب می گویند نه چیز دیگر.

اسم مصدر: عبارت است از لفظی که بر معنی مصدر دلالت می کند و از حروف فعلش چیزی لفظاً یا تقدیراً کم شده است: عطاء

مرّه و نوع

اسم مره: مصدری است که بر وقوع فعل برای یک مرتبه دلالت می کند: ضَرَبَتْهُ ضَرْبَةً

اسم نوع: مصدری است که بر هیئت فعل و نوع آن دلالت می نماید: وَتَبَّ عَلَيْهِ وَثْبَةُ الْأَسَدِ

- اگر فعل ثلاثی باشد اسم مره آن بر وزن "فَعْلَه" و هیئت آن بر وزن "فَعْلَه" است: ضَرْبَه ، مِشِیَه

- اگر غیر ثلاثی باشد اسم مره و نوع آن بر وزن مصدر فعل آنهاست به شرط آن که مختوم به تاء تانیث گردد: انْطَلَقْتُ

انْطِلَاقَهُ ، اِلْتَفَتُ اِلْتِفَاتِهِ الطَّبِی

نکته: اگر مصدر در اصل مختوم به تاء باشد در اسم مره باید آن را به کلمه ای که دلالت بر وحدت کند مقید نمود و در

اسم نوع باید آن را بر کلمه ای که دلالت بر صفت یا حالت کند مقید کرد تا با مصدر محض اشتباه نشود:

رَحْمَتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً ، مَا رَحْمَتُهُ غَيْرَ رَحْمَةٍ ، ذَحْرَجَتُهُ ذَحْرَجَةً لَا غَيْرَ ، خَبَرْتُهُ خَبْرَةً حَكْمِيَّةً

نکته: اگر مصدر مطلق بر وزن "فَعَلَه" باشد (دَرْبَه) فاء‌الغسلش در اسم مره مفتوح و در اسم نوع مکسور می گردد: دَرْبَتُ

بالدَرْسِ دَرْبَه ، دَرْبَتُ دَرْبَه النَشِيطِ

و اگر مصدر بر وزن "فَعَلَه" (رَحَمَه) یا "فَعَلَه" (خَبَرَه) باشد بر مره و نوع و هیئت جز به قرینه یا وصف دلالت نمی کند.

نکته: اسم مره دلالت بر جوارح حسی می کند (جَلَسَه) و بر فعل باطنی (عِلْم ، جَهْل ، جُبْن) یا صفت ثابت (حُسْن ، کَرَم

، بُخْل) دلالتی ندارد.

بند سوم: اسم فاعل و مفعول

اسم فاعل بنا می شود:

- از ثلاثی بر وزن "فاعل": شاکِر

- از غیر ثلاثی بر وزن مضارع معلوم با تبدیل کردن حرف مضارع به میم مضموم و مکسور کردن ماقبل آخر: مُکْرِم ، مُسْتَغْفِر

- اگر اسم فاعل از اجوف بنا شود عین الفعل آن تبدیل به همزه می شود: قَائِم ، بَائِع

- اگر از ناقص بنا گردد لام الفعل آن حذف می شود: غَاظ ، رَاظِ

اسم مفعول بنا می شود:

- از ثلاثی بر وزن "مفعول": مَنْصُور ، مَهْزُوم

- از غیر ثلاثی بر وزن مضارع مجهول با تبدیل حرف مضارع به میم مضموم: مُکْرَم ، مُنْتَظَر

اسم مفعول جز از فعل متعدی بنا نمی شود و این فعل یا اصولاً متعدی است (مَسْتَخَرَج) یا به واسطه حرف جر متعدی

می شود: مَغْضُوبٌ عَلَیْهِ

اگر اسم مفعول از اجوف بنا شده باشد حرکت عین الفعل به ماقبل منتقل می شود و سپس حرف واو از آن حذف می

گردد: مَصُون (مَصُونُون)، مَقُول (مَقُولُول)

اگر اجوف یایی باشد ضمه به مناسبت یاء تبدیل به کسره می شود:

مَبِيع (مَبِیُوع) ، مَدِين (مَدِیُون)

اگر از ناقص یایی باشد واو آن تبدیل به یاء و در یاء دوم ادغام می شود: مَرْمِیَّ (مَرْمُوی)

اگر از ناقص واوی باشد فقط در آن ادغام به عمل می آید: مَغْزُوء

اگر از مهموز اللام باشد بهتر است که همزه را به واو تبدیل کنیم: مَقْرُوء

بند چهارم : احکام مثنی

اسم شبه صحیح: آن است که آخرش واو یا یایی است که ماقبل آن ساکن باشد: دَلُوْ ، ظَبِیّ

الفاظ ملحق به مثنی پنج تاست: اثنان، اثنان، ثنتان، کلا و کلتا

و بر آنها ابوان (برای اب و ام) و قمران (برای شمس و قمر) و آنچه از اسمهای اشخاص است (حسین و محمدین) اضافه می شود و همه آنها مانند مثنی اعراب می پذیرند.

نکته: کلا و کلتا اعراب مثنی را جز در حالت مضاف به ضمیر نمی پذیرند اما اگر به اسم ظاهر اضافه شوند، به حرکات مقدری بر " الف " معرب می شوند. و از خصایص آنها این است که خبر آنها یا به ضمیر مفرد به اعتبار لفظ بر می گردد و به ضمیر مثنی به اعتبار معنی، ولی اولی بهتر است. کلا الرجلین عالمّ او عالمان.

- الف مقصور ثلاثی در تشنیه، به اصلش بر می گردد: عَصَوَان ، فَتَّيَان

اما در مافوق ثلاثی همیشه الف به یاء تبدیل می شود: مَعْطَيَان (مُعْطَى) ، مَصْطَفَيَان (مَصْطَفَى)

و هر الف زایدی هم چنین می شود: حُبَلَيَان ، حُبَارَيَان

نکته: اگر یاء منقوص حذف شده باشد در تشنیه دوباره باز می گردد: هَادَيَان (هَادٍ)

اگر همزه ممدود برای تانیث باشد به واو تبدیل می شود: حَمَرَاوَان (حَمَرَاء)

اگر اصلی باشد به حال خود باقی می ماند: قَرَّآن (قَرَاء)

اگر منقلب از واو یا یاء باشد دو وجه جایز است: دَعَاوَان و دُعَاوَان ، كِسَاوَان و كِسَاوَان

اسم هایی که لام آنها حذف شده است:

- اگر حرفی به جای محذوف نیامده باشد در تشنیه محذوف دوباره باز می گردد مگر کلمه " ید و فم " که در تشنیه آنها

" یدان و فمان " گفته می شود: ابوان (اب) ، اخوان (اخ)

- اگر حرفی به جای محذوف آمده باشد به صورت خودش مثنی می شود:

سنتان (سنه) ، اسمان (اسم) ، ابنان (ابن)

بند پنجم: جمع مذکر سالم

جمع مذکر سالم به این طریق ساخته می شود که در مفرد آن تغییری نمی دهیم و به آخر آن حروف زیر را می افزاییم:

- واو و نون مفتوح در حالت رفع: مُرْسَلُونَ ، حَسَنُونَ

- یاء و نون مفتوح در حالت نصب و جر: مُرسلینَ ، حسنینَ

موارد استثناء

- اسم منقوص: از آخر آن یاء حذف می شود و ماقبل واو، مضموم و ماقبل یاء برای مناسبت مکسور می گردد: هادُونْ ، هادینَ

- اسم مقصور: الف آن حذف می شود ولی فتحه قبل از واو و یاء باقی می ماند: مصطَفُونْ

- اسم ممدود: مانند مثنی است: وُضَاوُون (وُضَاء) ، بَنَّاوُون و بَنَّاوُون (بَنَاء)

جمع مذکر جز برای اعلام مذکری که برای عقلاء و اوصاف آنهاست نمی آید به شرط آن که:

- اسم علم بدون تاء تانیث و ترکیب باشد

- صفتی بدون تاء تانیث باشد یا دلیل بر تفضیل باشد ولی از باب اُفْعَل که مونث آن بر وزن فعلاء است (أبیض) و

همچنین از فَعْلان که مونث آن بر وزن فعلی است (نشان) و نیز از آنچه در مذکر و مونث یکی هستند نباشد (بتول ، جریح).

اسم منسوب را از اوصاف اسم حساب می کنیم: لبنانیون ، دمشقیون

نکته: امثال رجل و غلام (برای اینکه اسم علم و صفت نیستند) ، مریم و مرضع (هر دو مونثند) ، برق (علم برای اسب) ،

فضی (صفت انگستری) ، طلحه ، فهامه (تاء تانیث دارند) ، سیبویه (ترکیبی است) جمع مذکر بسته نمی شوند.

اسمایی را که ترکیبی هستند اگر بخواهیم جمع ببندیم بر آنها کلمه "ذو" را در حال جمع اضافه می کنیم: ذو سیبویه، ذو عبدالله

اسم های ملحق به جمع مذکر سالم در اعراب آن عبارتند از:

أولو ، بنون ، أهلون ، علیون ، أرصون ، عالمون ، سینون ، عشرون الی تسعین؛ و آنچه نام اشخاص است: عابدین

بند ششم : جمع مونث سالم

قاعده عمومی در جمع مونث سالم: در آخر مفرد الف و تاء کشیده ای می افزایند و در اصل مفرد تغییری نمی دهند. مریمات

این قاعده سه استثناء دارد:

- آنچه به تاء تانیث ختم شده است، تاء آن حذف می شود: مؤمنات (مؤمنه)

- آنچه به الف مقصوره یا ممدوده تانیث ختم شده باشد مانند تثنیه با آن عمل می شود:

فضلیات (فضلی) ، رحی (رحیات) ، عصا (عصوات) ، صحراء (صحراوات)

- اسم ثلاثی موصوف مفتوح الفاء اگر عین آن صحیح ساکن باشد عین آن فتحه می پذیرد:

ظَبَّیَّات (ظَبَّیَّه)

نکته: اگر عین آن معتل (زینب ، جوزه) یا متحرک باشد (شجره) در جمع به حال خود باقی می ماند. اما امثال خُطوَه ، کِسِرَه که "فاء" آنها مضموم یا مکسور است، سکون یا فتح عین، هر دو جایز است و همچنین ممکن است مانند فَاء آن حرکت پذیرد:

خُطوات ، خُطوات ، خُطوات ؛ کِسرَات ، کِسرَات ، کِسرَات

- و اما صفات مونث، در جمع به لفظ مفردشان باقی می ماند:

ضَخَمَات (ضَخَمَه) ، حَسَنَات (حَسَنَه) ، خَشِنَات (خَشِنَه) ، حُلُوات (حُلُوه)

در پنج مورد جمع بستن به طریق مونث سالم دارای قاعده کلی است:

- اعلام مونث: هند ، ورده

- آنچه به علامت تانیث پایان پذیرفته باشد: جمیله ، صحراء ، حُمّی

- مصدری که از سه حرف متجاوز باشد: إحسان ، تعریف

- مذکر غیر عاقلی که مصغر یا وصف باشد: دُرَیْهَم ، مَعْدُود

- آنچه به ابن و ذی آغاز شده و از اسماء ذوی العقول باشد:

بنات آوی (ابن آوی)، ذوی القعدة (ذی القعدة)

از اسمهای مختوم به تاء این اسم ها مستثنی هستند:

«إمرأه ، شاه ، أمّه ، أمّه ، شَفَه و مِلّه» که جمع آنها «نساء ، شیاء ، إماء ، امم ، شِفاه و مِلل» می باشد.

از اسمهای مختوم به الف تانیث، "فعلاء" مونث "أفعل" و "فعلى" مونث "فعلان" مستثنی هستند و به جمع مونث سالم

جمع بسته نمی شوند همانگونه که در مذکر هم جمع مذکر سالم از آنها به وجود نمی آید.

الفاظ ملحق به جمع مونث سالم در اعراب عبارتند از:

بنات ، اخوات ، اولات و آنچه به آن نامیده می شود: برکات ، عرفات

بند هفتم: جمع مکسر

جمع مکسر جمعی است که بنای مفرد آن تغییر می کند.

جمع مکسر کلمات را به اصل خود بر می گرداند: ابواب (باب) ، انیاب (ناب) ، مَفَاوِز (مفازه)

گاهی به طور نادر "أعیاد" در جمع "عید" به کار می رود در صورتی که "یاء" در عید مقلوب از "واو" است و اصل آن

عُود بوده است.

جمع مکسر بر دو نوع است: قله و کثره

بند هشتم : جمع قله

- دلالت بر سه تا ده می کند و چهار وزن دارد: أَفْعَلْ ، أَفْعِلَهْ ، أَفْعَالْ ، فِعْلَهْ
- جمع قله گاهی برای کثره و بالعکس استعمال می شود و این در صورتی است که برای هر یک از آنها صیغه دلالت کننده بر چنان جمعی نباشد: "أَرْجُلٌ" جمع رِجُل و "رِجَالٌ" جمع رَجُل. اما اگر برای آنها چنان صیغه ای وجود داشته باشد: "أَنْفُسٌ و نُفُوسٌ" باید هر یک را در جای خود استعمال کرد.
- اگر جمع قله دارای لام استغراق باشد معنی کثره می دهد: الایدی افضلٌ مِنْ الارجل. و همچنین است اگر به چیزی اضافه شود که دلالت بر کثرت کند: اقطار البلاد
- و همین گونه، اگر قرینه ای در جمله باشد ممکن است جمع کثره معنی جمع قله بدهد: ثلاثة الرجال
- صیغه منتهی الجموع یا جمع الجمع: عبارت است از هر جمعی که بعد از الف تکسیر آن، دو حرف متحرک یا سه حرفی باشد که حرف میانی آنها یاء ساکن باشد: دراهم ، فواصل، أراجيز
- جمع الجمع مثل مفرد هم وزن آن جمع بسته می شود: أَكَالِبُ (أَلْکَلْبُ) ، قَرَاتِيسُ (قَرطاس)
- اگر جمعی بر وزن أَفَاعِلُ یا أَفَاعِلِ باشد اگر بخواهند آن را جمع ببندند باید جمع سالم بسته شود: صواحب (صواحب، جمع صاحب) ، أَفَاضِلِین (أَفَاضِل، جمع أَفْضَل)
- استعمال جمع سالم در غیر صیغه منتهی الجموع نیز جایز است:
- سادات (ساده، جمع سَید) ، اندیات (اندیه، جمع نادى)

بند نهم : اسم جمع

- عبارت است از آنچه بر جمعی دلالت کند که از نظر لفظ مفردی برای آن نباشد: خَیْل ، شَعْبٌ؛ اما اگر اسمی چنین باشد (بر جمعی دلالت نماید) و بتوانیم واحدش را به وسیله تاء یا به وسیله یاء نسبت بیان کنیم به آن «اسم جنس جمعی یا شبه جمع» می گویند: تَفَّاح ، افرنج
- هر اسم جمع یا شبه جمعی همانگونه جمع بسته می شود که اسم های مفرد جمع بسته می شوند: اقوام (قوم) ، أَنْجَم (نجم)
- اسم جمع را می توان به اعتبار معنای آن مانند جمع به حساب آورد: الركبُ ساروا؛ یا به اعتبار لفظ آن مفرد: هذا الشعبُ عظیمٌ

بند دهم: صفت مشبیه

اسمی است مشتق از فعل لازم که دلالت بر ثبوت فعل دارد. مانند: شجاع و جبان
منظور از ثبوت وجود داشتن صفت در اوصاف آن بطور مطلق است بدون مقید بودن بر زمان .

آنچه صفت مشبیه از آن ساخته می شود:

الف - صفت مشبه فقط از فعل لازم ساخته می شود بنابراین افعال متعدی را نمی توان بصورت صفت مشبیه ساخت

پس نمی گوئیم: محمد ناصرُ الاب سعیداً زیرا نصر فلی است متعدی ولی میتوانیم بگوئیم ک محمد شریف النسب

ب- باید صفت مشبه بر زمان ماضی باشد پس نمی گوئیم: محمد جمیل اُمس زیرا دلالت بر ماضی دارد.

ج- وصفی که بدون تفصیل دلالت بر حدث دارد. مانند: بَطَلَ

اوزان صفت مشبیه: از ثلاثی مجرد به دو قسم می باشد:

الف- موازن با فعل مضارع (یعنی هم وزن مضارع) که این وزن کم می باشد و بیشتر بر وزن فاعل می باشد . مانند:

محمد طاهرالقلب

ب- غیر موازن با فعل مضارع : که دارای اوزان زیادی است . مانند: فَعَلَ : حسن الوجه یا فَعِيل : جميل الخلق ویا اوزان

فُعَال ، فُعَال ، فُعَلان و غیره

ج از غیر ثلاثی مجرد اگر قصدش دوام وثبات باشد بر وزن اسم فاعل است . مانند: محمد معتدل القامه (یعنی بر وزن

مضارع با ابدال حرف مضارع به میم مضموم و کسر ما قبل آخر)

نکته: در ثلاثی ، اگر فعل دلال بر رنگ یا عیب یا حلیه نماید اوزانش قیاسی ات مانند اُسود و در غیر اینصورت درای

اوزان مختلفی است .مانند : صَعَب ، جبان

نکته: اگر فعلی دیدیم که بر صفت مشبیه دلالت کند ولی معنی متعدی دهد مانند : شهید که در اینجا صرفیون به آن

صفت مشبیه نمی گویند بلکه آنرا صیغه مبالغه می نامند . پس می توان گفت که فعلیل در صفت مشبیه و اسم مبالغه

مشترک است.

نکته: مونث صفات مشبیه با افزودن " ه " ساخته می شود بجز وزن فعّالان که مونثش فعلی می باشد و اُفعل که مونثش

فعلاء می باشد : عطشان = عطشی (مونث آن) و اُحمر = حمراء (مونث آن)

عمل صفت مشبیه:

همان عمل اسم فاعل را انجام می دهد یعنی مابعدش را بعنوان فاعل خویش مرفوع می سازد . محمدٌ حسنٌ وجههٌ و برای اینکه (معمول) شبیه به مفعول به است اگر معرفه باشد منصوب می شود. محمدٌ حسنٌ الوجههٌ و اگر معمول تمیز باشد و نکره ، منصوب می گردد . محمدٌ حسنٌ وجهاً

بند یازدهم: اُفعل تفضیل

صیغه ایست که بر وصف چیزی یا زیادتی به غیر آن دلالت دارد (بطوریکه در موقع برتری دادن یک شیء نسبت به شیء دیگر از افضل تفضیل استفاده می نمائیم . مانند: محمد أفقهٌ من عليّ که در اینجا دلالت بر اشتراک صفتی بر دو شیء است در صورتی که یکی نسبت به دیگری دارای زیادتی است.

افعل تفضیل با داشتن شرایط ذیل ساخته می شود:

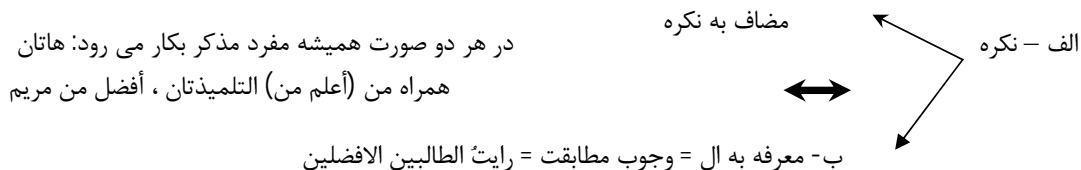
1- تام باشد 2- معلوم باشد 3- مثبت باشد 4- ثلاثی مجرد باشد 5- دلالت بر رنگ و عیب و حلیت نکند 6- متصرف یعنی جامد باشد 7- قابل تفاضل باشد.

نکته : بطور کل می توان گفت که افعل تفضیل فقط از ثلاثی مجرد ساخته می شود.

لذا ساخته نمی شود از :

- الف- غیر ثلاثی مجرد مانند : علّم ، زلزل
- ب- فعل ناقص مانند: أصبح
- ج- فعل منفی مانند: ما علم
- د- فعل مبنی مجعول مانند : فُهم
- ذ- فعل جامد مانند: ليس
- ر- فعل وصفی بر وزن اُفعل مانند أعور
- ز- قابل تفاضل نباشد مانند: مات ، عدم

کاربرد اُفعل تفضیل: ۱- نکره 2- معرفه به الف 3- معرفه به اضافه



در هر دو صورت همیشه مفرد مذکر بکار می رود: هاتان همراه من (أعلم من) التلميذتان ، أفضل من مريم

ج- معرفه به اضافه = به هر دو شکل بالا می آید: = مريم و زينب أفضل الطالبات (فُضليا)

نکته : اگر خواستیم اسم تفضیل از غیر ثلاثی مجرد با آنچه که دلالت بر رنگ و عیب دارد بسازیم باید بعد از کلماتی

چون (أشدّ ، اکبر ، اعظم ، اکثر) مصدر منصوبی را بعنوان تمیز بیاوریم.

مانند: هو اوسعُ اختباراً عن أخيه و أكثر احتراماً لأبيه

بند دوازدهم: اسم مبالغه

صفاتى كه به معنای اسم بوده و بر زیادتی صفت در موصوف دلالت دارد . كه مشهور ترین این اوزان شامل :

- الف- فَعَّال = ضَرَّاب (خیلی زنده) ب- فَعَّالَه = علامه (خیلی عالم) ج- مَفْعَال = مِقْدَام (پیشرو)
 د- مَفْعِيل = مَعْطِیر (خوش بو) ذ- فَعَّیل = صِدِّیق ر- فَعَّلَه = ضُحْکَه (خنده رو)
 س- فَعِّل = حَذِر (احتیاط کار) ش- فَعَّیل = رَحِیم (مهربان) ص- فَعُول = کَذُوب

نکته: گاهی کلماتی می آید به مانند متلاف از أتلف كه غير ثلاثی هستند ولی دلالت بر مبالغه دارند مانند: معطاء از أعطى و گاهی الفاظی برای مبالغه در حدوث فعل و تکرار می آید كه اوزان مشهوری نیستند كه دلالت بر مبالغه دارد: مانند: هُمَزَه ، لَمَزَه ، فَارُوق

نکته: "ه" ملحق شده به برخی از اوزان مبالغه ، تاء فارقه بین مذکر و مؤنث نیست بلکه افاده مبالغه دارد. مانند: علامه ، فهامه

عمل صیغه مبالغه: صیغه مبالغه ، عمل اسم فاعل را انجام میدهد به شرط آنکه :

اولا- محلا به الف ولام باشد

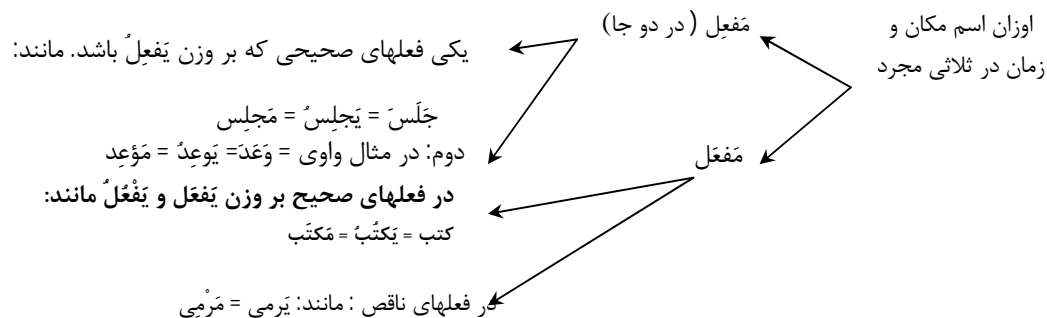
ثانیا= دلالت بر حال واستقبال نماید

لذا اگر فعل لازم باشد فاعل را رفع و اگر متعدی باشد فاعل را رفع و مفعول را نصب می دهد.

بند سیزدهم: اسم زمان و مکان و آلت

اسم مکان: صیغه ای است كه بر مكان وقوع فعل دلالت دارد و اسمی است كه از فعل مشتق می گردد . مانند: مَطْبَخ

اسم زمان: صیغه ای است كه بر وقت در زمان وقوع فعل دلالت دارد و اسمی است كه از فعل مشتق می گردد. مانند: مَغْرِب



تبصره: گاهی تاء تانیث به صیغه مَفْعُل اضافه می شود . مانند: مَفْعَلَه = درس = يَدْرُسُ = مَدْرَسَه

نکته: گاهی اوقات برخی اسماء از این قاعده خارج می شود و برخی بر وزن مَفْعِل می آیند در حالی مقتضی قاعده این است که بر وزن مَفْعَل باشد. مانند:

سَجَدَ = يَسْجُدُ = مسجد نَبَتَ = يَنْبُتُ = مَنبِتُ

تبصره: گاهی اسم مکان خاصی از اسم ثلاثی جامد بر وزن مَفْعَلَه مشتق میگردد که دلالت بر مکان چیزی دارد که افراد نامیده شده در آن زیاد است یعنی دلالت بر کثرت چیزی در مکان را دارد. مانند: أَرْضُ مَأْسَدَه (زمینی که در آن شیر زیاد است) در حالی که این حالت قیاسی است یعنی از هر اسم ثلاث نمی توان اسم مکان ساخت. اما اگر بخواهیم اسم مکان از غیر ثلاثی بسازیم مثلاً در عصفور گفته می شود: مکان کثیر العصفور نکته: اگر از مصدر ثلاثی مزید بخواهیم اسم مکان و زمان بسازیم باید اسم مفعول آنرا بسازیم. مانند:

مُنْصَرَفٌ ، مُجْتَمَعٌ

اسم آلت

عبارت است از صیغه ایست که بر آلت کار دلالت دارد و اسمی است که مشتق شده از فعل ثلاثی مجرد متعدی می باشد. مانند: مفتاح

اسم آلت به دو قسم مشتق و غیر مشتق تقسیم میگردد.

اسم آلت مشتق بر سه وزن است: مِفْعَل = مَبْرَدٌ ، مِفْعَلَه = مِطْرَقَه ، مِفْعَال = مفتاح

اسم آلت غیر مشتق بر اوزان مختلفی می آید بدون ضابطه خاص. مانند: جَرَسٌ ، سَكِّين

تبصره: گاهی برخی از اسماء آلات بر برخی اوزان به ندرت استعمال می گردد و حفظی هستند. مانند:

مُفْعَل = مَدْهَن (روغن دان) ، مُفْعَلَه = مَكْحَلَه (سرمه دان)

نکته: اسم آلت از معتل اللام (ناقص) و لفیف بر وزن مِفْعَلَه ساخته می شود. مانند: مِطْوَاه

نکته: و از جمله اسم آلات آن چیز است که مشتق شده از اسم جامد که دلالت بر ادای مختص دارد. مانند مَخَذَه که مشتق شده از خَذَ است ، یا مِقْلَمَه که مشتق از قلم است.

تبصره: گاهی در عربی در اوزان مکان ، وزنهای جدیدی نیز استعمال می گردد که اهم آن :

فاعله = فاطره فاعوله = طاحونه

فِعَال = سِتَار فَعَالَه = ثَلَاخَه

بند چهاردهم: اسم مقصور و ممدود و منقوص

اسم معرب به اعتبار حرف آخر خود به سه قسم تقسیم می گردد:

اسم منقوص: اسمی است که به یاء لازمه ماقبل مکسور ختم می شود، از نظر لازمه بودن به این معنی است که این یاء همیشگی در خود کلمه موجود باشد. مثل: قاضی

اسم مقصور: اسمی است که مختوم به الف لازمه باشد و همیشه الف به فتحه ختم می گردد. مانند: دنیا، مصطفی

اسم ممدود: اسمی است که به الف و همزه ختم شده باشد. مانند: حمراء، زهراء

اسم مقصور

همانطور که گفتیم اسم مقصور به الف لازم ختم می گردد. مانند فُتًی، ولی گاهی اسم مقصور از ناقص در چهارمورد ذیل بصورت قیاسی است:

الف- در وزن أَفْعَل که دلالت بر رنگ یا زینت یا عیب کند. مانند: الأُحوی (سیاهی مایل به شب)، الأعمی (نابینا)

ب- در اسم مکان و زمان و مصدر میمی و اسم مفعول که غیر ثلاثی مجرد باشد مانند: مَرَمی (مکان تیر اندازی)

ج- در جمع بروزن فُعْلَه مانند: العُری (برهنگی)، الحلی = حلیه (زیور)

د- در مصدر فَعِل لازم مانند: رَضًی، غَنًی

نکته:

زمانی که اسم مقصور به همراه تنوین بیاید، الف آن لفظاً حذف می شود نه خطی، نه کتابی. مانند:

هذا فتًی یسیر علی هدی

نکته: اگر اسم منقوص تنوین بپذیرد، در حالت رفع و جر، یاء آن حذف می شود اما در حالت نصب، یاء باقی میماند:

انت هادٍ لکلّ عاصٍ و إن کان عاتياً

اسم ممدود

اسم ممدود از ناقص در پنج موضع قیاسی است:

الف- در مصدر مزید. مانند: المراء، الأعطاء

ب- مصدری بر وزن تَفْعَال. مانند: تَعْدَاء

ج- در اوزان مبالغه بر وزن فَعَّال، و مِفْعَال. مانند بَطَّاء، معطاء

د- در وزن فِعال که بتوان بر جمع أَفْعِلَه بست. مانند: کساء

ه- در مصدر فَعَلَ که دلالت برمرض یا صوت نماید: رَغَاء (بانگ کلاغ)

نکته:

در خصوص منقوص گفتیم منقوص کلمات مختوم به یاء لازمه ، در حالی که برخی کلمات هستند که یاء دارند ولی اسم منقوض نیستند مانند (ذی) ، زیرا این یاء مال خود کلمه نیست بلکه بواسطه مقتضی به یاء ختم شده است. مانند: مسلمی العالم (که یاء اینجا نسبت است و یاء منقوص نیست) .

بند پانزدهم: مذکر و مؤنث

اسمها از نظر جنس به دو نوع مذکر و مؤنث تقسیم می گردند البته اسمهایی هم است چون مذکر و مؤنث رفتار می شود مثل اسماء اشیاء و موجودات

اسم مذکر: بر انسانها و حیوانات مذکر دلالت دارد مانند:أب و أسد

اسم مؤنث: بر انسانها و حیوانات مؤنث دلالت دارد.مانند: أم و لبوه و امراه

نکته: اسمهای مذکر ومؤنث دو نوع حقیقی و مجازی را در بر می گیرد. لذا آنچه که گفته شد در خصوص اسم مذکر به آن مذکر حقیقی و آنچه در تعریف اسم مؤنث آمده ، مؤنث حقیقی است.

نکته: در خصوص اسماء اشیاء برخی از آنها مذکر قرار میگیرند مانند بیت که به آن مذکر مجازی گفته می شود و برخی مؤنث قرار می گیرند که به آن مؤنث مجازی گویند . مانند: دواه

(مؤنث مجازی ، اسمی است که از جنس خود مذکری ندارد . مانند: دار ، طاولة)

مؤنث حقیقی به دو قسم تقسیم می گردد:

مؤنث حقیقی لفظی: مؤنثی که در آخرش یکی از نشانه های تانیث باشد: فاطمه و سلمی و زهراء

مؤنث حقیقی معنوی: مؤنثی که در آخرش یکی از نشانه های تانیث نباشد: مریم و زینب

تبصره: مؤنث مجازی سماعی: اسمی است که نشانه تانیث ندارد ولی با آن مثل اسم مؤنث رفتار می شود لذا مؤنث بودن

آن سماعی است. مانند: إذن ، عن ، رجل

نشانه اسم مؤنث: دارای سه نشانه (ه مربوطه ، الف مقصوره و الف ممدود) می باشد.

ه : مثل فاطمه و معلمه که در میان نشانه های دیگر کارکرد بیشتر بخصوص در صفت ها را دارد . مانند : شاعره ، کریمه . البته ه در غیر مؤنث هم می باشد از جمله اسمهای مذکر . مثل : معاویه ، برای مبالغه مثل : علامه ، برای وحدت مثل : تمره ، برای کثرت مثل : شیعه ، بجای حرف حذف شده در کلمه . مثل شفه (از شَفَو).

الف مقصوره: الفی است زائد که در اسمها و مصدرها و صفت ها و جمع می باشد . مثل : لیلی ، کبری تبصره: اسمهایی هستند که به الف مقصوره ختم می شوند ولی الف اصلی کلمه بوده و زائد نیست. مانند: مصطفی (اصلش صفی بوده)و هدی

الف ممدود: الف زائدی است که در اسمها و مصدرها و صفت ها وجود دارد . مانند : صحراء ، سوداء ، شعراء تبصره: برخی اسمها هستند که به الف ممدود ختم می شوند ولی الف اصلی کلمه هستند . مانند: ماء و بناء مؤنث معنوی در چهار موضع می باشد: الف - اعلام مؤنث : مریم ب - اسماء مختص مؤنث : أخت ج - اسماء بلاد و شهرها و قبائل: شام . مصر د - برخی از اعضاء زوج بدن : عین ، رجل

بند شانزدهم: موصوف و صفت

اسم موصوف : اسمی است که برشخص یا حیوان یا معنی دلالت دارد. مانند: یوسف ، بهیمه صفت: آن کلمه ای است که حال موصوف را شرح می دهد . مانند: کبیر صفت یا نعت: عبارت است از اسم مشتق یا مؤول به مشتق که با بیا یک از صفات متبوعش یا یکی از صفات چیز دیگر با متبوعش مرتبط است. رَجُلٌ مؤمنٌ

نکته: اسماء جامد کلاً موصوف بوده و در اسماء مشتق فقط اسم مکان و زمان و آلت موصوف هستند و بقیه آن صفت می باشند.

به صفت سه چیز ملحق می گردد:

الف - اسماء منسوب: مانند. رَجُلٌ مصریّ

ب - اسماء جامدی که دلالت بر معنی مشتق دارد. مانند: رَایْتُ قَائِداً اسداً یعنی شجاع

ج - مصدر ثلاثی مجرد غیر میمی که قائم مقام و جانشین صفت می باشد. مانند: ثَقَه و عدل

نکته مهم : صفت با موصوف خود در افراد و تذکیر و در فروع آن (تشنیه ، جمع و تانیث) مطابقت می کند .

مانند: رَجُلٌ مؤمن ، امراه صالحه – رجال مومنون – رأیت امراتین صالحین

امادرمصدر فقط افراد و تذکیر مطبق است و در پاره ای موارد بصورت جمع بیان می شود: مانند:

رجال ثقه و ثقات

بند هفدهم: نسبت

الحاق یاء مشدد ماقبل مکسور به آخر اسم که دلالت بر انتساب شی بر آن دارد.

قاعده عمومی: * اسم + - + ی = نسبت *

تبصره: برخی از اسماء هستند بدون آنکه بصورت نسبت ساخته شود، خودش دلالت بر نسبت دارد کهشاما:

- الف - آنچه بر مثال فاعل باشد که مقصود از آن صاحب شی است، لابن = یعنی صاحب لبن
- ب - آنچه بر مثال فعال باشد، بزّاز و عطار
- ج - آنچه بر مثال فعل باشد، طعم

انواع نسبت

نسبت به ه تانیث: حکمش: حذف ه تانیث هنگام نسبت، مانند: مکه = حذف ه + ی = مکیّ

نکته: برخی موارد در اسامی مختوم به ه تانیث، بعد از حذف تاء هنگام نسبت، واو به ماقبل آخر آن اضافه می شود (استثناً) مانند: ثوره = ثوروی

نسبت به اسم مختوم به یاء مشدد: که در این حالت بر سه قسم می باشد:

الف - قرار گرفتن یاء مشدد بعد از یک حرف (یعنی کلمات دو حرفی) = حکمش: در اینصورت یاء دوم به واو مکسور تبدیل می شود و یاء اول به اصل خودش باز می گردد، (یعنی اگر اصل آن واو باشد قلب به واو، و اگر اصلش یاء باشد قلب به یاء می شود). مانند:

طیّ = طیو + ی = طوویّ حیّ = حیو + ی = حیویّ

ب - وجود دو حرف قبل از یاء مشدد (یعنی کلمات سه حرفی). حکمش: یاء اول حذف و یاء دوم قلب به واو می گردد.

مانند: نّبی = نبی + ی = نبویّ علیّ = علویّ

ج - قبل از یاء مشدد بیش از دو حرف باشد (کلمات 4 حرفی و بیشتر): حکمش: حذف یاء مشدد و قرار گرفتن یاء به

جای آن. مانند: الكرسيّ = حذف یاء مشدد + ی = نسبت = کرسیّ

تبصره: در برخی مواقع در موضع سه حرفی ها، یاء مشدد آخر کلمه خود تشکیل شده از یک حرف اصلی و یک حر زائد

است که در اینصورت هم حذف یاء مشدد جایز است و هم قلب آن: مهدیّ = مهدویّ و مهدیّ

نسبت به اسم مقصور

الف - الف مقصور حرف سوم باشد ، قلب به واو می شود (چه اصل واو باشد چه یاء)

عصا = عَصَوَ = عَصَوِیَّ فتی = فَتَوِیَّ = فَتَوِیَّ

ب- الف حرف چهارم باشد و حرف دوم ساکن باشد ، هم حذف و هم قلب به واو جایز است (می توان قبل از واو مقلوب

از الف ، یک الف اضافه نمود) مانند: حَبْلُی + یَّ = حَبْلَوِیَّ (حَبْلِی) هم صحیح است : حَبْلَوِیَّ

ج- الف حرف چهارم باشد و حرف دوم متحرک باشد ، در اینصورت وجوب حذف (یعنی حذف یَّ واجب است)

مانند: کَنْدِ + یَّ = کَنْدِیَّ

د- الف حرف پنجم یا بیشتر باشد ، حذف آن لازم است . مانند: فرنسا + یَّ = فرنسیَّ

نسبت به اسم منقوص

الف - یاء منقوص حرف سوم باشد ، باید به واو ماقبل مفتوح قلب گردد . شَجَی + یَّ = شَجَوِیَّ

ب- یاء حرف چهارم باشد ، هم حذف یاء و هم قلب به واو جایز است . قاضی + یَّ = قاضَوِیَّ (قاضِی)

ج- یاء حرف پنجم و ششم باشد ، وجوب حذف یاء مشدد : المستعلی + یَّ نسبت: مستعلِیَّ

نسبت به اسم سه حرفی: اسم های سه حرفی که عین الفعل آن مکسور باشد ، هنگام نسبت کسره تبدیل به فتحه می

گردد. مانند: مَلِک + یَّ = مَلْکِیَّ

نسبت به اسم مثنی: هنگام نسبت به اسم مثنی و جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم ، باید علامت مثنی و جمع

حذف شود . مانند: حسنین + یَّ = حسنیَّ العرفات = العرفِیَّ حمدون = حمدِیَّ

نسبت به اسم ماقبل آخر که یاء مشدد است : اگر حرف ماقبل آخر اسم یاء مشدد ، مکسور باشد ، باید یاء دوم

مکسور حذف گردد. مانند: طَیِّب = طَیِّبِیَّ + یَّ = حذف یاء دوم = طَیِّبِیَّ طَیِّبِیَّ = طَیِّبِیَّ = طائی (البته اینجا خلاف

قاعده اعمال شده و دلیلش متجانس بودن الف با فتحه است)

نسبت به جمع مکسر

در جمعهای مکسر ، اگر جمع بر حالت خود باقی نماند ، نسبت از مفرد آن ساخته می شود .

بساتین = بستان + یَّ = بستانیَّ

و اگر بر جمع باقی بماند به همان صورت نسبت می گردد. اُزهار + یَّ = اُزهارِیَّ

نکات: صیغه فَعَّال از یاء نسبت بی نیاز است چون خودش یر فعل و کار زیاد دلالت دارد و همچنین اوزان فاعل و فعل که

دلالت بر صاحب چیزی دارد . عَطَّار – تامر – طَعِم

- در موارد زیر اسمهای منسوبی هستند که بر خلاف قاعده بکار رفته است .

مرو = مروزی = که باید مروی بود شتاء = شتوی = که باید شتائی و شتاوی بود.

بند هجدهم: تصغیر

در لغت به معنای کم کردن و تحقیر نمودن است.

در اصطلاح عبارت است از دگرگون نمودن اسم معرب ، از نظر صرفی یعنی افزودن یاء ساکن بعد از دومین حرف اسم

معرب که دلالت بر تقلیل می کند که دارای اوزان (فُعَّیل ، فُعَّیل ، فُعَّیل) . مانند: جُبَّیل – دریهَم – قنیدیل

اهداف تصغیر

هدف لفظی از تصغیر مختصر کردن است . مثلاً کُتِّب مختصر تر از کتاب صغیر است. از جمله اهداف دیگر تصغیر:

الف- تصغیر آنچه به نظر بزرگ می آید. مانند: نهر = نُهیر ب- تحقیر بزرگی و اعظمی : شاعر = شويعر

ج- تقریب در جایی که از لحاظ زمانی و مکانی دور است : قبیل الفجر

د- تقلیل آنچه زیاد است: درهم = دریهَمات ج- تحبیب (اظهار محبت): بُنیّ تصغیر ابن

شرایط تصغیر: چهار شرط در تصغیر باید رعایت گردد.

الف- اسم باشد لذا فعل و حرف مصغر نمی شود

ب- معرب باشد لذا اسمهای مبنی (ضمیر ، استفهام و ...) مصغر نمی شود . البته مصغر شدن برخی موصولات و اسماء

اشاره خلاف قاعده آمده است. اللّیتا

ج- اسم خالی از صیغه تصغیر باشد. کمیت زیرا اسم شاعر است

د- اسم قابلیت تصغیر باشد لذا اسماء عظام و ملائکه و پیامبران وائمه مصغر نمی گردد.

قاعده کلی مصغر نمودن: * ُ - حرف اول + َ - حرف دوم + افزودن یاء ساکن (یاء تصغیر) *

جُ + بَ + یُ + ل = جُبَّیل

تصغیر کلمات:

الف - اسماء ثلاثی (سه حرفی) تصغیرشان بر وزن فُعَّیل می باشد. حَسَن = حُسَّین

ب- اسماء رباعی (چهار حرفی) تصغیرشان بر وزن فُعِیل می باشد. جَعْفَر = جُعِیْفَر

ج- اسماء خماسی (پنج حرفی) تصغیرشان بر وزن فُعِیعیل می باشد. اگر حرف ماقبل آخر آن حرف لین زائد باشد.

مفتاح = مُفَتِّیح

نکته: حرف لین ، اگر یاء باشد هنگام تصغیر یاء باقی می ماند و اگر واو یا الف باشد تبدیل به یاء می گردد.

حلقوم = حُلِیقِم مصباح = مَصِیْبِیح

تبصره: در اسماء پنج حرفی ، اگر هر پنج حرف اصلی باشد ، حرف پنجم حذف می گردد لذا بر وزن فُعِیعیل می باشد

سفرجل = حذف حرف پنجم = سَفِیرَج

حال اگر به اسماء پنج حرفی حرف زائدی اضافه شده باشد آن حرف زائد به همراه حررف پنجم حذف می شود.

عندلیب = عُنْدِیلِب

تبصره: اگر در اسم رباعی حرف زائد بیشتری باشد ، همه حروف زائد حذف ، جزء آنچه که حرف لین ما قبل آخر باشد.

مُدْحَرَج = دُحِیرَج (راء حرف لین بوده لذا حذف نشده)

تبصره: در ثلاثی مزید که دو حر زاید است و یکی از آن دو حرف ما قبل لین آخر نباشد ناگزیر یکی از دو حرف زاید باقی

می ماند و دیگری اگر میم زائد در اول کلمه باشد حذف نمی گردد و اگر حرف سین و حرف تاء باشد سین حذف می شود.

منطلق = مُطْلِیق (نون حذف شده) استکبار = تَکْیِیْبَر (سین و الف حذف شده)

اگر در حرف زائد مساوی باشند ، هم حذف یکی از آنها و هم باقی ماندن هر دو جایز هستند.

علندی = عُلَینْد ، علید

نکته: جایز است بجای حرف محذوف ، (یاء) ساکنی قبل از حرف آخر قرارگیرد به شرط آنکه اسم بون یاء باشد. سفرجل

= سَفِیرِج = سَفِیرِج

نکته: برخی اسمها از قاعده فوق پیروی نکرده بلکه خارج از سه وزن گفته شده بصورت مصغر بیان می شود که این

تصغیر ، حفظی است. مغرب = مُغِیرَبان عشیه = عُشِیشِیه

بند نوزدهم: اعراب

یعنی تغییر الحاق شده آخر اسماء و افعال به سبب تغییر عوامل در آن . مانند:

قدم الغائبُ – رایتُ الغائبَ- سلمت علی الغائبِ

(غائب در مثال اول نقش فاعلی داشته پس اعرابش ضمه ، در دومی نقش مفعول داشته پس فتحه و در سومی نقش جارو مجرور را داشته لذا اعرابش کسره می باشد)

عامل: آنچه واجب می کند که کلمه بر وجوه خاصی از اعراب قرار بگیرد که دو نوع می باشد :

عامل لفظی (جاء الغلام) ، عامل معنوی (الغلامُ جاء)

معرب: کلمه ای است که آخرش بر حسب عواملی که بر آن داخل می گردد تغییر می کند . جاء علیّ و رایت علیاً نکته: تمامی اسمها معرب هستند به غیر از ضمائر و اسماء اشاره و موصولات و... ودر افعال مضارع فقط افعالی که به جمع مؤنث و نون تاکید متصل شده باشند معرب هستند.

انواع اعراب 4 تاست: رفع و نصب و جر و جزم

اسماء و افعال در رفع و نصب مشترک هستند در حالی که جر مختص اسماء و جزم مختص افعال می باشد..

معرب دو نوع است: معرب به حرکات ، معرب به حروف

معرب به حرکات: خود بر 4 قسم است - اسم مفرد ، جمع مؤنث سالم، جمع تکسیر ، فعل مضارع مجرد از ضمیر بارز مرفوعی علامتشان: رفعشان به ضمه و نصبشان به فتحه مگر در جمع مؤنث سالم که کسره می گیرد . رجلٌ مؤمنٌ - ان الرجل فاضلٌ ، السموات و الأرض - و جرشان به کسره مگر اسماء غیر منصرف که اعرابشان به فتحه می باشد. مررت باحمد - و جزمشان به سکون مگر معتل الآخر . لم يدعْ - لم یرم

معرب به حروف: که به آن اعراب نیایی گویند که 3 صورت می باشد :

اسماء خمسہ (بّ، اخّ، حمّ، ضمّ، ذو) که رفعشان با واو و نصبشان به الف و جرشان با یاء می باشد. هذا ذو ادبٍ - رایتُ ذا مالٍ

مثنی: که رفعش با الف و نصب و جرش با یاء می باشد. جلس الرجلان - جلسْتُ الرجلین

جمع مذكر سالم: رفعشان به واو و نصبو جرشان به یاء می باشد. جاء القادمون - احضرت القادمین

افعال خمسہ: کل مضارع متصل به الف مثنی و واو جماعت و یاء مخاطب . مانند: یفعلان ، تفعلان ، تفعلون، و رفعشان با

ثبوت نون و نصب و جزمشان با حذف نون است: لن ینجا و لم تنجحی

اعراب تقدیری: یعنی آنکه حرکات در برخی از کلمات آشکار نمی گردد بلکه حرکات مقدر می باشد که شامل:

الف - اسمها و افعال مختوم به الف : ضمه و فتحه و کسره آن مقدر است . انتم سکاری و تری الناس سکاری

ب- در اسمها و افعال مختوم به یاء ماقبل مکسور : در حالت رفه ضمه و در حالت جر کسره مقدر می گیرد ولی در حالت

نصب فتحه ظاهر میگیرد. یوم ینادی - ینبعون الداعی

ج- ضمه افعال مختوم به واو ماقبل مضموم ، مقدر ولی فتحه ظاهر می شود. الرسول یدعوکم

د- ضمه و فتحه در اسمهای مضاف به یاء متکلم بر ماقبل یاء ، مقدر می گردد. قال هذا ربی ، أرضی واسعه و ناقه بلحیتی

اعراب محلی: تغییری ناشی از عواملی که نه ظاهریست نه تقدیری ، این تغییر در مبنی ها و در جمله ای که نقش

اعرابی دارد وارد می شوند . هولاء قومنا : هولاء مبتدا در محل رفع و قوم عطف بیان یا بدل و نا مضاف الیه

مبنی: آن است که آخر کلمه در هر حالت یک علامت داشته باشد و بر حسب عوامل تغییر نکند ، همه حروف مبنی

هستن ، همه افعال به جزء مضارع که به نون جمع مؤنث و نون تاکید متصل شده مبنی هستند ، همه اسمها به جز ء

اسمهای زیر معرب هستند:

ضمائر ، موصولات ، اشاره ، شرط، استفهام ، ظرف ، منادا ، مفرد علم

نشانه بنا:

سکون در اسم : کم و فتحه در اسم : کیف ضمه در اسم: صب و کسره در اسم : هولاء

سکون در فعل : فزت و فتحه در فعل : نصر ضمه در فعل: نصروا و کسره در حرف : ب

سکون در حرف : قد و فتحه در حرف : ثم ضمه در حرف : عند

بناء: دو نوع است:

لازم = یعنی هیچ وقت و در هر حالی از کلمه منفک نمی گردد. عارضی = با تغییر بناء کلمه تغییر می کند.

اسمهای مبنی با بناء عارضی 6 صورت هستند:

الف- منادی مفرد مقصوره که آخرش مبنی بر ضم می باشد چه لفظی چه تقدیری : یا رجل - یا فتی

نکته: اگر مثنی یا جمع سالم باشد مبنی بر الف و بر واو است: یا مؤمنان - یا مؤمنون

ب- اسم لا نفی جنس: اگر نکره مفرده و غیر مضاف باشد آخرش مبنی بر فتح است: لا رجل فی الدار

نکته: اگر مثنی و جمع سالم باشد بنا آن بر یاء است : لا مؤمنین

ج- اعداد مرکب از 11 تا 19 : جاءنی احد عشر غلاماً

نکته: به جزء اثنی عشر و اثنی عشره که جزء اول آن معرب است مانند مثنی. جاءنی اثنا عشر رجلاً

د- آنچه دلالت بر ظروف و احوال ترکیب مزجی دارد: اُزوره صباح مساء - انت جاری بیت بُیت یعنی ملاصقاً

ذ- ظروف اضافه شده به جمله: تصافینا یوم تلاقینا

ر- اسماء جهات شش گانه: فوق ، تحت، یمین، و آنچه که در معنی و جریان آن باشد = قبل ، بعد ، دون

تبصره: جهات شش گانه و قبل و بعد در سه موضع معرب می شود:

۱- هرگاه لفظاً اضافه گردد: جاء زیدٌ قبلَ عمرو

۲- هرگاه مضاف حذف شده و قصد از آن معنی لفظی مضاف باشد: جاء زیدٌ و عمرو من قبلِ

۳- هرگاه از اضافه شدن برگردد بدون نظر به قبلی : جاء زیدٌ و عمرٌ قبلاً

نکته : و مبنی می گردد بر ضم هرگاه مضاف حذف و قصد معنای آن باشد نه لفظ آن : جاء زیدٌ و عمرٌ من قبلُ

نکته : افعال مبنی بناء ش لازم می باشد: ماضی و امر

ماضی مبنی بر فتح : هرگاه به واو جماعت یا ضمیر رفع صحیح متحرک متصل شود که در این حالت فتحه مقدره به

سبب حرکت مناسب با واو و سکون عارضی در دوم صورت می گیرد

امر مبنی:

الف- مبنی بر سکون اگر صحیح الاخر بوده و به چیزی متصل نشده باشد (إِحْفَظُ) یا آنکه به نون اناث متصل باشد:

إِحْفَظْنَ

ب- مبنی بر حذف حرف آخر هرگاه معتل نباشد و چیزی به آخر آن متصل نشود: اُدْنُ

ج- مبنی بر حذف نون ، هرگاه به الف اثنین یا واو جماعت یا یاء مخاطب متصل شود: أَحْفَظَا ، إِحْفَظُوا ، إِحْفَظِي

د- بر فتح ، هرگاه به نون تاکید متصل شود: إِحْفَظْنَ

افعال فعل مضارع بناء آن عارضی است:

مبنی بر سکون هرگاه به نون اناث استناد شود: هُنَّ يَذْهَبْنَ

بر فتح هرگاه نون تاکید به آن متصل شود: لِيَحْفَظْنَ

بند بیستم: ضمیر

عبارت است از آنچه که بدل از محدث عنه (صحبت شده درباره او) باشد و اسمی است که بر گوینده ، شنونده و غایب

دلالت دارد . مانند: انا – هو- انت

ضمیر بر دو قسم می باشد:

مستتر (پنهان): ضمیری است که شکل ملفوظ نداشته و از فعل فهمیده می شود. قلّ هو الله احد (ضمیر مستتر انت در قلّ) که خود بر دو نوع می باشد:

- 1- وجوب الاستتار (یعنی نمی توان اسم ظاهری را جانشین آن نمود. مانند: اقرأ بسم ربّک : فاعل در إقرأ (انت) ضمیر وجوبی است. که این وجوب در مواضع زیر بکار می رود:

الف- هرگاه فعل مضارع به مفرد مذکر مخاطب یا متکلم معاگیر یا وحده نسبت داده شود. هل تذهب؟ انا اذهب

ب- هرگاه فعل امری را به مذکر مخاطب نسبت دهیم. اذهبْ

- 2- جایز الاستتار : الف- در ماضی یا مضارع مفرد مذکر غائب . ذهاب – یذهب

ب- در فعل ماضی یا مضارع مفرد مؤنث . ذَهَبَتْ

بارز (آشکار): که خود بر دو قسم می باشد.

الف- منفصل : که یا در ابتدا کلام می آید یا بعد از آلا . هو نائم و ما نائم الا هو که خود بر دو نوع می باشد:

منفصل مرفوعی شامل: (هو ، هما ، هم ، هی ، هما ، هن ، انت ، انتم ، انتماو.....)

منفصل منصوبی شامل: (اياه ، اياها ، ک ، کما ، کم ، و)

نکته: ضمیر منفصل مرفوعی بین دو رکن جمله اسمیه یا اسمهای که در اصل مبتدا و خبر بودند قرار می گیرد که در

صرف به آن ضمیر فصل می گویند چون بین مبتدا و خبر را فاصله می اندازد. مانند:

ان شانتک هو الابتر ، علیّ هو العالم

نکته : شرط است در ضمیر فصل قبل و بعد آن اسم معرفه باشد یا نکره ای که شبیه به معرفه باشد و دیگر اینکه ضمیر

فص محلی از اعراب ندارد.

ب- ضمیر متصل : ضمیری است که جزئی از کلمه باشد و همچنین ضمیری که کلام با آن شروع شده و الا بیاید. مانند:

ضمیر هاء در ضربه

ضمیر متصل به دو قسم تقسیم می گردد : الف- ضمیر متصل مرفوعی (ت ، ن ، نا، واو ، ی) و ب- ضمیر متصل

منصوب و مجروری مانند (یاء متکلم و کاء مخاطب و هاء غائب)

نتیجه

ضمیر متصل بر حسب اعراب محلی سه قسم است :

الف- آنچه مختص به رفع است (تاء ، الف ، واو ، نون و یاء مخاطب) مانند قمتُ ، قاما ، قاموا و...

ب- آنچه مشترک بین نصب و جر است در سه موضع (یاء متکلم ، کاف مخاطب و هاء غائب). مانند: اُکرمنی سیدی ،

اُکرمک سیدک ، اکرمه سیده

ج- آنچه مشترک بین رفع و نصب و جر می باشد (نا) مانند: رینا اننا سمعنا

نکات :

1- ضمیر هاء دائما مضموم است مگر :

الف- اگر کسره یا یاء ساکن بر آن مقدم شود که در اینصورت مکسور می گردد . عَجِبْتُ مِنْ لُطْفِهِ فِي نَادِيهِ

ب- اگر بعد آن الف واقع شود لذا فتحه می گیرد. ضَرَبَهَا

2- اصل در میم آنست که آن علامت جمع ذکور و ساکن باشد مگر اینکه به ضمیر نصب متصل گردد در اینصورت

مضموم می گردد ولی مضموم آن مشبه گشته یعنی واو بجای آن برای ادای بهتر لفظ وارد می شود.

ضَرَبْتُمُوهُمْ

3- یاء متکلم جایز است که ساکن و مفتوح باشد مگر قبلش الف یا یاء ساکن باشد که در اینصورت مفتوح است .

عَصَايَ ، مَوْلَايَ ، بُنْيَ

4- کاف در مذکر مخاطب فتحه و در مؤنث مخاطب کسره می گیرد.

بند بیست و یکم: اسم اشاره

اسمی است که دلالت بر مکان معینی از طریق اشاره محسوس ، و برای مشارالیه وضع شده است. که به سه قسم (اشاره

نزدیک و دور و متوسط) تقسیم می گردد.

اشاره نزدیک:

برای مفرد مذکر : ذا یا هذا برای مؤنث : ذی و ذه یا هذه

برای مثنی مذکر: ذاه یا هذان و هذین برای مؤنث : تان یا هاتان و هاتین

نکته: هذه و هاتان در حالت رفع و هذین و هاتین برای نصب و جر.

برای جمع مذکر و مؤنث : هولاء

اشاره متوسط:

برای مفرد مذکر : ذاک – ذاک رجل عالم
برای مفرد مؤنث: تیک - تیک امراه عالمه

برای مثنی مذکر: ذانک – ذانک برهان
برای مثنی مذکر: تانک – تانک طالبتان محترمان

برای جمع مذکر و مؤنث: اولئک – اولئک هم المفلحون

اشاره به دور :

برای مفرد مذکر : ذلک – ذلک الکتاب لاریبه فيه
برای مفرد مؤنث: تلک - تلک ایات الکتاب المبین

برای مثنی مذکر: ذانک – ذانک الکتابان مفیدان
برای مثنی مؤنث: تانک – تانک الروایتان طویلتنان

نکته: اولئک جزء بر عقلاء ، اشاره ندارد لذا اگر بخواهیم غیر عقلاء را اشاره نمائیم باید از تلک استفاده نمائیم.

تلک الأشجار

اسماء اشاره مختص به مکان:

الف- مکان نزدیک : هنا ب- مکان متوسط : هناک ج – مکان دور : هنالک و ثم و ثمه

که همیشه مبنی بر فتح و بصورت ظرف هستند

بند بیست و دوم : اسم موصول

موصول دو قسم است:

- موصول خاص که عبارتند از: مرفوع: الذی اللذان الذین الّتی اللّتان اللّواتی

منصوب و مجرور: الذی اللّذین الذّین الّتی اللّتين اللّواتی

موصول خاص برای عاقل و غیرعاقل استعمال می شود مگر جمعش که تنها برای عاقل است. اما الّتی برای غیرعاقل هم

استعمال می شود: الاشجار الّتی اثمرت...

- موصول مشترک که عبارتند از: مَنْ ، ما ، ذا ، ایّ ، ال ، ذو

"ال" شرطش این است که بر اسم فاعل، مفعول و اوزان مبالغه افزوده شود.

"مَنْ" برای عاقل است و "ما" برای غیرعاقل. إقْبَلْ عَذْرَ مَنْ اَعْتَذَرَ لِيْكَ ، إغْفِرْ لَنَا مَا قَرَطَ مِنَّا.

"ذا" برای عاقل و غیرعاقل است و شرطش این است که بعد از من و ما استفهامی قرار گیرد و با من و ما ترکیب نشده باشد (منظور از آن اشاره نباشد): ما ذا فعلت؟ مَن ذا رأیت؟

قاعده در شناسایی "ذا" اشاره و موصول آن است که اگر بعد از آن اسم باشد برای اشاره است؛ اما اگر بعد از آن فعل باشد برای موصول: ما ذا الکتاب ، ما ذا فعلت؟

"ای" برای عاقل و غیرعاقل است و از بقیه موصولات به جهت این که غالباً معرب است مستثنی است. و شرط عامل "ای" این است که مستقبل و قبل از آن باشد.

"ای" فقط در دو حالت مبنی بر ضم است:

- اضافه شود

- ضمیری که در اول صله آن قرار دارد حذف شود

یسرئی اَیْهم قادم ، أری اَیْهم متضلعٌ من المعلوم

نکته: اگر بعد از ایّ مضاف، فعل یا جمله فعلیه باشد معرب و اگر جمله اسمیه باشد مبنی خواهد بود: سینبئی بالحقیقه اَیْهم یحدثنی

صله موصول

همه موصولات محتاج به صله ای هستند که پس از آنها بیاید و شرطش این است که جمله خبری یا شبه خبری باشد:

حضر الذی کان غائباً ، عرف الذی عند القوم ، قرأت ما فی الکتاب

- هر ظرف و جار و مجروری به محذوف متعلق است و تقدیر آن حَصَلَ یا اسْتَقَرَّ است و شرط در آنها این است که تمام باشند؛ بنابراین «جاء الذی أمسّی ، رایت الذی عَنک» گفته نمی شود.

- در صله ضمیری باید وجود داشته باشد که با موصول در مفرد و مذكر بودن و فروع آن مطابقت کند و آن ضمیر را عائد صله گویند.

- شرط عائد این است که ضمیر غایب باشد: یا ایها الذین آمنوا ، جاء الذین آمنوا

اما گاهی ضمیر مخاطب می شود و این در صورتی است که موصول خبر از ضمیر قبل از خود باشد و آن ضمیر برای

مخاطب یا متکلم باشد: انا الذی علّمتک ، و أنت الذی حفظت

- در موصولات مشترک مراعات لفظ جایز و عائد در آن در همه حالات مفرد مذكر است، همچنین مراعات معنی هم جایز است:

رایتُ مِنَ النساءِ من تَجَمَّلْنَ بالحکمه ، زرتِ مِنَ الاقوامِ من یَکرمون الضیف.

حذف عائد منصوب جایز است و لو در معنی وقتی:

- مفعول به باشد: لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ (تعبدونه)

- مضاف الیه در اضافه لفظی باشد: فاقض ما انت قاضٍ (ما انت قاضیه)

— مجرور به حرف جر که در موضع نصب قرار گرفته: و یشرب ممّا تشرّبون (تشرّبون منه)

[شرط آن این است که به آنچه موصول مجرور می شود، مجرور شده باشد]

حذف عائد مرفوع جایز است:

- در صورتی که در اول صله، در حالت مبتدا بوده و خبر آن مفرد باشد و این به شرطی است که صله طولانی باشد: ما انا

بالذی قاتل لک سوءاً (بالذی هو قاتل)

بند بیست و سوم: اسماء شرط

اسماء شرط یازده تا هستند و عبارتند از:

مَنْ ، ما ، مَهما ، إذما ، مَتی ، اِتان ، اَینَ ، اَنّی ، حیثما ، کیفما ، ایّ

همه اسماء شرط مبنی هستند به جز "ایّ" و همه باید در آغاز جمله قرار بگیرند و تنها حرف جر و مضاف در آنها عمل

می کند: بَمَنْ تَذْهَبُ أَذْهَبُ ، غَلامٌ مِّنْ تَضْرِبِ أَضْرِبُ

اسماء شرط بر دو قسمند:

- غیرظرف: "مَنْ" برای عاقل و "ما و مَهما" برای غیرعاقل

- ظرف: زمانی: متی ، اِتان ، إذما مکانی: اَینَ ، اَنّی ، حیثما

بند بیست و چهارم: اسماء استفهام

اسماء استفهام یازده تائید و عبارتند از:

مَنْ ، ما ، مَن ذَا ، ماذا ، متی ، اِیان ، اَینَ ، کیف ، اَنّی ، کم ، ایّ

- متی و ایّان برای استفهام از زمان ؛ اِیان تنها برای استفهام از مستقبل:

متی عدتُ و اِیان ترجع

- به وسیله "کیف و اَنّی" از اوصاف غریزی سوال می شود: کیف زیّدٌ أم صحیحٌ أم سَقیمٌ

گفته نمی شود: کیف زیدٌ أ قاعدٌ أم قائمٌ

- کم استفهامی به معنی چند عدد است: کم درهماً عندک؟

- ایّ به نکره اضافه می شود: ایّ کتابٍ عندک؟

- ایّ به معرفه اضافه نمی شود مگر این که بر افراد متعددی دلالت کند، یا مفردی باشد که تقدیراً بر متعدد دلالت کند:

ایّ الرجال افضلٌ و ایّهم افضلٌ ؛ ایّ زیدٍ احسنٌ

- ایّ با نکره به منزله "کلّ" است و با توجه به ضمیر مضاف الیه فعل مفرد، مثنی یا جمع آورده می شود و با اسم معرفه

به منزله "بعض" می باشد و فعل مفرد ذکر می گردد:

ایّ غلامینِ أتیا ، ایّ الغلمانِ أتی

بند بیست و پنجم: ظرف

آنچه که متضمن معنی فی در ظرف زمان مکان ، مانند: حیث و هنا و متضمن زمان است. مانند: متی و اذ که به دو قسم

تقسیم می گردد: معرب و مبنی

ظرف معرب بر دو قسم می باشد: ظرف زمان و ظرف مکان

ظرف زمان سه قسم می باشد:

مبهم: که دلالت بر زمان غیر تعیین شده دارد. حین و مدّه

مختص: که دلالت بر زمان تعیین شده دارد. یوم. یوم الجمعة

معدود. مائه ستین و ثلاثه ایام

ظرف مکان: شامل دو قسم می گردد.

مبهم: جهات شش گانه و آنچه که در شیوع و گستردگی شبیه به آن است و فوق و تحت

محدود: البیت

ظرف مبنی: که 16 تاست که 6 تای آن مکانی است (حیث، لدن، ادی، این، هنا و ثم) و 9 تای آن زمانی است (اذ،

امس، مذ، منذ و...) و یکی مشترک زمانی و مکانی است (انی)

شرایط:

حیث: فقط به جمله اضافه میشود. تاجر حیثٌ أخوک مقیم

لدن و لدی: اسم بعد از آن مجرور به مضاف می شود . جلستُ لدی الصدیق یا لدنه

فرق لدن و لدی: لدن در ابتداء جمله قرار می گیرد و با مجرور شده و به جمله اضافه می شود . جاء من لدنه لطفه ولی

لدی خبر و صفت و صله و حال قرار می گیرد. لدیک غلامٌ

اذ: اصل آنست که اضافه شود به :

ماضی : اذ جئتم جئنا جمله اسمیه : اذ هو فی البیت و گاهی به مضارع اضافه می گردد: اذ یقول لصاحبه

أمس: اعلام روز ، قبل از امروز و غالباً مبنی بر کسر هستند: أمس الدّابر لایعود

نکته : اگر خواستیم روزی از روزهای زمان ماضی را بیان کنیم یا با أمس (أل) می آوریم یا بصورت اعراب اضافی می

آوریم. کل یوم یصیر امساً قد کان بالامس رجلاً مهیئاً

مذ و منذ: گاهی به مفرد اضافه می گردد . ما رایته مذ یوم الامر و گاهی به جمله :. ما صادفته منذ تعلمنا

نکته: و زمانی که مبتدا و ما بعدش خبر بیاید از اضافه شدنقطع می گردد. ما رایته مذ یومان

قط: ظرفی است برای استغراق آنچه در گذشته است لذا قط بعد از ماضی منفی واقع می گردد. ما فعلتُ هذا قطّ

لما: فقط به جمله ماضی اضافه می گردد. لماً تلاقیا اتّفقا

الان : ظرف برای زمان حاضر است: تذهب الان

أنی: ظرف مکان است : به معنی این و من این : أنی تجلس أجلس – أنی لک هذا

و ظرف زمان است : أتی جئت

أیان و متی ظرف زمان هستند که هر دو بر شرط و استفهام بکار می روند.

بند بیست و ششم : اسم فعل

لفظی است به نیابت از فعل در معنی و عمل با این تفاوت که تحت تاثیر عامل قرار نگرفته و مفعول بر آن مقدم نمی

گردد و مراد از ایجاد اسم فعل نوعی مبالغه است زیرا همانطور که گفته می شود: أفتَ به مثابه آن است که گویند: أتضجّر

کثیراجداً

اسم فعل از حیث زمان سه نوع می باشد:

به معنای ماضی (بطان و بَطَان به معنی أبطا) و سُرْعان و شکان و وشکان به معنی (أسرع) و شَتان و هیهات به معنی (بَعْدَ)

نکته: در خصوص شتّان اگر خواهان فاعل باشد دلالت بر دو نفر دارد . مانند: شتّان الزیدان و گاهی هم در بین آن و فاعل

(ما) و (ما من) می آید . مانند: شتّان ما زیّد و عمرو

نکته: در خصوص هیهات هرگاه بعد از آن لام قرار گیرد ، هیهات زائداست. مانند: هیهات هیهات لما تُوعدون

به معنای مضارع (آه و آوه به معنی اتوجّع) و أفّ (أتضجّر) و بجلّ و قد و قط (یکفی) و زه به معنای (إستحسن)

به معنی امر: ألیک (إعتزل) أمامک (تقدّم) آمین (استمع) رُوید (أمهل) صه (أسکت) و عند ، لدیک، دونک به معنای

(خذ) و.....

نکته: به معنای گفته شده وزن فعال نیز اضافه می شود که دلالت بر اسم فعل دارد: نَزالٍ و قَتالٍ

اسماء افعال به دو قسم مرتجل و منقول نیز تقسیم می گردد :

مرتجل: یعنی آن اسمهایی که ازاول امر اسم فعل بوده و **منقول** آنکه از ظرف یا جارو مجرور و مصدر تشکیل یافته است

. مانند: عندک ، لدیک

حکم اسماء افعال که به یک حالت می باشد د رافراد و تذکیر و فروع آن ، مگر در کاف خطاب وارد شود که بر حسب

احوال آن صرف می گردد . علیک ، علیکما، علیکم

بند بیست و هفتم: اعداد

عدد اصلی

عدد اصلی بر چهار نوع است:

– مفرد: از یک تا ده، اعداد صد و هزار هم، مفرد حساب می شوند.

– مرکب: از یازده تا نوزده (احد عشر الی تسعه عشر)

– عقود: از بیست تا نود (عشرین الی تسعین)

– معطوف: از بیست و یک تا نود و نه (واحد و عشرین الی تسعه و تسعین)

عدد مفرد:

– به آخر اعداد سه تا ده با مذکر تاء اضافه می شود اما با مونث نه: ثلاثه رجال و ثلاث فتيات

– یک و دو با مذکر، مذکر و با مونث مونثند: رجل واحد، رجلان اثنان، امرأة واحدة، امرأتان اثنتان

– صد و هزار در مذکر و مونث فقط یک لفظ دارند: مئه أو الف صبی ، مئه أو الف فتاه

نکته: آنچه مذکر و مونث است یا در لفظ مذکر و در معنی مونث است در عدد دو وجه برای آن جایز است: ثلاث أو ثلاثة

طرق ، ثلاث أو ثلاثة أنفُس

نکته: اگر معدود اسم جمع یا اسم جنس باشد جایز است که آن را به وسیله مِنْ مجرور کرد: اربعة مِنْ القوم.

عدد مرکب:

- با مذکر جزء اولش مونث و جزء دومش مذکر است: ثلاثة عشر رجلاً

- با مونث جزء اولش مذکر و جزء دومش مونث است: ثلاث عشرة امراه

مگر یازده و دوازده که با مذکر، مذکر و با مونث، مونث می باشند:

احد عشر رجلاً ، احدى عشرة إمراًه

نکته: هر دو جزء عدد مرکب مبنی بر فتحند مگر اثنی عشر و اثنی عشره که جزء اول آنها اعراب مثنی را می پذیرد و

نون آن مانند موقع اضافه حذف می شود و جزء دوم مبنی است:

عندی اثنا عشر قلماً و اثنتا عشرة دواه

نکته: مونث واحد در عدد مرکب و معطوف احدی است: إحدى عشرة سیده ، احدى و عشرين امراه؛ همچنین در معطوف

گفته می شود: واحده و عشرون

- اگر عدد مفرد و دو معدود داشته باشد با اولی مطابقت می کند: ثلاثة أعبد و آم، ثلاث آم و اعبد

منظور از مطابقت این است که آن را اصل قرار می دهیم. از آنجا که در مثال بالا معدود اول مذکر است و عدد نیز مفرد،

طبق قاعده خود، عدد مونث آورده می شود.

- اگر عدد مرکب باشد با بهترین آنها مطابقت می نماید:

خمسه عشر جاریه و عبداً ، خمس عشرة جاریه و جملاً

اگر هیچ یک از آن دو فضیلتی بر هم نداشته باشند عدد با اولی مطابقت می کند، مگر این که مابین آنها فاصله باشد که

در این صورت مونث آورده می شود: خمس عشرة ناقه و جملاً ؛ سبت عشرة بین جمل و ناقه

عقود:

- با مذکر و مونث به یک لفظ باقی می ماند: عشرون رجلاً ، عشرون إمراًه

معطوف:

- جزء اولش مانند مفرد، مذکر و مونث می شود و جزء دومش بین مذکر و مونث مشترک است:

واحد و عشرون ، ثلاثه و عشرون "با مذکر"

واحد و عشرون ، ثلاث و عشرون "با مونث"

اسمی که پس از عدد قرار می گیرد:

- جرّ است با ثلاثه و عشره و مابین آنها و نیز مئه و الف: اربعه رجالٍ ؛ مئه رجلٍ

- نصب است با احد عشر و تسعه و تسعین و مابین آنها: خمسه عشر قلماً ، عشرون تفاحه

اسم معدود (ممیز عدد) همیشه مفرد است مگر با اعداد سه تا ده که جمع می آید.

حکم ممیز عدد مفرد این است که جمع قله باشد اما اگر صیغه جمع قله نداشته باشد جمع کثره استعمال می شود:

خمسه رجال و ستّ نساء و سبعة أعبد أو عبید

نکته: قاعده ممیز عدد

معدود اعداد سه تا ده جمع و مجرور ، اعداد معطوف: مفرد و منصوب ، صد و هزار: مفرد و مجرور

عدد معرفه می شود:

- مرکب به وسیله ادخال "ال" به جزء اول: جاء الاثنا عشر رسولاً

- معطوف به وسیله ادخال "ال" به دو جزء: قرأتُ الاربعة و العشرين فصلاً

- مفرد به وسیله ادخال "ال" تنها بر عدد یا تنها بر ممیز:

ما فعلتْ بالعشرة دراهم ؛ ما فعاتْ بعشرة الدراهم

عدد ترتیبی

عدد ترتیبی چهار قسم است:

- مفرد: از اول تا عاشر

- مرکب: ازحادی عشر تا تاسع عشر

- معطوف: از واحد و عشرین تا تاسع و تسعین

- عقود: از عشرین تا تسعین و همچنین مئه و الف

- عدد ترتیبی با معدودش مطابقت می کند یعنی با مذکر، مذکر و با مونث، مونث است مگر عقود و آنچه مانند عقود است که آنها در هر حال به یک حالت باقی می مانند:

الفصل الثالث ، المقالة المئه ، المقالة الرابعة عشره

- عدد ترتیبی مرکب از نظر احکام مانند عدد اصلی مرکب است یعنی دو جزء آن مبنی بر فتح است: الفصل الخامس عشر

گفتار چهارم: باب حرف

بند اول: کلیات

حرف کلمه ای است که مدلول آن جزء با اضافه شدن به اسم یا فعل کامل نمی گردد . مانند: هل عاد اخوک
حروف معانی سه قسم می باشند :

الف - قسمی که مختص به اسماء است ب - قسمی که مختص به افعال است ج - قسم مشترک بین آن دو

حرف مختص به اسم: که شامل...

جرّ که 19 حرف است (باء ، تاء ، مین ، ألی ، عن ، علی و ...)

حرف قسم که سه تا است (باء ، تاء و واو)

حرف استثناء که 4 تا است (آلا ، خلا ، عدا ، حاشا)

حرف ندا که هفت تا است (همزه ، یا ، آ ، ای ، ایّا ، هیا ، وا)

حروف مشبّهه بالفعل (انّ ، أنّ ، کان ، و...)

حرف مفاجاه (اذا و إذ) حرف تفصیل (إمّا ، إمّا) حرف تنبیه (ها و الا)

مختص به فعل

حرف نصب (ان ، اذن ، لن) حرف مصدر (أَنْ ، انّ ، کی و ..) حرف جزم (إِنْ ، کم و لما و ...)

حرف شرط (لو و إِنْ) حرف استقبال (سین و سوف) حرف توجع (قد) حرف ردع (کلاً به هیچ وجه)

حرف تحضیض (الا ، اما ، هلاً)

نکته : در حروف تحضیض دو حرف لولا و لوما از جمله تحضیضی هستند که برای امتناع شی از وجود غیرش دلالت دارد

نکته: به حروف سین در استقبال (تنفیس) و به سوف (تسریف) نیز گویند.

نکته: حرف توقع (قد) اگر بر ماضی وارد شود افاده تحقیق و تقریب می کند و با اضافه شدن به مضارع افاده تقلیل میکند.

حروف مشترک: حرف عطف (واو ، فاء ، ثمّ و ...) حرف استفهام (هل و همزه)

حرف تفسیر (ای و انْ) حرف استفتاح (ألا و أما) حرف نفی (ما، لا، لات) حرف جواب (نعم)

نکته: در حرف نفی (لمّ ، لما ، لن) که حروف نصبند مختص فعل مضارعند و (لات) مختص اسم و (ما ، لا ، ان)

مشترک بین اسم و فعل هستند

بند دوم : ملحقات صرف

در آنچه که نوشته می شود ولی خوانده نمی شود:

اول - نوشتن الف: بعد از واو جمع لازم در فعل : ذهباً

-بعد از تنوین فتح در غیر ممدود و مؤنث به تاء : رایت رجلاً

-همزه وصل در اثناء کلام: یا رجل إجلس

در آنچه خوانده می شود ولی نوشته نمی شود:

اول الف - الف بعد از همزه وجوبا بصورت الف در کلمه می باشد : مآرب

دوم واو - هرگاه بعد از همزه مرسومه جوازا بصورت واو می باشد: رؤس

در زیادتى حرف و حذف آن : زیادی واو (خطی نه لفظی)

الف- در عمرو و غیر منصرف در دو حالت رفع و جر . جاء عمرو

ب- در (أولو و أولات)

ج- در اسماء اشاره (اولی و اولئک)

زیادی الف در مائه به صیغه افراد و تشنیه

حذف وجوبی الف: در اسم جلاله و هذا و هذه و... و از (ما) استفهامی بعد از حرف جر . حتّام و غلام

حذف جوازی الف: در ابراهیم ، ملکه ، ثلث.

حذف واو: اگر واو در وسط کلمه باشد حذف آن جایز است هرگاه بر الف سبقت گرفته باشد . داود ، طاوس

حذف وجوبی همزه قطع : از لفظ جلاله الله زیرا اصلش .. الإله بود و حذف همزه وصل از بسمله و از کلمه این هرگاه

صفتی بین دو علم باشد ... یوسف بن یعقوب و از آلف و لام بعد از لامللرجل

کتابت کلمه: اصل در کلمه آنست که کلمه بصورت منفصل از هم نوشته باشد ولی استثناء آن شامل:

الف- (أل) هر کلمه ای که بر حرف واحد باشد. اللام و الیاء

ب- ما حرفیه که به قبل از خود وصل می شود. کائما و لیتما

ج- ما اسمیه: که به سه حرف (من ، عن ، و فی) متصل میگردد. ممّا ، عنما ، فیما (با ابدال نون به میم و ادغام در ما بعد آن)

د- آن مصدری : به لام می پیوندد. لئلا که اصلش لأن لا است

ذ- از : به هر کلمه ای که به اسم زمان اضافه می شود ، وصل می گردد. حینئذ

ر- ضمایر متصله: قرات کتابک

کتابت الف و تاء تانیث: هرگاه الف حرف سوم مقلوب از واو باشد بصورت الف مدی نوشته می شود . العضا و عزا

والا بصورت یاء نوشته می شود. فتی و رمی

تاء تانیث هرگاه به آخر فعل ملحق شود بصورت خودش نوشته می گردد. قامت که به آن تاء مبسوط گویند. و هرگاه به

آخر اسم ملحق شود اگر مفرد باشد گویند تاء منقوطة ... قائمه و اگر جمع باشد و سالم بصورت مبسوط نوشته می شود

.... قائمات

التقاء ساکنین: در کلمات عرب به جزء دو حالت التقاء ساکن جایز نیست:

الف- وقف: در هر کلمه ای که ما قبل آخرش ساکن باشد خبز و خمر

ب- اگر حرف اول ساکن در کلمه واحد حرف لین و حرف دوم مدغم نشده باشدماده

اگر دو ساکن در دو کلمه جدا باشد بر حذف لفظی اختصار می یابد تابعا الامیر

سؤالات تستی

۱- عین الخطأ؟

- (1) آمنت بنو اسرائيل (2) جاءت طفل المعلمه (3) صدقت الآباء و الأجداد (4) غُرسَت الشجر

۲- عین الأسماء المنصرفه كلها؟

- (1) تدمر، سلمان، دُلف، أربع (2) جُمع، تليفون، عثمان، آخر (3) رضوان، آخر، قُريش (4) نوح، لوط، تلفزيون، برنامج

۳- عین نوع ماء فى عبارہ " قلما تزورنا"؟

- (1) زائده و فعل جامد (2) ظرفيه و فعل ماضٍ
(3) موصوله و فعل بدون فاعل (4) نافية و فعل مجرد

۴- عین الخطأ؟

- (1) هم مصطفىون و راضون (2) هنّ مصطفاه و راضيان
(3) هى مصطفاه و راضيه (4) هما مصطفاتان و راضيتان

۵- عین الخطأ؟

- (1) رَبّ المُنذِب لا يعاقب (2) رَبّ صمت أبلغ من كلام
(3) رَبّما نجح فى الدروس مريم (4) رَبّما الناجح فيكم

۶- عین الصحيح فى النسبه؟

- (1) بيضاء: بيضائى (2) جليله: جليليّ
(3) شريفه: شريفيّ (4) فتى: فتوّيّ

۷- عین الفعل المتعین للزمن الحاضر؟

- (1) إن زرتنى أزرک (2) بعثک الدار(فى صيغ العقود
(3) غفر الله لك (فى الدعاء) (4) أمتنا فى المصائب أمّه صبورّ

۸- عین العبارة التى لا يكون النائب الفاعل فيها ظاهراً؟

- (1) نُفخ فى الصّور نفخه واحده (2) يُستَدل على جزائهم بعملهم
(3) يُصلّى يوم الجمعة (4) يُغضى من هيبتّه

٩- عَيِّن الخطأ فى الجمع؟

- (1) أكبر: أكبرون (2) المعتدى: المعتدون (3) مصطفى: مصطفىين (4) مُرضع: مُرضعون

١٠- عَيِّن تاء النقل أو الأنتقال؟

- (1) بصيره (2) عامله (3) عده (4) نَمَله

١١- عَيِّن الخطأ فى اسم تفضيل؟

- (1) مريم فُضلى الطالبات (2) هولاء أفضل طَلّاب
(3) هولاء أفضل طالبات (4) هاتان فضيلا من غير هما

١٢- عَيِّن الخطأ فى التصغير؟

- (1) أخت: أخيه (2) فُضلاء: فُضيلاء (3) مُوقن: مبيقن (4) نياق: نويقات

١٣- عَيِّن الصحيح عن العددين التاليين فى حاله النصب " ١٠١١-٢٠٠٠٤٢ "؟

- (1) ألفاً و إحدى عشره مرحله / مائتى ألف و اثنين و أربعين باباً
(2) ألفاً و أحد عشر فصلاً / مأتين ألف و اثنين و أربعين فصيلاً
(3) ألفاً و إحدى عشره امراًه / مائتى ألف و اثنتان و أربعين شارعاً
(4) واحد ألف و أحد عشر بيتاً / مائتا ألف و اثنتان و أربعين مجله

١٤- عَيِّن الخطأ؟

- (1) التقط العصفوره الحبّ (2) تُرق الشجرُ فى الربيع
(3) مُلىء الساحه بالسيّارت (4) هذا الطاغيه قد ألقى إبراهيم فى النار

١٥- عَيِّن الخطأ؟

- (1) أنتن فُضلى طالبات (2) أنتِ أفضل منهما
(3) أنتما أفضل طالبين (4) أنتِ الطالبه الفُضلى

١٦- عَيِّن الممنوع من الصرف؟

- (1) مستشفى (2) ليالٍ (3) فرسان (4) إمضاء

١٧- عَيْنَ الصحيح لصيغه " اِرْضَى " مع نون توكيد؟

- (1) اِرْضَيْنَ (2) اِرْضَيْنِ (3) اِرْضَنْ (4) اِرْضَيْنِ

١٨- عَيْنَ الخطأ في الأسماء المنسوب إليها؟

- (1) جامعي: جامعه، جامع، جامعات
(2) حسني: حسن، حسنه، حسنين
(3) حضوري: حضور، حاضر، حضار
(4) فرحي: فرح، فرحه، فرحه

١٩- عَيْنَ ما يجوز فيه حذف العائد؟

- (1) اولئك الذين هم الصادقون في عهودهم
(2) رغبت فيما رغبت عنه
(3) لم أسمع ما هو عرف
(4) هذا الذي تدور عليه رحي الآمال

٢٠- عَيْنَ الصحيح في مبنى للمجهول؟

- (1) هذا العمل قد رفض من جانب خبراء القوم
(2) سبح سبحان الله فسرّ التائبون
(3) سبح تسبيح العارفين فسرّ الحاضرون
(4) جىء يوم فأسرع الناس إلى أمكنه التسجيل

٢١- عَيْنَ الصحيح ؟

- (1) أيها الاطفال ، سكوتاً ينم الكبار
(2) أيتها الثكلى ، لا تجزعي تجزين
(3) سكوتاً فيطالع الطلاب
(4) لا تجزعي تهلكي

٢٢- ما هي كلمه " نل " ؟

- (1) الفعل الماضى
(2) فعل الامر المفرد المذكر
(3) اسم الفعل
(4) اسم المصدر

٢٣- ما كلمه بشرأ فى " تمثل بشرأ سوباً " ؟

- (1) الفعل المطلق (2) المفعول فيه (3) الحال الموطئه (4) التمييز

٢٤- ما هي كامه " مه " ؟

- (1) اسم الفعل (2) اسم الصوت (3) المصدر (4) فعل الامر

٢٥- ما هي الواو فى الجملة " جاء حسن و قلبه مطمئن " ؟

- (1) واو العطف (2) الواو الزائده (3) الواو الحاليه (4) الواو الناصبه

٢٦- ما هي كلمه بالله في " كفى بالله شهيداً " ؟

- (1) المفعول به (2) الفاعل و المجرور محلاً (3) التمييز (4) المفعول فيه

٢٧- عَيْن ماليس فيه ضمير الشأن؟

- (1) هي البصيره تنقذ الهلكي (2) هو الله القاهر المتعال
(3) أنه بصير فيرانا (4) أنه هو السميع البصير

٢٨- عَيْن الصحيح في النسبه إلى " ملهى - عقيله - طيب - بنت "؟

- (1) ملهى - عقلى - طيبى - بنوى (2) ملهوى - عقليه - طيبى - بنتى
(3) ملهائى - عقلى - طيبوى - بنتوى (4) ملاهى - عقيلى - طائبى - بنتى

٢٩- عَيْن الممنوع من الصرف ؟

- (1) جريان - قدس - زمر (2) عمرو - تلفيون - تومان
(3) مثنى - دواب - بلخ (4) مليون - أربع - ثمانى

٣٠- عَيْن النكره الموصوفه؟

- (1) يا بارئاً الأنام (2) يا جواداً بكلّ رغبه
(3) يا سا معاً كلّ خفيّه (4) يا خالقاً غير مخلوق

٣١- عَيْن لو المصدريه؟

- (1) أودّ لو تبرأ من علّتك (2) احترم العلماء و لو احتقرهم الجهال
(3) فلو أن لنا كره فنكون من المؤمنين (4) لو أنّهم درسوا لحفظوا

٣٢- ما هو مصدر " أنيخى "؟

- (1) نوح (2) نيخ (3) نواخ (4) إناخه

٣٣- ما هو مصدر " تر "؟

- (1) تير (2) تور (3) تره (4) تار

٣٤- ما هو نوع الاعلال في كلمه " تُنير " ؟

- (1) اعلال بالقلب (2) اعلال بالحذف
(3) الاعلال بالتسكين (4) الاعلال بالحذف و التسكين

۳۵- ما هي كلمه " بيت لحم "؟

- (1) العلم الاسنادى (2) العلم المزجى (3) العلم الاضافى (4) العلم المنقول

۳۶- ما هو الضمير فى الجله " ليس احد هو اعلم من اخيك "؟

- (1) ضمير الشأن (2) بدل (3) العلم الاضافى (4) العلم المنقول

۳۷- ما هو الغلط فى جملة التالىه؟

- (1) شرحوا و أفادنى اخواك (2) شرح و افدت اخواك
(3) ضربنى و ضربتهما اخواك (4) مرتبى و مررت بهما اخواك

۳۸- عین ما ليس آلا ممنوعاً من الصرف؟

- (1) تلاميذ، دوابّ، حسان (2) ثلاث، آخر، نوابّ
(3) سماء، أحياء، آخر (4) صهاينه، قدس أحاديث

۳۹- عین الخطأ فى التصغير؟

- (1) تكتبين : تكتبينّ (2) تستعينين : تستعينينّ
(3) إرموا: أرمُنّ (4) إخشوا: إخشونّ

۴۰- عین الخطاء؟

- (1) متى تعيدین لى الخمسه العشر كتاباً الذى أعرتها إياك ؟
(2) متى تعيدین لى ألف التومان الذى أسلفتها إياك من قبل ؟
(3) إنيّ لم أطلع الكتب الثلاثه و الخمس مقالات التى استعرتها من المكتبه!
(4) إنيّ لم أطلع حتى لان الإحدى و العشرين مقاله التى استعرتها من المكتبه!

۴۱- " ليس الله بظلام للعبيد " نوع اللام فى الآيه؟

- (1) للتبيين (2) للتعليل (3) للتقويه (4) للملكيه

۴۲- ما هي كلمه " تناخين "؟

- (1) فعل مضارع مجهول (2) فعل مضارع مجهول صيغه مفرد مؤنث مخاطب
(3) فعل مضارع معلوم (4) صيغه مفرد مذكر مخاطب

۴۳- ما هو جمع " عطشان "؟

- (1) عَطُش (2) عطشانون (3) عطشى (4) عِطاش

۴۴- لماذا نصبت كلمه " طول " فى " شكا إلى جملی طول السرى؟

- (1) لأنها النفعول به (2) لأنها حال (3) لأنها المفعول فيه (4) لأنها التمييز

۴۵- ما هو الغرض من الاضافه اللفظيه ؟

- (1) الغرض هو التعريف (2) الغرض هو تخفيف اللفظ (3) الغرض هو التخصيص (4) الغرض هو التأكيد

۴۶- ما هو الصحيح فى الجمل التاليه؟

- (1) رأيت خمسا و خمسين رجلا (2) رأيت خمسات و خمسين رجلا (3) رأيت خمسين و خمس رجال (4) رأيت خمسه و خمسين رجلا

۴۷- " لمساعده الآخرين " عين الخطأ للفراغ؟

- (1) أ لم تمدّ يدها (2) أ لا يمدد يده (3) ألا يمدّون أيديهم (4) أ لم يمددن أيديهنّ

۴۸- " تصدقنّ فى العمل و الكلام " عين غير المناسب للفراغ؟

- (1) أنكم (2) إنك (3) إنها (4) إنهن

۴۹- عين الخطأ فى نوع اللام؟

- (1) و إن يكاد الذين كفروا ليز لقونك : الفارقه (2) لقد فاز الصابرون فى عملهم : المؤطئه (3) لو أنك ثابت لفزت : المرحقه (4) هو فعال لما يشاء : التقويه

۵۰- " طالعت حتى الآن مقاله و كتاباً و طالعت زميلتى من الكتب و المجلات " عين الصحيح ؟

- (1) أحد عشر / إثنتى عشره (2) اثنتى عشره / أحد عشر (3) أربع عشره / ستّ عشره (4) ستّ عشره / أربعه عشر

۵۱- مدبرين در جمله " ثم و ليتم مدبرين " چيست؟

- (1) حال مفرد (2) حال مؤكده (3) تمييز (4) مفعول به

۵۲- "أني" در جمله "أني تسافر الى شيراز" چیست؟

- (1) اسم مكان (2) اسم زمان (3) اسم استفهام از زمان (4) اسم فعل

۵۳- همزه در کلمات "انم و است" چیست؟

- (1) همزه قطع (2) همزه وصل و قطع (3) همزه استفهام (4) همزه وصل

۵۴- جمع مکسر کلمات "نشوان - وزر - زرقاء" کدام است؟

- (1) نشاوی - أوزار - زُرُق (2) نشایی - وزره - ازراق
(3) نُشاوان - وزاره - ازرقه (4) نُشاوایی - وزاره - زُرَقه

۵۵- کدام جمله غلط است؟

- (1) جئت لأحدثك (2) من مدحك قد ذمك
(3) ما كان على لينقص عهده (4) من يذهب اذهب

۵۶- عَيْن المنصرف كله؟

- (1) أبيض ، مرتجى ، بلوى (2) إنهاء ، أعطى ، طوس
(3) نُعمى ، رِيّان ، ثلاث (4) مُراهق ، معطى ، منتدى

۵۷- عَيْن "ما" حرفيه فقط؟

- (1) لا يدرون ما أمرتهم به (2) لا يعصون الله فى ما أمرهم
(3) ما رأيك فيما أنا قلت (4) ماذا تأمروننى أيها الأعزّه

۵۸- عَيْن الصحيح؟

- (1) شاركوا فى جلسه و البنون = القصد مشاركه البنين أيضا
(2) لا تمش أنت و الغافلين = القصد عدم عدم مشى " الغافلين " و المخاطب
(3) لا ترضك نفسك شيئا و تنهى الآخرين عنه = فى حاله نهى الآخرين ، لا تقبل لنفسك شيئا
(4) كن أنت و أبناء عمك صادقا = أى ليكن أبناء عمّ المخاطب صادقين أضافه الى المخاطب نفسه

۵۹- عَيْن "يؤمن"؟

- الف) مضاعف ب) مهموز ج) مفرد مذكر د) مضارع مؤكد

۶۰- عَيْن صحيح فى مؤكد؟

- الف) ذهبنّ ب) لما ذهبنّ ج) ليتبهجنّ د) الف و ج

پاسخ تشریحی سؤالات تستی

- (1) گزینه 2 صحیح است. هرگاه فاعل اسم مفرد مذکر یا جمع مذکر سالم یا مثنی باشد واجب است فعل بصورت مذکر بیاید
- (2) گزینه 4 صحیح است. در گزینه یک فقط تدمر و سلمان و در گزینه دو عثمانو در گزینه 3 اخرو قریش غیر منصرفند.
- (3) گزینه 1 صحیح است.
- (4) گزینه 2 صحیح است. چون هُنّ ضمیر جمع و جمع مصطفیا ضمیر جمع می شود مصطفیات .
- (5) گزینه 1 صحیح است. شرط اسم بعد از رُب این است که اسم ظاهر نکره است.
- (6) گزینه 2 صحیح است.
- (7) گزینه 2 صحیح است. فعل ماضی هرگاه بر انشاء باشد بر حال دلالت دارد.
- (8) گزینه 4 صحیح است. درگزینه یک نفخه و در دو علی جزائهم و در گزینه سه یوم نائب فاعل است.
- (9) گزینه 4 صحیح است. تنها اسمی را می توان جمع مذکر سالم بست که علم یا صفت برای مذکر عاقل باشد
- (10) گزینه 1 صحیح است. تاء نقل تائی است که صفت را به اسم تبدیل می کند . بصیر (صفت) + ه = بصیره
- (11) گزینه 4 صحیح است. هرگاه اسم تفضیل با من تفضیلیه بیاید افراد و تذکیر آن واجب است.
- (12) گزینه 2 صحیح است. در جمع کثرت هنگام مصغر نمودن باید به مفرد برگردد بعد جمع بسته شود.
- (13) گزینه 1 صحیح است .
- (14) گزینه 1 صحیح است . چون عصفوره مؤنث حقیقی است لذا فعل باید بصورت مؤنث بکار رود.
- (15) گزینه 1 صحیح است. هرگاه افعّل تفضیل به مذکر اضافه شود افراد و تذکیر آن واجب است.
- (16) گزینه 2 صحیح است. اصل لیالی بوده و منتهی الجموع است و غیرمنصرف
- (17) گزینه 4 صحیح است.
- (18) گزینه 3 صحیح است.
- (19) گزینه 1 صحیح است. حذف عائد مرفوع زمانی جایز است که مرفوع مبتدا و خبر آن منصوب باشد.
- (20) گزینه 3 صحیح است. در گزینه دو و چهار نائب فاعل صلاحیت نائب فاعلی ندارد و سبحان نیز غیر منصرف است.

(21) گزینه 1 صحیح است. در گزینه دو تجزین باید مجزوم شود و در گزینه 3 یطلع باید مرفوع و در گزینه چهار جزم تهلکی صحیح نیست.

(22) گزینه 2 صحیح است. از ریشه نال ینول است که امر آن نُل می شود .. ینولُ = نولُ = نُل

(23) گزینه 3 صحیح است . تمثیل فعل و فاعل و بشرا حال و سوياً صفت بشرا است.

(24) گزینه 1 صحیح است.

(25) گزینه 3 صحیح است.

(26) گزینه 2 صحیح است.

(27) گزینه 3 صحیح است. ضمیر هاء اسم آن است و ضمیر شأن نیست چون خبر ضمیر شأن باید جمله باشد.

(28) گزینه 1 صحیح است.

(29) گزینه 3 صحیح است. مثنی عدد معدول ، و دواب منتهی الجموع و بلخ أعجمی است و همگی غیر منصرف هستند.

(30) گزینه 4 صحیح است . تنها خالقاً منادای نکره مقصوده موصوفه است.

(31) گزینه 1 صحیح است . لو مصدری معمولاً بعد از مشتقات ودّی و حبّ می آید و بعد از آن تاویل به مصدر می شود.

(32) گزینه 4 صحیح است. أنییخی عل امر از مصدر أناخ از باب إفعال

(33) گزینه 3 صحیح است.

(34) گزینه 1 صحیح است. اصل تتور بوده است و واو ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء شده است.

(35) گزینه 2 صحیح است.

(36) گزینه 3 صحیح است.

(37) گزینه 4 صحیح است. در تنازع هرگاه مفعول اول نیاز به ضمیر مرفوع داشته ضمیر می گیرد ولی اگر ضمیر منصوب بخواهد ضمیر نمی گیرد.

(38) گزینه 2 صحیح است. در گزینه یک احسان منصرف است و در سه سماء چون همزه آن اصلی است و در گزینه چهار صهانیه چون تاء تانیث گرفته منصرف است.

(39) گزینه 1 صحیح است . هرگاه فعل به یاء مخاطب وصل شود (صیغه 10) و بخواهیم نون تاکید اضافه نمائیم یاء بهمراه نون حذف می گردد.

- (40) گزینه 1 صحیح است.
- (41) گزینه 3 صحیح است. لام تقویت ، لام جاره و زائد است و بر سر فعل به منظور تاکید می آید.
- (42) گزینه 2 صحیح است. در اصل تنخین بوده و یاء قلب به الف شده است.
- (43) گزینه 4 صحیح است.
- (44) گزینه 2 صحیح است.
- (45) گزینه 2 صحیح است.
- (46) گزینه 4 صحیح است.
- (47) گزینه 2 صحیح است. اگر فعلی که در آن ادغام صورت می گیرد مضارع مفرد و مجزوم باشد ادغام و فک ادغام جایز است
- (48) گزینه 4 صحیح است.
- (49) گزینه 3 صحیح است. در اینجا لام مزحلقه نیست بلکه جواب لو است لام مزحلقه لامی است که بر سر خبر این می آید.
- (50) گزینه 3 صحیح است.
- (51) گزینه 2 صحیح است. مدبرین حال مفرد است
- (52) گزینه 3 صحیح است.
- (53) گزینه 4 صحیح است.
- (54) گزینه 1 صحیح است.
- (55) گزینه 2 صحیح است. زیرا صحیح آن به شکل من مدحک فقد ذمک است چون فعل شرط مقرون به قد واجب است با فاء جزاء بیاید.
- (56) گزینه 4 صحیح است.
- (57) گزینه 2 صحیح است. در گزینه یک ماء مصدریه و در سه موصوله و در چهار استفهام است.
- (58) گزینه 1 صحیح است. بنون معطوف به ضمیر واو در شارکوا است بنابراین مشارکت را می رساند.
- (59) گزینه 3 صحیح است. زیرا نون تاکید ثقیله و خفیفه بر سر فعل ماضی وارد نمی شود ولی بر امر و مضارع وارد می گردد
- (60) گزینه 4 صحیح است. زیرا نون آمده بر سر مضارع مجزوم نون مشدد و برای تاکید است

فصل دوم : نحو

گفتار اول : اعراب فعل

بند اول : مواضع رفع فعل مضارع :

فعل مضارع هرگاه از عوامل نصب دهنده مثل (أَنْ و لَنْ) و عوامل جزم دهنده مثل (لَمْ و لَمَّا) و آنچه که موجب مبنی شدن آن می گردد مثل (صیغه 6 و 12) خالی باشد، مرفوع می گردد. يَنْزِلُ الْمَطَرُ
نشانه های رفع فعل مضارع:

الف- ضمه (یذهبُ) ب- باقی ماندن نون (تذهبان) ج- ضمه مقدر (یدعُو)

بند دوم : مواضع نصب فعل مضارع :

با توجه به نکته بالا ، لذا هرگاه یکی از حروف ناصبه گفته شده قبلاز فعل مضارع قرار گیرد در این صورت فعل مضارع منصوب می گردد که به ترتیب به واضع آن پرداخت می شود:

أَنْ : أَرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ .

نکته : هرگاه أَنْ بعد از فعلی که دلالت بر یقین دارد قرار بگیرد فعل مضارع را منصوب نخواهد کرد چرا که به آن أَنْ مخففه از مثقله گویند: علمتُ أَنْ لا يرجعُ أخوك (در اینجا فعل علم دلالت بر یقین دارد که در اصل بوده علمتُ آنه لا يرجع اخوک)

اما اگر أَنْ بعد از فعل که دلالت بر یقین ندارد قرار گیرد ناصبه و از حرو مصدری است که در اینجا تأویل به مصدر می گردد یعنی أَنْ و ما بعد آن معمول برای عامل خویش است.

أَرِيدُ أَنْ اتَعَلَّمَ که مؤول به مصدر گردیده و اصل آن أَرِيدُ أَتَعَلَّمُ بوده است.

تبصره: گاهی بعد از أَنْ " لای نفی " می آید که در اینحالت فعل مضارع را منصوب می نماید ولی نون در أَنْ ناصبه در لا ادغام شده و در کتابت حذف می شود: ما لنا آلا نتوكلَ که در اصل أَنْ لا بوده.

دو نوع أَنْ وجود دارد که ناصب فعل مضارع نمی باشد:

الف- أَنْ مفسره : که قبل از جمله ای می آید که معنی قول داشته باشد . مانند: فإوحينا إلى أم موسى أَنْ أضرب

ب- أَنْ زائده: که اغلب بعد از لَمَّا زمانی و بین فعل قسم و لو می آید. مانند: أقسم بالله أَنْ لو ياتيني

لَنْ: لَنْ يَجُودَ الْبَخِيلُ . یکی دیگر از ادوات ناصبه که نفی در آینده را می رسانند. یعنی معنی را از حال به آینده تغییر می دهد.
(بخیل بخشش نمی کند)

أَذَنْ: حر جواب و جزاء ست که در سه شرط ناصب فعل مضارع می باشد:

الف- در صدر جوابی باشد که بوسیله آن جواب داده می شود.

ب- متصل به فعل باشد ج- آن فعل مستقبل باشد

نکته: آنکه ین فعل و إِذَنْ چیزی جز قسم فاصله نیندازد. (إِذَنْ تَبْلَغَ الْقَصْدَ یا إِذَنْ لَا يَلْبَثُوا خَلَقَكَ)

نکته: با از دست دادن یکی از شروط، اذن از عمل ملغی میگردد مانند: سَازُورَكَ غَدًا إِذَنْ یا زید أكرَمُكَ (به علت فاصله افتادن)

کی ، لکی: در هر دو حالت ناصب فعل مضارع است . أَدْرَسُ کی تَحْفَظُ أو لکی تَحْفَظُ (بخوان تا حفظ کنی)

نکته: گاهی لای نفی بر کی اتصال می یابد که در این صورت نیز عمل کی باقی میماند . لکیلا تَأْسُوا

لام تعلیل: منصوب کننده مضارع برای بیان علت چیزی است. خذ الدواء لِتَبْرَأَ (دوا را بگیر تا خوب شود)

لا تاکید: که ناصب فعل برای تاکید جمله است. . ما كُنْتُ لِأَنْقُضَ الْعَهْدَ (من عهد شکن نیستم)

تبصره: تاکید نفی بعد از کان منفی ، توسط لام تاکید صورت می گیرد حال آنکه لام مذکور " لام بعد از کان منفی " نیز

لام جحود نامیده می شود یعنی آنکه دلالت بر شدت نفی و انکار دارد.

ما كان الله لِيُظْلِمَ النَّاسَ

نکته: اگر لام تعلیل مقرون به لاء نافیة باشد استعمال آن جزء با أَنْ جایز نیست. زیرا دو لام نمی تواند جمع شود.

لَنْ عَلَى حَذَرٍ لِّئَلَّا يَمْسَكَ أَنْ لَا يَمْسَكَ بوده است.

حتی: هرگاه فعل نسبت به ماقبلش مستقبل باشد و به معنای " أَلَى أَنْ " یا کی تعلیل باشد مضارع را منصوب می کند.

أَضْرَبُ الْمَذْنِبَ حَتَّى بَنُوكَ (گناهکار را بزن تا توبه کند)

تبصره: حتی در این باب یا حرف تعلیل است (زرنی حتی أكرَمَكَ) یا بر نهایت دلالت دارد (سیر حتی تَبْلَغَ الْجَبَلُ) یا

برای استثناء است (عطاء ليس فضول حتى تجوّد من قليل)

نکته: حتی در غیر موارد فوق یا حرف عطف است یا جر یا حرف ابتداء

نکته: شرط فعل بعد از حتی این است که مستقبل باشد، اگر حال باشد فعل مضارع را مرفوع می سازد . سَرْتُ حَتَّى

أَدْخُلُ الْمَدِينَةَ

أَوْ: نصب دهنده فعل مضارع به معنی " اَلیْ اَنْ " ، مانند: أَضْرِبْهُ أَوْ يَطِيعَ (بزن تا مطیع گردد)

نکته: أَوْ در زمانی می تواند ناصب فعل مضارع باشد که بتوان بجای آن اَلَّا استثنائیه یا اِلَی انتهاییه قرارداد. أَضْرِبْهُ اَلَّا أَنْ يَطِيعَ

فاء سببی: ناصب فعل مضارع زمانی که قبل از آن نفی محض یا طلب محض باشد . چون ما بعدش به سبب ماقبلش پدید آمده است.

ما اَنَا مَسِيءٌ فَأَخَافُ خَطَاكَارَ نَبُودِم تَابِتْرَسَم

نکته: مقصود از نفی محض آنست که بعد از آن چیزی بیاید که موجب تاویل آن به اثبات گردد یا بوسیله اَلَّا نقض گردد.

ما تَزَالُ تَأْتِينَا فَتُحَدِّثُنَا (ضمه مضارع بخاطر فعل تزال بعد از ماضی است که نفی در نفی موجب اثبات است)

انواع نفی

1- حرف نفی: لَمْ يَزِرْنَا فَتَكْرَمَه

2- نفی به فعل: لَيْسَ اسْنَادٌ حَاضِرٌ نَسْتَفِيدُ

3- نفی به اسم: زَيْدٌ غَيْرُ قَادِمٍ

4- طلب که شامل:

امر - اَتَّقِ اللَّهَ فَيَكُونَ عَوفَكَ

نهی = لَا تَدْنُ مِنَ النَّارِ فَتَفْرَقَ

استفهام = هَلْ تَسْمَعُ أَلِيَّ فَاَنْصَحَكَ

عرض = أَلَا تَدْنُو فَتَبْصُرَ

تحذیر = هَلَّا تَدْرُسُ فَتَحْفَظَ

تمنی = يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُ فَأَفُوزَ

ترجی = لَعَلَّه يَسَافِرُ فَيُزَوِّجَكَ

واو معیت

واوی است بر مصاحبه و همراهی دلالت دارد . ناصب فعل مضارع به شرط اینکه قبل از واو نفی یا طلب قرار گرفته باشد .

و آنکه اگر به جایش مَعَ بگذاریم خللی به معنی وارد نیاید.

لَا أَزْوَركَ وَ تَهْجُرْنِي ، هَلْ تَظْلُمْنِي وَ اَنْصَحَكَ

نکته: فعل مضارع هرگاه بعد از واو، فاء و ثَمَّ و عوامل عطف بر اسم جامد (یعنی غیر مؤول به فعل) قرار گیرد منصوب می شود.

لولا مشاغلی فیمتعی لزرْتُک در اینجا فعل بعد از فتء عاطفه آمده و معطوف به اسم جامد است

بند سوم : مواضع جزم فعل مضارع:

ورود یکی از ادوات جازمه بر سر فعل مضارع موجب جزم فعل شده که بر دو قسم می باشد:

قسم اول: ادوات جازمی که یک فعل را جزم می دهند:

1- لَمْ : معنی فعل مضارع را از حال به گذشته تبدیل می کند. لَمْ يَذْهَبْ أَحَدٌ (هیچ کس نرفت)

2- لَمَّا: فعل را به ماضی تبدیل می کند. لَمَّا يَذْهَبُوا عَذَابٌ (عذاب چشیده نشد)

3- لَا مِ امر : که امر و دعا را می رساند. لِيَتَطَبَّ نَفْسُكَ (نفس خویش را پاک گردان)

4- لَا ي نهی : نهی و دعا را می رساند. لَا تَيَأْسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (از رحمت خدا مأیوس مباش)

تبصره : فرق بین لَمْ و لَمَّا در این است که لَمْ بعد از ادوات شرط نیز قرار می گیرد اما در لَمَّا این کار جایز نیست و دیگر

آنکه لَمْ فعل را تنها در ماضی نفی می کند اما لَمَّا فعل را در ماضی متصل به زمان حال نفی می کند.

أَنْ لَمْ تَزِرْ نَفْسُكَ عَلَيْكَ لَمْ يَقُمْ ثُمَّ قَامَ که صحیح نیست گفته شود . لَمَّا يَقُمْ ثُمَّ قَامَ

قسم دوم: ادوات جزم دهنده دو فعل: که شامل.....

إِنْ (اگر) = أَنْ تَكْسَلَ تَخْسَرُ أَيْنَ (هرجا) ، أَيْ (هرکدام) = إِيَّا تَكْرُمُ أَكْرَمُ

مَنْ (هرکسیکه) ، مَا (هرچیزی که) مَهْمَا (هرچه ، هرگاه) = مَهْمَا تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ أَفْعَلُهُ

مَتَى و إِيَّانَ (هر وقت) حَيْثَمَا (جائیکه) = حَيْثَمَا تَسْقُطُ تَثْبُتُ

أَنَّى (هرجا) ، اذْهَبْ (اگر) كَيْفَمَا (هرگونه) = كَيْفَمَا تَتَوَجَّهْ أَتَوَجَّهْ

نکته: ما زائد بعد از ادوات جازم به دو نوع تقسیم می شود:

1- نوعی که تنها در حالت داشتن ماء زائد جزم می دهند که حیث و اذ از آنگونه است

2- نوعی که هم با ماء و هم بدون ماء برای جزم دادن جایز است (إِنْ ، أَيْ ، مَتَى ، إِيَّانَ ، أَيْنَ)

تبصره: فعل اولی از دو فعل بعد از ادوات شرط عنوان شده را فعل شرط و فعل دوم به اعتبار مسبب فعل اول ، جواب

شرط یا جزاء شرط گویند. مَنْ يَجْتَهِدْ يَنْجَحْ (یجتهد فعل شرط و ینجح جزاء شرط است)

احکام شرط و جواب آن

حکم شرط آنست که باید بر جواب مقدم باشد و فعل خبری متصرف باشد اما جواب گاهی موافق و گاهی مخالف با شرط می باشد.

البته این دو فعل:

گاهی مضارعند (انْ تَصْبِرْ تَظْفَرْ) گاهی ماضی اند (انْ صَبَرْتَ ظَفَرْتَ)

گاهی شرط ماضی و جواب مضارع (انْ صَبَرْتَ تَظْفَرْ)

گاهی شرط مضارع و جواب ماضی (انْ تَصْبِرْ ظَفَرْتَ) که البته این شرط از دیدگاه ادباء ضعیف و کمتر واقع می شود.

نکته: اسماء شرط صدارت طلبند لذا قبل از این اسماء هر چیزی بیاید عمل نکرده به جزء حرف جرّ یا مضاف ، لذا هرچه

قبل از اسماء شرط به جز حرف جرّ یا مضاف قرار گیرد موجب بطلان عمل شرط می گردد و مضارع بعد از آن مرفوع است.

أَنْ مَنْ يَطْلُبُ يَجِدْ

نکته: تمامی اسماء شرط مبنی اند ب جز حرف شرط ایّ و دیگر آنکه این اسماء اگر بعد از حروف جرّ یا مضاف قرار گیرد

محلاً مجرور است. عَمَّا تَسْأَلُ أَسْأَلُ

و اگر چنانچه بر زمان و مکان دلالت کنند لذا بنابر ظرفیت برای فعل شرط محلاً منصوبند. مَتَى تَقُمْ أَقُمْ

و هرگاه بر حدّی و عملی دلالت کند مفعول مطلق هستند . اَيَّ ضَرْبٍ تَضْرِبُ أَضْرِبُ

در مواضع زیر لازمست جواب شرط بهمراه فاء جزائیه بیاید:

۱- هرگاه جزاء مقرون به قدّ یا سین و سوف باشد. مَنْ مَدْحَكَ بَمَا لَيْسَ فَيْكَ قَدْ ذَمَكَ

۲- هرگاه جواب بوسیله " ما ولن " منفی شده باشد. اِنْ جَاءَ نِي ضَيْفٌ فَمَا أُطْرُوهُ

۳- هرگاه فعل جامد باشد. اِنْ أَسَاؤُوا أَفْبَيْسَ مَا فَعَلُوا

۴- هرگاه جزاء فعل طلبی باشد . اِنْ سَقَطَ عَدُوْكَ فَلَا تَشْمَتْ بِهِ

۵- هرگاه جزاء جمله اسمیه باشد . مَهْمَا أَرَدْتَ فَأَتَى مُسْتَعِدٌّ لِقَضَائِهِ

ورود فاء در چه مواضعی ممتنع است:

۱- هرگاه جزاء ، فعل ماضی و مجرد از قد باشد. مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ

۲- هرگاه جزاء فعل مضارع منفی به لم باشد. مَنْ حَرَصَ لَمْ يَنْدَمْ

۳- جزاء منفی به لا باشد. اِنْ تَعَدَّ وَ نَعِمَهُ اللهُ لَا تَحْفَظُوهَا

مواضع مقرون بودن جواب به اذا فجائیه:

هرگاه جواب ، جمله اسمیه باشد البته این جمله باید خبری موجب و غیر منسوخ باشد و شرط ادوات این است که **إِنْ** و **اِذَا** باشد.

إِنْ تنزل بهم بلیه اذا هم یبئسون

در سه موضع جواب قسم حذف می شود:

1-قسم بعد از جمله ای مطرح شود که آن جمله ، کلام را از عنوان ساختن جواب قسم مستغنی سازد.

تسعد الأمة و تشفی بأبنائها و الله

2- جمله ای که کلام را از جواب قسم بی نیاز می کند بعد از قسم عنوان گردد. سعادۀ الأمة و هن یعمل ابنائها

3- هرگاه ادوات شرط و قسم با هم جمع شوند و قسم متاخر از شرط باشد. **إِنْ** والله قمْتُ فأنا أقومُ

گفتار دوم : اعراب فاعل

بند اول: فاعل

اسمی است مرفوع که بعد از فعل تام معلوم و یا شبه فعل واقع شده و بر انجام دادن کاری یا داشتن صفتی یا حالتی یا چیزی را به طریق ایجاب و سلب اسناد می دهد دلالت دارد . **نَبَغَ الدارسُ** ، جاء الحقُ
نکته: فاعل همیشه در جواب که و چه یعنی در جواب چه کسی و چه چیزی قرار می گیرد. و منظور از شبه فعل معلوم ، اسم فاعل و صفت مشبیه و صیغه مبالغه ، اسم تفضیل و مصدر و اسم فعل است که خصوصیت آنها این است که مانند فعل خویش عمل می کند.

یعنی اگر فعلش لازم باشد فاعل و اگر متعدی باشد هم فاعل و هم مفعول نیازمندند.

علی قائم أبوه 0 قائم اسم فاعل است هیئات النجاح مع الاهمال . که هیئات اسم فعل است

اقسام فاعل

1-فاعل ظاهر: فاعلی است که صریح و معین باشد. **خلق الله السموات و الارض**

2- فاعل ضمیر بارز: فاعلی است که به یکی از ضمایر متصل مرفوعی که به آخر فعل معلوم تام متصل شده است. که آن

ضمیر بارز فاعل و در محل رفع یا محلاً مرفوع است. **خلقناکم ازواجاً**

3- فاعل ضمیر مستتر: هنگامی است که بعد از فعل معلوم تام نه فاعل ظاهر بیاید و نه هیچ یک از ضمیر متصل ، که

ضمیر متصل مستتر می نامند و در محل رفع است. علیّ جلسَ

4- فاعل مؤول: فاعلی که خودش یک جمله باشد و تمام جمله قابل تأویل به یک کلمه باشد. أعجبنى أنّك تعلمُ (

جمله انک تعلم روی هم فاعل فعل أعجب است و در محل رفع زیرا بجای آن میتوانیم بگوئیم.... أعجبنى علمُک

فاعل ظاهر تثنیه و جمع

که در این صورت به عامل " فعل " آن علامت تثنیه و جمع ملحق نمی شود زیرا فعل جز به یک فاعل اسناد داده نمی

شود لذا باید گفت : ذهبَ أخواک و نمی توان گفت ... ذهباً أخواک

علامت تانیث در فاعل مؤنث و مفرد

اگر چنانچه فاعل مفرد مؤنث حقیقی متصل به فعل متصرف باشد ، تاء تانیث باید به فعل الحاق شود. تعلّمتِ الفتاه

و اگر مؤنث مجازی غیر متصل به فعل باشد یا فعل جامد باشد ، هم حذف تاء و هم الحاق تاء جایز است. طلع و طلعتِ الشمسُ

نکته: اگر عامل ، فعل ماضی یا صفت باشد به آخر فعل تاء تانیث اضافه میشود. ذهبْتُ هند

اگر فعل از فاعلش بوسیله آلا و غیر و سوی جدا شود بدون تانیث می آید. ما قامَ آلا هندُ

هرگاه فاعل ضمیر مؤنث باشد الحاق تاء واجب است و فرق بین مؤنث حقیقی و مجازی نیست . الفتاه تعلّمت ، الشمسُ طلعت

نکته: هرگاه فاعل اسم ظاهر و ملحق به جمع مذکر یا مؤنث سالم باشد مانند بنین ، یا ملحق به جمع مکسر مانند العلماء

، یا اسم جمع مانند نساء ، یا شبه جمع مانند شجر باشد الحاق تاء تانیث و عدم آن هر دو جایز است .

جاء أو جاءت المؤمنین أو العلماء أو الجوارى

اصل در فاعل آنست که بعد از فعل و قبل از مفعول قرار گیرد (ضربَ زيدٌ عمرًا) که این اصل در سه موضع لازم است:

1- هرگاه اعراب آن در فاعل و مفعول به ظاهری نبوده بلکه مستتر باشد. اهان أبی عمی

2- هرگاه مفعول محصور باشد . ما أفسدتِ الدّیم آلا بلادنا

3- هرگاه فاعل ضمیر متصل باشد . جنینا الثمر

موضع تقدیم مفعول بر فاعل:

۱- هرگاه فاعل محصور باشد . یعنی بعد از آلا و آنما بیاید. آنما هذبَ الناسَ الدینَ القویمُ

2- هرگاه مفعول ضمیر متصل به فعل و فاعل اسم ظاهر باشد. أفادنی کلامُک

3- هرگاه ضمیر مفعول به فاعل متصل گردد. أبتلى أیوبَ ربّه

بازگشت ضمیر به مرجع مؤخر:

بازگشت ضمیر به مرجع متأخر لفظاً و رتبه صحیح نیست در حالی که استثنائاتی هم است که اهم آن:

1- فاعل نعم و بئس در صورتیکه ضمیر بصورت مستتر و مفرد بوده و بعد از آن نکره ای بیاید که ضمیر را تفسیر کند .

نعم رجلاً صدیقنا که به تقدیر بوده ... نعم هو رجلاً

2- ضمیر ، مجرور به رُبّ باشد ، بعد از ضمیر مفرد مذکر ، اسم نکره قرار می گیرد. رَّبّه رجلاً

3- ضمیر مرفوع در فعل مهمل باشد که به آن تنازع گویند (رجوع به بحث تنازع). یحاربون و لایحسبن العرب

4- اسم ظاهر ، بدل از ضمیر باشد. اُکرّمته زیداً

5- ضمیر به صورت مبتدا عنوان شده و خبر اسم ظاهر ولی در معنای مبتدا واقع شود. هو النجم القطبی

6- هرگاه ضمیر بصورت ضمیر شأن یا قصه باشد. اَنّه زیّد راکب

تقدیم مفعول بر فاعل بصورت جوازی:

این تقدیم در صورت وجود قرینه (معنوی - لفظی) جایز است.

قرینه معنوی: فهم المعنی موسی موسی معنی را فهمیده است.

قرینه لفظی: ضرب أخاک الأمير

تقدیم وجوبی مفعول بر فاعل:

1- مفعول صدارت طلب باشد. مَنْ رَأیتَ؟ چه کسی را دیدی

2- فعل بعد از فاء جزائیه در جواب اما باشد. اَمّا الیتیم فلاتقهر

3- ضمیر منفصل . ایتاک نعبد

بند دوم : نائب فاعل

اسمی است مرفوع که قبل از آن فعل مجهول آمده باشد و نائب فاعل به آن اسناد داده شده باشد.

ضُرِبَ زیّد ، خُلِقَ العالمُ

علل و اسباب حذف فاعل:

1- جهل و عدم آگاهی نسبت به آن ... ضُرِبَ زیّد

2- شهرت فاعل ... خُلِقَ الانسان ناطقاً

3- تعلق نگرفتن غرض به ذکر آن اذا حیْتُمْ بتحیّه فحیّوا

و جهت ایجاز و حفظ تناسب قافیه و فواصل

نکته: نائب فاعل از نظر قسم به مانند فاعل بر ظاهر و بارز و مستتر و مؤول تقسیم می گردد. (رجوع به تقسیمات فاعل)

احکام نائب فاعل

الف- نائب فاعل اسم ظاهر باشد ، فعل مجهول پیوسته مفرد می آید خواه نائب فاعل مفرد یا تثنیه یا جمع باشد.

نُصِرَ مُحَمَّدٌ - نصر التلمیذان

ب- نائب فاعل ضمیر باشد ، فاعل مجهول در نوع و عدد مطابقت دارد.

علیُّ نُصِرَ - مریم نُصِرَتْ ، التلمیذان نصرا - المرأتان نُصِرَتَا

ج- نائب فاعل مذکر باشد ، فعل مجهول مذکر آمده و اگر نائب فاعل مؤنث حقیقی باشد فعل مجهول مؤنث می آید به

شرط عدم فاصله با نائب خویش قُرِیَ الکتابُ ، نُصِرَ أَخُوکَ

د- نائب فاعل مؤنث مجازی یا حقیقی بوده وای بین فعل و نائبش فاصله بیافتد ، مذکر و مؤنث بودن آن هردو جایز است...

سُرِقَتْ الساعه - تُغرس الشجره

نائب فاعل فعل چند مفعولی:

اگر فعل مجهول بیش از یک مفعول داشته باشد در این صورت مفعول اول نائب فاعل بوده و دیگر مفعولها بصورت نصب

باقی می مانند .کُسِيَ الْفَقِيرُ ثَوْباً

نکته: بطور کلی چهار چیز می تواند نائب فاعل قرار گیرد مفعول به ، مصدر ، ظرف ، جارو مجرور

در خصوص مفعول صحبت شد اما در مصدر و اسم مصدر تنها در صورت منصرف و مختص بودن می توانند نائب فاعل باشند...

الفهمُ ضروریٌ للمتعلّم - إعتمدتُ علی الفهمِ

در ظرف زمان و مکان نیز در صورت منصرف و مختص بودن می توانند نائب باشند.

از ظروف منصرف شامل: یوم وقوام و زمان بودهاليوم یومٌ طيّبٌ

از اختصاص شامل: علمیت (رجب . شعبان) و اضافه شدنیوم الجمعة

اما جارو مجرور زمانی نائب فاعل قرار می گیرد که حرف جر و مجرور منصرف و مختص باشد.

جر منصرف مذ ، منذ ، حتی ، ربّ و اختصاص آمدن جارو مجرور به همراه لفظ دیگر است مانند صفت و مضاف الیه

أُخْذَمَنِ طِفْلٍ نَاضِجٍ

گفتار سوم : اعراب مبتدا و خبر

اصل در مبتدا معرفه بودن است ولی می تواند نکره نیز بیاید. ابتدا به نکره وقتی فایده دارد که خاص یا عام باشد.

نکره یا به وسیله وصف خاص می شود: خطیب مصقّ زارنا

یا به اضافه: حلیه الادب خیر حلیه

یا به عمل در مابعدش: رغبه فی الخیر خیر

یا به تصغیر: کُتِبَ هَذَب اخلاقی

نکره وقتی عام است که منظور از آن عموم افراد باشد: انسان خیر من بهیمه؛ یا وقتی بعد از استفهام یا نفی قرار گیرد:

هل احدٌ فی الدار ، ما عاقلٌ فی القوم

برای ابتدا به نکره، موارد دیگری را نیز ذکر کرده اند:

- اگر بعد از ظرف یا مجرور به حرف قرار گیرد: عندی مالٌ ، لکلّ عالم هفوة

- اگر دعا باشد: ویلٌ للمرجفین

- اگر در آغاز جمله حالیه قرار گیرد: سرینا و نجمٌ قد أضاء

- اگر بعد از إذا فجائیّه باشد: نظرت فإذا نارٌ تلتهم القصر

- اگر بعد از لولا باشد: لولا اجتهد لساذ الناس کلهم

- اگر مقصود از آن تنويع باشد: فیوم علینا و یوم لنا

- اگر بر چیزی عطف شود که ابتدا به آن درست باشد: رجلٌ و امرأةٌ فقیره علی الباب

جای مبتدا و خبر

در چهار مورد واجب است که خبر بر مبتدا مقدم شود:

- اگر خبر ظرف یا مجرور به حرف جر و مبتدا نکره باشد: عندی غلامٌ

- اگر خبر اسم استفهام باشد: این الطريقُ ، کیف حالك

- اگر مبتدا محصور به إلی یا إتما باشد: ما عادلٌ إلی الله

- اگر در مبتدا ضمیری باشد که به خبر برگردد: فی الدار صاحبها

نکته: همچنین اگر تاخیر خبر مخلّ فهم مقصود گردد: لَئِله دَرْک

یا اگر اسم اشاره ای برای مکان باشد: هنا أو تَمَّ اخوک

اگر مبتدا از آن و صله آن تشکیل شده باشد: عندی اَنک أشعر الشعراء

در چهار مورد واجب است که مبتدا بر خبر مقدم شود:

- اگر مبتدا کلمه ای باشد که باید همیشه در آغاز جمله بیاید:

ماء تعجب: ما أحسن الصدقَ ؛ کم خبریه: کم عبید فی بیت ابی

اسماء شرط و استفهام: مَنْ یکسلُ یخسرُ ، مَنْ فی الدار؟ ، للموتُ فی رضا الله خیرٌ من الحياه.

یا مقرون به کلمه ای شبیه به کلمات لازم الصداره باشد: الَّذی یدُلّنی علی مطلوبی فله درهم

- اگر مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن با هم مساوی باشند و قرینه ای هم برای معین کردن مقصود وجود نداشته

باشد: اخوک سندی ، اکبرُ منک سیناً ابلغُ منک حُکمه

- اگر خبر محصور به اِلّا یا إنّما باشد: ما الکسلان اِلّا خاسرٌ ، انّما الجاهلُ مَنْ لا یعتبر

- اگر خبر جمله طلبی باشد: الدرهمُ أنفَقه ، اخوک لا تؤذِه

یا فعلی باشد که رافع ضمیر مبتداست: الحاکمُ انصفَ فی حکمه

وابستگی های خبر به مبتدا

خبر بر سه گونه است: مفرد، جمله و شبه جمله

- اگر خبر مفرد مشتق باشد، ضمیری در آن وجود دارد که به مبتدا برمی گردد: العلمُ نافعٌ (هو)

و اگر جامد باشد چنین نیست: الصُمتُ زینٌ و السکوتُ سلامه

نکته: گاهی جامد به مشتق موول می شود: زیدٌ اسدٌ یعنی شجاع

- اگر خبر مفرد ضمیری داشته باشد که به مبتدا برگردد در همه احوال مطابقت آن با مبتدا واجب است: زیدٌ قائمٌ ، مریم

قائمهٌ ، الزیدان قائمان

اگر اسم جامد باشد مطابقت لازم نیست: الالوان سبعة ، الجملة نوعان ، العلماء سراجُ الامه

اگر جمله ای خبر واقع شود احتیاج به وسائلی دارد که آن را به مبتدا ربط دهد از جمله:

- ضمیر(بارز، مستتر یا محذوف):

العالم مقامه رفیع، العلم یرقی الامم، اللولو المثلثال بدینار (المثلثال منه)

- اگر قسمتی از آن عین مبتدا باشد:

النمیمه ما النمیمه (تکرار لفظ)، الذین یزرعون الفتن لأنهمل عقاب المفسدین (تکرار معنی)

- اشاره به مبتدا از طرف جمله خبر: الاقتصاُ ذلك نصف الغنی

- جمله خبر دارای اسمی اعم از مبتدا باشد و مبتدا تحت این عمومیت در آمده باشد:

التصویر نعم الفنّ

وقتی عین مبتدا در معنی خبر وجود دارد مستغنی از ربط است: هو الله احد

- شبه جمله‌ای که خبر واقع می‌شود ناچار از وصف یا فعل محذوفی است که ظرف یا مجرور به آن متعلق باشند.

نکته: اگر متعلق ظرف و مجرور، دلالت بر وجود مطلق کند حذف آن واجب و اگر دلالت بر وجود مقید به صفتی نماید

ذکر آن واجب است: :الورقاء فوق الشجرة، الورقاء مغرّده فوق الشجرة.

مبتدای سببی: وقتی مبتدا (اسم موصول یا اسم نکره و آنچه بر این دو اضافه شده) سببی برای خبر باشد، به منزله اسم

شرط است و خبر به منزله جواب آن و بدین جهت دخول فاء جزا بر خبر جایز است به شرط این که صله موصول فعل

مستقبل و صفت نکره ظرف باشد:

الذی یسألنی أو کلّ الذی یسألنی فله دینارٌ ، صدیقٌ حولک فی الشده فهو جدیرٌ بالثناء

- اگر بر مبتدایی که متضمن معنی شرط باشد ناسخی به غیر از "إنّ و لكنّ" آمده باشد حرف فاء بر سر خبر نمی آید:

لیس کلّ من ینظم الشعر له جائزه منی ، لیت من یأتیک له منک اکرام

اما با "إنّ و لكنّ" آوردن فاء بر سر خبر ممتنع نیست:

لکنّ ما یقضی فسوف یكون ، انّ الموت الذی تفرون منه فإِنَّه مُلَاقِیکم

ملحقات مبتدا و خبر

1- مبتدا و صفت

وقتی صفت بعد از نفی یا استفهام قرار گیرد و در اسم ظاهر و ضمیر منفصل عمل نماید مبتداست و مابعد آن به آن

مرفوع و بی نیاز از خبر است:

ما عالمٌ اخوک بالامر ، هل عارفٌ انتما بحالی

نکته: شرط است در مرفوع به صفت که در معنی به آن اکتفا شود؛ ما کاتبُ اخوک؛ اگر اکتفا به آن نشود از این قبیل

نیست: ما قائمُ ابواه زیدُ که زید مبتدای موخر، قائم خبر مقدم و ابواه فاعل قائم است.

اگر مرفوع صفت، ضمیر مستتر باشد خبر برای مبتدای قبل از آن است: زیدُ لاواقفٌ و لاقاعدٌ

- مقصود از وصف: اسم فاعل، مفعول، صفت مشبیه، افعّل تفضیل و اسم منسوب است.

فقط اگر وصف مفعول باشد مابعد از آن نایب فاعل و جانشین خبر است: هل معذورٌ اخواک

- نفی و استفهام یا به حرف است یا به غیر آن: لیس منطلقٌ اخواک ، کیف جالسٌ غلاماک

و گاهی نفی تاویلی است: آنما قائم عبداک ، غیرُ ذاهبِ بنوک (غیر مبتدا و بنوک فاعل)

- اگر صفت با مابعدش در مفرد بودن مطابقت کند، مبتداست و مابعد آن جانشین خبر یا صفت، خبر مقدم است و مابعد

آن مبتدای موخر: هل قادمُ الغائب

- اگر صفت با مابعدش در تشبیه و جمع مطابقت کند آن را خبر و مابعدش را مبتدا می گیریم: هل قادمانِ الغائبانِ ، ما

راحلونَ انتم

- اگر صفت مفرد و مابعدش مثنی یا جمع باشد به طور حتم صفت مبتدا و مابعدش جانشین خبر است: ما مسافرٌ اخوای ،

ما مسافرٌ انتما

2- وقوع نکره مشتق بعد از مبتدا و خبر

وقتی خبر ظرف یا جار و مجرور و یا اسم استفهامی باشد که بر ظرفیت دلالت کند و پس از آن نکره مشتقی بیاید دو

وجه اتفاق می افتد:

- رفع اسم نکره بنا بر این که خبر مبتداست و ظرف و جار و مجرور و اسم استفهام لغو هستند.

- نصب آن بنا بر حالیه بودن (ظرف یا جار و مجرور یا اسم استفهام خبر مقدم)

عندی یوسفٌ قائمٌ او نائماً ، فی البیت ابنُک جالسٌ او جالساً ، این ابوک مقیمٌ او مقیماً.

حذف مبتدا و خبر

جایز است مبتدا، اگر قرینه ای در جمله دارد حذف شود: المطلب الاول

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ و مَنْ اسَاءَ فَعَلِیْهَا (فَعَمَلُهُ لِنَفْسِهِ و اساءته علیها)

در پنج مورد مبتدا واجب است حذف شود:

- وقتی جواب قسم جانشین آن شده باشد: فی ذمّتی لافعلنّ (فی ذمّتی یمین)
 - اگر خبر آن مصدر و بدل از لفظ آن و جانشین آن باشد: صبرٌ جمیلٌ (صبری صبرٌ جمیل)
 - بعد از لا سیّما، اگر مستثنای به آن مرفوع باشد: اکرم العلماء و لا سیّما زیدٌ (هو زید)
 - در باب نعم ، بئس اگر گفته شود که مخصوص خبر است نه مبتدا. نعم الرجلُ زیدٌ (هو زید)
 - اگر خبر آن نعت مقطوع از متبوعش باشد چه مدح تنها باشد چه ذم چه ترحم:
- الحمد لله الکریم (هو الکریم)
- خبر جایز است حذف شود اگر قرینه ای بر حذف آن باشد از جمله:
- بعد از اذا فجائیّه، خرجت فاذا العدو (کامن)
 - در جواب استفهام: ابوک ؛ در جواب: من عندک؟
 - در غیر این دو: ابوک ناجحٌ و اخوک
- واجب است که خبر حذف شود اگر چیزی جانشین آن شده باشد:
- در جواب قسم صریح: لعمرک لا قومنّ (لعمرك قسمی)
- نکته:** مراد از قسم صریح آن است که در غیر آن استعمال نشود، و اگر قسم صریح نباشد خبر را می توان حذف کرد و
- عدم حذف آن هم جایز است: عهدالله لافعلنّ (عهدالله علیّ لافعلنّ)
- در جواب لولا: لولا العدلُ لفسدت الرعیه (لولا العدلُ موجودٌ)
- نکته:** شرط آن این است که خبر دلالت بر وجود مطلق کند؛ اگر دلالت بر وجود مقید به صفت باشد، ذکر خبر واجب است، لولا الامیر واقفٌ لجلستُ
- ظرف و جار و مجرور؛ اگر دلالت بر وجود مطلق کند: الامیر عندک او فی الدار.
 - حال، در صورتی که صلاحیت خبر بودن را نداشته باشد:
- ضربی العبدِ مسیئاً (ضربی العبد حاصل اذا کان مسیئاً)
- افضل خیر تعمله و انت تخدم المصلحه

نکته: حال بی نیاز از خبر نیست مگر اینکه مبتدا مصدر و مضاف به معمولش باشد یا افعال تفضیل مضاف به مصدر یا

آنچه موول به آن باشد: اقربُ ما یكونُ العبدُ من ربّه و هو ساجدٌ

- عامل صفت که قبل از آن نفی یا استفهام باشد: أ قَائِمُ اخواک ، ما مخذول تابعوک

- عطف اسم بر مبتدا به واو مصاحبت : کلُّ انسان و فعلُهُ (کلُّ انسانٍ و فعلُهُ مقتَرَنٌ معه)

نکته: شرط آن این است که واو صریحاً برای مصاحبت و به جای مع آمده باشد.

ضمیر فصل

ضمیر فصل: ضمیر رفع منفصل که بین مبتدا و خبر معرفه برای تمییز خبر از تابع آورده می شود: اخوک هو العالم.

شرط آوردن ضمیر فصل این است که هر یک از مبتدا و خبر معرفه یا هر دو مثل دو معرفه باشند: الصادقون هم

المفلحون ، لیس احدٌ هو اعلمُ من اخیک.

گفتار چهارم: اسم کان و اخوات آن

دوازده فعل هستند که عمل کان را انجام می دهند:

اصبح - اضحی - ظلّ - باتّ - أمسی - مازال - ما برح - ما انفکّ - ما فتی - مادام - صار - لیس

- افعال ناقصه به صورت تام نیز به کار می روند به غیر از «لیس، مافتی، مازال». در این حالت این افعال فقط فاعل می گیرند.

و آنها یقول للشیء کُن فیکون ، سبحان الله حین تُمسونَ و حین تُصبحون ، خالدين فیها مادامت السماوات و الارض

افعال ناقصه سه دسته اند:

- **متصرف تام:** کان ، أمسی ، أصبح ، اضحی ، ظلّ ، بات و صار

- به طور کلی صرف نمی شوند : لیس ، مادام

- به طور ناقص صرف می شوند: مازال ، مافتی ، مابرح ، مانفکّ که از اینها جز فعل مضارع مشتق نمی شود.

نکته: هرچه از این افعال مشق شود عمل ماضی را در رفع اسم و نصب خبر انجام می دهد مگر مصدر آنها که به اسم آنها

اضافه می شود و اسم لفظاً مجرور و محلاً مرفوع می شود: عجبت من کون اخیک متقلّباً

نکته: این افعال بدون هیچ شرطی عمل می کنند به غیر از «زال، برح، فتی، انفکّ» که عمل افعال ناقصه را نمی کنند

مگر اینکه قبل از آنها نفی یا نهی یا استفهام انکاری یا دعا بیاید و در این حالت دعا جز به وسیله لا نباید باشد:

و اما نفی می تواند لفظی باشد: لیس ینفکّ الداء مقيماً یا معنوی: قلّما یزال زید مسافراً

ما زال الانسانُ ضعيفاً ، لاتزال صابرا ، لازلت سعيداً ، هل يبرحُ البخيلُ ممقوتاً.

- تقدیم خبر بر ما نافیهِ و مصدریه ممنوع است.

اگر خبر افعال ناقصه فعل باشد واجب است که این فعل مضارع باشد:

كان الاستاذ يلقي الدروس على تلامذته

- اما بعد از شش فعل از اینها فعل ماضی می آید و آنها عبارتند از:

«كان ، أمسى ، أصبح ، أضحى ، ظلّ ، بات» به شرط اینکه مقرون به قد باشند.

كان الولدُ قد نجح ، يُمسي العظمُ قد رمّ. (با كان حذف قد هم جایز است)

كان از سایر افعال ناقصه در چهار مورد ممتاز است:

- میان دو چیزی که متلازم و پیوسته به یکدیگر باشند، افزوده می گردد تا دلالت بر ماضی کند و این حالت بیشتر بین

ما و فعل تعجب واقع می گردد: ما كان احسنَ الرياض.

- جایز است که با اسمش بعد از إن و لو شرطیه برای تخفیف حذف شود:

ستجازی إن خيراً و إن شراً (ان كان جزاؤك خيراً)

لا يأمن الدهر ذو بغي و لو مَلِكاً (و لو كانَ ذوالبغى ملكاً)

- اگر قبل از آن علامت نفی آمده باشد حرف باء زائده در خبر آن زیاد می شود:

كان الله بظلام للعباد

- نون مضارع مجزوم آن جایز است که حذف شود و این در صورتی است که بعد از همزه وصل یا ضمیر نصب نباشد و

وقف هم نشده باشد: لم أكُ مومنأً

لیس اختصاص به سه امر دارد:

- جایز است در خبر آن حرف باء زائده اضافه شود: لیس الله بظالمٍ

- حذف خبر آن: قال الجاهلُ فی قلبه لیس الله (لیس الله موجوداً)

- اگر خبرش به وسیله الا نقض شده باشد عمل آن باطل می گردد: لیس الطیبُ الا المسکُ

گفتار پنجم : اسم کاد و اخوات آن

کاد بر سر مبتدا و خبر می آید و عمل کان را انجام می دهد: کاد الفارسُ یسقطُ

شانزده فعل، عمل «کاد» را انجام می دهند و بر سه گونه اند:

- آنچه بر نزدیکی وقوع خبر دلالت می کند: کادَ ، کَرَبَ ، اوشکَ

- آنچه بر امید وقوع آن دلالت می کند: عسی ، حری ، إخلولُقَ

- آنچه بر شروع در آن دلالت می نماید: شرع ، أنشا ، طَفِقَ ، أَقْبَلَ ، عَلِقَ ، أَخَذَ ، جَعَلَ ، هَبَّ ، ابتدأَ ، قام ، انبری؛ به همه

این افعال، «افعال مقاربه» گفته می شود.

در خبر کاد و اخوات آن شرط است که:

- مضارع باشند: شَرَعَ الشاعرُ يَنْشِدُ

- ضمیری که به اسم آنها بر می گردد مرفوع باشد: کاد البيت يسقط

- متأخر از آن باشد.

نکته: تنها، قرار گرفتن خبر بین آن و اسمش جایز است: کاد يسقط البيت؛ اما این در صورتی است که مقترن به «أن»

نباشد که در این صورت آن را باید تام حساب کرد نه ناقص و ناسخ.

اوشک آن یدهب زیدٌ که «أن یدهب» فاعل اوشک و «زید» فاعل یدهب می باشد.

افعال مقاربه از جهت اقتران خبر آنها به «أن» و عدم اقتران آن به چهار دسته تقسیم می شوند.

- اول آنچه اقتران خبر آنها به أن واجب است: حری، اخلولُق

- دوم آنچه عدم اقتران خبر آنها به أن واجب است: شرع و اخوات آن

- سوم آنچه غالباً مقترن به أن هستند: عسی و اوشک

- چهارم آنچه غالباً مقترن به أن نیستند: کاد و کرب

تمام افعال مقاربه جامدند مگر «کاد و اوشک» که از آنها فعل مضارع و گاهی اسم فاعل مشتق می شود. یکاد البرقُ

یخطف ابصارهم ، یوشک الطالبُ أن ینجزَ علومه

نکته: آنچه از افعال شروع مشتق شده باشد جزو افعال مقاربه شمرده نمی شوند بلکه تام هستند: رایت کاتباً ینشیء کلاماً

و یشرعُ فی عمله

- وقتی که «عسی ، اوشک و اخلولُق» به مصدر متشکل از أن و فعل نسبت داده شوند تام به حساب می آیند: عسی أن

یعود الرسولُ

گفتار ششم: حروف مشبه به لیس

حروف مشبهه به لیس چهار تا هستند و عبارتند از: اِن ، ما ، لا و لات

شرط عمل حرف ما:

- خبر و معمول آن بر اسمش مقدم نشده باشد.

- بعد از آن اِن نیامده باشد.

- خبر آن به وسیله الا نقض نشده باشد: ما الکسلان محموداً

نکته: اقتران خبر «ما» به باء زاید جایز است: و ما دارُ الفناء لنا بدارٍ

شرط عمل در اِن:

- حفظ ترتیب

- عدم نقض خبر آن به وسیله الا

- هر دو معمولش نکره باشند: لارجلٌ حاضراً

نکته: الّا عمل همه حروف مشبهه به لیس را نقض می کند. اما اگر کلمه ای آمده باشد که معنی الا را بدهد عمل حروف

مشبهه به لیس را باطل نمی کند:

ما زیدٌ غیرَ شاعرٍ ، اِن عمروٌ سوی کاتبٍ غیرِ قاری

اگر بوسیله «بل و لکن» بر خبر «ما و لا» کلمه ای عطف شده باشد رفع معطوف واجب است: ما زیدٌ قائماً بل جالسٌ ،

لارجلٌ مقيماً و لکن راحلٌ

- اما اگر به حرف عطف دیگری عطف شده باشد، معطوف منصوب می شود:

ما رجلٌ قنوعاً و زاهداً

شرط عمل لات: این است که اسم و خبرش از اسماء زمان بوده (الحین، الساعة، الأوان) و اسم آن محذوف باشد: لات

ساعة نداهمٍ (لات الساعة ساعة نداهمٍ)

گفتار هفتم: حروف مشبهه بالفعل

این حروف بر سر مبتدا و خبر آمده و بر عکس فعل ناقص ، مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می کند که شامل:

اِنّ و أنّ " که معنی تاکید را دارد " ، کانّ " که معنای تشبیه را دارد " ، لکنّ " به معنای استدراک می باشد ،

لَيْتَ " به معنی تمنی و آرزو " ، لَعَلَّ " به معنی ترجی و امید است "

نکته: این حروف از این جهت مشبیه بالفعل نامند که آخر تمامی آنها مانند فعل ماضی مبنی بر فتح است و همگی در معنای فعل هستند.

و همچنان که در افعال هنگام اتصال به ضمیر یاء ، نون و قایه به آنها می چسبد در این حروف نیز میان خود حرف و ضمیر یاء ، نون و قایه فاصله می اندازد... أَنْ نَصْرَنِي زَيْدٌ التی کاتب هذه المقالة

حکم خبر آن و تقدیم و تأخیر خبر:

اصل در خبر إِنَّ و دیگر حروف مشبیه بالفعل این است که خبر از اسم مؤخر گردد تا زمانی که خبر ظرف و جار و مجرور نباشد. لذا خبر در صورتی که ظرف یا جارو مجرور باشد و اسم معرفه یا نکره ای باشد که ابتدا با آن جایز است در اینصورت خبر به طور جوازی بر اسم مقدم می گردد:

إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ الثَّوَابَ

نکته: واجب است خبر إِنَّ و دیگر حروف مشبیه بالفعل بر اسمش مقدم گردد اگر خبر ظرف یا جارو مجرور باشد یا مشتمل بر ضمیری باشد که آن ضمیر به خبر بازگردد

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

نکته: تقدیم معمول خبر بر اسم جایز نیست لذا نمی توان گفت: إِنَّ الْعَرَاضَ النَّمَامُ مَمْرُقٌ بلکه باید گفت... إِنَّ النَّمَامَ مَمْرُقٌ الْأَعْرَاضَ

جواز ورود لام ابتدا بر خبر آن:

1- خبر مؤخر از اسم و مثبت باشد... أَنَّنَا لَمَقِيمُونَ عَلَى الْوَفَاءِ

2- فعل در خبر ماضی جامد باشد... إِنَّ زَيْدًا لَنَعِمَ الرَّجُلُ

3- فعل متصرف و مقرون به قد باشد... إِنَّكَ لَقَدْ أَحْبَبْتَ

4- فعل مضارع باشد... إِنَّكَ لَتَقُولُ الصَّوَابَ

5- بر ضمیر فصل إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْحَقُّ

نکته:

حروف مشبیه بالفعل به استثنای لیت تخفیف می باید یعنی تشدید از آن سلب می گردد.

لذا هرگاه آن تخفیف یابد ، اسم آن ضمیر شأن محذوف است و خبر آن ، جمله میباشد

علمتُ أن الموت قريبٌ

واگر آن بر سر فعل متصرف در آید در این صورت جدایی بین آن و بین فعل متصرف بوسیله ، قد، سین ، سوف یا لو

شرط انجام می گیرد...

عرفتُ أن قد ينجح أخوك

نکته:

هرگاه کأن تخفیف یابد در اینصورت

1- معنایش تغییر نکرده و اعمال آن لازم است ... کأن عصفورٌ سهمٌ فی السّرعه

2- اسم کأن ضمیر شأن است ... يدقُ البردُ النافذه کأن حجر یعنی کأنه حجر

3- اگر ضمیر شأن اسم کأن باشد باید خبر بصورت جمله بیاید.. کأن سباح فی سیاحه سمکه

نکته:

تخفیف لکن موجب باطل شدن عمل آن می گردد و هنگام تخفیف بهتر است با واو همراه باشد تا بین لکن مخففه و لکن

عاطفه فرق باشد...

نجا المسافرين و لکن صدیقک غرق

کسر همزه آن در مواضع زیر لازم است:

1- آغاز و ابتدا جمله... إن الله غفورٌ

2- نقل قول بودن... قلتُ إنک ودودٌ

3- جواب قسم که فعل آن ذکر شده... والله إن صدیقک مخلصٌ

4- خبر اسم عین یا صفتی برای آن باشد... المدرسه إنها منارٌ التهذيب

5- حال قصدته و إني واثق بمروءته

6- صله موصول... زارنی الذی إن کریمٌ

7- پس از حیث و إذ بیاید... المذنب إذ إنَّک یعقلون

فتح همزه ان:

- 1- در مکان فاعل یا نائب فاعل... بلغنی آنک راحل
- 2- در موضع مفعول به.. عرفتُ آنک مقیم زیرا می توانیم بجای آن یک مصدر بیاوریم ... عرفتُ أقامتک
- 3- در جای مبتدا و خبر از اسم معنی عندی آنک مستحق
- 4- در مکان مجرور به حرف جر یا مضاف الیه... علمتُ بأنک مسافر
- 5- بعد از حتی ابتدائیه و عاطفه

گفتار هشتم: لای نفی جنس

این حروف مانند حروف مشبیه بالفعل عمل می کند یعنی اسم را منصوب و خبر را مرفوع ... لا طالب علم محروم
 علت بیان چنین لائی به نفی جنس آن است که این لا ، حقیقت نکره ای را بطور کلی منفی می سازد.
 لا رجل فی الدار ، خبر وجود جنس مرد را از خانه نفی می کند لذا گفته نمی شود .. بل رجالن .. بلکه دو مرد هستند
 بر خلاف لا که عمل لیس را انجام می دهد زیرا بعد از این لا که مشبیه به لیس است می توانیم بگوئیم ... بل رجالن

شرایط عمل لا:

- 1- لا به منظور " نافیہ " آمده یعنی بیانگر نفی عموم است.
 - 2- حکم منفی تمام افراد جنس را شامل شده لا قلم مکسور
 - 3- نفی حکم از تمام افراد بطور تنصیص و تعیین است.
 - 4- اسم و خبر لا هر دو نکره باشند اگر معرفه باشد از عمل ملغی می گردد.. لا علی " مقتصر " و لا حامد
 - 5- بین لا و اسمش فاصله نیافتد زیرا از عمل ملغی می گردد...
 - 6- بر حرف لا حرف جری وارد نشود .. حضرت بلا تأخیر
- اسم لا بر سه قسم است:** مفرد – مضاف – شبه مضاف
- مقصود از شبه مضاف هر اسمی است که به نوعی متعلق به ما بعدش باشد ... لا راکباً فرساً فی الطريق ... راکباً شبه مضاف
 است چرا که سوار شونده مقصود نبوده بلکه سوار شونده اسب مقصود بوده

حکم لا مفرد: مبنی بر نصب است .. لا رجلین عندنا (در مفرد نصب به فتنحه و در اسم مثنی نصب به یاء و نون مکسور)

حکم لا مضاف و شبه مضاف: نصب آن لفظاً لازم است ... لا خادمَ مائدة حاضرٌ

حذف خبر لا:

هرگاه خبر مشخص و معلوم باشد خبر ، حذف می شود .. لا شکَ که اصل بوده .. لا شک فی ذلک

لا بأس که اصل بوده... لا بأسَ علیک

بیشترین مورد حذف خبر لا در صورتیست که با اَلَا مستثنی شود... لا اله اِلَّا الله .. که اصل بوده.. لا اله موجودٌ الا الله

نعت بر سه حالت می باشد:

هرگاه بعد از اسم لای نفی جنس صفتی بیاید (مشروط به عدم فاصله بین اسم لا و صفت)

الف- بناء بر فتح... لا تاجرَ خداعٌ ناجحٌ

ب- منصوب ... لا تاجرَ خداعاً ناجحٌ

ج- مرفوع... لا تاجرَ خداعٌ ناجحٌ

یعنی هرگاه اسم لا مفرد ، به صفت مفرد متصل شود در این صورت فتح و نصب و رفعش جایز است.

لا رجلَ ظریفَ ، ظریفاً ، ظریفٌ عندنا

و اگر بین نعت و اسم لا فاصله بیفتد تنها نصب و رفع آن جایز است.. لا رجلَ عندنا ظریفاً ، ظریفٌ

و مضاف و شبه مضاف بودن نعت موجب نصب و رفع آن می گردد چه با فاصله چه بدون فاصله... لا غلامَ رجلٍ جمیلاً، جمیلٌ حاضر

و اگر به اسم لا عطف شود نصب و رفع معطوف جایز است... لا رجلَ و غلاماً ، غلامٌ عندنا

برخی از انواع لا

لای شبیه به لیس ... لا حوادثٌ مهمه فی جرائد الیوم

لای عاطفه... جاء محمدٌ لا سعیدٌ

لای جواب ... هل سافرُ زیدٌ ... لا

لای نفی جنس

لاسیما:

یکی از مهمترین انواع لا کلمه لا سیما است که مرکب از .. لا + سی+ ما ... می باشد که بر برتری دادن ما بعد بر ماقبل آن در حکم و نسبت دلالت دارد.

أحبُّ الكتبَ و لاسيما كتبَ الادب

اسمی که پس از لا سیما واقع می شود یا معرفه است یا نکره .. اگر معرفه باشد جواز رفع و جر ... و اگر نکره باشد هر سه وجه اعراب جایز است... جاءَ خطباءُ و لاسيما زيدٌ ، زیداً

گفتار نهم : منصوبات

بند اول : مفعول مطلق

مصدری است بعد از فعل ، هم ریشه و هم معنای فعل که بصورت منصوب آمده و بر تاکید یا بیان نوع و عدد دلالت دارد.
جلسْتُ جلوساً

که به سه قسم تقسیم می گردد:

مفعول مطلق تاکیدی: یعنی تاکید کننده عامل خویش... کَلَّمَ الله موسى تكليماً

مفعول مطلق نوعی: که بیان کننده نوع عامل خویش است... فاصبر صبراً جميلاً

مفعول مطلق عددی: که بیانگر تعداد دفعات انجام گرفتن عامل خویش است... دَقَّتِ السَّاعَةُ دَقَّتَيْنِ

نکته: ممکن است مفعول مطلق در لفظ با فعلش مختلف ولی در معنی با آن متحد باشد... جلسْتُ قعوداً ، قمتُ وقوفاً

مثنی و جمع بستن مفعول مطلق:

مفعول مطلق تاکیدی نباید مثنی و جمع گردد بلکه وجوب مفرد بودن آن است... اشرقتِ الشمسُ اشراقاً

ولی در مطلق نوعی و عددی میتوان مثنی و جمع بیان نمود.. حکمُ القاضي احكاماً ، تظنون بالله ظنوناً

عامل مفعول مطلق

1- مصدر... أعجبني قعودك جلوساً

2- فعل ... لفظ مصدری... كلم الله موسى تكليماً

3- فعل... معنای مصدری... قعدتُ جلوساً

4- وصف... اسم فاعل و مفعول... والصفات صفاً ... هو مضروب ضرباً

نیابت از مفعول مطلق تاکیدی

الف - لفظی که به معنای مفعول مطلق باشد.. قمتُ وقوفاً .. که وقوفاً به نیابت از قیاماً آمده است

ب- لفظی که از حیث ماده با مصدر شریک است که بر دو نوع می باشد:

1- اسم مصدر: إغتسلْتُ غسلاً که در اصل بوده إغتسلْتُ إغتسلاً یعنی اسم مصدر غسل جانشین آن گردیده است.

2- مصدری که برای فعل دیگر آمده از مفعول نیابت می کند ..

تَبَتَّلَ إِلَى اللَّهِ تَبَتُّلاً در اصل بوده اللَّهُ تَبَتُّلاً که مصدر باب تَفَعَّلَ یر وزن تَفَعَّلَ آمده است

نیابت از مفعول مطلق نوعی و عددی:

الف - لفظ کل و بعض : جَدَّ الطَّالِبُ كُلَّ الْجَدِّ

ب- عدد و وسیله مخصوص فعل ... جَلَدَ الْمَجْرُمُ خَمْسِينَ جَلْدَةً ، ضَرْبُهُ سَوْطاً

ج- ضمیر به مصدر مفعول مطلق باز گردد.. عَلَّمْتُكَ تَعْلِماً لَا أَعْلَمُهُ أَحَداً ، لَا أُعَذِّبُهُ أَحَداً

د - صفت: خَاطِبَتُهُ خُطَاباً

ذ- نوعیت ، شکل: يَمُوتُ الْكَافِرُ مِيتَةً سَوْءٍ

ر - اسم اشاره: اَكْرَمْتُ الْعَالَمَ ذَلِكَ الْاَكْرَامَ

ز- ما و ایّ استفهامی یا شرطی ... مَا فَعَلْتَ ؟ ، اَيَّ سِرٍّ سَرْتِ

جواز حذف عامل مفعول مطلق

حذف عامل مفعول مطلق تاکیدی جایز نبوده زیرا مصدر برای تقویت و تاکید عامل خویش است ولی در مفعول مطلق

عددی و نوعی حذف جایز است. که شامل:

الف - هرگاه مصدر بدل از فعلش باشد ... قیاماً لا قعوداً

تبصره: بدل از مصدر در طلب (امرو نهی و دعا) قیاسی است ... اجتهاداً لا تکاسلاً که در اصل بوده... اجتهدُ اجتهاداً لا تکاسلاً

اما بدل از مصدر خود در جملات خبریه اندک بوده ولی در قول عرب آمده است..

سَمِعاً وَ طَاعَةً ، عَجَباً

ب- بوسیله مصدر تفضیل ، عاقبت ما قبل آن آورده شود. الناس يجاهدون للموت امّا خلاصاً که در اصل بوده.. امّا

يُخْلَصُونَ خِلاصاً

ج- مصدر تکرار شده و مسند به ذات باشد یا محصور و یا عطف شده باشد... الغلامُ بكاءً بكاءً که در اصل بوده الغلامُ یبکی بكاءً

د- مصدر بعد از جمله ای واقع شده که جمله غیر از معنای مصدر را بپذیرد... لهُ علیَّ عرفاً

ذ- مصدر برای دفع توهم باشد... انت أخی حقاً که در اصل بوده انت أخی حَقَّقْتُ حقاً

بند دوم: مفعول به

شخصی یا چیزی است که کار بر آن واقع شده است... أكرمَ علیَّ أباهُ

مفعول یا اسم ظاهر است... حفظَ الطالبُ الدَّرسَ ،

یا ضمیر است ... ها و إياکَ ،

یا صریح است یا مؤول به صریح... عرفتُ أنَّکَ قادمٌ یعنی عرفتُ قُدومَکَ

تبصره : اصل در مفعول به آن است که بعد از فاعل باشد و این تأخیر تا زمانی است که اخلال لفظی یا معنوی ایجاد نشود

و اگر تاخیر مفعول موجب اخلال لفظی و معنوی گردد بر فاعل مقدم می شود.

تبصره: جایز است بر مفعول به لام جاره زائده برای تاکید عنوان شود... لَزیدِ ضَرَبْتُ که به آن لام تقویت می گویند.

حذف مفعول به:

حذف جوازی مفعول به زمانی است که قرینه روشن و واضحی برای حذف باشد...

شربَ زیدٌ فسکرَ که اصل بوده... شربَ زیدٌ الخمرَ فسکرَ

نکته: در پاره ای مواقع عامل معول به حذف می شود... اهلاً و سهلاً که در اصل بوده... أتیتَ مکاناً اهلاً و وطنتَ مکاناً سهلاً

نکته: حذف مفعول به در صورتی که محصور باشد جایز نیست... ما اکلْتُ أَلَا فاکهه

همچنین حذف آن در صورتیکه بعد از صیغه تعجب (ما افعل) بیاید و همچنین در جایی که عاملش محذوف باشد جایز

نیست..

خیراً لنا و شراً لِعَدُوْنَا

بند سوم: افعال قلوب

افعالی هستند که دو مفعول را منصوب می کنند و آندو مفعول در اصل مبتدا و خبر هستند که شامل:

الف - قسمی که افاده رجحان و برتری دارند:

ظنَّ ، خالَ ، حسبَ ، زعمَ ، جعلَ ، حجا ، هب

ب- قسمی که مفید بخش و یقین هستند:

رأى ، علم ، وجد ، ألفى ، درى ، تعلم

رأى : کاملاً دانست بسیار یقین کرد... رأيتُ الله أكبرَ كلِّ شىء

علم: بسیار یقین کرد ، کاملاً ... علمتُ زیداً أخاك

نکته: گاهی این فعل بصورت تام نیز بکار می رود که در اینصورت به معنی عرف است (فهمید)

والله أخرجكم من بطون أمهاتكم و أتعلمون شيئاً

وجد: دانست ، یافت ... أن وجدنا أكثرهم لفاسقين

این فعل هم گاهی تام می آید که مصدر آن وجدان می باشد... وجدتُ ضاله

دری: فهمید... دريتُ الخبرَ صحيحاً

تعلم: صیغه امری از مصدر ثلاثی تعلم به معنی بدان و به یقین بدان... تعلم نجاحَ المرءِ رهنا باخلاصه

ألفى: به معنی وجد و مصدر ثلاثی مزید ألفاء ... ألفتُ الشدائدَ مهذبّه

نکته: فعلهای گمان و رجحان بیشتر به معنای یقین و بسیار گمان کردن است و گاهی نیز بصورت تام می آیند که در

اینصورت فقط یک مفعول می گیرند.

عمل فعل قلوب :

افعال قلوب بعد از بدست آوردن فاعلش بر مبتدا و خبر وارد شده و آن دو را بنابر مفعول بودن منصوب می کند ...

وَجَدْتُ الْعِلْمَ نافعاً

نکته: همه افعال قلوب متصرفند یعنی از آن مضارع و امر و اسم فاعل و... مشتق می شوند. و هرچه از آن مشتق شوند

عمل ماضی را انجام می دهد به جز (هب و تعلم) که به صیغه امر استعمال می شوند... هبْ الايام مسالمة

نکته: فعلهای تحویلی نیز (ظن و اخوات آن) همگی متصرفند به استثناء هب که توضیح داده شد.

نکته: در هنگام ساختن فعل مجهول از فعل قلبی ، مفعول اول نائب فاعل آن می باشد و مرفوع و مفعول دوم همچنان

منصوب می باشد... يُظَنَّ الفجرُ طالعاً

اعمال و الغاء ۱ افعال قلوب

الغاء یعنی باطل شدن و از بین بردن لفظی و محلی عمل افعال قلوب و زمانی این کار صورت می گیرد که فعل بین دو مفعول باشد...

النزاهه رایت وسیله لتکریم صاحبها که در اصل بوده... رایت النزاهه وسیله لتکریم صاحبها و هنگامی که فعل قلبی بعد از دو معمول خود مطرح شود از عمل ملغی می گردد.. کلامک صدق ظننت

تعليق افعال قلوب:

هرگاه بین افعال قلوب که متصرفند با جمله ای که باید در صدر کلام قرار گیرد و فاصله ایجاد گردد عمل افعال قلوب معلق می گردد

ظننت ما کلامک صدق

الفاظ تعليق ساز شامل:

مای نافیه: لقد علمت ما محمد صادق... زیرا مای نافیه صدارت طلب می باشد.

إن نافیه: لقد علمت إن التهور شجاعه... زمانی که فعل قلبی قبل از حرف نفی بیاید

لای نافیه: رایت لا إفراط محمود و لا تفريط

کم خبری و کم استفهامی: دریت کم کتاب اشتریت

لعل ، لام ابتداء و لام قسم: لام قسم در صورتی که بعد از فعل قسم بیاید.. لقد علمت لتأتین

دو چیز جایگزین دو مفعول فعل طلبی می گردد:

1- أن و صله آن يحسبون أنهم يحسنون صنعا

2- أن و صله آن زعم الذين كفروا أن لن يبعثوا

نکته: از خصوصیات افعال قلوب به استثنای تعلم آن است که می توان فاعل و مفعول اول آنرا دو ضمیر قرار داد که

بازگشت هر دو ضمیر به یک فرد است... علمتني منطلقاً و ظننتك با طلاً

افعالی که دو مفعول را نصب داده و اصل آن دو مبتدا و خبر نیست:

کسا، رزق ، أطعم ، سعی ، زود، أعطی ، أسکن

اصل در دو مفعول آنست که مبتدا و خبر نبوده و اینکه آن مفعولی که در معنی فاعل است مقدم میگردد... کسا أخوک
الفقیّر ثوباً

رجوع به اصل (اصل رعایت بین دو مفعول) در موارد ذیل واجب است:

الف- زمانی که زمانی که یکی از دو مفعول با مفعول دگر اشتباه گردد... أعطی الأميرُ عمرًا بکراً

ب- زمانی که مفعول دوم محصور باشد... ما أعطیتُ الصدیقَ الآ کتاباً

ج- هرگاه مفعول اول ضمیر و مفعول دوم اسم ظاهر باشد... وهبتک درهماً

در مثال اول تقدیم مفعول دوم به این دلیل است که تمیز بین آخذ و مأخوذ را ممکن نخواهد کرد.

در مثال دوم چیزی جز کتاب به دوست اعطاء نشده بود ، و در مثال سوم ضمیر متصل نمی شود مگر به عامل

عدول از اصل:

الف- هرگاه مفعول اول محصور باشد... ما أعطیتُ الدرهمَ الآ زیداً

ب- هرگاه مفعول اول مشتمل ضمیری باشد که به مفعول دوم بازگردد... أسکنتُ البیتَ صاحبه

ج- هرگاه مفعول دوم ضمیر متصل و مفعول اول اسم ظاهر باشد... القلمُ أعطیتُهُ کاتباً

افعال سه مفعولی:

شامل: أری ، أعلم ، حدث ، خبر ، أخبر ، أنبأ ، نبأ که مفعول اول آن اسم مفرد با ضمیر است و مفعول دوم و سوم در
اصل مبتدا و خبر است

نکته: تمامی احکامی که در افعال قلوب جزیان داشته دقیقاً در مفعول دوم و سوم افعال سه مفعولی جریان خواهد داشت.

تعليق: أعلمتُ الشاهدَ لِإدَاءِ الشَّهادَةِ واجب

الغاء: أنسبُ للصحراء أعلمتُ البدوی البخیل

حذف مفعول دوم: هل عرفتَ حاله مزرعه در جواب أعلمنی الخبیر جیدته

حذف هر دو مفعول: هل أعلم الوالدُ احداً قادمًا لزیارتک در جواب أعلمته

بند چهارم: اسم فعل

اسمی است که دلالت بر معنای فعلی دارد و مانند فعل عمل می کند لذا معمول واقع نمی شود یعنی هیچ عاملی در آن
عمل نمی کند...

هیئات ، هیئات لما توعدون

حکم اسم فعل:

هرگاه اسم فعل به معنای لازم باشد تنها فاعل را رفع میدهد... هیئات زید

و اگر به معنای فعل متعدی باشد فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب می سازد... بله هذا الأمر

نکته: اسم فعل هر چند مانند فعل عمل می کند ولی نمی تواند پس از معمول خود (فاعل و مفعول) بیاید یعنی حتماً

بید قبل از آن بیاید لذا نمی توان گفت... زیداً ضراب

و همچنین بین اسم و معمول آن نباید فاصله بیافتد ... لذا صحیح نیست... حذار یا فتی زیداً

نکته: هرگاه فعل با یکی از حروف جارہ متعدی گردد اسم فعل نیز همان حرف جر را در متعدی می گیرد...فعجلوا بذكر عمر

.. در اینجا اگر به معنای اقبل باشد... یا حیّٰ علی المدینه

نکته: اسم فعل همبہ معنای مضارع و هم به معنای ماضی و بیشتر به معنای امر می آید.

اسم فعل از لحاظ زمانی:

۱- اسم فعل امر صه ، مه ، آمین ، حیّ

صه عن الكلام .. (یعنی اُسکُت) مه عن الكذب .. (یعنی اُکف)

تبصره: اسم فعل به جز صیغه های گفته شده بر صیغه فعال هم ساخته می شود البته از هر ثلاثی تام میتوان آنرا ساخت..

نزال ... به معنای اُنزل دراک ... بهمعنی إدراک

2- اسم فعل ماضی...هیئات ، شتان ، سرعان

هیئات من الذله ... (یعنی بَعْد) شتان ما بین العلم و الجهل... (یعنی اِفترق)

3- اسم فعل مضارع... أَفّ (أتضجر) ، یکفی ، وى ، أتعجب

نکته : در اسم فعل مضارع حکم آنست که نشانه فعل را نمی پذیرند مثلاً ضمیر متکلم تاء به آن نمی چسبد ولی نشانه

اسم را یعنی تنوین می پذیرند... واهاً

پس اسم فعل که تنوین می گیرد نکره و دیگری معرفه است.

بند پنجم : اسم فاعل

اسمی است مشتق از فعل که شکل و هیئت خاصی دارد و بر یک حدث یعنی تغییر و نوبه نو شدن فاعل دلالت دارد... کاتب

حکم اسم فاعل:

اسم فاعل مانند اسم خود عمل می کند لذا اگر فعلش لازم باشد ، اسم فاعل ، فاعل را رفع می دهد و با متعدی بودن فعل ، فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب می سازد.

اما این عمل کردن فقط در دو حالت می باشد:

یکی آنکه دارای الف و لام باشد ... انا الناصر أخاك

دوم آنکه زمان حال و آینده را نشان دهد و بر یک نفی و استفهام و یا مبتدا یا موصوف دلالت کند... ما أنا الباسط يدي إليك

اسم فاعل مجرد از الف و لام:

حکمش این است که در صورت لازم بودن تنها فاعل را مرفوع می کند .. أنا شاکرٌ همّتك

و اگر اسم فاعل متعدی و به معنی ماضی باشد به مفعول خویش اضافه می شود...

إِغْثِنَا يَا بَارِيَّ الْوُجُودِ .. بفریادم برس ای بوجود آورنده کائنات

نکته: اگر اسم فاعل به معنی حال و آینده باشد جایز است به مفعول اضافه شود... رأيتُ رجلاً قائداً بغيرِ

مقرون به الف و لام:

اسم فاعل مقرون به الف و لام اگر لازم باشد تنها فاعلش را مرفوع می کند..

زيدُ القائمُ أبوهُ حاضرٌ

و اگر متعدی باشد مفعول را نصب میدهد چه به معنی ماضی و چه به معنی حال و آینده...

أنا (كنتُ) الرجلُ الحامِيَّ الذّمارِ

نکته: فرقی نمی کند که اسم فاعل مفرد باشد یا غیر مفرد ولی نون تشنیه و جمع در هنگام عمل در اسم فاعل ثابت می ماند..

هما ضاربان زیداً هم ضاربون زیداً

حکم اسم فاعل با چند مفعول متعدی:

در این حالت که اسم فاعل به چند مفعول متعدی گردد آن به مفعول اول اضافه شده و مابعد آن منصوب باقی میماند.

السّخِيُّ كاسِيُ الْفَقِيرِ ثوباً

نکته: هرگاه مفعول اسم فاعل مجرد باشد تابع مفعول در دو وجه است:

الف - جر به تبعیت از متبوع

ب- نصب به لحاظ مراعات محل متبوع

... هذا مبتغى جاء و مال او مالا

بند ششم : اسم مفعول

اسمی که از فعل مضارع متعدی مجعول مشتق می شود تا کسی یا چیزی را که بر او واقع شده را نشان دهد..

مضروب

حکم اسم مفعول:

از نظر عمل همانند اسم فاعل می باشد (رجوع به احکام عمل ، اسم فاعل)

شرط عمل در اسم مفعول آن است که از وزن اصلی خود تغییر نکند لذا اگر تغییر نمود از عملش ملغی می گردد

لذا صحیح نیست گفته شود...

مررتُ برجلٍ جریحٍ أخوهُ ... بلکه باید گفت ... مررتُ برجلٍ جریحٍ أخوهُ

زیرا خبر مقدم و أخوه مبتدای مؤخر است.

تفاوت عمل اسم مفعول

در عمل اسم مفعول تفاوتش با عمل اسم فاعل در این است که اسم مفعول به مانند فعل مجهول خود عمل کرده یعنی

همانگونه که فعل مجهول نائب فاعل می خواهد اسم فاعل نیز نائب فاعل می گیرد.

البته بیشتر همان شرایط عمل اسم فاعل اعمال می گردد...

جاء المنصورُ جنتُهُ فی العرب

ما مضروبُ الزیدان

بند هفتم: صفت مشبیه

شبیه شده به اسم فاعل که اسمی است که از فعل لازم مشتق شده تا بر کسی که فعل را بطور ثابت و دائم انجام می دهد

دلالت کند..

شجاع ، جبار

معمول صفت مشبیه: در سه حالت است:

الف - مقرون به ضمیر موصوف .. که بهترین وجه معمول بوده و بنا بر فاعلیت مرفوع است

یا ایها الذین الملکُ الکریمُ نسبُهُ

معمول نسبہ بنابر فاعلیت مرفوع و دارای ضمیری است کہ بہ ملک بازگشته است.

ب- معمول نکرہ یا مضاف بہ نکرہ باشد...لذا بنابر تمییز منصوب است

ایها الملک الکریم نسباً

ج- مقرون بہ أل .. بنابراین لفظاً مجرور و محلاً مرفوع ... ایها الملکُ الکریمُ النسبِ

نکته: صفت مشبہہ گاهی از مواقع بر وزن فعل مضارع است ... طاهرُ القلبِ زیرا از نظر وزن بہ معنی یطهرُ می باشد

و گاهی نیز بر وزن مضارع نمی آید ... جمیلُ الطاهر

تفاوت اسم فاعل با صفت مشبہہ

1- اسم فاعل از متعدی و لازم ساخته می شود ولی صفت مشبہہ تنها از لازم ساخته میشود

2- اسم فاعل بر هر سه زمان می آید ولی صفت مشبہہ برای زمان حال می آید

3- اسم فاعل بیشتر مواقع با فعل مضارع است اما گاهی موافق بوده و گاهی موافق نبوده ... ظریف و جمیل

4- منصوب اسم فاعل جایز است بر اسم فاعل مقدم گردد... زیدٌ عمرًا ضاربٌ

اما در صفت مشبہہ جایز نیست... لذا گفته نمی شود... زیدٌ وجهٌ حسنٌ

5- اسم فاعل از نظر عمل با فعل خود مخالفت نمی کند اما در صفت مشبہہ این عمل صورت می گیرد

زیدٌ حسنٌ الوجهَ در اینجا صفت (حسن) بہ مبتدا اعتماد کرده و وجه را منصوب می سازد

6- حذف اسم فاعل و ابقاء آن جایز است اما در صفت مشبہہ جایز نیست... هذا حسنٌ القولِ و الفعلِ

کہ در صورت حذف از عمل ملغی می شود.

7- اسم فاعل می تواند از معمول خویش فاصله بگیرد ... انا ضاربٌ فی الحربِ زیداً

اما در صفت مشبہہ صحیح نیست... لذا نمی گوئیم زیدٌ حسنٌ فی العربِ وجهٌ

بند هشتم: مصدر

عمل نمودن مصدر: در حالتی کہ مصدر بدل از فعلش باشد دو قول است:

الف- عمل کردن فعل بنابر اصل بودن

ب- عمل نمودن مصدر زیرا نائب از فعل است

نکته: مصدر همانند فعل خود عمل می کند به این معنی که اگر مصدر از فعل لازم باشد به فاعل اضافه می شود .

حَزَنْتُ لِبُعْدِ الصَّدِيقِ

و اگر از فعل متعدی باشد بعد از فاعل ، مفعول را منصوب می کند ..

سَرَنی اِنْشَادُ اُخِيكَ الاشعار ... خواندن برادرت اشعار را مرا مسرور نمود

و اگر فعل متعدی به حرف باشد مصدر نیز به همان حرف متعدی می گردد.. ما لی اقتدار علی ذلک

مصدر در چه صورتی عمل فعل را انجام می دهد:

زمانی که تقدیر فعلش با اَنْ مصدریه یا با ما مصدریه صحیح باشد..... عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِکَ زیداً

زیرا می توان جای مصدر ، فعل آنرا قرار دادو گفت: عَجِبْتُ مِنْ اَنْ ضَرْبْتَ زیداً

یا اگر مقسود زمان حال باشد میتوان مای مصدریه آورد..

عَجِبْتُ مِمَّا تَضْرِبُ زیداً

شرایط عمل مصدر:

1- قبل از تمام شدن عمل مصدر صفتی ذکر گردد .. لذا صحیح نیست... سَاءَتَنِ اِكْرَامُكَ الْكَثِيرُ عَدُوٌّ اُمی

2- مصدر مفرد باشد.. لذا صحیح نیست... ما زَادَتْكَ تَجَارِبُكَ الدَّهْرُ

3- مصدر اسم ظاهر باشد... لذا صحیح نیست .. سروری بزیدِ مَوْئِسٌ و هو بعمرٌ مَوْحِشٌ (در اینجا ضمیر هر دو مصدر شده)

4- متعلق مصدر بر خود مصدر مقدم نگردد ... لذا صحیح نیست... اَعْجَبَنی عَمراً ضَرْبُ زیدٍ

ولی اگر معمول ظرف باشد بر مصدر مقدم می گردد... لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ

تابع مصدر:

هرگاه مصدر به فاعل اضافه شود و فاعل تابعی داشته رفع تابع جایز است ... سَرَنی اِنْشَادُ اُخِيكَ الصَّغِيرُ

و اگر مصدر به مفعول اضافه شود و مفعول تابع داشته باشد نصب تابع جایز است

.. سَرَنی اِنْشَادَ اللّٰشْعَارِ الرَّقِيقَةِ

بند نهم : فعل تعجب

تعجب یعنی تاجر و انفعال درون آدمی به هنگام احساس یک چیز غیر عادی

فعل تعجب دارای دو اسلوب قیاسی و سماعی می باشد.

ساخت اسلوب سماعی تعجب

الف- با اسلوب استفهام و پرسش ... کیف تکفرونَ بالله (در معنی تعجب)... چگونه خدا را منکرید!

ب- با اسلوب ندا ... یا له من رجل عظیم ... چه مرد بزرگی!

ج- با اسلوب دگر... لله دره فارساً ... چه اسب سوار خوبی!

د- کلمه عجب ... عجبُ لمن یشتری الممالیک

اسلوب قیاسی: برای تعجب دو صیغه وجود دارد:

ما أَفْعَلُهُ و أَفْعِلْ به ... که هر دو مفرد بوده و از صیغه مفرد خود عدول نمی کند

ما أَحْسَنَ الرِّیَاضِ أَكْرَمَ بهذا الادیب

نکته: ماء اسم نکره تامه در محل رفع و أَحْسَنَ فعل ماضی و فاعلش ضمیر مستتر وجوبی که در تقدیرش هو است.

نکته: اگر از ثلاثی مزید و رنگها و عیوب بخواهیم تعجب بسازیم از کلماتی چون أَكْثَرَ ، أَشَدَّ ، أَقْبَحَ ، أعظم استفاده می نمائیم..

ما أَشَدَّ إِسْوَادَهُ و أَكْثَرَ بَتَقْلُبِهِ

ساختار کلی نکته بالا:

1- * مای تعجبی + أَشَدَّ ، أعظم ، أَكْثَرَ + مصدر آن فعل بنابر تمییز بودن منصوب *

2- * أَشَدَّ ، أَكْثَرَ ، أعظم + حرف جر + مصدر آن فعل..... أَشَدَّ باختلاف المؤمن و الکافر *

نکته: هر حکمی از احکام و هر شرطی از شرائط که بر صفت تفضیلی وارد می شود برای تعجب نیز صادق بوده و آنچه

در أَفْعَل تفضیل ممنوع است در مورد أَفْعَل تعجب نیز ممنوع می باشد.

(رجوع شود به احکام أَفْعَل تفضیل)

شرایط فعل جهت ساخت صیغه تعجب:

1- فعل ثلاثی مجرد باشد 2- فعل متصرف باشد 3- قابل مفاضله (ترجیح دادن) باشد 4- تام باشد 5- مثبت باشد

6- وصفش بر وزن أَفْعَل نباشد 7- معلوم باشد

پس از این کلمات ساخته نمیشود....

أَكْرَمَ دَرَجَ (چون مزید است) بئس و ساء (چون جامد است) مات (چون قابل مفاضله نیست)

کان و صار (چون فعل ناقص است) ما درس (منفی است) حمر و عمر (چون وصف آن بر وزن أَفْعَل است)

قُتِلَ (چون مجهول است)

اسلوب تعجب

* مای تعجبی + فعل تعجب + متعجب منه *

ما الذَّ الثَّمَر

شرط اسم متعجب منه:

آنست که باید معرفه باشد یا نکره مختصه باشد ما أَسْعَدَ رَجُلًا يَخَافُ اللَّهَ در اینجا رجلاً نکره مختصه میباشد
لذا ما أَحْسَنَ رَجُلًا صحيح نیست زیرا نکره مبهم است.

مهمترین احکام تعجب

1- لفظ متعجب منه بر خود فعل مقدم نمی شود ...

لذا..... العلم ما أنفعصحيح نیست

2- به صیغه تعجب علامت (تذکیر تأنیث ، افراد ، تثنیه ، جمع) الحاق نمی شود، مگر اینکه به صیغه تعجب ضمیر بارزی
اتصال یابد که به متعجب منه بازگردد که در این صورت مطابقت لازم است:

الزارع ما أنفعه و الزارعة ما أنفعها

3- فاصله افتادن بین فعل تعجب و معمول آن جایز نیست ...

لذا ... ماأضیع حقاً المؤدة ... صحيح نمی باشد

4- عطف به فاعل صیغه تعجب جایز نیست

5- حذف جر باء از معمول (أفعلُ) جایز است مشروط بر اینکه مجرور مصدر مؤول باشد...

أحبُّ أن تكون المقدم که در تقدیر بوده ... أحبُّ بأن تكون المقدم

بند دهم : تحذیر و إغراء

تحذیر: عبارت است از آگاه کردن مخاطب از امری ناپسند تا از آن دوری گردد..

أياك و الشرّ...خود را از شر حفظ کن

اغراء : عبارت است از آگاه ساختن مخاطب به امر پسندیده ای تا آنرا انجام دهد...

الوفاء الوفاء

نکته: اسمی که مورد تحذیر قرار می گیرد محذر منه و اسمی که مورد اغراء قرار می گیرد مُغری به می گویند.

تحدیر با چه چیزی عنوان می شود:

غالباً تحدیر با اِیّاک و فروع آن بیان می شود اما گاهی اوقات غیر آن نیز استعمال می گردد...

نفسک و الأسد

نکات:

اگر تحدیر با اِیّاک بیاید نصب محذر منه واجب است.... اِیّاک و الکذب

و اگر با لفظی غیر اِیّاک بیاید مقدر بودن فعل نصب دهنده واجب است نفسک و الأسد

یا الموت الموت که در اینجا محذر منه تکرار شده است.

و اگر تحدیر مجرد از عطف و تکرار باشد می توان عامل را مقدر گرفت ... الأسد ... یعنی إحدِرُ الأسد

تبصره:

در محذر منه به اِیّاک ، جر به مین جایز است.... اِیّاک من الذنب

احکام إغراء

اغرا بغیر لفظ اِیّاک می آید پس اسم مغری به ، یا مفرد بیان می شود ... الوفاء

یا آنکه معطوف به مفرد است... أخاک و إحسانَ إلیه

یا آنکه مکرر است... أخاک أخاک

نکته: هرگاه اسم محذر منه تکرار گردد یا معطوف گردد ، رفع اسم جایز است زیرا در تقدیر آن خبریست در مبتدای

محذوف..

الأسدُ الأسدُ به تقدیر ... هذا الأسدُ

ضمیر شأن

ضمیر شأن دو قسم است: متصل و منفصل

- حکم ضمیر شأن منفصل این است که مبتدا باشد:

هو الدینُ أساسُ التمدن ، هی الدنيا تمکُرُ باهلها

نکته: و همچنین می تواند اسم ما باشد که آن ما، عمل لیس را انجام می دهد :

و ما هو من یأسو الکلوم

- اگر ضمیر شأن متصل و بارز باشد مختص آن و اخوات آن و افعال مقلوب است.

آنها القناعه غنی ، اخبرته انه يقوم الامير ، ظننته الداء و بیل

نکته: از اخوات «إن»، «أن»، و «كأن» مخفف مستثنی هستند که اسم آن دو واجب است حذف شود.

بند یازدهم: اختصاص

اختصاص: بعد از ضمیر متکلم یا مخاطب، اسم ظاهر معرفه ای ذکر می شود که به آن مخصوص می گویند و واجب

است که منصوب به فعل محذوف اخص باشد:

نحن معشر العلم نصلح الامه - بنا نحن الجنود تذل العداة

أتى ايها العبد فقير الى عفو الله - نحن العرب أقرى الناس للضعيف - سبحانه الله العظيم

- مخصوص بعد از ضمیر غایب و بعد از اسم ظاهر هرگز قرار نمی گیرد:

نمی گوییم: بهم معشر العرب ختمت المكارم ؛ يزيد العالم تقتدى الناس

اما می توان «معشر» را بنا بر بدل بودن مجرور و «العالم» را بنا بر تبعیت مجرور ساخت.

اسم مخصوص بر سه نوع است:

- معرفه به ال: نحن العرب نرعى الذمم

- مضاف به معرفه به ال: انتم معاشر الفضل تجودون على البائسين

یا به معرفه دیگری: نحن بنى ضبّه اصحاب الجمل

- ايها و ايتها: على ايها الشجاع يعول في القتال

(ايها و ايتها مبنی بر ضم و در محل نصب بنا بر مفعول بودن به اخص می باشند).

- به طور نادر علم هم می آید: بنا تميماً يستنسر البغاث

نکته: جمله اختصاص از فعل محذوف و اسم مذکر تشکیل شده و بنا بر حال بودن در محل نصب است.

بند دوازدهم: اشتغال

در اشتغال، اسم مقدم و فعل مؤخر آورده می شود و این فعل در ضمیری عمل می کند که به اسم سابق بر گردد و یا در

اسمی عمل می کند که مضاف به ضمیر اسم سابق باشد:

الكتاب قرأته - المعلم اطعت امره

جایز نیست که عامل محذوف قبل از اسم مشغول عنه لفظاً تصریح شود بلکه مقدر است و گر نه اشتغال باطل می‌شود.

نکته: اسم سابق واجب است اسمی باشد که ابتدا به آن جایز باشد؛ نمی‌گوییم: رجلاً ضربه

نکته: شرط فعل این است که بین آن و اسم سابق فاصله‌ای نیامده باشد؛ نمی‌گوییم:

زیداً انت تضربه

به خلاف وصف که احتیاج به چیزی دارد که بر آن تکیه و اعتماد کند: زیداً انت ضاربّه

مشغول عنه پنج حالت دارد:

وجوب نصب ، وجوب رفع ، جایز بودن هر دو امر ، ترجیح یکی از آن دو

نکته: شرط عامل این است که متصرف باشد تا بتواند مسلط بر مشغول عنه متقدمی باشد که خودش متاخر از آن است

و از این جهت نصب مشغول عنه به فعل جامد، افعال تفضیل، صفت مشبّهه، اسم فعل، مصدر و حروف درست نیست؛ زیرا این‌ها در ماقبلشان عمل نمی‌کنند.

نصب مشغول عنه واجب است:

اگر بعد از چیزی واقع شود که جز فعل پس از آنها نمی‌آید. مثل ادوات شرط، عرض، تحضیض، استفهام به غیر از همزه:

إِنِ الْعِلْمَ خَدِمْتَهُ نَفْعَكَ - أَلَا ذَنْبِي تَغْفِرُهُ - هَلَّا الشَّرَّ تَجَنَّبْتَهُ

نکته: اشتغال بعد از ادوات شرط جازمه که فعل شرط را لفظاً مجزوم می‌کنند ممنوع است؛ گفته نمی‌شود: إِن زیداً تَلْقَهُ فَأَكْرَمُهُ.

اما اگر ادوات شرط غیر جازم باشند یا شرط محلاً باشد اشتغال جایز است:

إِنْدَمَ إِذَا أَخَاكَ ضَرَبْتَ - إِن أَخَاكَ ضَرَبْتَ فَانْدَمَ - إِن أَخَاكَ لَمْ تَلْقَهُ فَانْتَظِرْهُ

رفع مشغول عنه واجب است:

- اگر بعد از اذا فجاییه و واو حال قرار گیرد:

دَخَلْتُ الْبَيْتَ فَإِذَا الْوَلَدُ يُوْبِخُهُ أَبُوهُ - سَافَرْتُ وَالشَّعْبُ يَنْهَاهُ الْخَطِيبُ عَنِ الْحَرْبِ

- اگر قبل از الفاظی قرار گیرد که مابعد آنها در ماقبلشان عمل نمی‌کند.

نکته: مقصود از الفاظی که بعد آنها در ماقبلشان عمل نمی‌کند ادواتی هستند که دارای صدارتند از جمله:

ادوات شرط: الصِّدِّيقُ أَذْ زُرْتَهُ يُكْرِمُكَ استفهام: الْعِلْمُ هَلْ أَتَقَنَّنُهُ

تحضیض: ابوک هلاً احترامته لام ابتداء: الاستاذُ لَأَنَا مُكرمه

كم خبریه: الفقيرُ كم اعطيته حروف مشبیهه بالفعل: الكسلانُ اَنَّى عاقبتُه

موصول: زيدٌ الذى ضربته

نکته: اگر عامل جامد باشد رفع مشغول عنه واجب است: عمروٌ كأنه اسدٌ

رفع و نصب مشغول عنه در غیر مواضع ذکر شده ترجیح دارد.

نصب مشغول عنه برتری دارد:

- اگر قبل از فعل طلبی واقع شده باشد: اباكَ اكرمه - اخاك وَفَّقَه الله - السائلُ لانتهره

- اگر قبل از آن ادواتی بیابند که بیشتر بر سر فعل می آیند مانند: همزه استفهام، ما، لا و اِنْ نافییه: اُ کتابنا قرأته - ما

الدرسُ ابغضه

نکته: اگر فعل طلبی مقرون به فاء باشد، اسم معنی شرط دارد و نصب آن ممتنع و رفع آن واجب است: كُلُّ مَنْ ينصرک

فارِعَ له الجمیلَ

نکته: اگر همزه استفهام از اسم مشتغل عنه فاصله داشته باشد و این فاصله به جز ظرف باشد بهتر است آن را رفع دهیم:

أ أنتَ زيدٌ تضربه

و اگر فاصله ظرف باشد بهتر است آن را منصوب نماییم: أ كُلُّ یومَ زیداً تضربه

اگر فاصله بین عاطف و مشغول عنه به اِمّا باشد، رفع بر نصب رجحان دارد:

ضربتُ زیداً و اَمّا عمروٌ فاكرمته

اگر موجب رفع یا ترجیح نصب مشغول عنه وجود نداشته باشد، رفع مشغول عنه ترجیح دارد: اخوک رایتُه

بند سیزدهم: تنازع

تنازع عبارت است از توجه دو عامل به یک معمول که بعد از آن دو آمده باشد:

افادنی و افدت اخاک

نکته: تسلط دو عامل بر یک معمول جایز نیست.

- اگر معمول بر دو عامل مقدم شود یا در میان آنها بیاید تنازعی در بین نیست:

زیداً اصفْتُ و اكرمتُ - اكرمتُ اخاک و اهاننی

- گاهی دو عامل اتفاق در طلب معمول دارند و آن معمول:

یا فاعل آن دوست: عَزَّ و سَادَ ابوک

یا مفعول: نَبَّهْتُ و نَصَحْتُ اخاک

یا مجرور: استترتُ و ارتشددتُ بعلمک

- و گاهی نیز اختلاف در آنها است یعنی یکی از آنها رفع و دیگری نصب می‌طلبند:

افادنی و افدتُ اخاک

- گاهی هم معمول ضمیر منفصل مرفوع است: انّما تاجر و نجح هو

یا منصوب: ما احببتُ و عاشرتُ الا ایتاک

یا مجرور: ما تعزّزتُ و تمنعتُ الا بک

حکم دو عامل این است که دو فعل متصرف یا دو اسمی باشند که در تصریف مانند آن فعل‌ها باشند: اکتَبْتُ و قرأتُ هذه

المقالة - أو متقنٌ و حاذقٌ اخوک مهنته

اگر دو عامل بر معمول واحدی وارد شوند، دومین عامل از آنها عمل می‌کند:

- بنابراین اگر اولی به مرفوع نیاز داشته باشد، به آن ضمیر مرفوع می‌پیوندد:

شرحا و افادنی اخواک

- اگر به منصوب یا مجرور احتیاج داشته باشد به آن ضمیری نمی‌پیوندد:

سألتُ و اجابنی اخواک - سلّمتُ و سلّم علیّ اخوتک

نکته: تنازع بین دو فعل تعجب هم واقع می‌شود اگرچه این دو غیرمتصرفند:

ما اجمل و ابدعَ منظرَ الافلاک - أحسن به و اجمل بعمرٍ

نکته: اگر دو عامل به لا عاطفه ارتباط پیدا کنند، اعمال اولی و اهمال دومی واجب است:

و عاقبتنی لاعصیتُ اخواک

بند چهاردهم : منادی

حرف ندا جانشین فعل ندای محذوف است که به واسطه دلالت حرف ندا بر آن، حذفش لازم است: یا رجلُ (أنادی رجلاً)

و از این جهت عبارت را جمله حساب می‌کنیم و منادی را مفعول به برای فعل محذوف، که لفظاً یا محلاً واجب است منصوب شود.

منادی بر سه نوع است: مفرد، مضاف و شبه مضاف

- مقصود از منادی مفرد، آن است که مضاف و شبه مضاف نباشد و مثنی، جمع هم جزو این دسته هستند.

- شبه مضاف عبارت است از هر اسمی که چیزی با تمام معنایش غیر از راه صله و اضافه متعلق به آن باشد و این تعلق

گاهی به عمل در فاعل است: یا حسناً وجهه ؛ یا در مفعول: یا محرراً مجدداً ؛ یا در مجرور: یا راغباً فی العلم ؛ یا در عطف:

ثلاثة و ثلاثین رجلاً

منادی مفرد:

- اگر نکره غیر مقصوده باشد یا نکره مقصوده موصوفه، لفظاً منصوب می‌گردد:

یا رجلاً ، یا مومنین ، یا رجلاً عالماً

- اگر علم یا نکره مقصوده غیر موصوفه باشد بنای آنها بر رفعی است که قبل از ندا بودن داشته است: یا یوسفُ ، یا رجلُ ،

یا رجلاً و مومنین و مومنات

نکته: نکره مقصوده به نکره مفرد یا به جمله یا شبه جمله وصف می‌شود:

یا رجلاً حکیماً ، یا ملکاً یحبُّ العلماء ، یا تلميذاً فی المدرسة

اگر منادی مضاف یا شبه مضاف باشد لفظاً منصوب می‌شود:

یا مصباح العلم ، یا جمیلاً فعلاً

اگر منادی مقرون به ال باشد:

- قبل از آن ای می‌آید و این ای را به ها تنبیه می‌پیوندیم: یا ایها الطالب

- قبل از آن و بعد از حرف ندا، اسم اشاره قریب می‌آید: یا هذا الرجل

نکته: ای همیشه مفرد است و با مونث هم اغلب مونث می‌آید: ایتها الامّ یا ایها الامّ

و این ای، نکره مقصوده است و مبنی و در محل نصب به فعل ندای محذوف.

اما تابع آن اگر جامد باشد بنا بر عطف بیان بودن، مرفوع می‌شود: یا ایها الرجل

اگر مشتق باشد بنا بر نعت بودن، مرفوع می‌گردد: یا ایها العالم

نکته: اسم جلاله از این موضوع مستثنی است و بدون واسطه در حالت ندا قرار می‌گیرد: یا الله

جز به وسیله حرف یا در حالت ندا قرار نمی‌گیرد. و جایز است آن را حذف کرده و میم مشدد مفتوح در آخر آن افزوده

گردد: اللهم

منادای مضاف به یاء متکلم:

اگر صحیح الاخر باشد در آن پنج وجه جایز است:

- حذف یاء متکلم که به جای آن کسره‌ای در آخر کلمه می‌افزایند: یا عبد

- اثبات یاء متکلم به صورت ساکن یا مفتوح: یا عبدی، یا عبدی

- قلب آن به الف بعد از آن که کسره تبدیل به فتحه شد: یا عبدا

- حذف الف و باقی گذاشتن فتحه: یا عبد

- اثبات حرف یاء و افزودن الف پس از آن: یا عبدیا

اگر منادی معتل الاخر باشد تنها یک وجه در آن جایز است:

- اثبات یاء مفتوحه: یا مولای، یا قاضی

نکته: جواز پنج وجه مقید به اضافه معنوی است. بنابراین اگر مضاف به یاء متکلم وصف (اسم فاعل یا مفعول یا صفت

مشبهه) باشد در آن جزء اثبات یاء ساکن یا مفتوح جایز نیست:

یا مکرمی، یا مکرمی

نکته: اگر أب یا أُم در حالت ندا به یاء متکلم اضافه شوند، همان‌گونه با آنها عمل می‌شود که با منادای صحیح الاخر عمل می‌شد.

حذف حرف ندا قبل از علم، مضاف و اِیها جایز است:

یوسف لماذا نقضت الوعد، نصیر المظلوم أرفق بی، ایها الکریم جُد علی

حذف منادا جز بعد از یاء جایز نیست و در این حالت بعد از آن فعل، یا حرف و جمله اسمیه واقع می‌گردد: یا رَحِمَ الله

مَنْ رَحِمَ، یا لیتنی کنتُ عالماً

تابع منادی

- اگر نعتی باشد برای او و مضاف بدون ال باشد نصب آن واجب است: یا زیدُ رسولَ السلام

اگر مضاف مقرون به إِل باشد یا مقرون به إِل و بدون اضافه، رفع آن از نظر مراعات لفظ و نصب آن برای مراعات محل

جایز است: یا علی الکریمُ او الکریمُ الابِ ؛ یا علی الفاضلُ او الفاضلُ

- اگر تابع، بدل از آن باشد حکم آن، حکم منادایی است که به نفسه مستقل باشد:

یا سَمْعَانُ بطرسُ ، یا زیدُ اخانا ، یا ابابکر عبدالله

معطوف بدون إِل به نفسه تحت این حکم در می آید: یا زیدُ و بشرُ ، یا عبدالله و خالدُ

نکته: تاکید، عطف بیان و معطوف مقترن به إِل مانند نعت است:

یا عثمانیون اجمعون و اجمعین ، یا فتی احمدُ ، یا سیبویه الخلیلُ

مگر تابع ای که همیشه مرفوع است: یا ایها الکریمُ

وقتی منادی به ابن وصف شده باشد و ابن مضاف به علم باشد، بنا بر اصل، ضم و بنا بر اتباع، فتح در منادی جایز است:

لاتخف یا یوسفُ بنَ داودَ

وقتی ابن بین دو علم واقع نشود ضم منادی واجب است: یا یوسفُ ابنَ اخی

اگر منادی مضاف یا شبه مضاف باشد توابع آن همه منصوبند؛ چه مفرد باشند و چه غیرمفرد: یا عبدالله العاقلُ ، یا عبدالله

صاحبَ بطرسَ

سه قسمت به باب ندا می پیوندند: استغاثه ، ندبه و ترخیم

۱- استغاثه

از حروف ندا تنها حرف یا برای استغاثه استعمال می شود و حذف آن یا حذف مستغاث جایز نیست. اما حذف مستغاث له

جایز است: یا لَزیدِ لِعمرِو

کمک کننده (مستغاث) ؛ کمک شده (مستغاث له)

مستغاث سه وجه دارد:

- اول آن که مجرور به لام مفتوح باشد: یا لَزیدِ لِلْمَظْلُومِ

- دوم آن که به الف ختم شود: یا قوماً لِلْمَظْلُومِ

- سوم آن که به حال خود باقی بماند و مانند منادی به آن عمل گردد: یا قومُ لِلْغَرِیقِ

و مستغاث لفظاً مجرور و محلاً منصوب است.

نکته: مستغاثی که لفظاً مجرور به لام مفتوح باشد مانند منادی محلاً منصوب است و از این جهت اگر منعوت شود جرّ

نعت برای تبعیت لفظ و نصب آن برای تبعیت محل جایز است:

یا لَزِيدِ الشَّجَاعِ لِلْمَنْكُوبِ

نکته: مستغاث جز به لام مجرور نمی‌شود و مرخم هم نمی‌گردد.

حکم مستغاث له این است که به لام مکسور، مجرور شود: یا لَذُوِي المروءه لِلْبُؤْسَاءِ

مگر این که ضمیر باشد که در این حالت مفتوح می‌شود به جز در یاء متکلم:

یا لَزِيدِ لَكَ ، لَعْمَرُو لِي

اگر استغاثه بر مستغاث له باشد نه برای آن (مستغاث علیه)، مستغاث له جایز است به مین مجرور شود: یا لِلْإِبْطَالِ مِینِ

العتاه المفسدین

۲- ندبه

ادات ندبه وا است: وا عنوان الوفاء ، وا مصیبتاه

- در ندبه نه حذف حرف ندا جایز است و نه حذف مندوب

مندوب سه حالت دارد:

- به آخرش الف متصل شده باشد: وا یوسفا

- در آخرش الف و هاء ساکن در حال وقف آمده باشد: وا یوسفاه

- به حال خود باقی مانده باشد: وا یوسفُ

نکته: اگر آخر مندوب الف یا هاء باشد، الف و هاء به آخر آن اضافه نمی‌شود: وا عبدالله

نکته: اگر اسم مرکب باشد، الف و هاء در آخر قسمت آخر آن می‌آید: وا عبدالملکاه

و حکم موصول نیز چنین است (یعنی الف و هاء به آخر آخرین کلمه صله می‌پیوندد) و حرکت قبل از الف بنا بر مبنی

بودن یا معرب بودن کلمه مقدر است: وا مَن صَلَّیْهِ الْیَهُودَ

نکته: موصولی که به إِلَ آغاز شده باشد جایز نیست که مندوب شود، اگرچه صله آن شهرت داشته باشد. گفته نمی‌شود:

وا الذی ذهب فَرِیْسه الغیره

شرط اسم مندوب این است که معرفه معین باشد مانند:

علم: وا عبدالله

مَنْ موصول به صله مشهور: وا مَنْ ذهب ضحيَّه الواجب

مضاف به معرفه که واضح کننده باشد: وا فخرَ الوطنِ و مجدَّ الامه

- حکم مندوب در اعراب و بنا مانند حکم منادی است یعنی:

اگر مفرد معین باشد بر آنچه رافعش می کند مبنی است و در غیر این صورت منصوب می شود:

وا بولسُ، وا امیرَ الشعراءِ، وا حامياً ذمارَ الوطن

نکته: مندوب لفظاً یا محلاً به فعلی که وجوباً محذوف است منصوب می شود و تقدیر آن أندُب است.

3- ترخیم

ترخیم: حذف آخر منادی: یا حارِ در ترخیم حارث

- اگر منادی مختوم به تاء تانیث باشد، ترخیم آن به طور مطلق جایز است: یا فاطمَ

- اگر مختوم به تاء تانیث نباشد، شرط آن این است که علم غیرمضاف و بیش از سه حرف باشد: یا سَعا

نکته: ترخیم مندوب، مستغاث، مرکب و نکره ممتنع است.

بند پانزدهم: مفعول له

حالات مفعول له:

- اگر مفعول له بدون الِ و اضافه باشد اغلب منصوب می شود: زَیْنَتُ الْمَدِیْنَةِ اِکْرَاماً لِلْمَلِکِ

- اگر دارای الِ باشد بیشتر به وسیله حرفی مجرور می شود: اِصْفَحْ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَیْهِ

- اگر مضاف باشد هر دو امر جایز است: تَصَدَّقْتُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهِ یا ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِهِ

شرط مصدری که نصب آن به خاطر مفعول له جایز است:

نکره و از افعال قلوب باشد، علت را بفهماند و با عاملش در وقت و فاعل شریک و در لفظ با آن مخالف باشد: خَطَبْتُ فِی

الْقَوْمِ تَنْشِیْطاً لَهُمْ

نکته: اگر یکی از این احکام نباشد به وسیله لام مجرور می شود:

جِئْتُکَ لِلْاِسْتِفَادَةِ (مصدری است که نکره نیست)

نَهَضْتُ لِلْحِرَاثَةِ (از افعال قلوب نیست)

اتَيْتُكَ لِحَاجَةٍ (مصدر نیست)

وَدَعْتُكَ امْسِرْ لِلْسَفَرِ غَدًا (مصدر با فاعلش در وقت وقوع یکی نیست)

أَكْرَمْتُهُ لِأَكْرَامِهِ إِيَّائِي (فاعل آنها یکی نیست)

ادَّبْتُكَ لِتَأْدِيبِ امْثَالِكَ (از نظر لفظ با عاملش یکی است)

بند شانزدهم: مفعول فیه (ظرف)

مفعول فیه: اسم زمان یا مکان که دارای معنای فِی باشد: صَمْتُ یَوْمًا ، مَشْتُ مِیْلًا

نکته: اگر فعل کم کم منقضى شود، ناچار از اظهار فِی با ظرف زمان هستیم:

بَنِيتُ الْبَيْتَ فِی سِنَتَيْنِ ، نَقَحْتُ الْكِتَابَ فِی اسْبُعَيْنِ

دو نوع از اسماء مکان بنا بر ظرفیت منصوب می شوند:

- مبهم: اسماء جهات و مقادیر: تَلَقَّتُ يَمِينَهُ و يساراً ، قَطَعْتُ فِی السَّاعَةِ مِیْلَيْنِ

- اسم مکانی که از مصدر ساخته شده باشد: مَجْلِسٌ ، مَقْعَدٌ؛ جلستُ مَجْلِسِ الامیر

نکته: شرط نصب این اسم مکان، آن است که عامل آن از لفظ خودش باشد:

قَعَدْتُ مَقْعَدَ الامیر ، خَلَلْتُ فِی قَلْبِكَ مَحَلَّ الْحَبِيبِ

اما اگر از غیر لفظش باشد جرّ آن واجب است: جلستُ فِی مَرَمَى زیدٍ

مکان محدود به وسیله فِی ظاهر، مجرور می شود: صَلَّيْتُ فِی الْمَعْبَدِ

ظرف متصرف: اگر ظرف ملازم ظرفیت نباشد در این حالت می تواند مبتدا، خبر یا فاعل و مفعول شود: یَوْمُ الْاِحْدِ یَوْمٌ

مبارکٌ ، عَذْبَنِي یَوْمُ الْحَرِّ

نکته: اگر ضمیری به جای ظرف به کار رفته باشد ذکر حرف با ضمیر واجب است:

یَوْمُ الْجُمُعَةِ صُمْتُ فِیهِ

شش چیز جانشین ظرف می شود و مانند آن منصوب می گردد:

- مصدر: جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ ، خَیَّمُ الْعَسْكَرُ قَرَبَ الْمَدِیْنَةِ

- وصف: نَمْتُ طَوِيلًا

- عدد: سِرْتُ خَمْسَةَ اِیَّامٍ

- اسم اشاره: وقفتُ تلك الناحیه

- آنچه دلالت بر کلیت آن نماید: مشیتُ کلِّ النهارِ

- آنچه دلالت بر جزئیت نماید: مشیتُ نصفِ میلِ

بند هفدهم: مفعول معه

مفعول معه: اسمی که بعد از واو به معنی مع آمده باشد: سِرْتُ و الجبلَ

در مفعول معه سه شرط وجود دارد:

- زیادی باشد

- قبل از آن جمله‌ای آمده باشد

- واو به صراحت معنی معیت را بدهد و عطف به آن جایز نباشد.

در سه موضع، عطف به واو ممتنع است:

- اگر قبل از واو فعل یا شبه فعل (که نتوان اسم مابعد را در آن شرکت داد) آمده باشد:

سافرَ اخوڪَ و الصبحَ ، هو مسافرٌ و الليلَ

- اگر بعد از ضمیر متصل غیرموکد به ضمیر منفصل واقع شده باشد:

سافرتُ و اخاكَ ، جئنا و اياه

- اگر بعد از ضمیر مجرور قرار گیرد: سَلَمْتُ عليه و اخوته

نکته: وقتی مشارکت بین دو معطوف در فعل نباشد عطف ممتنع است: عَلَفْتُها تَبْنًا و ماءً بارداً

نکته: اگر عطف از جهت معنی ضعیف باشد نصب ترجیح دارد: كُنْ انتَ و الصديقَ كالاخ

در سه جا واو برای عطف معین شده است:

- اگر به معنی مع نباشد: جاءَ زيدٌ و عمروٌ بعده

- اگر بعد از آنچه عمل و وقوعش جز از متعدد بر نیاید قرار گیرد: تخاصمَ زيدٌ و عمروٌ

- اگر ماقبل آن جمله‌ای که مشتمل بر فعل یا شبه فعل باشد قرار نگیرد: كلُّ رجلٍ و مهنته

نکته: حق مفعول معه این است که قبل از آن فعل یا شبه فعل و غیره از مشتقات عاملش که عمل فعل را انجام دهند

آمده باشد. اما نصب آن بعد از «ما و کیف» استفهامی بدون لفظ فعل نیز آمده است: ما انتَ و الطبَّ ، كيفَ انتَ و درسَ النحو

بند هجدهم : حال

حال: وصف نکره منصوب مشتقی است که بعد از پایان کلام برای بیان شکل صاحب آن در وقت صدور فعل می‌آید: عاذه

القائدُ مِنَ الحربِ ظافراً

صاحب حال، فاعل یا مفعول یا مجرور می‌باشد:

وَقَفَ الْعَالِمُ خَاطِباً فِي الْقَوْمِ ، شَرِبْتُ الْمَاءَ صَافِياً ، يَلْدُ إِلَى صَوْعِ الْكَلَامِ فَصِيحاً

نکته: فرقی نیست بین اینکه صاحب حال فاعل یا مفعول لفظی و معنوی باشد یا فقط معنوی.

نکته: فرقی نیست بین اینکه مفعول، مفعول به باشد: اجْتَنَّبَ الرِّيحَ شِمَالِيَةً

یا مفعول مطلق: ضَرَبْتُ الضَّرْبَ شَدِيداً

یا مفعول له: هَرَبْتُ لِلْخَوْفِ مَجْرَداً

یا مفعول فیه: صَمْتُ الشَّهْرِ كَامِلاً

یا مفعول معه: سَرْتُ وَ النِّيلَ فَائِضاً

نکته: فرقی نیست بین اینکه صاحب حال مجرور به حرف جرّ یا مضاف باشد:

مَرَرْتُ بِزَيْدٍ اكْبَأَ جَواداً

اما حال از مضاف الیه آورده نمی‌شود مگر اینکه:

- مضاف، مصدر یا وصفی باشد که مانند فعل عمل می‌کند تا صاحب حال در معنی فاعل یا مفعول باشد: فرحت بدری

اٰخِيكَ مَجْتَهِداً ، هٰذَا مَوْدَّبُ التَّلْمِيذِ مَذْنِباً

- مضاف، جزیی از مضاف الیه یا مانند جزیی از آن باشد:

يَعْجَبُنِي وَجْهَ سَيْدِي مَبْتَسِماً ، أَفَادَنِي وَعَظُّ الْخَطِيبِ زَاجِراً

شرط صاحب حال این است که معرفه باشد.

نکته: صاحب حال گاهی نکره استعمال می‌شود و راههای جواز آن، همان راههای ابتدا به نکره است: جاءني راكباً رجلاً ،

جاءني رجلٌ كريمٌ مبتسماً

اصل در حال این است که نکره مشتق باشد و اگر معرفه باشد موول به نکره شود:

جاء الرسولُ وحدهً (منفرداً) ، طلب الدارس العلمَ جهده (مجتهداً) ، كلمته فاهُ الى في (متشابهين)

اگر اسم جامدی بر هیئت و شکل دلالت کند، جایز است که به صورت حال در جمله استعمال شود و فرقی نمی‌کند که

موول به مشتق شود یا غیر موول باشد:

كَرَّ زَيْدٌ اسْدًا (شجاعاً) ، لبست خاتمی ذهباً

جامد موول به مشتق در پنج مورد به صورت حال استعمال می‌شود:

- اگر دلالت بر تشبیه کند: رَأَيْتَهُمْ فِي الْوُغَى اسْدًا (شجاعاً)

- اگر دلالت بر باب مفاعله نماید: سِرْتُ مَعَهُ جَنْبًا إِلَى جَنْبٍ (متساندین)

- اگر دلالت بر ترتیب کند: ادخلوا رجلاً رجلاً (مترتبین)

- اگر دلالت بر تفصیل نماید: عَلَّمْتَهُ النَّحْوَ بَابًا بِأَبًا (مفصلاً)

- اگر دلالت بر تسعیر نماید: بَعَثَهُ الْجَوْحَ ذِرَاعًا بِدِينَارٍ (مُسَعَّرًا)

جامد غیر موول به مشتق در شش مورد به صورت حال استعمال می‌شود:

- اگر حال موصوف باشد: فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

- اگر دلالت بر عدد نماید: جَاءَ وَقْتُ الْإِنْسِ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ

- اگر نوع صاحبش را بیان کند: اشتریت الساعة فضةً

- اگر فرع آن باشد: تصوغون الحديدَ سيوفاً و تقطعون الاشجارَ اخشاباً

- اگر دلالت بر اصالت نماید: تعبدون مَنْ نُحِتَ رَحَامًا (الذي اصله من رخام)

- اگر دلالت بر حالتی کند که در آن تفضیل باشد: زَيْدٌ فَتًى أَحْسَنُ مِنْهُ غِلَامًا

نکته: مصدرهای منصوب در جمله‌های «جاء العدو ركضاً ، طلع بغتةً ، قتلته صبراً ، زيد عنتره شجاعاً» حال‌های موول به

صفت می‌باشند.

اقسام حال و ارتباط آن به ذی الحال

اصل در حال افراد است اما گاهی به صورت جمله یا شبه جمله می‌آید.

اگر حال مفرد یا شبه جمله (ظرف یا مجرور) باشد فقط به وسیله ضمیر مرتبط می‌شوند:

اقبل الشاعرُ مُنْشِداً ، جاء الأميرُ بينَ رجاله و سارَ في موكبه

نکته: گاهی مقدر بودن ضمیر، از ذکر آن بی‌نیاز می‌کند:

اشتریت اللؤلؤ مثقالاً بدینار (مثقالاً منه) ، بعث البرّ قفیز بدرهم (قفیز منه) [که قفیز و مابعد آن مبتدا و خبرند و در محل نصب به عنوان حال]

اگر حال جمله اسمیه باشد به وسیله واو یا ضمیر یا واو و ضمیر با هم مرتبط می‌شود، اما ارتباط آنها به وسیله واو در دو مورد واجب است:

- اگر جمله حال از ضمیری که آن را به صاحب حال ارتباط دهد خالی باشد:

سهرت و الناس نائمون

- اگر به ضمیر صاحب حال آغاز شده باشد: تکلم الخطیب و هو واقف

نکته: اگر جمله حالیه اسمیه موکد مضمون جمله سابق باشد باید بدون واو استعمال گردد:

هذا الحق لاریبَ فیهِ

نکته: اگر بتوان به جای واو، «إِذْ» گذاشت ، واو، واو حالیه است: سافرت و الشمس طالعة

اگر حال جمله فعلیه‌ای باشد که فعل آن ماضی مثبت باشد به وسیله واو و قد ارتباط پیدا می‌کند: جاء الرسول و قد أسرع.

و این حالت وقتی که از ضمیر صاحب حال خالی باشد آمدن واو و قد واجب است: سافر الرسول و قد طلع الفجر

نکته: اگر جمله حالیه، با فعل ماضی مثبت شروع شده و بعد از الّا یا قبل از أو شرطیه باشد واجب است که بدون واو و قد باشد لفظاً و تقدیراً:

ما تکلم الّا ضحک ، لأرغینَّ عهدَ وداک راسلتنی او قاطعتنی

اگر حال، جمله فعلیه‌ای باشد که فعل آن ماضی منفی به ما باشد اقتران آن فقط به واو واجب است: وقف الخطیب و ما فاه ببنت شفه

اگر حال جمله فعلیه‌ای باشد که فعل آن مضارع مثبت باشد تنها به ضمیر ارتباط می‌یابد: اقبل الصدیقُ یبشّرُ القومَ

به جز اینکه قبل از آن قد باشد که ارتباط آن به واو هم واجب است:

لیم تدمونی و قد تعلمون صدق و دّی

اگر مضارع منفی به لیم یا لما باشد بهتر است که آنها را به واو و ضمیر هر دو ارتباط دهیم: اذبت المذنب و لم اشفق ،

قطعت الشمرة و لما تنضج

و اگر منفی به لا یا ما باشد به وسیله ضمیر مرتبط می‌شود:

قمتُ لآبالی ، زرتک مأخافُ منک شراً

مرتبۀ حال و ذی الحال و عامل آن

حال چه مفرد باشد چه جمله، می تواند متعدد باشد: قامَ یمشی راکضاً ، جاءَ زیدٌ راکباً مبتسماً

و همین گونه است صاحب حال که می تواند متعدد باشد: لقیْتُ زیداً مصعداً منحدراً

نکته: اگر حال برای همه آنها که ماقبلش بیایند درست باشد و بر آنها بتواند صدق کند، برای آنکه بلافاصله قبل از آن آمده است حساب می شود و لو تقدیری باشد: لقیْتُ زیداً ماشیاً که برای زید است و اگر آن را برای متکلم بخواهیم، می گوییم: لقیْتُ ماشیاً زیداً و اگر متعدد باشد برای ذوالحال است: لقیْتُ زیداً ماشیاً راکباً که اولی برای زید و دومی برای متکلم است.

اختلاف این ترتیب وقتی که اشتباهی رخ ندهد جایز است:

رکبتُ البعیر مترنماً ، لقیْتُ هندَ ضاحکاً عابسهً

حکم حال این است که پس از صاحبش بیاید، اما در سه مورد واجب است که قبل از صاحب حال بیاید:

- اگر صاحب آن نکره مختص باشد: قَدِمَ مُسرِعاً رجلٌ ، رایتُ رابضاً اسداً

- اگر محصور باشد: ما سافرَ ماضیاً إلّا ابوک

- اگر مضاف به ضمیری باشد که ملابس آن باشد یعنی به چیزی برگردد که متعلق به آن (حال) یا وابسته به متعلق آن

باشد: جاءَ یأخذُ بثأرِ کُلّیبٍ اخوه ، سارَ یدیرُ الباخره ربّانها

تأخیر حال در سه مورد واجب است:

- اگر محصور باشد: ما نُرسلُ الرسلَ إلّا مبشّرينَ

- اگر جمله مرتبط به وسیله واو باشد: جاءنی الغلامُ و هو یحملُ البشری

- اگر صاحب حال مجرور به مضاف یا حرف جرّ باشد:

عجبتُ من ذهاب الامیر ماشیاً ، مررتُ بهندٍ جالسهً

نکته: در اینجا مقصود، اضافه معنوی است.

تأخیر حال در پنج مورد دیگر نیز واجب است:

- عامل، فعل جامدی باشد که ذاتاً متصرف نباشد: أفعلَ تعجب: ما أحسنَ زیداً مبتسماً

- اسم تفضیل باشد: زیدٌ افصحُ الناس خطیباً

- اسم فعل باشد: نزالِ مُسرِعاً

- متضمن معنی فعل باشد، اما بدون حروف آن، مثل اسم اشاره: هذا زیدٌ مقبلاً یا ادات تشبیه، تمنی، ترجی یا تنبیه

- موکد به حال باشد: ولّی مدبراً

نکته: اما در غیر این موارد تقدیم و تأخیر هر دو جایز است:

زُرتُ الحیّ عامراً ، زرتُ عامراً الحیّ

عامل حال بر دو نوع است:

- لفظی: فعل یا شبه فعل

- معنوی: آنچه متضمن معنی فعل است بدون حروفش؛ مانند:

اسم اشاره: هذا صديقك مقبلاً ظرف: زیدٌ عندک ضيفاً

جار و مجرور: زیدٌ فی الدار نائماً حروف تمنی، ترجی، تنبیه، تشبیه و ندا:

لیته عندنا نازلاً ، لعلَّ زیداً الینا قادمًا ، ها إِنَّه الخطیبُ مصقعاً ، کأنَّه البدرُ طالعاً ، یا زید هاجماً

نکته: گاهی بعد از استفهام اسم‌های منصوبی بنا بر حال بودن قرار می‌گیرند:

ما شأنک قائماً ، ما بالک ماشياً ، من ذا فی الباب واقفاً

حق حال این است که از عاملش متأخر شود مگر اینکه تقدمش به خاطر صدر کلام بودن واجب باشد: کیف عادَ اخوک

اگر عامل، فعل متصرف یا صفتی غیر از افعال تفضیل باشد تقدم آن جایز است:

باسمًا قَدِمَ الزائرُ ، بریناً اخوک محبوسٌ

حذف عامل حال در سه صورت قیاساً واجب است:

- وقتی حال به جای خبر آمده باشد: ضربی العبدَ مُسیئاً

- حال موکد مضمون جمله باشد: زیدٌ ابوک عطوفاً

- آنچه برای توبیخ ذکر شده باشد: أ متکلماً و قد سیرَ بالنعشِ

نکته: همچنین در حالی که زیادتی در مقدار یا نقص در آن را بیان می‌کند قیاساً حذف می‌شود:

تصدَّقَ بدینارٍ فصاعداً ، اشترِ بدرهمٍ فسافلاً

در غیر این موارد، سماعاً حذف می‌گردد: هنیئاً بک

بند نوزدهم: تمییز

اسمی است نکره که تفسیری برای رفع ابهام از یک اسم یا رفع ابهام از جمله می‌باشد که به دو نوع تمییز مفرد و تمییز جمله تقسیم می‌گردد.

تمییز مفرد: که به آن تمییز ذات نیز گویند، برای رفع ابهام از یک کلمه می‌آید که یا عدد است یا مساحت یا وزن و...

بعث عشرین کتاباً عندک رطل لبناً

تمییز جمله: که به آن تمییز نسبت نیز گویند، که از یک جمله مبهم ابهام را برطرف می‌سازد... محمد خیر الناس خلقاً

مواضع تمییز مفرد

1- مساحت... هذا ذراع ارضاً

2- وزن... عندی رطل عسلأ

3- کیل (پیمانه) ... اعطیت الفقیر مدأ قمحاً

4- عدد .. که خود بر دو قسم است...

عدد صریح... عندی ثلاثون قلمأ

غیر صریح... کم سطرأ کتبت

نکته: به سه مورد فوق اسماء مقادیر گویند

شبه مقدار: آنچه که بر چیز غیر معینی دلالت می‌کند...

- مساحت... عندی مدّ البصیر ارضاً

- وزن ... فمن يعمل مثقال ذره خیر یره

- پیمانه... عندی جرّه ماء

آنچه که جزئی برای تمییز باشد ... له خاتم فضه

اسمی که بعد از مقادیر می‌آید دارای وجوه زیر است:

1- نصب بنابر تمییز ... عندی رطل زیتاً

2- جر به مضاف عندی رطل زیت

3- جر به مین عندی رطل من زیت

4- رفع بنا بر بدلیت.....عندی رطل زیت

حکم تمییز مفرد

- اگر عدد باشد ...

الف - مجرور به اضافه... سبع لیال

ب- منصوب بخاطر تمییز بودن.... احد عشر کوکباً

- اگر مقدار و شبه آن باشد .. نصب آن بخاطر تمییز بودن و جر آن با من و اضافه نمودن آن جایز است...

له شبر ارضاً

نکته: اگر تمییز به چیزی اضافه شود که حذف آن صحیح نباشد و معنی با حذف آن مختل شده ، نصب تمییز لازم می آید...

ما فی السماء قدر راحه سحاباً لذا نمی گوئیم ما فی السماء قدر سحاب

اما اگر حذف مضاف الیه صحیح باشد و معنی مختل نشود جر آن با اضافه و نصب آن بخاطر تمییز بودن جایز است...

هذا أحسن الناس رجلاً

تمییز نسبت: دارای انواع ذیل است:

الف - تمییز منقول از فاعل ... فاض الإناء ماءً که در اصل بوده ... فاض ماء الإناء

ب- تمییز منقول از مفعول زرعت الحدیقه شجراً ... که در اصل بوده زرعت شجر الحدیقه

ج- تمییز منقول از مبتدا ... زید أرجح منك عقلاً ... که در اصل بوده ... عقل زید أرجح منك من عقلک

نکته: در پاره ای مواقع تمییز منقول از چیزی نیست ... لله درّه فارساً

نکته: هرگاه تمییز منقول از فاعل یا غیر آن باشد نصب آن لازم در غیر این صورت به جزء نصب ، جر به مین نیز جایز است...

لله درّه من فارس

نکته: نصب تمییز بعد از افعال تفضیل واجب است اگر در معنای فاعل باشد در غیر اینصورت جر آن واجب است...

انت أكرم خلقاً ، فاطمه أكرم امراه (تمییز فاعل نبوده)

اگر افعال تفضیل به غر از تمییز اضافه شود نصب آن واجب است...

علی افضل الرجال جندياً

تمییز غیر منقول

تمییزی است که منقول از چیزی نباشد (تمییزی که بعد از تعجب بیاید)... أَكْرَمُ بَزِيدٍ رَجُلًا

که این تمییز نصب و جرش با مَن جایز است... أَكْرَمُ بَزِيدٍ مِّن رَّجُلٍ

تمییز کم استفهامی:

کنایه از عددی است که مقدار آن مشخص نیست و تمییز آن مفرد و منصوب می باشد...

کم کتاباً قَرَأْتُم

مگر آنکه بین کم استفهامی و تمییز فاصله افتد که در این صورت مَن به آن افزوده می شود..

کم قَرَأْتُم مِّن کِتَابٍ

نکته: هر گاه حرف جاره بر کم وارد شود نصب و جرش جایز است ولی نصبش أَرَجَحُ تر است...

بکم در همأُ اشتریتُ هذا الکتاب (أَرَجَحُ) یا بکم درهمٍ

نکته: حذف کم استفهامی در صورتی که قرینه ای بر حذف دلالت کند جایز است... کم ما لُک؟ که در اصل بوده کم

درهمأُ ما لُک

کم خبری:

کنایه از تعداد بسیاری است که کمیت آن مبهم است.. تمییز کم خبری ، مفرد ، نکره ، مجرور به اضافه یا مجرور به مَن است.

کم کریمٍ أَکْرَمْتُ ... کم مِّن کریمٍ أَکْرَمْتُ

و نیز جایز است کم خبریه بصورت جمع بیاید کم کتبٍ لی

کأَین:

تمییز آن مفرد و مجرور به مَن است ... کأَین مِّن رَّجُلٍ رَأَيْتُ ؟

نصب تمییز کأَین بنابر قلت و ندرت جایز است لذا کأَین جزء به جمله یا شبه جله خبر نمی دهد...

لذا نمی گوئیم ... کأَین مِّن رَّجُلٍ أَجَبْنُ مِّنْ أَمْرَاهُ

کذا:

پیوسته بنابر تمییز بودن مفرد و منصوب است ... اشتریتُ کذا و کذا کتاباً

نکته: تقدیم تمییز بر عاملش بطور مطلق جایز نخواهد بود لذا گفته نمی شود... زیتاً رطلٌ یا شیباً اشتعل الرأس

لذا عامل تمییز در مفرد، اسم مبهم است ... اشتريت ذراعيد

و عامل تمییز در جمله ، فعل است قررتُ بك عيناً

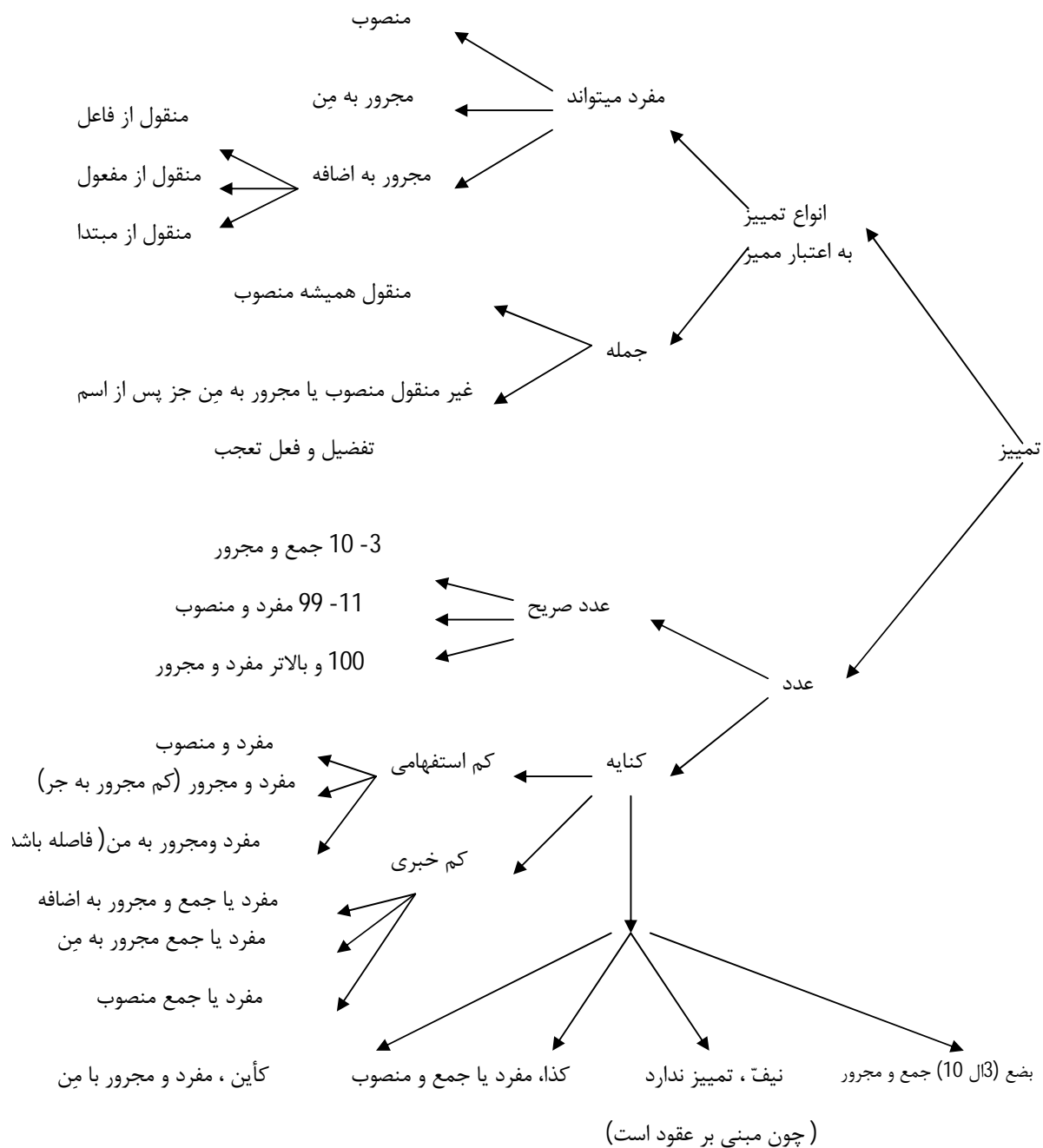
تمییز عدد:

- عدد 1 و 2 تمییز ندارد ... قرأتُ كتاب واحداً في الفقه

- عدد 3 تا 10 تمییز آن جمع و مجرور به اضافه ... سخرّها عليهم سبع ليالٍ

- عدد 11 تا 99 تمییز آن مفرد و منصوب ... إنّ هذا أخي له سبع و تسعون نعجه

- عدد 100 و 1000 تمییز آن مفرد و مجرور اشتريتُ الف كتابٍ



بند بیستم : افعال تفضیل

افعل تفضیل سه حالت دارد:

- بدون ال باشد و اضافه هم نشده باشد؛ در این حال مقرون به مِنْ لفظی یا تقدیری است و همیشه ملازم افراد و تذکیر است:

الاسدُّ أَقْوَى مِنْ الرجلِ ، الرجالُ أَفْضَلُ مِنَ الاسدِّ ، انتَ أَكْرَمُ مِنْ اخیک

نکته: فصل و جدایی بین افعل و مِنْ جز به معمولش جایز نیست:

انت احقُّ بالمیراثِ مِنْ ذوی قرباک

- مقرون به ال باشد که در این حالت، اقتران آن به مِنْ ممتنع است و مثنی، جمع و مذکر و مونث می‌شود:

الرجلانِ الافضالانِ ، المرأتانِ الفضلیانِ

- مضاف به معرفه باشد که در این حالت، اقتران آن به مِنْ ممتنع بوده و در آن افراد، تذکیر و عدم آن، هر دو جایز است:

الزیدانِ اَفْضَلُ او افضلا الناسِ ، مریمُ اَفْضَلُ او فَضْلَى الناسِ

یا مضاف به نکره باشد که در این حال، اقتران آن به مِنْ ممتنع است و در آن افراد و تذکیر الزامی می‌باشد: زیدٌ أَطْمَعُ

رجلٍ ، هندُ أَحَبُّ امرأهِ

نکته: در این حالت واجب است که مضاف الیه از جنس مفضل باشد و در افراد و تشنیه و جمع با آن مطابقت کند:

الزیدانِ اَفْضَلُ رَجُلَیْنِ ، المریماتِ اَفْضَلُ نساءِ

نکته: در جمله « زیدٌ اَعْقَلَ مِنْ أَنْ یَکْذِبَ » مِنْ تفضیلی نیست.

اسم پس از افعال تفضیل بنا بر تمییز، منصوب می‌شود و این در جایی است که در معنی فاعل باشد: انتَ اکْثَرُ عِلْماً

اگر فاعل شمردن آن درست نباشد مجرور به مضاف می‌شود: انتَ أَفْضَلُ رَجُلٍ

اغلب فاعل افعال تفضیل، ضمیر مستتر است.

اسم ظاهر افعال تفضیل به سه شرط، مرفوع می‌گردد:

- صفت یا خبر اسم جنس باشد.

- قبل از آن نفی یا نهی یا استفهام انکاری باشد.

- مرفوع آن بیگانه و ذاتاً مفضل به دو اعتبار مختلف باشد.

ما رأيتُ رجلاً أحسنَ في عينه الكحل منه في عين زيدٍ [أحسن: افعّل تفضيل، صفت و مسبوق به نفی ؛ كحل: مرفوع آن و بیگانه از موصوف]

و هل في الناس رجلٌ أحقُّ به الحمد منه بمحسنٍ لا يمينُ

لا يکن غیرک أحبّ اليه الخير منه اليك

اگر افعّل تفضیل از فعلی آمده باشد که ذاتاً متعدی است و معنی حبّ یا بغض یا معنی این دو را بدهد، به آنچه در معنی مفعول است به وسیله لام تعدی می کند و به آنچه در معنی فاعل است به وسیله الی: العاقلُ أحبُّ للعلم من المال ، الولدُ البرُّ أحبُّ الى والديه من العاقِّ

و اگر دلالت بر غلَم کند، متعدی به باء می شود: زيدٌ أعرفُ بك و أنا أدری به

و اگر دلالت بر ماقبلش کند متعدی به لام می شود: هو أوعى للعلم ، انت ارعى للعهد و اکتّم للسرّ

اگر متعدی به حرف جر باشد به همان حرف متعدی می شود نه به غیر آن:

هو أزهّد في الدنيا و أسرع الى الخير

نکته: افعّل تفضیل جز از افعالی که از آنها ساختن صیغه تعجب جایز است ساخته نمی شود.

بند بیست و یکم : افعال مدح و ذم

عبارت است از افعالی که برای ایجاد ستایش یا نکوهش بر سبیل مبالغه وضع شده اند..

نعم الرجلُ زيدٌ

که پنج فعلند ... نِعِمّ ، حَبَدًا ، لا حَبَدًا ، بئسَ و ساء

نکته: همگی این افعال جامدند و فقط همین شکل ماضی آنها بکار می رود و تمامی آنها همانند فعل مطلق با فاعل ظاهر استعمال می شود

نکته: این افعال گذشته از این که احتیاج به فاعل داشته نیازمند به اسم مرفوع دیگری است که مخصوص به مدح یا ذم خوانده می شود ، هست

فاعل این افعال:

فاعل نعم و بئس و ساء دارای حالات:

1- معرفه به الف و لام جنسیه است ... نعم الرجلُ زيدٌ

2- باسمى که دارای الف و لام است اضافه شود ... بئس قاضى السوء زيدٌ

3- مضاف به اسمی است که آن اسم به اسم دارای الف و لام دار اضافه شده ... ساء قاضى احكام الظلم زيدٌ

4- بصورت یک ضمير مستتر که پس از آن یک اسم نکره که به عنوان غیر منصرف است آمده

بئس للظالمين بدلاً

5- به شکل ماء اسمی پس از خود به سه فعل بیاید.... بئسما اشتروا به أنفسهم

نکته: دو فعل نعم و بئس غیر متصرف و دو اسم (یعنی فاعل و مخصوص) را مرفوع می سازد.

رتبه اسم مخصوص:

آن است که بعد از فاعل عنوان شود و بطور کلی تقدیم اسم مخصوص بر فاعل جایز نیست . لذا گفته نمیشود ...

نعم أخواک الرجلان بلکه می گوید ... نعم الرجلان أخواک

اما تقدیم اسم مخصوص بر فعل جایز است...

أخواک نعم الرجلان

اسم مخصوص:

عبارت است از اسم مرفوعی که پس از فاعل فعل های مدح یا ذم می آید..

فرمول ترتیب اسم مخصوص = فعل مدح یا ذم + فاعل + مخصوص

شرایط اسم مخصوص:

الف- معرفه یا نکره مختصه (بوصف یا اضافه) باشد

ب- اخص از فاعل باشد

ج- با فاعل از نظر تذکیر و تأنیث و همچنین از نظر افراد و تثنیه و جمع مطابقت نماید

د- از فاعل مؤخر گردد

نکته : اما تقدیم اسم مخصوص بر فعل و فاعل جایز است در صورتیکه اعل اسم ظاهر باشد...

نعم العالم رجلاً ابراهیم نعم العالم ابراهیم رجلاً

حبّذا:

مرکب از حبّ (فعل ماضی) و اسم اشاره ذا که پیوسته بصورت مفرد و مذکر می آید.

حبذا بیانگر معنای ذم و نکوهش نیز است و ان در صورتی است که قبل از آن لای نافیه عنوان شود ...

لا حبذا المتكبر

نکته: جایز است بعد از حبذا اسم نکره منصوبی بنا بر تمییز بودن واقع شود تا بدین وسیله ابهام اسم اشاره ذا برطرف شود..

حبذا رجلاً بطرس

نکته: همچنین حال نیز بعد از حبذا قرار می گیرد چه مقدم بر مخصوص و چه مؤخر از آن باشد..

مقدم بر مخصوص.... حبذا شاعراً أخوك

مؤخر از آن.... حبذا أخوك شاعراً

بند بیست و دوم: استثناء

اخراج چیزی به آلا یا یکی از اخوات آن از حکم قبلی جاء التلامذه آلا أذاك

ادات استثناء:

آلا، غیر، سوی، خلا، عدا، حاشا، لیس، لا یكون، بید، لاسیمّا

استثناء بر سه قسم است:

الف- متصل: مستثنی از جنس مستثنی منه می باشد

سقیئ الأشجار الأشجرة

ب- استثناء منقطع: مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد

حضر القوم آلا مواشيهم

ج- مستثنی مفرغ: مستثنی منه در جمله نباشد یعنی از جمله حذف شده باشد....

ما جاء آلا أخوك

هر یک از استثناء متصل و منقطع به استثنائات ذیل تقسیم می شود:

1- استثناء تام: استثنائی که رکن استثناء (مستثنی منه + ادات + مستثنی) رعایت شده است

شاهدت الضيوف آلا زيدا

2- استثناء موجب (مثبت): استثنائی که جمله آن خالی از نفی یا شبه نفی (نهی و استهزام) باشد....

حضر الطلاب آلا زيدا

3- استثناء غیر موجب (منفی): استثنائی که جمله آن با نفی و شبه نفی آمده باشد...

هل غاب أحد الأ زیداً

احکام مستثنی

مستثنی بعد از الا سه حکم دارد: وجوب نصب، جواز نصب، و وجوب اعراب بر اساس موقعیت جمله

وجوب نصب:

الف- هرگاه استثناء متصل و منفصل و موجب باشد ...

قام القومُ الا زیداً

ب- هرگاه استثناء منقطع (چه مثبت چه منفی) باشد...

عاد الغائبون الا دوابهم ما قام القوم الا حماراً

ج- هرگاه مستثنی بر مستثنی منه مقدم گردد چه متصل چه منقطع...

مالی الا مذهب الحق

نکته: اگر استثناء متصل غیر موجب باشد بهتر است مستثنی ر بدل از مستثنی منه بگیریم...

ما قام القومُ الا زیدٌ ... زید بدل از کل یعنی قوم است

جواز نصب:

1- آنچه در آن دو وجه نصب و تبعیت جایز است...

الف- استثناء منقطع چه کلام مثبت و چه منفی...

ما قام القوم الا حماراً

ب- استثناء متصل و کلام منفی باشد، و مستثنی بر مستثنی منه مقدم شده باشد...

ما قام الا زیداً احدٌ در اینجا احد مستثنی ممنه که زید (مستثنی) بر آن مقدم شده است.

2- آنچه دو وجه نصب و تبعیت جایز است و تبعیت ارجح تر است.

- مستثنی متصل و کلام منفی... ما رایتُ احداً الا زیداً ... زیرا زید بدل از احد و تابع آن است.

3- اعراب مستثنی بر اساس موقعیت جمله...

- در استثناء مفرغ ناگزیر باید جمله غیر موجب و اسم بعد از الا بر اساس اقتضاء عامل قبلی خویش اعراب بگیرد...

ما سافر آلا محمد .. محمد فاعلو مرفوع برای سافرچ

ما أكرمتُ آلا زیداً (مفعول)

تكرار آلا :

تكرار الا يا به قصد تاکید است یاغیر آن.

1- اگر به قصد تاکید باشد از عمل ملغی می شود در:

الف- بدل: ما رایت احداً الا زیداً الا أخاک

اخاک بدل زید و الا دوم زائد بوده و برای تاکید است

ب- عطف: حضر الطلاب الا محمداً و آلا علیاً

واو حرف عطف و الا دوم زائد است

2- اگر قصد آن غیر تاکید باشد در:

الف- استثناء مفرغ که عامل مشغول یکی از مستثنی ها می شود و بقیه آن منصوب می گردد..

ما نبت آلا قمحُ آلا شعراً آلا قطناً ... که قمح بعنوان فاعل نبت مشغول شده است.

ب- استثناء غیر مفرغ که همه مستثنی ها بر مستثنی منه مقدم شود ، نصب آن واجب است. چه کلام موجب باشد چه

غیر موجب

جاء آلا زیدا الا علیاً آلا خالداً الطلابُ

اگر مستثنی ها مؤخر باشد و کلام تام موجب نصب واجب است.

جاء الطلابُ آلا علیاً ال زیداً الا خالداً

و اگر مستثنی مؤخر و کلام منفی و تام باشد یکی را بدل و نصب بعد از آن واجب است.

ما غاب أحد من الطلاب آلا علی (علیاً) الا زیداً الا خالداً

حکم مستثنی به غیر و سوی

مستثنی ای که توسط لفظ غیر و سوی تحقق می بیابد لازم است مجرور گردد ...

قام القومُ سوی زیدٍ

لیکن خود کلمه غیر و سوی حکمش مانند حکم اسمی است که بعد از آلا واقع می شود. بنابراین در هر موضعی که

مستثنای به الا منصوب می شد و نصبش واجب بود در غیر و سوی هم جاری است.

- یعنی در هر جایی که نصب به آلا جایز بود نصب به غیر نیز جایز است...

جائنی القوم غیر زید که بود جائنی القوم الا زید

- و در هر موردی که دو وجه اعراب در آلا جایز بود در مورد غیر نیز صادق است.

ما جائنی احد غیر زید که بود ما جائنی الا زید احد

-در مستثنی منقطع نصب مستثنی جایز بود در غیر و سوی نیز جایز است...

ما جائنی احد غیر حمار

نکته: غیر دارای دو معنی است: 1- استثناء 2- صفت برای نکره

چه آنکه اسم مذکور غیر به معنای اسم فاعل است ... جاء نی رجل غیر که ... یعنی جائنی رجل مغایر که

حکم مستثنی به خلا و عدا و حاشا:

این افعال فعل ماضی هستند که معنی آلا استثناء را دربر دارند و آنها حرف جرّ شبیه به زاید نیز هستند.

مستثنی بعد از این ادات هم منصوب است بخاطر فعل ماضی بودن و مجرور شدن بواسطه حرف جر ...

حضر القوم خلا زید (زیداً)

نکته: اگر مای مصدری با خلا و عدا بیاید منصوب شدن ما بعد آن واجب است ..

جاء القوم ما خلا زیداً

در این صورت عدا و خلا را یک فعل محسوب نمائیم لذا می توان در این صورت نون وقایه را به آن ملحق نمود.. ما عدانی

، ما خلانی

حکم مستثنی به لیس و لایکون:

لیس و لایکون به جز آنکه از افعال ناقصه هستند ، گاهی نیز بعنوان استثناء قرار می گیرند. لذا مستثنی بعد از آن دو

منصوب است...

جاء القوم لیس زیداً

نکته: استثناء از معرفه یا نکره مضاف نیست لذا گفته نمی شود... جاء الرجل آلا رجل منهم جاء الرجال آلا زیداً

و اگر نکره مفیده باشد ، استثناء از آن جایز است... جاء طلاب یدرسون عندک الّا طالباً منهم

حکم بید:

اسمی است که بعنوان مستثنی منصوب می باشد و جز در مستثنی منقطع نمی آید و بید دائم الاضافه به مصدر مؤول

آن می باشد

انّ زیداً کثیر المال بیداً أنّه بخیل

حکم لاسیما:

هر گاه مستثنی به لاسیما، معرفه باشد در این صورت دو وجه از اعراب (جر و رفع) در مستثنی جایز است...

أجاء الخطباء و لاسیماً زیداً (زید)

و اگر چنانچه مستثنی به لاسیما نکره باشد سه وجه اعرای (رفع و نصب و جر) جایز است...

رُبّ عبره أصلحتُ دمه و لاسیما عبره ، عبره ، عبره بالكبراء

نکته: در پاره ای از مواقع لاسیما به معنای خصوصاً استعمال می شود که در این صورت بنا بر مفعول مطلق بودن

منصوب می گردد و بعد از آن حال مفرد و یا جمله و یا جمله شرطیه عنوان می شود..

حال مفرد.... أَحَبَّ زیداً و لا سیمّا متکلماً

حال جمله.... أَحَبَّ زیداً و لا سیمّا و هو متکلم

نکته: اگر بعد از لاسیما ظرف و یا جارو مجرور قرار بگیرد در این صورت ما در لاسیما ، موصوله به معنای الذی است...

یسترنی النسیم و لاسیما فی لبنان

گفتار دهم : مجرورات

بند اول: حروف جر

حروف جر ناچار از داشتن متعلق هستند و متعلق آنها فعل یا یکی از مشتقات فعل است.

نکته: اگر متعلق دلالت بر وجود مطلق کند حذف آن به خاطر بی نیازی از آن واجب است: التاجر فی مکتبه

اگر دلالت بر وجود مقید به وصف کند ذکر آن واجب است:

هذا شجاعٌ فی بیهة جبانٍ فی الحرب.

متعلقی برای حرف جر زاید وجود ندارد: ما جاء من احدٍ و همچنین برای حرفی که به جای حرف جر زاید آمده باشد

مثل: رَبِّ ، لَعَلَّ و لولا و همچنین برای کاف تشبیه: زیدٌ کالاسدِ

معانی حروف جر:

مِنْ:

اصل در معانی مِنْ ابتدای مکان است ... خرجتُ مِنْ المدینه

طریقه شناخت چنین معنائی صحت وقوع لفظِ إِلَى بعد از مِنْ و مجرور آن است ...

سرتُ مِنْ البصره إِلَى الکوفه

دیگر معانی مِنْ:

1- تبعیض منهم مِنْ أنجزَ وَعَدَهُ (بعضی از ایشان ...)

2- برای بیان جنس... عندی أساورُ مِنْ ذهب

3- برای علت لا یخدمُ الثیمُ إِلَّا مِنْ حاجه

4- برای مقابله.... أینَ الجاهلِ مِنْ العالم

5- بدل

6- زائد.... ما جائنی مِنْ أحدٍ

نکته : دو شرط در زائد بودن واجب است :

اول : بعد از نفی یا شبه نفی دوم: اسمیکه توسط مِنْ مجور گشته ، نکره باشد هو للواشی مِنْ صدیق ؟

إِلَى :

اصل در معنی إِلَى ، انتها زمان و مکان است ... ذهبْتُ إِلَى المدینه

معانی دیگر إِلَى:

1- تبیین ... بیانگر فاعل مجرور خود بوده و بعد از فعل تعجب و اسم تفضیل می آید...

ما أبغضُ الکذبِ إِلَىّ

2- به معنای لام ... الأمرُ إِلَیک ... یعنی للامر

عَنْ :

اصل در عَنْ مجاوزت حقیقی ... رَحَلْتُ عَنْ الْوَطَنِ

یا مجاوزت مجازی است أَخَذْتُ الْعِلْمَ عَنْ زَيْدٍ

دیگر معانی عَنْ:

1- بدل ... وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا

2- معنی بَعْد... عَمَّا قَلِيلٍ تَر هَلُونَ ... بعد از مدت کوتاهی

3- معنی بَاء ... مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَى ... به معنی مَا يَنْطَلِقُ بِالْهَوَى

4- تعلیل لَمْ أَحْضَرْ إِلَيْكَ إِلَّا عَنْ طَلَبٍ مِنْكَ

5- به معنی مِنْ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ... یعنی مِنْ عِبَادِهِ

علی :

اصل در علی استعلای حقیقی ... صَعِدَ عَلَى الشَّجَرَةِ

و استعلای مجازی است فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

معانی دیگر علی:

1- ظرفیت ... رَحَلْتُ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ

2- علت (تعلیل) قَصَدْتُكَ عَلَى أَنَّكَ جَوَادٌ

3- مصاحبت ... غَفَرْتُ لَهُ عَلَى جَوَرِهِ

4- معنای بَاء ... سَرَّ عَلَى اسْمِ اللَّهِ یعنی بِاسْمِ اللَّهِ

5- استدراک و إضراب (برگشتن و منصرف شدن) ... لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ لِسَوْءِ ضِعْفِهِ عَلَى اللَّهِ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ

نکته: علی بر معنی استدراک متعلق به خبر برای مبتدای محذوف است به تقدیر ... وَ التَّحْقِيقُ عَلَى كَذَا

6- معنای فوق ... زَمَانِي كَه حَرْفٍ جَرٍ مِنْ بَرِّ أَنْ وَارِدٍ شَوْد... أَقَامَهُ مِنْ عَلَى جَنَاحِ الْهَيْكَلِ

فی:

اصل در معنی فی ظرفیت حقیقی ... زَيْدٌ فِي الْمَسْجِدِ

و ظرفیت مجازی است ... لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ

معانی دیگر فی:

- 1- مصاحبت جاء الأمير فی مؤکبه ... با کالسه آمد
- 2- تعلیل أتعذبنی فی ذنب به سبب گناه خواهد آمد
- 3- مقایسه ما علمنا فی تجره الّ قطره ... علم ما نسبت به دانش او....

رُبّ:

معنی ربّ تعلیل است و شرط آن این است که در صدر و آغاز کلام باشد....

ربّ رجلٍ کریمٍ لقیتهُ

معانی دیگر ربّ:

- 1- تکثیر ... ربّ کاسیه فی الدنيا عاریه فی الآخره ..چه بسیار اشخاصی...
- نکته: ربّ دارای متعلق نیست چون حرف زائد است اما مجرورش اگر در جمله باشد که پس از آن فعل قرار گیرد آن اسم در موضع و محل رفع ، مبتدا است
- ربّ خطیب فصیح نبغ فینا
- اما اگر مجرور ربّ در جمله ای باشد که پس از آن فعل متعدی بیاید و فعل معمول دیگری بعنوان مفعولیت نداشته باشد ،
- ربّ محلاً بنابر مفعولیت منصوب است..
- ربّ رجلٍ صالحٍ لقیتهُ

و اگر فعل متعدی و بر ضمیر وارد شود مجرور ربّ:

- 1- محلاً بنابر ابتدائیت مرفوع 2- بنابر اشتغال محلاً منصوب
- ربّ وزیرٍ خطیرٍ حادثه و هو اخفض منک جانباً

کاف:

اصل در کاف تشبیه است ... زیدٌ کالأسدِ

معانی دیگر کاف:

- 1- تاکید.... لیس کمثله شیء
- 2- تبدیل اسم به معنی مثل لو کان فی قلبی کقدر قلامه (به اندازه بسیار ناچیز)

3- تعلیل و سبب و اذ گروه کما هداکم یعنی بسبب هدایت لکم

4- استعلاء ... کن کما انت یعنی علی الحال آلتی انت علیها

لام:

اصل در معنی لام مکسور ملکیت و شبه ملکیت است ... الدار لصدیقک

معانی دیگر لام:

1- تعلیل ولیناک لتعدل (تو را ولی قرار دادیم برای پیشه سازی عدالت)

2- ظرفیت ... کتبت لأول تشرین

3- تبلیغ (آگاه کردن) ... قلت له

4- جحود (نفی) ... و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب .. ونباشد خدا که مطلع سازد بر غیب

5- تقویت لرتبهم یرهبون

6- تبیین بعد از تعجب و تفضیل ... ما أحبک لأبیک

7- استغاثه یا لزیّد

باء:

اصل در معنای باء الصاق و اتصال حقیقی ... أمسکت بشوبک ... گرفتم لباس تورا

یا اتصال مجازی است ... مررت بزید

معانی دیگر باء:

1- تعدیه ... ذهب بزید (زید را روانه کردم)

2- سببیت ... قتل کلب بناقه

3- استعانت ... کتبت بالقلم

4- مصاحبت ... لا تؤاخذنی بذنبی

5- بدل و مقابله ... اشتریت هذا بألف

6- مجاوزت ... یسعی نورهم بین ایدیهم و ایمانهم ... یعنی عن ایمانهم

7- استعلا ... من الناس من تأمنه بدینار ... یعنی علی الدینار

8- معنی إلى ... و قد أحسن بی اذا اخرجنی من السجن ... یعنی احسن إلى

حتی:

حتی جاره به معنی إلى برای انتهای مکان یا زمان است ..

حتی اسم ظاهری است که آخرین جزء با آخرین جزء ماقبل خود متصل گردیده ات و ما بعد حتی از نظر حکم داخل در

ماقبل حتی نخواهد بود...

أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا

مذ مند:

برای ابتدا زمان و به معنی مین در ماضی ، و به معنای فی در حال بکار می رود...

ما رَأَيْتُهُ مَذَّأُ مَنذُ يَوْمَنْ

و همچنین بر ابتدا و انتهای زمان دلالت می کند اگر زمان معدود و نکره باشد ...

ما رَأَيْتُهُ مَذَّأُ مَنذُ يَوْمَيْنِ

نکته: اگر مند و مند بر حاضر و مزمان ماضی دلالت نماید لازم است حرف جر محسوب شود ... مارأيته مذ يومنا

ما رَأَيْتُهُ مَذَّأُ مَنذُ يَوْمَيْنِ ... در تمام مدت دو روز گذشته

لولا:

هرگاه بر ضمیر متصل وارد گردد حرف جاره است ... لولای

اما مجرور لولا ضمیری است در موضع رفع مبتدا و خبر آن محذوف است و اگر چنانچه به لولا اسم ظاهری عطف شود

اسم معطوف را رفع می سازد...

لِثَلَاكٍ وَ زَيْدٌ لَهْلَكَتْ

کی:

بیانگر تقلیل و علت و جزء ماء مصدریه را ، معمولش مجرور نمی کند...

یرأئ الفتی کیما یَضُرُّ آن جوان خود را برای نفع آماده نکرده است

همچنین ماء استفهامیه را مجرور می سازد ... کیَمَ فَعَلْتُ هذا ... برای چه منظوری چنین کردی

حرف قسم

حرف قسم به چه چیزی اختصاص دارد؟

- واو قسم به اسم ظاهر اختصاص دارد... والله

- تاء قسم به اسم جلاله اختصاص دارد... تالله

- باء قسم اختصاص به هر چیزی دارد که بخواهیم قسم یاد کنیم

اصل در قسم آن است که توسط لفظ باء آورده شده و آن بدلیل افاده در قسم است زیرا وقتی می گوئیم ..اقسمتُ بالله

معنای کلام این است : التصق قسمی باللفظ الله

جواب قسم :

عبارت است از آنچه که قسم برای نفی یا اثبات آن آمده است... والله لقد فرّ الجانی من السجن

لفظ قسم:

لفظ صریح ... الفاظی که به منظور بیان سوگند هستند

غیر صریح... به این معنی که در قسم استعمال می شود در صورتی که اصل وضعشان برای غیر قسم است...

علم الله

تاکید... برای طلب که قسم استعطافی نامیده می شود ... بالله هل شفیّ علینا

حکم جواب قسم:

جواب قسم هرگاه جمله اسمیه مثبت باشد لازم است چنین جمله ای مقترن به لام باشد

والله أن صبرتُم لهو خیرُ الصابرين

و یا اینکه هردو (إنّ و لام) با هم در جواب قسم باشند...

والله إنّ المؤمنَ لَفی نعیمٍ

جواب قسم هرگاه جمله فعلیه و فعل ماضی مثبت باشد لازم است جواب به قد و لام اقتران یابد...

والله لقد أخطأت

و اگر جمله فعلیه و فعل آن مضارع مثبت مقرون به لام باشد اقتران به نون تاکید در جواب لازم است

والله لأفعلنَ

هرگاه جواب مثبت باشد " ما ، لا، إن " بر جواب وارد می شود خواه جمله جواب اسمیه باشد یا فعلیه...

والله ما ظنك كاذبٌ

نکته: هرگاه جواب قسم فعل طلبی باشد اگر صیغه آن فعل بر طلب دلالت کند در این صورت به همان فعل طلبی اکتفاء می شود...

بعيشك إرحمُ بينما

- همچنین هرگاه با جواب قسم حرفی باشد که متضمن معنای طلب است به همان جواب اکتفاء می شود...

بربك هل عندك رأفه

- و اگر در جواب قسم هیچ یک از آن دو نباشد ، جواب بوسیله آلا بیان می شود...

بالله آلا صدقتني الخبر

نکته: اگر جواب قسم بوسیله لام و إن شرطیه یا بوسیله لام و قد آغاز شده باشد قسم حذف می شود...

لئن قام زيدٌ لَيتَءَمَنَ عمروٌ ... که در اصل بوده والله لئن قام...

حذف جواب بهمراه ادات قسم:

الف- هرگاه لفظ قد بعد از جمله و ادات قسم قرار گیرد.... و لقد صدقكم الله وعده

یعنی اقسام بالله لقد صدقكم

ب- بعد از جمله و ادات قسم محذوف لفظ لئن واقع شود....

لئن أخرجوا لا يخرجون معهم

پ- بعد از جمله و ادات قسم فعل مضارعی که منوط به لام مفتوحه و مختوم به نون تاکید است آمده باشد...

لأعذبّنه عذاباً شديداً

حذف ادات قسم:

بتنهایی جایز است مشروط به اینکه بعد از ادات قسم لفظ جلاله قرار بگیرد...

الله لأساعدنّ الضعيف ... یعنی والله...

حذف جواب قسم:

الف- قسم بعد از جمله ای مطرح شود که آن جمله کلام را از عنوان ساختن جواب قسم منتفی سازد...

تسعه الأمه و تشفى بأبنائها والد

ب- جمله ای که کلام را از جواب بی نیاز می سازد بعد از قسم عنوان شود...

سعاده الأمه والله رهن بعمل أبنائها

حرف عطف

بر سه قسم است:

1- آنچه که متعاطفین (عطف شده ها) تحت یک حکم قرار می گیرد ... او ، فاء ، ثم ، حتی

2- آنچه که یکی از آن دو برای حکم معین می سازد... لکن ، لا ، بل

3- آنچه که یکی از آن دو را بطور مبهم معطوف می سازد... أم ، أو

معنای واو:

برای مطلق جمع بین دو متعاطف استعمال می شود ... جاء زيد و عمرو

که به منظور مجرد تشریک معطوف با معطوف الیه بدون ترتیب آورده می شود.

معنای فاء :

اصل در فاء ترتیب و تعقیب است .. جاء زيد فعمرو ابتدا زيد بعد عمر آمد

معانی دیگر فاء:

- استعمال فاء بعنوان سببیت...

ضرب زيد الولد فأماته

- به منظور ربط دادن جواب ...

ما تفعلوا من خير فلن تكفروه

ثم:

برای ترتیب به انفصال می آید یعنی همراه با مهلت ، خواه آن مهلت طولانی یا کوتاه باشد.

نزل القوم ثم ارتحلوا

- در پاره ای مواقع پم بهمراه تاء تانیث عنوان می شود زمانی که به جمله فعلیه اختصاص یابد...

من ظفر بحاجته ثم تصرفی رعايتها

معانی دیگر ثَم:

- به معنای واو عاطفه ... مایل به معنای اشتراک بوده بدون اینکه بیانگر ترتیب باشد...

لَمَّا انقضى الليل ثَم استتار الكون

- به معنای استینافیه ... أو لم يروا كيف يبدى الله الخلقَ ثَم بعیده

حتى:

به تدریج بودن شی یا چیزی دلالت دارد و شرط معطوف حتی آن است که اسم ظاهر باشد نه ضمیر و مفرد و نه جمله و

نه جزئی از معطوف علیه..

أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَسِهَا ... یعنی أَكَلْتُ رَأَسِهَا

- معطوف حتی ، مثل جزئی از معطوف علیه ... أعجبنى الفتى حتى حديثه

- معطوف حتی در زیادت و نقصان غایت و نهایت ما قبل خود باشد... ماتَ الناسَ حَتَّى الملوکَ

نکته: اگر بعد از حتی جمله قرار گیرد ، حتی حرف ابتدا یا استیناف است..

لم يفتحَ المجرم فاه امام القضاء حتى تعجبَ الحاضرون

أو:

اصل در اوتسویه (مساوی بودن) در حکم متعاطفین است

معانی دگر أو:

- تقسیم الكلمة اسمٌ أو فعلٌ أو حرفٌ

- اضراب (یعنی انصراف از چیزی بعد از توجه نمودن به آن)... ار سلناه الى مئه الفِ أو یزیدون

- نصب مضارع (در بخش اول بحث نحو توضیح داده شد)

- اباحه... مشروط بر اینکه قبل از حرف عاطف أو ، کلام مشتمل بر فعل امر باشد..

تمتع بمشاهدة آثار الفراعين فى الصعيد الأعلى أو الجيزة

- تخییر... هاتان أختان قبيلتان فتزوج هذه أو تلك

- شک... مشروط بر اینکه قبل از حرف عاطف جمله خبریه باشد...

قضيتُ فى السباحة ثلاثين دقيقة أو أربعين

- ابهام... مشروط بر اینکه قبل از حرف عطف جمله خبریه باشد...

متی تسافر لأشارتك ؟ جواب ... قد أسافروا يوم الخميس أو الجمعة

أم:

همچون او برای مساوی بودن حکم بیان می شود و پس از همزه تسویه یا استفهام می آید..

سواء عليهم أ أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون

که به این ام متصله نیز می گویند.

- گاهی برای اضراب هم می آید به شرط آنکه معنی آن به مانند بَلْ باشد.

هل يستوى الأعمى و البصر أم هل تستوى الظلمات و النور

که به این ام منقطعه نیز گویند.

نکته: جمله بعد از همزه تسویه به مصدر تأویل شده و در محل رفع بعنوان مبتدا ی مؤخر قرار می گیرد..

یعنی جمله ... سواء عليهم أ أنذرتهم ... گفته می شود ... سواء إنذارك و عدمه و سواء فعلك و اهمالك

نکته: ام متصله در طلب استعمال نمی گردد لذا نمی گوئیم... إضرب زیداً أم عمراً

بلکه می گوئیم ... إضرب زیداً أو عمراً

أم منقطعه : شامل...

الف- بعد از ادات استفهام (غیر همزه) بیاید... هل يستوى الأعمى

ب- اینکه بعد از همزه (غیر حقیقی) که بر تقدیر دلالت دارد، بیاید... أنى قلو بهم مرض أم أرتابوا

لا: آن حکمی را که برای دومی نفی می کند بر اولی قبل از خودش ثابت می کند...

و فائده عطف به لا انحصار و اقتصار حکم ما قبل است ... زیدٌ كاتبٌ لا شاعرٌ

معانی دیگر لا:

- تاکید... قام زیدٌ لا عمرو و لا بكرٌ

درچه صورتی لا ، عاطفه است؟

در 5 شرط لا عاطفه است.

1- معطوف آن مفرد باشد.. جاءنى زیدٌ لا عمروٌ

2- اگر قبل از لا موجب و مثبت باشد... یفوز الشجاع لا الجبان

3- یکی از متعاطفین از مصادیق او نباشد لذا صحیح نیست گفته شود .. مدحتُ رجلاً لا قائداً

چون رجلاً منطبق بر افراد بسیاری است.

4- کلمه لا مقترن به حرف ما قبل نباشد

نکته: اگر به حرف لا حرف عطف وارد شود، لا عاطف محسوب نمی شود و صرفاً نفی است...

أسابيع الشهر ثلاثه لا بل أربعة بل عطف است و لا نفی

5- اسم بعد از صلاحیت صفت و حال و خبر را داشته باشد یعنی اگر اسم بعد از لا بتواند صفت یا حال یا خبر واقع شود

لا عاطف نبوده بلکه نفی محض است...

هذا بيتٌ لا قديمٌ و لا جديدٌ ... عرفتُ العاقلَ لا نفعاً و لا منتفعاً

بل:

حکم را نسبت به ما قبلش سلب و برای ما بعدش اثبات می کند و در مورد کلام مثبت بکار می رود ...

قدم بطرسُ بل بولسُ

اما در نفی حکم بل مانند حکم لکن در اثبات عمل می شود

- هر گاه بل بعد از جمله قرار گیرد حرف ابتداء است.... ما جاء الزيدُ بل ذهب

لکن:

از نظر حکم عکس لا است ... ليس زيدٌ كاتباً لکن شاعراً

هرگاه قبل از لکن جمله صفت باشد یا بعد از آن جمله ای بیاید یا مقرون به واو باشد حرف ابتداء است.

در چه صورتی لکن حرف عطف است:

- معطوف به لکن مفرد باشد.... ما قطفتُ الزهرَ لکن الثمر

- مسبوق به واو نباشد.... صاحفتُ المسىء لکن الحسن

- قبل از لکن نفی یا نهی باشد... لا تأكل الفجّه لکن الناصحه

" حرف استفهام و جواب "

همزه استفهام: این همزه بر دو جمله اسمیه و فعلیه بطور مطلق وارد می شود چه کلام مثبت و یا منفی باشد...

أَجاءَ زَيْدٌ ... أَلَمْ تَفْهَمْ

همزه همیشه دارای صدارت کامل و تام است یعنی در آغاز کلام می آید ، حتی حرف عطف نیز بعد از همزه می آید..

أَوْ لَمْ يَنْتَظِرُوا

حکم همزه:

آن است که چیزی پس از آن مورد سؤال قرار گیرد... أ زَيْدٌ أَمْ عَمْرُو

لذا گفته نمی شود أ زَيْدٌ قَائِمٌ أَمْ جَالِسٌ ... و نمی گویند ... أ قَامَ زَيْدٌ أَمْ عَمْرُو

معانی دیگر آن:

1-تسویه... ما أَبَالِي أَدْرَسْتَ أَمْ لَمْ تَدْرُسْ

2- انکار ابطالی ... أَلَسْتُمْ خَيْرَ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا

انکار ابطالی آن است که بعد از همزه غیر واقع و مدعی آن کاذب است.

3- انکار توبیخی ... أ غَيْرَ اللَّهِ تَعْبُدُونَ

انکار توبیخی آن است که بعد از همزه مقتضی وقوع فعل است.

4- تقریر... اضْرِبْتُ زَيْدًا یعنی اقرار گرفتن متکلم از مخاطب

5- تَهْکَم (استهزا و مسخره نمودن)... أَتَزْهَدُكَ يَا مُرْكَ بَأْنِ تَأْخُذَ أَمْوَالَكَ

6- تعجب ... أَلَمْ تَرَ أَلِي رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ

7- استبطاء (سستی و کندی)... أَلَمْ يَحْسُنْ لَكَ أَنْ يَطِيعُ

هَلْ:

بر جمله مثبت وارد می شود... هَلْ عَادَ زَيْدٌ

نکته: هَلْ بر سر اسمی که بعد از آن فعل باشد عنوان نمی شود لذا نمی گویند ... هَلْ أَخَوْتُكَ مَرْضَى

نعم و بلی و لا:

نعم : بعد از خبر و استفهام قرار می گیرد و جواب به آن در نفی و ایجاب تابع ما قبل آن است.

أَقَامَ زَيْدٌ ... جواب : نعم

بلی : بعد از نفی واقع می شود که به معنای ایجابی خواهد بود... أَمَا قَامَ زَيْدٌ ؟ جواب ... بلی

لا: کلام مثبت را منفی می سازد... قام زيدٌ ... در جواب : لا

نکته: سه لفظ أَجَلَ و جَيْر و جَلَلَ از نظر حکم مانند نعم است.

إي: از نظر حکم همانند نعم است با این تفاوت که لفظ مذکور تنها قبل از قسمی که فعل آن محذوف است استعمال می گردد.

إي والله آری سوگند بخدا که در اصل بوده إي أقسمُ والله

حرف نفی:

لم و لَمَّا ، هر دو بر فعل مضارع وارد می شوند و معنای فعل مضارع را بزمان حاضر بر می گردانند.
لن .. مختص نفی مستقبل است .

لا ... برای نفی و مستقبل

ما... برای نفی ماضی و حال

كَبُرَ زَيْدٌ و لم ينجحْ في أعماله و لَمَّا تَفَقَّ من سكره و لن يفيقَ
نکته: تکرار لا لازم است هر گاه بعد از آن جمله اسمیه باشد ...

الشمس ينبغي لها أن تدرك القمرَ و لا الليل سابق النهار

-و در صورتی که اسم نکره ای باشد که ل در آن عمل نکنند...

ما فيها رجلٌ و لا إمرأه

-و یا اینکه مفرد از خبر باشد.. زيدٌ لا شاعرٌ و لا كاتبٌ

- و یا ما بعد لا فعل ماضی باشد... لا أكلتُ و لا شربتُ

و اگر بعد از لا فعل ماضی باشد یا لفظاً ماضی باشد تکرار لا لازم نیست

لا أشربُ من عصير هذه الكرمه

ماء:

گاهی مصدریه است که موصول حرفی است ... عجبْتُ ممَّا فعلتُ

گاهی ماء زائد است... که دو نوع است... بازدارنده از عمل و غیر بازدارنده

ماء کافه:

که سه نوع است...

1- بازدارنده از رفع ... تنها بر سر سه فعل قلّ، کثُر و طال اتصال می یابد.

2- بازدارنده از نصب و رفع ... که به اِنْ و اخواتش متصل می شوند

3- بازدارنده از جر ... شامل بین، بعد، حیث، اذ

مای غیر کافه:

- عوض ... اما انت منطلقاً إنطلقْتُ

- غیر عوض شتان ما زید و عمرو

کلا:

حرف رد و انکار است انت النبیّ ... جواب: کلا

ردع در لغت به معنی باز داشتن و در نتیجه ارتدع به معنای امتناع است.

معمولاً کلا بعد از خبر عنوان می شود اما گاهی بعد از امر نیز قرار می گیرد..

إضرب زیداً .. جواب .. کلا

در پاره ای از مواقع به معنای حقاً است .. کلاً سوف تعلمون

ألا و أما:

دو حرف استفتاح کلام و تنبیه و آگاه ساختن مخاطب است.

ألا بیشتر مواقع قبل از اِنْ و نداء قرار می گیرد ...

ألا کل شیءٍ ما خلا الله باطل

نکته: این دو حرف هر دو بر جمله اسمیه و فعلیه وارد می شود.

اسمیه: ألا انهم هم السفهاء فعلیه: ألا لا تفعل

سین و سوف

مضارع را به زمان آینده اختصاص می دهد.

سین نوعاً در وعده (نوید) استعمال می شود...

اُولئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ اَجْرًا عَظِيْمًا

و گاهی در وعید (بیم) استعمال می شود...

و سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُوْنَ

حرف توقع

قد:

بر فعل ماضی می آید و افاده تحقیق کرده و زمان ماضی را نزدیک به حال می نماید..

قد شفى العليل .. به تحقیق علیل شفا یافته است.

بر سر فعل مضارع آمده و افاده تقلیل می کند....

قد يَنْجَحُ الْكِسْلَانُ ... گاهی فرد تنبل موفق می گردد.

معانی دیگر قد:

- مفید بخش توقع... قد خرج و قد يخرجُ زيدٌ

- مفید بخش تکثیر... قد أشهر الغارة الشعراء

قد بطور کلی بر دو وجه است:

- اسم به معنی یکفی با حسب که به دو صورت استعمال می گردد..

1- مبنی ... قدنی درهم .. درهم مرا کافی است.

2- معرب ... قدی درهم یعنی حسبی درهم

- قد حرفیه .. شامل موارد بالا میگردد.

لام مکسور:

دو نوع است ...

1- لام جر و لام کی و لام جحد

2- لام امر

لام مفتوحه:

چهار نوع است...

1- لام جواب قسم

2- لام جواب لو و لولا

3- لام ابتدا ... لَبَطرسُ رسولٌ

4- لام اِنْ ... اِنْ بطرسُ لرسول

حروف زائد:

که شش حروفند...

اِنْ ، اَنْ ، ما ، لا ، مِنْ ، بَاء

اِنْ : بعد از ماى نافیه بعنوان زائد مى آید...

طَلَبْتُ زیداً فما اِنْ رَأَيْتُهُ

همچنین یعد از اَلای استفتاحیه...

اَلَا اِنْ سَرى لیلی

اَنْ: قبل از لو مسبوق به قسم مى آید ... والله اَنْ لو قَمَتَ قَمْنَا

و همچنین بعد از لَمَّا لَمَّا اَنْ هَلَّ الْهَلالُ

وقبل از لای نافیه ... و ما لَنَا اَنْ لَا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ

ما: بعد از غیر و بین اخَذَ أَجْرَهُ غیر ما تعب

بعد از رَبِّ و حروف مشبیه بالفعل

و بعد از عَنْ... عَمَّا قَلِيل نادمون

لَا: بعد از واوی که مسبوق به نفی باشد... ما جاء بطرس و لا بولس

و بعد از اِنْ مصدریه ... قال ما منعك اَنْ لَا تَسْجُدَ

مِنْ : قبل از اسم مسبوق به نفی و استفهام

ما جاءنى من احدٍ

باء : حرف باء برای تاکید نفی عنوان مى شود يعنى تاکید نمودن کلام منفى ...

لیس الله بظلام العبید خدا ستمکار نیست بر بندگان را

و تاکید ساختن کلام موجب ... و کفی بالله شهیدا

بند دوم : اضافه

اضافه: عبارت است از نسبت اسمی به اسم دیگر و آن بر دو نوع است: معنوی و لفظی

حکم مضاف این است که بدون إِل، تنوین، نون تثنیه و نون جمع و آنچه به این ها می پیوندند، باشد: جاء غلاماً زیدٌ ، رایت

سارقى البیت

اضافه معنوی: عبارت است از نسبت اسمی به اسم دیگر بنا بر معنی حرف جر:

غلامٌ زیدٌ (غلامٌ لزید)

اضافه لفظی: آن است که صفت به موصوفش اضافه شود: سارق البیت

اضافه معنوی را اضافه محض هم می گویند؛ زیرا در آن نیت انفصال و جدایی نیست: «بیتٌ جارٌ» در تقدیر، «بیتٌ جارٌ»

نیست، برخلاف اضافه لفظی که آن را اضافه غیر محض می گویند؛ زیرا در تقدیر، منفصل است: هذا ضاربٌ زیدٌ ؛ بنابراین

تقدیر بوده: هذا ضاربٌ زیداً

اضافه معنوی

اضافه معنوی:

- به معنی مین است و این در صورتی است که مضاف الیه جنس مضاف را بیان کند:

خاتمٌ ذهبٌ

- به معنی فی است و این در صورتی است که مضاف الیه، ظرف مضاف باشد:

صلاه العصر، درس المساء

- به معنی لام است و این در صورتی است که مضاف الیه، مالک یا شبه مالک مضاف باشد:

کتاب اخیک ، عبدٌ زیدٌ

- اسمهایی وجود دارند که دائم الاضافه هستند:

کل، بعض، غیر، سوی، کلا، کلتا، جمیع، بین، لدی، لدن، ای، مع و ...

«کل، بعض، مع و ای» جایز است که در نیت اضافه شوند و مضاف الیه آنها حذف شود و خود آنها اعراب تنوین دار بپذیرند:

کلٌ حىٌ - فضلنا بعضهم على بعضٍ - جاؤوا جميعاً - إيا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی

- جهات ششگانه (خلف، امام، فوق، تحت، یمین، شمال) و بعضی کلمات مانند: دون، قبل و بعد:

- اگر مضاف الیه آنها حذف شده باشد مثل بقیه نکره‌های معرب جایز است که تنوین بپذیرند و مبنی بر ضم شوند و معرب بدون تنوین حساب شوند مثل اینکه مضاف الیه آنها ذکر شده باشد: کنتُ قبلاً مجتهداً - ماتَ الوزير قبلُ أو من قبلُ - مات الملكُ و مات الوزيرُ قبلُ

- حسب اگر منقطع باشد مبنی بر ضم است: قبضتُ درهماً فحسبُ

- اما غیر هرگز از اضافه منقطع نمی‌شود مگر اینکه مسبوق به «ما یا لیس» باشد و در این حال بهتر است که مبنی بر ضم باشد: لی عشرة دراهم لیس أو لا غیرُ

نکته: ذُو به معنی «صاحب» جز به اسم جنس ظاهری که صفت نباشد اضافه نمی‌شود و آن یا نکره است: جاءنی رجلٌ ذو مالٍ ؛ یا معرفه: جاء نى الرجل ذو المالِ

نکته: آنچه بعد از لَدُنْ به اضافه بیاید مجرور می‌شود مگر «غَدُوهُ» که بنا بر تمییز منصوب می‌شود؛ و اگر اسمی به آن عطف شود نصب آن بنا بر عطف از نظر لفظ جایز و جر آن بنا بر مراعات اصل: لدن غدوه و عیشه (عیشه)

۲- آنچه به جمله اضافه می‌شود

ظروفی که اضافه آنها به جمله خبری واجب است: حیث، إذ، لَمَّا، اذا

و اینها وجوباً مبنی هستند برای اینکه نیازمند جمله می‌باشند: کتبتُ لَمَّا کتبتُ

نکته: «حیث و اذ» به جمله های اسمیه و فعلیه هر دو اضافه می‌شوند:

نزلتُ حیثُ الامیرُ نازل - فررتُ إذ الجنود غافلون

«لَمَّا و اذا» مختص جمله فعلیه هستند. اما «لَمَّا» فقط با ماضی و «اذا» با مستقبل استعمال می‌شود اگر چه بر سر ماضی بیاید؛ زیرا در این حال معنی مستقبل می‌دهد.

- «مذ و منذ» گاهی به جمله اضافه می‌شوند و گاهی به مفرد:

ما رایتهُ مذ رَحَلَ - ما رایتهُ منذ یومین

- ظروف زمان مبهم متصرف جایز است که به جمله اضافه شوند:

جئتُ یومَ جاءَ زیدٌ - اقدمتُ حینَ الجیشِ منهزمٌ

- بناء ظرف مضاف بر جمله فعلیه ای که با فعل مبنی آغاز شده باشد مبنی بودن است چه بنایش اصلی باشد و چه عارضی:

على حينَ عاتبتُ المشيبَ على الصبا - على حينَ يستصبينَ كلَّ حليمٍ
جمله ای که با فعل معرب آغاز شده باشد و نیز با جمله اسمیه، معرب است:
إذا قلتُ هذا حينَ أسلو يهيجني - أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّنِي كَرِيمٌ عَلَى حِينِ الْكَرَامِ قَلِيلٌ

۳- اضافه لفظی

اضافه وقتی لفظی است که اسم اول صفت و اسم دوم معمول آن صفت باشد و این در سه مورد است:

- اضافه اسم فاعل به مفعولش: جاءَ سارقُ البيتِ. صیغه مبالغه نیز چنین است، شَرَّابُ العسلِ

- اضافه اسم مفعول به نایب فاعلش: هذا مسروقُ البيتِ

- اضافه صفت مشبیه به فاعلش: انت الکریمُ الاصل

نکته: اگر قرینه ای وجود داشته باشد می توان مضاف را حذف کرد: جاءَ رَیْک (امرُ ریک)

مضاف الیه را هم می توان حذف کرد و مضاف به حال خود باقی بوده و تنوینش حذف می شود: قَطَعَ اللهُ يَدَ و رجل من

قالها (قطع الله يد من قالها و رجل من قالها)

نکته: شرط است در اسم فاعل و اسم مفعول که در اضافه لفظی به معنی حال یا آینده باشند، زیرا اگر به معنی ماضی

باشند (باری الوجود) یا به معنی استمرار (حامی العشیره) یا مانند اسماء موصوف (کاتب القاضي، مملوک الامیر) اضافه معنوی است.

- اما صفت مشبیه اضافه اش لفظی است زیرا برای ماضی معین نشده است.

- دخول «ال» بر مضاف، در اضافه معنوی ممتنع است: منزل الامیر

اما در اضافه لفظی جایز است، به شرط این که در مضاف الیه «ال» وجود داشته باشد:

انت المتبع الحق

یا در آنچه مضاف الیه به آن اضافه شده است «ال» وجود داشته باشد:

انت المکرّم غلام الامیر

یا اینکه مضاف مثنی یا جمع مذکر سالم باشد:

الفتاحا دمشق خالدٌ و ابو عبیده - الساکنو بیروت آمنون

گفتار یازدهم: توابع

بند اول: نعت

عبارت است از تابعی که بر صفتی از صفات منوعات خود دلالت می کند...

هذا ثوبٌ ممزقٌ

نعت بر چند قسم است:

1- نعت حقیقی: آن است که صفت متبوع خود را معین می کند...

جاء والدُک الکریمُ

2- نعت سببی: آن است که صفت یکی از متعلقات متبوع خویش را بیان می کند..

ذهب أخوک الفاضلُ معلمه

اغراض نعت:

الف- برای توضیح منوعات در صورتی که متبوع معرفه باشد... جاء زيدٌ الفاضلُ

ب- برای تخصیص منوعات در صورتی که متبوع نکره باشد... جاء رجلٌ عالمٌ

ج- برای مدح منوعات... بسم الله الرحمن الرحيم

د- برای مذمت منوعات... اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

از سوی دیگر نعت بر دو قسم است:

1- نعت مشتق 2- مؤول به مشتق یا در معنی مشتق

نعت مشتق

الف- اسم فاعل... جاءنی رجلٌ فاضلٌ

ب- اسم مفعول... حانَ المؤعدُ المضروبُ

ج- صفت مشبّهه... التقيتُ لرجلٍ شريفٍ النسبِ

د- أفعل تفضيل... تبعْتُ الطريقَ الأقوم

نعت مؤول به مشتق:

1- اسم اشاره غیر مکانی... صادقتُ الفتی هذا

2- موصولی با الف ولام... عرفتُ العالمَ الذی اخترعُ الحاکی

3- اسم عدد... رأیتُ رجلاً ثلاثه

4- اسم نسبت ... شاهدتُ رجلاً لبنانياً

5- اسم جامدی که بر معنای مشتق دلالت کند... لرجل الثعلبُ مکروه

6- ذو یه معنی صاحب... هذا رجلٌ ذو فضلٍ

پیوند و ارتباط نعت حقیقی با منعوت:

در چهار مورد از منعوت خود تبعیت کند...

الف- از نظر اعراب (رفع و نصب و جر) ... هذا رجلٌ عالمٌ ، رأیتُ رجلاً عالماً

ب- از لحاظ نکره بودن... جاء زیدٌ الفاضلُ

ج- در مفرد و مثنی و جمع بودن... المؤمنُ الصابرُ ، المؤمنان الصابران ، المؤمنون الصابرون

د- از نظر مذکر و مؤنث بودن... جاء رجلٌ فاضلٌ ، جاءت امرأه فاضله

ارتباط نعت سببی با منعوت خود:

الف- نعت سببی همیشه مفرد است... جاء الرجل الفاضلُ أبوه ، جاء الرجلان الفاضلُ أبوهما

ب- نعت سببی از نظر جنس تابع ما بعد خود است... جاء الرجل الفاضلُ أبوه ، جاء الرجلُ الفاضله أمه

ج- نعت سببی از لحاظ اعراب بر معرفه و نکره بودن ، تابع ما قبل خود است..

جاء الرجل الفاضلُ أبوه ، جاء رجلٌ فاضلٌ أبوه

نکته: مطابقت نعت و منعوت مشروط بر آن است که مانعی از مطابقت وجود نداشته باشد

رایتُ امرأةً صبوراً افضلَ من هندی

نکته : هرگاه منعوت جمع مذکر سالم باشد مطابقت آن با نعت لازم است...

جاء اللبنانیون الفاضلون

نکته: هرگاه منعوت جمع برای عاقل و ملحق به جمع مذکر سالم (بنین) یا جمع مکسر (رجال) یا جمع مؤنث سالم

(مؤمنات) باشد نعت دو وجه است :

الف- مطابقت نعت و منعوت البنون الصالحون ، الرجال المحسنون

ب- جایز است نعت بصورت مفرد مؤنث عنوان شود.... البنون الصالحه ، الرجال المحسنه

نکته : هرگاه منوع نعت برای عاقل باشد دو وجه است:

الف- نعت بلفظ مفرد مؤنث ... اشتریت کُتُباً کثیره

ب- نعت بصورت جمع مؤنث سالم اَتَّبَعْتُ کُتُباً کثیراتٍ

حالات نعت سببی :

الف- مقرون به ضمیر منوع یا مضاف به چیزی باشد که در آن ضمیر موجود است.

در چنین حالتی نعت در اعراب و تعریف و تنکیر از ما قبل خود متابعت می کند و در مذکر و مؤنث و افراد و تشبیه و

جمع با منوع مطابقت ندارد....

جاء الرجلُ الفاضلُ معلّمهُ

ب- نعت مقرون به ضمیر منوع نباشد که همانند نعت حقیقی خواهد بود

رَأَيْتُ الْفَتَاهُ الْكَرِيمَةَ النَّسَبَ

نعت از لحاظ لفظ:

1- نعت مفرد... نعتی که جمله یا شبه جمله نباشد ... فیها عینٌ جاریه

شرایط این نعت آن است که مشتق وصفی یا جامد مؤول به مشتق باشد

نعت مشتق شامل نعت در:

اسم مفعول – اسم فاعل – صفت مشبّهه- اسم مبالغه و تفضیل

هذا رجلٌ صابِرٌ، مشهورٌ، سَعِيدٌ

نعت جامد مؤول به مشتق که شامل:

مصدر ، اسم موصول الف و لام دار (الذی و مشتقات آن) ، اسم اشاره

اسمهایی که به معنی صاحب (ذو) و اسم منسوب وعدد

2- نعت جمله: که سه شرط دارد

الف- منوع آن نکره باشد ...

رَأَيْتُ رَجُلًا یَصَلِّی

ب- جمله نعت باید دارای ضمیر باشد که آن را با منعت یا موصوف پیوند دهد

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ

ج- جمله نعت باید خبری باشد نه انشائی

یعنی غلط است اگر بگوئیم... مررتُ برجل أضر به چون این جمله انشائی است

3- نعت شبه جمله : که دو شرط دارد

الف – منعتش باید نکره باشد

ب- خود شبه جمله باید دارای معنی تام و کامل باشد....

رجلٌ عند الباب ينتظرک

آنچه در مورد مطابقت نعت با منعت گفته شد در 4 مورد استثناء است:

1- صفت هایی که مذکر و مؤنث آنها یکسان است...

الف- صفت بر وزن فعول دارای معنای فاعلی صبور، شکور

هذا رجلٌ صبور..... هذه امراه صبور

ب- صفت بر وزن فاعیل دارای معنی مفعول... جریح ، قتیل

هذا رجلٌ جریح..... هذه امرأه جریح

ج- صفت هایی بر وزن مفعیل... معطیر ، مسکین

هذا رجلٌ معطیر..... هذه امرأة معطیر

2- مصدری که از افعال ثلاثی گرفته شده و صفت هستند...

هذا شاهدٌ عدلٌ..... هذه شاهده عدلٌ

هذان شاهدان عدلٌ..... هاتان شاهدتان عدلٌ

3- هر نعتی که برای جمع غیر عاقل بیاید به دو صورت مفرد مؤنث یا جمع می آید...

أنهار جاریه أنهارٌ جاریات

4- نعتی که برای اسم جمع می آید...

إنّ بنی فلانٍ قومٌ صالحٌ إنّ بنی فلانٍ قومٌ صالحون

صفات متعدد

هرگاه نعت متعدد باشد و معنی و لفظ مختلف ، لازم است صفات را با حرف عطف از هم جدا نمود

مررت برجالِ کاتبٍ و فقیهٍ و شاعرٍ

اگر چنانچه منوعت مفرد و نعت متعدد باشد ، جایز است برخی بر برخی دیگر بواسطه عطف مرتبت گرددو یا می توان

حرف عطف را نیامورد....

جاء زءُ العالمِ الفقیه الشاعرُ

نکته: تقدیم نعت بر منوعت بطور مطلق جایز نیست اما فاصله بین نعت و منوعت تا زمانی جایز است که نعت برای مبهم نباشد...

مررتُ بهذا الکریم....

در اینجا کریم صفت برای اسم اشاره مبهم قرار گرفته لذا در آن فاصله جایز نیست ...لذا نمی توانیم بگوئیم...

مررتُ بهذا الیوم الکریم

نکته: در صورت فاصله افتادن بین نعت و منوعت تکرار لا و اما بین نعتها در حالی که معطوف به واو باشد لازم است....

هذا یومٌ لا حارٌّ و لا باردٌ

نکته: حذف منوعت (موصوف) زمانی که قرینه ای بر حذف دلالت نماید جایز است و شرط است در محذوف که نعت

صلاحیت آمدن با فاعل را داشته باشد....

مررتُ برجلٍ راکباً صاهلاً ... صاهلاً نعت که همراه فاعل راکب آمده که اصل فاعل ، راکبُ الفرس بود.

یا اینکه منوعت مجرور به من یا فی میباشد...

منا ظعنَ و منا امام ... که به تقدیر ... منا فریقٌ ظعن و منا فریقٌ أقامُ

بند دوم : تاکید

تابعی است که پس از متبوع خود (مؤکّد) البته بری تقویت و تثبیت حکم می آید ..

تاکید فقط در اعراب از متبوع خود تبعیت می کند...

فسجد الملائکه کلّهم أجمعون... کلهم در اینجا بعنوان تاکید می باشد.

تاکید دو نوع است:

الف - تاکید لفظی : یعنی تکرار همان لفظ اول یا تکرار عین لفظ نخست...

الله الله في القرآن سمعان سمعان

- تاکید لفظی برای فعل الناس خلقوا خلقوا احراراً

- تاکید لفظی برای حرف لا لا تأخر عن الموعد

- تاکید لفظی برای جمله سأحضر في موعدي سأحضر في موعدي

نکته: نوع دیگر تاکید لفظی تاکید ضمیر است ... أنك انت غلام العيوب

که به توسط ضمیر مرفوع منفصل و هر ضمیر متصل مرفوع یا مجرور تاکید می شود...

قمتُ أنا ... مررتُ به هو

ب – تاکید معنوی: تاکیدی است که احتمال متعلقات ما قبل خود را که ممکن است به متبوع اضافه گردد برطرف سازد..

جاء الأمير نفسه

انواع تاکید معنوی

1- تاکید نسبت و الفاظ آن در نفس و عین

با این دو لفظ مفرد و مثنی و جمع تاکید می شود

2- تاکید شمول و الفاظ آن ...

كلا ، كلتا ، كلّ، أجمع ، جميع ، عامه

حکم لفظ نفس و عین:

این دو لفظ مفرد و تثنیه و جمع را تاکید می کند و بر ضمیر مؤکد متبوع اضافه می شود..

جاء الرجل نفسه أو عينه جاء الرجلان أنفسهما

نکته : هرگاه مؤکد متبوع تثنیه و یا جمع باشد در این صورت نفس و عین بصورت جمع أنفُس و أعین استعمال می شود

نکته: مجرور ساختن نفس و عین توسط باء زائد جایز است... جاء الزيد بنفسه

نکته: هرگاه ضمیر مرفوع متصل (بارز و مستتر) بواسطه عین و نفس تاکید شود ، اول آنرا بر ضمیر رفع منفصل مؤکد

کرده و آن گاه با نفس و عین تاکید می نمائیم...

قوموا انتم أنفسكم

- و اگر تاکید برای جمله منصوب یا مجرور متصل یا تاکید بغیر نفس و عین برای ضمیر مرفوع باشد رعایت فاصله لازم نیست..

صدیقهم أنفسهم مررت بهم أعینهم

کلا و کلتا :

کلا مثنای مذکر و کلتا مثنای مؤنث را تاکید می کند

این دو لفظ برای کاربرد در تاکید معنوی باید به ضمیر مطابق با مؤکد متصل باشد...

الأخوان کلاهما الصالحان ... أحبّ والديّ کليهما ... مررتُ یاختی کليتهما

(یعنی الف و نون در حالت رفع و یاء و نون در حالت نصب و جر)

نکته: لفظ کلا و کلتا از اسماء دائم الاضافه اند ، اگر به اسم ظاهر اضافه شوند باز هم همان معنای تاکید را دارند.

ولی دیگر لفظ تاکید نیستند بلکه بر موقعیت ، اعراب و نقشهای گوناگون می گیرند...

نجح کلا الطالبین نجحتُ کلتا الطالبین

رأيتُ کلا الطالبین رأيتُ کلتا الطالبین

کل و جمیع و عامه :

فایده تاکید آن نشان دادن احاطه و شمول و فراگیری است.

با این الفاظ هم مفرد و هم جمع تاکید می شود و باید به یک ضمیر که از نظر مفرد و جمع بودن و از لحاظ مذکر و مؤنث

بودن یا مؤکد مطابقت دارند اضافه شوند.

أحبّ المسلمین کلهم قرأتُ القرآن کلّه فی شهر رمضان

المؤمنون جمیعهم اخوه سلمتُ علی طلّاب الصفّ عامتهم

أجمع ، جمعا ، أجمعون ، جمع

این چهار لفظ تاکید معنوی برای تاکید مفرد و جمع بکار می رود و ضمیری هم به آن نمی چسبد....

قرأتُ القرآن أجمع حفظتُ سورة البقره جمعا

أحبّ المسلمین أجمعین

نکته: کاربرد این کلمات به عنوان تأکید پس از لفظ کلّ است ... فسجد الملائکه کلّهم أجمعون

نکته: اسم ظاهر فقط با اسسم ظاهر تاکید می شود پس نمی تواند با ضمیر تاکید گردد..

جاء علیّ نفسه که گفته نمی شود ... جاء علیّ هو

بند سوم : بدل

بدل عبارت است از هر تابعی که:

- عین متبوعش باشد: قدم خالد اخوک - اطاع حتی الموتِ موتِ الصلیب

- یا جزئی از آن: طاب اخوک قلبه - اکلْتُ الرغیف ثلثه

- یا یکی از مشتملات آن: اعجبنی اخوک علمه - افادنی الخطیب خطبته

بدل بعض از کل و بدل اشتمال محتاج به رابط هستند و رابط عبارت است از ضمیر ملفوظ یا مقدر: لله علیکم حج البيت

من استطاع الیه سبیلاً

بدل کل از کل محتاج به رابط نیست؛ زیرا خودش در معنی مبدل منه است.

نکته: گاهی «ال» جانشین ضمیر می شود و مبدل را به مبدل منه مربوط می سازد:

قبلته الید (یدة)

گاهی بدل بعض آورده می شود و با آن ضمیری ذکر نشده است و مقدر هم نیست:

ما جاءنی احدٌ الا هندٌ

نکته: اگر مبدل منه دارای حرف شرط یا استفهام باشد آن حرف با بدل هم ظاهر می شود:

متی قمت إن لیلاً او نهراً أقوم - کیف انت أصحیح ام سقیم

نکته: تصریح عامل مبدل منه جایز نیست مگر اینکه مجرور باشد یا بدل ضمیر باشد:

استعنتُ بزیدٍ بأخیک - آمنتُ بالله به وحده

- بدل جز در اعراب، متابعت مبدل منه را نمی کند.

نکته: معرفه بدل معرفه می شود: جاء خالدٌ اخوک

معرفه بدل نکره می شود: الفعل القسمان: الجامد و المشتق

نکره بدل معرفه می شود به شرط اینکه نکره موصوفه باشد: مررت بزیدٍ رجلٍ عالمٍ

نکته: ضمیر بدل اسم ظاهر می شود: رایت اخاک اياه

اسم ظاهر بدل ضمیر غایب می شود: رایتته اخاک

ضمیر بدل ضمیر می شود اگر هر دو ضمیر منصوب باشند: رایتته اياه

نکته: فعل بدل فعل می شود اگر در زمان و معنی متفق باشند: قام زيدٌ ذهب

فعل بدل اسم شبیه به فعل هم می شود: زيدٌ متَّقٍ يخاف الله

نکته: جمله بدل جمله می شود اگر در اسمیه و فعلیه بودن متحد باشند:

هو الله احد الله الصمد - ارحل عنا لاتقيمَنَّ عندنا

نکته: جمله بدل مفرد می شود: عرف زيداً ابو من هو

مفرد بدل جمله: قلت: لا اله الا الله كلمة الاخلاص

نکته: در جمله کلمه بدل محذوف از کلام هم می آید:

لم يذهب الا زيدٌ - لا اله الا الله - زيداً اضربه

نکته: از انواع بدل آنچه در اسمهاست در افعال و جمله ها نیز صدق می کند:

فعل بدل فعل به عنوان کل بدل کل: متى تأتانا تلممُ بنا

بدل اشمال: مَنْ يصل النها يستعن بنا يُعَن

بدل بعض از کل: إن تصلَّ تسجد لله يرحمك

بند چهارم: عطف

عطف بر دو نوع است: عطف بیان و عطف نسق

عطف بیان: تابع جامدی است که مشهورتر از متبوعش باشد: جاء صاحبك زيدٌ

احکام عطف بیان با متبوعش، مثل احکام نعت حقیقی با منوع آن می باشد.

عطف نسق: عبارت است از تابعی که بین آن و متبوعش یکی از حروف عطف آمده باشد:

جاء زيدٌ وعمرؤ - جاء زيدٌ لا عمرؤ

• - شرط صحت عطف بیان این است که عامل متوجه به معطوف یا آنچه به معنای معطوف است باشد: ذهب

الامير و خادمه - قام يوسف أنا. (عامل متوجه «تاء» می باشد. قام يوسف و قمت).

نکته: اگر توجه عامل به معطوف یا مرادفش درست نباشد عامل موافق آن را مضمَر می دانیم و آن را از باب عطف جمله ها

حساب می کنیم:

أقوم أنا و زيدٌ - قم انت و زيدٌ که در تقدیر چنین است: أقوم أنا و يقوم زيدٌ - قم انت و ليقم زيدٌ

- شرط معطوف این است که فقط در اعراب از معطوف علیه پیروی کند، اما در غیر این مورد اختلاف آنها جایز است: جاء

عبد الله و مریم - جاءت مریم و عبدالله

نکته: عطف بر ضمیر متصل مرفوع بارز یا مستتر درست نیست مگر بعد از تاکید آن به ضمیر مرفوع منفصل: قمتُ انا و

اخوک

یا بعد از اینکه بین معطوف و معطوف علیه فاصله ای باشد و فاصل هر چه می خواهد باشد:

سافرتُ اليوم و الخادمُ - ما اشرکنا و لاأباؤنا - قم انت و عمرو

اما ضمیر متصل منصوب و ضمیر منفصل بدون این شرط به آن عطف می شود:

رایتک و زیداً - ما قام الا انا و عمرو - ایاک و الاسد

نکته: اگر به ضمیر مجرور چیزی عطف شود اعاده عامل چه اسم باشد چه حرف واجب است اگر چه فاصله ای بین آنها

باشد: رغبت فیه و فی حدیثه - المال بینی و بین زید

همچنین «حتی» اگر برای عطف به مجرور استعمال شده باشد:

أحسن الی الناس حتی الی اعدائک

- عطف بین دو فعل که در صیغه متفق باشند به خاطر مناسبت جایز است:

تکلم و اجاد - یحیی و یمیت

- اگر دو جمله از نظر خبری و انشایی متفق و یکسان باشند می توان آنها را به هم عطف کرد: اقتربت الساعه و انشق القمر

- کلوا و اشربوا و لاتسرفوا

سؤالات تستی

۱- عین عبارت التي جاء فيها " لام الجحود " ؟

- (1) انّ الأبرار لفي نعيم
(2) فاطمه لتدرس هنا
(3) لم يكن الله ليغفر لهم
(4) لمل آمن الكفار

۲- عین الصحيح في النسبه؟

- (1) أب : أبي
(2) القاضي : القاضي
(3) الأخ : الأخي
(4) دنيا : دنيائي

۳- عین الجائز في تقديم الخبر " إن... " ؟

- (1) عند الله الثواب
(2) في قولك لعجباً
(3) في الحانوت صاحبه
(4) لنا للآخره و الأولى

۴- عین نوع " ألا " في الآيه الكريمه " لو كان فيهما آلهه إلا الله لفسدتا " ؟

- (1) استثنائيه
(2) زائده
(3) صفه بمنزله غير
(4) فصل خبر و قصر و توكيد

۵- عین الخطاء عن فعل التعجب ؟

- (1) أكرم بزينب!
(2) ما الذّ العافيه!
(3) ما أعلم تلميذاً
(4) ما أسعداً إنساناً يخاف الله!

۶- عین الصحيح عن إعراب المنادى في العبارة التاليه " يا حسين ابن عمي! " ؟

- (1) مبني على الضم وجوباً
(2) منصوب وجوباً
(3) مرفوع أو منصوب جوازاً
(4) مبني على الضم جوازاً

۷- عین الصحيح عن " راسب " و " إخوان " على التّوالى " ما راسب إخوانك في الامتحان " ؟

- (1) خبر مقدم - مبتدأ مؤخر
(2) مبتدأ-فاعل و قد سدّ مسدّ الخبر
(3) مبتدأ - خبر
(4) مبدا- خبر و سادّ مسدّ الفاعل

۸- عین العبارة التي الجواب فيها فعل مرفوع ؟

- (1) ألا تأتينا فترى مشاكلنا
(2) ربّ انصُرني فلا أخذل
(3) صه فأسمع كلامك
(4) صه أحسن إليك

٩- عَيِّن الصحيح في المفعول له؟

- (1) أَتَيْتُكَ حاجه
- (2) أَحْبَبْتُكَ تعظيماً منك العلمَ
- (3) سافرت الى المدينه علماً
- (4) لا أَقْعُدُ الجُنَّ عن الحرب

١٠- عَيِّن الخطاء في أفعال القلوب ؟

- (1) حسبتُ مريمَ كاتبه
- (2) علمتُ أيَّهمَ كاتبه
- (3) مريمُ ظننتُ كاتبه
- (4) مريمَ حسبتُ كاتبه

١١- عَيِّن الخطاء؟

- (1) أَكْرَمْتُكَ أَنَا
- (2) أَكْرَمْتُكَ أَنْتَ
- (3) أَكْرَمْتُكَ إِيَّاكَ
- (4) أَكْرَمْتُكَ إِيَّايَ

١٢- عَيِّن ما جاء فيه جمله لها محلّ من الإعراب؟

- (1) تا الله لأكيدن أصنامكم
- (2) تمسّك بالصدق فأنّه زينّه الصلحاء
- (3) قد أفلح من تزكّى
- (4) هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم

١٣- عَيِّن الصحيح في إعراب المضارع؟

- (1) هَيّوا إلى المجد فنخلّد ذكراكم
- (2) علمتُ أن يكونَ هناك معركة هائله
- (3) صبراً في مجال الجهاد فتصيبوا فلاحاً
- (4) إتّقوا ربّهم فتنجّحوا

١٤- عَيِّن الصحيح في عمل المصدر؟

- (1) يعجبني أكرامك الكثيرُ الفقراءَ
- (2) سررتُ من معاشرتكَ هذا العالمَ الحسنه
- (3) فرحتُ من نيلك الجوائز الثمينه
- (4) فرحتني أعمالهم الحسناتِ و هم شبابٌ

١٥- عَيِّن الخطاء في إعراب " كم "؟

- (1) كم التفائه التفت؟ ... مفعول مطلق
- (2) كم كانت أخواتك؟ خبر الناسخ
- (3) كم طبيباً في المدينه؟ ... مبتدا
- (4) كم يوماً صمت؟ مفعول به

١٦- عَيِّن المفعول المطلق؟

- (1) أنذرتك ثلاثاً
- (2) أنذرت ثلاثه طلبه
- (3) صمتُ ثلاثه أيام
- (4) طالعت ثلاثاً من الصحف

١٧- عَيِّن الخطأ؟

- (1) نجحت و فرحتا الطالبان
- (2) نجحت الطالبتان و فرحتا
- (3) نجحت و فرحت الطالبتان
- (4) نجحتا و فرحت الطالبتان

١٨- عَيِّن العبارة التي ليس فيها الحال؟

- (1) أخذت الكتاب في النحو
- (2) جاء المعلم و الطالب بعده
- (3) رأيتُ طفلاً في الشارع يركض
- (4) علّمت أختي بعد مطالعته الدرس

١٩- عَيِّن الصحيح في باب الاستثناء؟

- (1) رجعت الطالبة خائبه ألا فلانه
- (2) ععاد المسافر غير أخى
- (3) لم يجيبوا ألا طالب واحد
- (4) ما قامت ألا قياماً واحداً

٢٠- عَيِّن الصحيح للفراغ : " التقيتُ ب.....؟"

- (1) الشاعرين الكريم أبيها
- (2) الشاعرتين الكريمتى الأب
- (3) الشعراء الكريم الأب
- (4) الشاعرتين الكريم الأب

٢١- عَيِّن الخطأ؟

- (1) أنشدتُ قصيده للمتصدقين الفقراء أمس
- (2) لستُم شاكرين آلاء الله
- (3) ما كنّا شاكرين النعم الإلهية
- (4) هذا هو الذى مبتغى عزّه و كرامه لشعبه

٢٢- عَيِّن العبارة التي لم يستعمل فيها المفعول المطلق؟

- (1) إنتظرتك ذهابك و إيابك
- (2) ضرب الاعب الكره رأساً
- (3) قلتُ ذلك القول فهلاً سمعت
- (4) هذا هو الاخلاص الذى أخلصته لربى

٢٣- عَيِّن الصحيح في المفعول له؟

- (1) أتغاضى عن هفواتك رغبه منك
- (2) أدرس بجدة نجاحاً فى الامتحان
- (3) ساعدت المظلوم استغائه منه
- (4) طلباً للنزهه تسلّقت الجبال

٢٤- عَيِّن الخطأ؟

- (1) أ درسك فهمته ؟
- (2) أ درسك فهمته ؟
- (3) هل درسك فهمته؟
- (4) هل درسك فهمته؟

٢٥- عَيِّن الصحيح في الندبه؟

- (1) وا يوسفَ من كثره الأعداء!
- (2) وا معلّمه من ضآله الرغبه في العلم!
- (3) وا مَنْ غضب قبله المسلمين الأولى !
- (4) هيتا أمّاه من قلّه إنصافى!

٢٦- عَيِّن ما يصح فيه تبديل الفاء ب " إذا " فجائيه؟

- (1) إن تزرع الفتن فأنت تحصد شرّها
- (2) إن تعكفى على العلم فلن تخسرى أبداً
- (3) من يجتهد فهو من الناجحين
- (4) ما تحفظى فى صغرك فيفيدك فى كبرك

٢٧- عَيِّن الخطأ فى لا النافيه للجنس؟ (سراسرى ٨٣)

- (1) لا مجيباً على الأسئلة بيننا
- (2) لا إجابته السائل مذموم بيننا
- (3) لا وضيع نفس خلقه محمود
- (4) لا أcha لك فى النوائب

٢٨- عَيِّن ما لم يستعمل فيه المفعول فيه ؟

- (1) انتظرت قراءه صفحه كتاب
- (2) جئت صلاه المغرب فصلّيّتها
- (3) قصدت مقصد العظماء فى حياتى
- (4) نمت ذهابك و إيابك

٢٩- عَيِّن واو المعيه؟

- (1) رأيّتك و القمر ولّكنك أجمل
- (2) كلّ امرئ و الموت يلتقيان
- (3) لا تبغ الجهل و ترضّ الذله
- (4) لا تنه عن الخلق و تأتى مثله

٣٠- ما هو سبب النصب لكلمه شاعر فى الجملة " لله درّه شاعراً "؟

- (1) التمييز غير المحول
- (2) المفعول به
- (3) التمييز المحول
- (4) المفعول المطلق

٣١- لماذا جاء المبتدا منكرا فى الجملة " نوم على اليقين خير من الصلاه فى الشك " ؟

- (1) لانه نكره عامه
- (2) لان المبتدا مقدم
- (3) لان الخبر مقدم
- (4) لان المبتدا نكره موصوفه

٣٢- ما هى كلمه " نزال "؟

- (1) اسم الفعل
- (2) فعل الامر
- (3) المنادى
- (4) المنادى المندوب

٣٣- لماذا جاء صاحب الحال نكره في " جاءني مسرعاً رجل "؟

- (1) لان الحال نكره
- (2) لان الحال تقدمت على صاحب الحال
- (3) لان الفاعل نكره
- (4) لان الحال مفرد

٣٤- عيّن الفعل الناقص من النواسخ ؟

- (1) ألا يفتأ الناس جميعهم يدافعون عن الباطل؟
- (2) ألا تبحر إلى مكان عملك
- (3) الدهر مذ كان يتّهم و هو مظلوم
- (4) صار الحكم إلى أسره عريقه في العلم

٣٥- عيّن الصحيح ؟

- (1) جئت نفسي و لم أره بعد
- (2) جاء الطالب هو و بدأ بالدرس
- (3) رغبت عن المنهجين هما
- (4) هو رغب عنها هي و أنا رغب فيه هو

٣٦- عيّن ما ليس فيه الحال ؟

- (1) انت " حاتم " جوداً
- (2) تمّ ميقاتُ ربّه أربعين ليله
- (3) وجدنا كتاباً نبحت عن مناهج النقد
- (4) أ أسجد لمن خلقت طيناً

٣٧- عيّن الخطأ؟

- (1) يا على بن حسين ، أدع لنا
- (2) يا مريم بنت أختي ، طوبى لك
- (3) ما أعطى العلم آلاً قليلاً منكم
- (4) يا على ابن عمّي ، أدرس معنا

٣٨- ما هي اللام في " ما كنت لانسى عهدك "؟

- (1) لام الجرّ
- (2) لام التوكيد
- (3) لام استغائه
- (4) لام الجحود

٣٩- ما الواو في " لم تذموني و قد تعلمون صدق ودي "؟

- (1) الواو الزائده
- (2) الواو المعيه
- (3) الواو العاطفه
- (4) الواو الحاليه

٤٠- ما هو نوع الاضافه في " انت الكريم الاصل "؟

- (1) الاضافه اللفظيه
- (2) الاضافه المعنويه
- (3) الاضافه الوصفيه
- (4) الاضافه العلميه

٤١- لماذا قرىء " حين " منصوباً في " على حين عاتبت المشيب على الصبا "؟

- (1) لانه ظرف
- (2) لانه ظرف مبهم اضيف الى الجملة المبنيه
- (3) لانه المفعول به
- (4) لانه منصوب بنزع الخافض

٤٢- عَيِّن ما لا يوجد فيه الفاعل اسماً ظاهراً؟

- (1) إذا الصبر أصبح حليفنا فسننتصر حتماً
- (2) إن امرؤ أحسن إلى المسىء فليتوقع الخير
- (3) غير متأمل هؤلاء الطلبة بيننا
- (4) ما رأيت أحداً أشدّ فيه الإيمان منك

٤٣- عَيِّن الصحيح في عمل شبه الفعل؟

- (1) أيها الشاب! لي هذا المؤلف المذكور سيرته؟
- (2) أ أنتم متاعون هؤلاء الجالسون عن الحضور؟
- (3) أ لا نعترف أننا كنا سامعين قصص جدّاتنا؟
- (4) أ ما كانت هذه القاعده مدروسه تمارينها من قبل؟

٤٤- عَيِّن ما يمكن أن يكون من باب الاختصاص؟

- (1) أيها الشجعان أنتم أسوه لنا في الحياه
- (2) فهم جماعه المجدين نقتدى في الدراسه
- (3) منى أيها المسلم يستغاث في التوائب
- (4) نحن جماعه نذود الحرم و نحمى الأسره

٤٥- عَيِّن ما ليس فيه البدل؟

- (1) المعلم جاء هذا ابنه
- (2) الشاعر الجاهلي زهير صاحب هذا البيت
- (3) أكرمته الفقير فدعا لي
- (4) يا ايها الانسان ما أضعفك في الحياه

٤٦- لماذا نصب " العلم " في " إن العلم خدمته نفعك "؟

- (1) لانه المفعول به
- (2) لانه المنصوب بنزع الخافض
- (3) لانه مشغول عنه
- (4) لانه تمييز النسبه

٤٧- لاي عامل يتعلق " ابواهم " في " احبني و اكرمانى أبواهم "؟

- (1) احبني
- (2) اكرمانى
- (3) اكرمانى و احبني
- (4) لا يتعلق بشىء

٤٨- لماذا نصبت كلمه " رحيماً " في " يا رحيما قلبه "؟

- (1) لانها المنادى المضاف
- (2) لانها نائيه عن المنادى
- (3) لانها المنادى المشبه بالمضاف
- (4) لانها المنادى المفرد

۴۹- لماذا تقدمت الحال على عاملها في " كيف عاد أخوك "؟

(1) لان الحال لها صدر الكلام (2) لان الحال جامده

(3) لان الحال مفرده (4) لان الحال ليست مقترنه بالواو الحالیه

۵۰- " صُبَّتْ عَلَى مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا - صُبَّتْ عَلَى الْآيَامِ صَرْنَ لِبَالِيَا " عَيِّنِ الْخَطَأَ فِي مَبْنَى الْمَعْلُومِ لِلْفَعْلَيْنِ؟

(1) صُبَّتْ مَصَائِبَ عَلَى لَوْ أَنَّهَا - صُبَّتْهُمْ عَلَى الْآيَامِ (2) صُبُّوا عَلَى مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا - صُبُّوا عَلَى الْآيَامِ

(3) صَبَبْتُمْ عَلَى مَصَائِبَ لَوْ أَنَّكُمْ - صَبَبْتُمُوهَا عَلَى الْآيَامِ (4) صَبَبْنِ عَلَى مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهِنَّ - صَبَبْنَهَا عَلَى الْآيَامِ

۵۱- عَيْنِ الْخَطَأَ فِي الضَّمِيرِ؟

(1) رَضَعَتْ أَوْلَادَهَا الْأُمَّ (2) عَلَّمَ تَلْمِيذَهُ مَعْلَمٌ حَازِقٌ

(3) عَلَّمَ أَنَّهُ التَّلْمِيزُ حَازِقٌ (4) لَمْ يَزَلْ رَفِيقٌ ذَوِيهِ الْخَيْرِ

۵۲- عَيِّنِ الْخَطَأَ؟

(1) أَيْدُونِي وَ أَيْدَتِ الصَّادِقُونَ (2) أَيْدَنِي الصَّادِقُونَ وَ أَيْدَتَهُمْ

(3) أَيْدَنِي وَ أَيْدَتَهُمُ الصَّادِقُونَ (4) أَيْدُونِي وَ أَيْدَتِ الصَّادِقِينَ

۵۳- عَيِّنِ مَا لَيْسَ فِيهِ مَمْفُوعٌ بِهِ؟

(1) الْكَذِبُ وَ الْغِيْبَةُ هَلْ سَمِعْتَ مِنَّا؟ (2) الْإِيْمَانُ وَ حَسَنُ الْخَلْقِ فَانَّهَا سَجِيَّتَانِ مَحْمُودَتَانِ

(3) نَحْنُ ذَوِي الْإِيْمَانِ أَجْدَرُ النَّاسِ بِالْعَفَافِ (4) هَلِ الْيَتِيمُ أَخَذَتْ بِيَدِهِ وَ ذَهَبَتْ بِهِ أَلَى مَأْمَنِ

۵۴- " تَر " چه فعل و از کدام مصدر است؟

(1) فعل امر مفرد مؤنث غائب از مصدر تیره (2) فعل امر از مصدر تَرَه

(3) فعل امر از مصدر إِتَارَه (4) فعل امر از مصدر وَتِيرَه

۵۵- " كَلِّمُ " در جمله " جاء الطلاب كلهم " چیست؟

(1) تأکید لفظی (2) بدل (3) تأکید حرفی (4) تأکید معنوی

۵۶- " عَلَى " در جمله " قال الامام على " چیست؟

(1) عطف بیان (2) بدل (3) بدل غلط (4) بدل اشتغال

۵۷- یوسفاه " در جمله " وایوسفاه اغثنی " چیست؟

- (1) منادی شبه مضاف
- (2) منادای مضاف
- (3) منادی مندوب
- (4) منادی نکره مقصوده

۵۸- عین " حتّی " العاطفه ؟

- (1) لم ینهض الولد لیکتب واجبه حتّی ذهب الضیوف
- (2) لایترک المعلم الصف حتّی خروج آخر الطلبه
- (3) سنقاوم فی ساحه المعرکه انتصار الحق
- (4) دخل الضیوف إلى الضیوف إلى غرفه الاستقبال حتّی الأطفال

۵۹- عین المفعول مطلق المؤکد؟

- (1) لا أدعوه إلى الضیافه بتاتاً
- (2) صبراً فی مجال الموت أیّها البطل
- (3) المؤمنون یکرهون الکذب شناه
- (4) أعجبت بکلامه عجباً لا یزول عنّی

۶۰- عین ما لیس فیهِ جواب القسم ؟

- (1) إن تجتهد أختک فو الله لا تسخر
- (2) إن مارستم عملکم و الله تتقدمون
- (3) بحياتک کیفما تدع لا أدعوک
- (4) لئن لم تعمل لتموت أجلاً أو عاجلاً

پاسخ تشریحی

- (1) گزینه 3 صحیح است.
- (2) گزینه 2 صحیح است . در نسبت هرگاه یاء در مرتبه چهارم باشد هر دو صورت منصوب جایز است.
- (3) گزینه 1 صحیح است . چون تقدیم و تاخیر خبر " ان " جایز است ولی در گزینه 2 و 3 و 4 تقدیم خبر واجب است
- (4) گزینه 3 صحیح است . چون اگر استثناء بگیریم معنی جمله شرک آمیز می شود
- (5) گزینه 3 صحیح است . چون 1 و 2 معرفه هستند و گزینه 4 نکره مختصه هستند
- (6) گزینه 1 صحیح است . حسین منادی علم و مبنی بر ضم و جوباً
- (7) گزینه 2 صحیح است.
- (8) گزینه 3 صحیح است. فعل مضارع اگر در جواب طلب باشد و بعد از فاء سببیه و واو معیه بیاید منصوب می شود به شرط اینکه طلب با اسم فعل نباشد
- (9) گزینه 4 صحیح است. در گزینه یک حاجه چون مصدر نیست منصوب نمی شود و در تعظیماً نیز عدم اشتراک فعل با فاعل فعل است.
- (10) گزینه 2 صحیح است . در اینجا تعلیق صورت گرفته و افعال قلوب نباید عمل کند لذا باید گفت ... علمتُ اَیْهَم کاتبه
- (11) گزینه 4 صحیح است. چون در اینجا تاکید ضمیر مرفوعی باید با ضمیر رفع باشد.
- (12) گزینه 3 صحیح است .
- (13) گزینه 2 صحیح است. چون " أن " بعد از فعل یقین آمده و مخففه از مثقله است و فعل مضارع بعد از آن مرفوع می شود.
- (14) گزینه 2 صحیح است . گزینه یک مصدر موصوف شده ، عمل نمی کند و در گزینه 3 جوائز مفعول به برای مصدر باید منصوب شود و در گزینه 4 حسنات صفات أَعْمَال است و باید تابع آن باشد.
- (15) گزینه 4 صحیح است . چون دلالت بر ظرفیت دارد
- (16) گزینه 1 صحیح است
- (17) گزینه 3 صحیح است. چون در گزینه 3 هردو فعل به فاعل احتیاج دارد و باید یکی در اسم ظاهر و دیگر در ضمیر عمل کند
- (18) گزینه 2 صحیح است . واو در اینجا حرف عطف است و الطالب معطوف به معلم و مرفوع

- (19) گزینه 3 صحیح است.
- (20) گزینه 4 صحیح است .
- (21) گزینه 3 صحیح است. اسم فاعل خالی از آل در معنای ماضی عمل نمی کند
- (22) گزینه 1 صحیح است. چون ذهابک و ایابک مصدر جانشین مفعول فیه هستند و نمی توان آنها را مفعول مطلق گرفت
- (23) گزینه 4 صحیح است . شرط نصب مصدر ... الف - مشترک با عامل خویش در فاعل ب - هماهنگ با عامل در زمان
- که در سه گزینه دیگر اعمال نشده است
- (24) گزینه 3 صحیح است. هرگاه مشغول عنه بعد از اداتی که مختص فعل هستند مانند استفهام و شرط قرار گیرد نصب مشغول عنه واجب است.
- (25) گزینه 3 صحیح است . یوسف منادی علم است و مبنی بر ضم و در گزینه 2 مندوب باید معرفه معین باشد و در 4 ادات ندبه فقط واو است.
- (26) گزینه 1 صحیح است . در گزینه دو جمله موجه نیست و در سه و چهار ادات إن و اذا نیست
- (27) گزینه 2 صحیح است . در اینجا اسم لای نفی به معرفه اضافه شده لذا منصوب نمی گردد
- (28) گزینه 3 صحیح است. چون در سایر گزینه ها مصدر جانشین ظرف ومفعول فیه است
- (29) گزینه 4 صحیح است.
- (30) گزینه 1 صحیح است.
- (31) گزینه 1 صحیح است . چون نکره و ادا به آن جایز است.
- (32) گزینه 1 صحیح است.
- (33) گزینه 4 صحیح است. هرگاه حال بر صاحب حال مقدم شود جایز است صاحب حال نکره بیاید
- (34) گزینه 1 صحیح است. یفتاً فعل ناقص است چون اصولاً (لیس و أخوات آن) هیچ وقت بصورت تام نمی آیند
- (35) گزینه 4 صحیح است . زیرا در اینجا هم ضمیر ها و هم ضمیر هو تاکید شده است.
- (36) گزینه 1 صحیح است. هرگاه اسم منصوبه بعد از خبر قرار بگیرد که مشبه به برای مبتدا باشد آن اسم منصوب تمییز است.
- (37) گزینه 2 صحیح است. هرگاه ابن بین دو علم قرار بگیرد نصب و بناء بر ضم منادا جایز است در غیر اینصورت فقط مبنی بر ضم است
- (38) گزینه 4 صحیح است.

- (39) گزینه 4 صحیح است.
- (40) گزینه 2 صحیح است.
- (41) گزینه 2 صحیح است. در برخی موارد ظرف منصرف به جمله اضافه می شود.
- (42) گزینه 1 صحیح است. صبر در گزینه یک اسم اصبح محذوف و مرفوع است و فاعل نمی باشد.
- (43) گزینه 1 صحیح است. در گزینه 2 هواء فاعل مناعون نیست بلکه مفعول است و در گزینه 3 و 4 زمان جمله گذشته است.
- (44) گزینه 3 صحیح است. آیها بعد از ضمیر متکلم "ی" قرار گرفته و اختصاص است.
- (45) گزینه 4 صحیح است. زیرا الانسان عطف بیان است.
- (46) گزینه 3 صحیح است. هرگاه مشغول عنه بعد از اداتی بیاید که مخصوص فعل است منصوب می باشد.
- (47) گزینه 1 صحیح است.
- (48) گزینه 3 صحیح است.
- (49) گزینه 1 صحیح است. کیف صدارت طلب است و حال و محلاً منصوب.
- (50) گزینه 1 صحیح است. باید به أنه ضمیر ها بچسبد و با فعل مذکر بیاید و بگوئیم صبّ
- (51) گزینه 4 صحیح است. عود (بازگشت) ضمیر به متأخر لفظاً و رتبه لذا ضمیر ها به الخیر بر می گردد.
- (52) گزینه 1 صحیح است. در گزینه یک فاعل فعل اول واو است و فاعل فعل دوم ضمیر تاء و فعل دوم نیاز به مفعول دارد و صادقون باید منصوب باشد
- (53) گزینه 1 صحیح است. در گزینه یک الکذب مبتدا و العیب معطوف به آن است.
- (54) گزینه 2 صحیح است. تر از ریشه وتر و مصدرش تره می باشد. تتر= تتر= تر= تر
- (55) گزینه 4 صحیح است.
- (56) گزینه 1 صحیح است.
- (57) گزینه 3 صحیح است.
- (58) گزینه 4 صحیح است. حتی در گزینه یک ابتدائیه و در گزینه 2 و 3 جاره است.
- (59) گزینه 3 صحیح است. تباتاً در گزینه یک مفعول مطلق نوعی و در گزینه چهار لایزول عنی صفت و مفعول مطلق نوعی است و گزینه 2 صبر مصدر جانشین فعل و مفعول مطلق.
- (60) گزینه 2 صحیح است. چون شرط مقدم شده لذا جواب قسم محذوف است

بخش دوم : ترجمه و اصول آن

مقدمه

ترجمه در اصطلاح عبارت است از یافتن نزدیک‌ترین و دقیق‌ترین معادل برای واژگان زبان مبدأ، به طوری که روش و سیاق گوینده، حفظ گردد.

از آنجایی که یکی از فنون بسیار مهم، فن تارجمه عربی / فارسی است در این مختصر تلاش شده، قواعد مهم مربوط به ترجمه آورده شود:

فصل اول: اسم

گفتار اول : ترجمه اسم

بند اول: ترجمه اسم‌های ملحق به مثنی

ترجمه اسم‌های ملحق به مثنی یکی از دشواریهای ترجمه است؛ زیرا تابع قاعده خاصی نیستند و اغلب سماعی‌اند مانند: الأُنْفَان: این واژه در ظاهر به معنای دو «بینی» است اما در اصل به معنای «بینی و دهان» است. بر این اساس است که گفته می‌شود:

ماتَ حَتَفَ أَنْفَيْهِ (و یا) ماتَ حَتَفَ أَنْفِهِ؛ به مرگ طبیعی از دنیا رفت.

الظُّهْرَانِ: به معنای «ظهر و عصر»؛ صَلَّيْنَا الظُّهْرَيْنِ: نماز ظهر و عصر را به جای آوردیم.

الْحَدَّثَانِ: به معنای «شب و روز»

الصَّغْرَانِ: به معنی «دو ماه محرم و صفر»

العاطْرَانِ: به معنای «فضل و ادب»، از این قسم اند.

بند دوم: ترکیب موصوف، صفت و مضاف، مضاف الیه

ترجمه ترکیبی موصوف، صفت و مضاف، مضاف الیه از فارسی به عربی و بالعکس بسیار بااهمیت است:

ترتیب موصوف، صفت و مضاف، مضاف الیه در فارسی:

1- (مضاف ، موصوف) + صفت + مضاف الیه؛ اتومبیلِ زیبایِ مریم

2- مضاف + (مضاف الیه ، موصوف) + صفت؛ اتومبیلِ مریمِ زیبا

و اکنون مقایسه آن در عربی:

1- (مضاف ، موصوف) + مضاف الیه + صفت؛ سَيَّارَةُ مَرِيَمَ الْجَمِيلَةُ

2- مضاف + (مضاف الیه ، موصوف) + صفت؛ سَيَّارَةُ مَرِيَمَ الْجَمِيلَةِ

نکته:

گاهی مضاف و مضاف الیه فارسی، در عربی موصوف و صفت است:

پارلمان ایران: البرلمان الايراني ؛ بانک مرکزی ایران: البنك المركزي الايراني

گاهی ترتیب فارسی [(مضاف ، موصوف) + صفت + مضاف الیه] در ترجمه به عربی به صورت موصوف و صفت و جار و مجرور ترجمه می شود:

روز جهانی قدس: اليوم العالمي للقدس (و یا) يوم القدس العالمي

روز اول عید: اليوم الاول للعید ؛ کشورهای صادر کننده نفت: البلدان المصدرة للنفط

گاهی در ترکیب موصوف و صفت و مضاف و مضاف الیه، صیغه مفرد فارسی در عربی جمع ترجمه می شود:

چند شهر بزرگ ایران: عدة مدن ايرانية كبرى

کوههای بلند پوشیده از برف ایران: جبال إيران الشاهقة المغطاة بالثلوج

بند سوم : موصوف و صفت مقلوب

گاهی در فارسی و عربی، موصوف و صفت به منظور زیبایی بلاغی و تأثیر بیشتر در مخاطب، به مضاف و مضاف الیه تبدیل می شود:

القدر العظيم (عظیم القدر) ؛ النفع العظيم (عظیم النفع)

مرد بزرگ (بزرگ مرد) ؛ مردان دلاور (دلاور مردان)

نکته:

1- گاهی موصوف و صفت در فارسی و عربی، مقلوب استعمال می شوند:

بیدار دل: يَقِظُ الفؤاد ؛ کم سعادت: قليل الحظ ؛ کوتاه قد: قصير القامة

گاهی موصوف و صفت مقلوب عربی در فارسی عیناً مقلوب استعمال می شوند:

قدیم الايام ، جلیل القدر

بند چهارم : صفت تفضیلی و عالی در مقایسه با «أفعل» تفضیل

صفت تفضیلی و عالی در فارسی به ترتیب با پسوندهای «تر» و «ترین» و در عربی بر وزن «أفعل» ساخته می شوند:

- صفت تفضیلی (تر) = «أفعل» + مین: عظیم تر از کوه: أَعْظَمُ مِنَ الْجِبَالِ

- صفت عالی (ترین) = «أفعل» + مضاف الیه: عظیم ترین کوه: أَعْظَمُ جَبَلٍ

همان طور که ملاحظه می شود اسم تفضیل عربی، هم بر صفت تفضیلی و هم بر صفت عالی فارسی دلالت می کند. البته اگر با «مِن» باشد صفت تفضیلی و اگر به صورت اضافه باشد صفت عالی است.

ترجمه «چندم یا چندمین» به عربی

ترجمه «چندم یا چندمین» به دلیل نداشتن معادل دقیق در عربی، مترجم را دچار سردرگمی می کند. در چنین حالتی

می توان از معادل تقریبی یعنی «کَم» و «رُتبه» به منظور پرسش، و اعداد ترتیبی یا وصفی برای پاسخ استفاده کرد:

پرسش: در دوره فوق لیسانس «چندم» شدی؟ کَم کَانَتْ رَتْبَتُكَ فِي الْمَاجِسْتِرْ؟

پاسخ: سوم آنها بود: كُنْتُ ثَالِثَهُمْ

از آنجا که پاسخ «چندم و چندمین» با استفاده از اعداد ترتیبی ساخته می شود اشاره مختصری به این اعداد ضرورت دارد.

بند پنجم : اعداد ترتیبی وصفی

اعداد ترتیبی وصفی اعدادی هستند که علاوه بر ترتیب، معنای وصفی نیز دارند. این اعداد در جنس، عدد، إعراب، معرفه و نکره بودن با موصوف مطابقت دارند:

الطَّالِبُ الْهَادِي عَشَرَ: دانشجوی یازدهم (مذکر) ؛ الطَّالِبَةُ الْهَادِيَّةُ عَشْرَةَ: دانشجوی یازدهم (مونث)

الطَّالِبُ الثَّانِي عَشَرَ: دانشجوی دوازدهم (مذکر) ؛ الطَّالِبَةُ الثَّانِيَّةُ عَشْرَةَ: دانشجوی دوازدهم (مونث)

اعداد بدون معدل عربی

گاهی در زبان فارسی از عددی سخن به میان می آید که معنای عددی از آن استنباط نمی شود بلکه معنای وصفی را در ذهن مخاطب تداعی می کند. این عدد یک است:

یک استاد باید هدایت گر باشد: عَلَى الْإِسْتَاذِ الْحَقِيقِيِّ أَنْ يَكُونَ هَادِيًا

یک زن باید به شخصیت خود احترام بگذارد: عَلَى الْمَرْأَةِ الْحَقِيقِيَّةِ أَنْ تَحْتَرِمَ شَخْصِيَّتَهَا

منظور از یک در این مثال‌ها «عدد یک» در مقابل «دو، سه یا بیشتر» نیست، بلکه یک استاد و یک زن به معنای استاد حقیقی و زن حقیقی است.

ترجمه «اندی» در عربی

در فارسی اعداد مبهمی مانند «اندی» وجود دارد که محدوده آنها بین (سه تا نه) است. معادل این واژه در عربی «نِیْف و بَضْع و بَضْعَه» است:

چهل سال و «اندی» گذشت: مَضَى بَضْعٌ و أَرْبَعُونَ سَنَةً

بیست سال و «اندی» درس خواندم: دَرَسْتُ عِشْرِينَ و نِیْفَ سَنَةٍ

بَضْع و نِیْف: «بضع» عددی است که کمتر از سه و بیشتر از نه نیست. بدین ترتیب مدلول آن یکی از اعداد (3 تا 9) است. «بضع» مانند «تِسْع و تِسْعَه» استعمال می شود یعنی می تواند به سه صورت ذکر شود:

1- مفرد: بَضْعُ فَتَيَاتٍ ، بَضْعَةُ غُلَمَانٍ

2- مرکب: أَقْبَلَتْ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، أَقْبَلَتْ بَضْعَ عَشْرَةِ امْرَأَةٍ

3- معطوف: غَابَ بَضْعٌ و عِشْرُونَ فَتَاهُ

«نیف» عددی مذکر است که مدلول آن یکی از اعداد (1 تا 9) است. این واژه عموماً بعد از عقود یعنی (10، 20، ...، 90) و «مئه و «ألف» ذکر می شود.

ضمیر شأن و قصه در مقایسه با فارسی

ضمیر شأن و قصه، ضمیری است که به قصد تأکید، مهم جلوه دادن امری و یا عظمت بخشیدن به آن، در آغاز جملات عربی ذکر می شود. نحویان مرجع این ضمیر را در صورت مذکر بودن «الشَّان» و در صورت مؤنث بودن «القِصه» می دانند. ضمیر شأن همانند دیگر الفاظ باید ترجمه شود.

در ترجمه این ضمیر می توان از «شأن و منزلت چنین است ، قصه چنین است ، مطلب چنین است ، حقیقت امر در واقع امر چنین است» استفاده کرد:

- إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ: شأن و منزلت چنین است که کافران رستگار نمی شوند.

- إِنَّهُ (أَنْهَا) فِي هَذَا الْعَصْرِ نَرَى أَشْيَاءَ عَجِيبَةٍ: حقیقت امر چنین است (قصه چنین است) که در این روزگار چیزهای عجیبی می بینیم.

ضمیر فصل یا عماد در ترجمه

ضمیر فصل یا عماد ضمیری است که غالباً بین مبتدا و خبر، قرار می گیرد و هدف از آن تأکید بیشتر و انحصار است. در

ترجمه این نوع ضمایر، می توان از الفاظی مانند: « تنها، همان، در حقیقت، حقیقتاً، منحصرأ، در واقع » استفاده کرد:

- اولئک هُم المفلحون: آنان همان رستگارانند - آنان در حقیقت رستگاران [واقعی] اند.

- الفیل الافریقی هو أضخم اللبونات العاشیه:

تنها فیل آفریقایی تنومندترین پستانداران گیاهخوار است.

فیل آفریقایی در حقیقت تنومندترین پستانداران گیاهخوار است.

اهمیت مذکر و مونث در ترجمه

در زبان عربی مذکر و مونث از هم متمایز شده اند. نکته جالب توجه در این تقسیم بندی آن است که بسیاری از جاندارانی

که تاثیر زیادی در چرخه زندگی عرب نداشته، یک لفظ دارند و مونث آنها چندان مورد توجه نبوده است:

الذَّئِب: روباه ؛ الذَّئِب: گرگ ؛ الذَّئِب: خرس

الغُرَاب: کلاغ ؛ العُصفور: گنجشک ؛ الارنب: خرگوش

اما جاندارانی که اهمیت بیشتری در زندگی آنها داشته، غالباً مذکر و مونثشان از یکدیگر تفکیک شده است:

الثَّور: گاو نر، البقره: گاو ماده - الجمل: شتر نر، الناقه: شتر ماده - الدیک: خروس، الدجاج: مرغ

بند ششم: اسم اشاره در تطبیق با فارسی

اسم اشاره در عربی، با صفت اشاره فارسی منطبق است. تنها تفاوت اسم اشاره با صفت اشاره در تقدم و تاخر آن در دو

زبان است:

در فارسی: صفت اشاره + (مشارالیه ، مضاف) + مضاف الیه: این میز من

در عربی: (مشارالیه ، مضاف) + مضاف الیه + اسم شاره: مِنْصَدَتِي هَذِهِ

بند هفتم: منادا و ترجمه آن

منادای عربی در بسیاری از موارد با نظیر خود در فارسی متفاوت است:

یا مَنْ يُحِبُّهُ النَّاسُ:

ترجمه غیر دقیق: ای کسی که مردم او را دوست دارند.

ترجمه صحیح: ای کسی که مردم تو را دوست دارند.

یا ایُّهَا الذِّینَ آمَنُوا:

ترجمه غیر دقیق: ای کسانی که ایمان آوردند.

ترجمه صحیح: ای کسانی که ایمان آوردید.

بدیهی است که همیشه خطاب ندا، شخص حاضر است و هرگز غایب مورد ندا قرار نمی گیرد.

ترجمه منادای اسم فاعل

اگر منادا اسم فاعل باشد به دو صورت قابل ترجمه است:

۱- ترجمه فعلی:

یا عَالِماً بما فی الضمیر! ای کسی که از درون همه آگاه هستی!

یا ساقیَ الظَّمآن! ای کسی که تشنه را سیراب می کنی!

۲- ترجمه اسم فاعلی:

یا عَالِماً بما فی الضمیر! ای داننده اسرار درون!

یا ساقیَ الظَّمآن! ای سیراب کننده تشنه!

نکته: اگر منادا، اسم مفعول، صفت مشبیه و یا صیغه مبالغه باشد، همانند اسم فاعل، به دو صورت قابل ترجمه است.

بند هشتم: استغاثه

استغاثه عبارت است از استمداد فرد یا جماعتی برای نجات و رهایی از دست فرد یا جماعتی دیگر:

- یا لِّلْخُرَّاسِ لِلْعَدُوِّ! نگهبانان از دست دشمن به دادم برسید.

- یا لِّلنَّاسِ لِلْغَرِیقِ! ای مردم به داد غرق شده برسید.

حال مفرد در ترجمه

حال مفرد معمولاً به دو صورت قابل ترجمه است:

- مفرد: در این روش حال مفرد، به دو صورت ترجمه می شود:

الف) قید حالت:

خَرَجَ الْفُطْلُ مِنَ الْبَيْتِ مُسْرِعاً: کودک شتابان از منزل خارج شد.

أتی ضاحكاً: خندان آمد.

(ب) «در حال» + مصدر:

لَقِيْتُهُ سَائِراً: در حال رفتن او را دیدم.

جاء مَتَبَسِّماً: در حال تبسم آمد.

- جمله: در این روش می توان حال مفرد را به صورت جمله ترجمه کرد:

جلستُ بقرب أستاذی شاکراً عواطفه: نزدیک استادم نشستم در حالی که از عواطف (احساسات) او سپاسگزاری می کردم.

ترجمه غیر جمله ای: سپاسگزار عواطف استادم، نزدیک او نشستم.

كُنَّا نَقْرَأُ الْمَجْلَدَ ذَاكِرِينَ مَحْسَنَاتِهَا وَسَيِّئَاتِهَا: مجله را می خواندیم در حالی که خوبیها و بدیهایش را بر می شمردیم.

بند نهم: ترجمه مفعول مطلق

مفعول مطلق معمولاً به شیوه های زیر ترجمه می شود:

- نَظَرَ الشَّيْخُ إِلَيْهِ نَظْرَةَ الْإِب: پیرمرد نگاهی پدران به او کرد. (و یا) شیخ نگاهی همچون نگاه پدر به او کرد.

- نَبَتَ الْقَمْحُ نَبْتَهُ جَدِيدَةً: گندم با رویشی جدید، روید.

- امْتَحَنُوا امْتِحَاناً يَسِيراً قَصِيراً: امتحانی ساده و کوتاه دادند.

- يَنْظُرُونَ إِلَى الدُّنْيَا نَظْرَةَ خَائِفٍ: همچون نگاه ترسان از دنیا به دنیا می نگرند.

- أَحَبُّ الْحَيَاةِ حُبّاً صَادِقاً: با عشقی صادقانه زندگی را دوست دارم.

- حَدَّثَ فِي وَجْهَيْهَا تَحْدِيقاً: به شدت در چهره او خیره شد.

مفعول مطلق عددی معادل «قید عدد» در فارسی است:

ضَرَبْتُهُ ضَرْبَتَيْنِ: دوباره او را زدم.

نکته: مفعول مطلق نوعی، اغلب افاده تشبیه می کند که در فارسی قید تشبیه نامیده می شود. بر این اساس ترجمه این

قبیل مفعولها با کلماتی مانند: «بسان»، «امثال» «مانند»، «شبيه» همراه است:

- يُصَفِّقُ تَصْفِيقَ الْإِعْجَابِ: مانند کسی که شگفت زده شده کف می زند.

- ضَحِكْنَا ضَحْكَ طِفْلَيْنِ مَعاً: مانند خنده دو کودک با یکدیگر خندیدیم.

ترجمه مفعول مطلق که عاملش حذف شده

مفعول مطلقى که عاملش حذف شده معمولاً به دو صورت قابل ترجمه است:

- جمله‌ای: در این روش مفعول مطلق با توجه به عامل محذوفش ترجمه می شود:

صَبْرًا (إِصْبِرْ صَبْرًا): قدری صبر کن ؛ عَفْوًا: معذرت می خواهم ؛ مَهْلًا: قدری درنگ کن

- تک واژه ای: شُكْرًا: تشکر ؛ سَمْعًا و طَاعَةً: چشم، اطاعت ؛ عَفْوًا: معذرت

بند دهم: مفعول له و ترجمه آن

در عربی برای بیان علت وقوع فعل از مصدری استفاده می شود که «مفعول لاجله یا مفعول له» نامیده می شود:

طَلَبَ الْخُلُوةَ تَوَسُّلاً إِلَى السُّلْوَانِ: به منظور رسیدن به آرامش، خلوت طلبید.

مفعول له در ترجمه، معمولاً معادل الفاظ زیر است:

به علت ، به عنوان ، به خاطر ، به جهت

- ضَرْبَتُهُ تَأْدِيبًا: او را به منظور تربیت زدم. (و یا) او را به قصد تربیت زدم.

- جَنَتْ احْتِرَامًا لِأَرَأْنَكَ: از باب احترام به نظرات شما آمدم.

- يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ: انگشتها را در گوشها کنند از بیم آن که صاعقه رسد به ایشان از بیم مرگ.

- أَطْلَقْتُ سَرَاحَهُ نَظْرًا إِلَى مَوَدَّةٍ كَانَتْ بَيْنَنَا: نظر به دوستی و مودتی که بین ما بود، او را آزاد کردم.

تأکید در تطبیق با فارسی

در نحو زبان عربی دو نوع تأکید با عنوان لفظی و معنوی معرفی شده است:

الف) تأکید لفظی: تأکید لفظی آن است که اسم، فعل، حرف و یا جمله، عیناً تکرار شود:

- هَتَفَ النَّاسُ بِاسْمِهِ قَائِلًا: يَوْسُفُ يَوْسُفُ: مردم، یوسف یوسف گویان، به نام او شعار دادند.

- إِنْقَضَ إِنْقَضَ عَلَى الْعَدُوِّ: بر دشمن پرید، پرید

- أَجَابَ الْقَوْمُ: نَعَمْ نَعَمْ: قوم گفتند: آری آری

- أَيَّدَهُ الشَّعْبُ قَائِلًا: نُسَاعِدُكُمْ، نُسَاعِدُكُمْ: مردم او را با این سخن تأیید کردند که: تو را یاری می کنیم، تو را یاری می کنیم.

ب) تأکید معنوی: تأکید معنوی آن است که اسم با الفاظی همچون «نفس، عین، کل، أجمع، عامه، کلا، کلتا» مورد تأکید

قرار گیرد:

- كنتُ حاضراً في النصفِ الأوَّلِ مِنَ الشَّهْرِ نفسه: من در نیمه اول همین ماه حاضر بودم.

- جاء سعيدٌ نفسه: سعيد خودش آمد.

- جاء الاطفال كلهم: بچه ها همگی آمدند.

در بسیاری از جملات، فاعل، مفعول، و یا سایر اجزای جمله مورد تأکید قرار می گیرند در حالی که در تقسیم بندی بالا جای ندارند و از توابع نحوی هم محسوب نمی شوند. دو بند زیر از جمله مواردی هستند که موجب تأکید می شوند اما تأکید نحوی به حساب نمی آیند:

الف) اگر اسم مؤخری، در جمله مقدم شود، آن اسم مورد تأکید قرار گرفته است:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ، به جای نَعْبُدُكَ

رَأَى إِبْرَاهِيمَ يَوْسُفَ، به جای رَأَى يَوْسُفَ إِبْرَاهِيمَ

ب) مقدم شدن مبتدائی که خبرش جمله فعلیه است بیانگر اهمیت و تأکید آن است؛ زیرا به طور طبیعی مبتدا می توانست فاعل جمله فعلیه باشد: الْأَطْفَالُ جَاؤُوا، به جای جَاءَ الْأَطْفَالُ

بند یازدهم: موصولها و مشکلات ترجمه «که»

الف) معنای که با استفاده از موصولهای خاص:

موصولهای خاص آنهایی هستند که (مفرد، مثنی، جمع) و (مذکر، مؤنث) دارند. این موصولها عبارتند از: الَّذِي، الَّذَانِ (الَّذَيْنِ)، الَّذِينَ، الَّتِي، اللَّتَانِ (اللَّتَيْنِ)، اللَّاتِي:

- کسی که آمد عمویم بود: الَّذِي جَاءَ كَانَ عَمِّي

- آنچه که تو را چنین به خنده می اندازد چیست؟ مَا الَّذِي يَضْحَكُكَ هَكَذَا؟

- آنهایی که منازل و قصرها را در تملک دارند کیانند؟ مَنِ هُمُ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ الدُّوْرَ وَالْقُصُورَ؟

ب) معنای که با استفاده از موصولهای مشترک:

موصولهای مشترک آنهایی هستند که مذکر و مؤنث شان یکسان است، با این تفاوت که «من» برای عاقل و «ما» برای غیر استعمال می شود:

- إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ: خداوند آنچه را که شما انجام می دهید، می داند.

- يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: آنچه که در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح می کند.

ج) معنای که با استفاده از اسمهای شرط (من و ما) :

با استفاده از «مَنْ» و «مَا» ی شرطیه نیز معنای «که» حاصل می شود:

- مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ: هر که از رسول خدا اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است.

- وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ: و هر که در راه خدا و رسول او از وطن خویش مهاجرت کند سپس مرگ او را دریابد، اجر و مزد او بر عهده خداوند است.

د) معنای که با استفاده از «ال» موصوله:

«ال» موصوله آن است که بر اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، صیغه مبالغه وارد شود:

- الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَائِلِ: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: سپاس آن خدایی که می فرماید: با سختی، آسانی است.

در این مثال «ال» در «القائل» موصوله است.

ه) معنای که با استفاده از «أَنْ» و «مَا» مصدریه:

استفاده از «أَنْ» و «مَا» مصدریه یکی دیگر از روشهای ترجمه «که» به عربی است:

- می خواهم که اتاق بالای آن منزل را اجاره کنم: أُرِيدُ أَنْ أَسْتَأْجِرَ الْغُرْفَةَ الْعُلْيَا مِنْ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ. معنای مصدری: أُرِيدُ إِسْتِجَارَ الْغُرْفَةِ

- بعد از آن که از وطن دوری گزید (کوچ کرد)، او را دیدم: زرته بعد أَنْ [بعد ما] نَزَحَ عَنِ الْوَطَنِ. معنای مصدری: بَعْدَ تَرْوُجِهِ عَنِ الْوَطَنِ

- کودک آن چنان که پدرش شنا می کند، شنا کرد: سَبَّحَ الطِّفْلُ مِثْلَمَا يَسْبَحُ ابْنُهُ
معنای مصدری: مِثْلَ سَبَاحِهِ ابْنِهِ

بند دوازدهم : تأویل به مصدر در فارسی و عربی

تأویل به مصدر در زبان عربی به چند صورت ساخته می شود:

أَنْ + مصدریه + مضارع ؛ أَنْ + اسم و خبر ؛ ما مصدریه + ماضی

- أَشْتَقُّ إِلَى أَنْ أَتَنَاوَلَ الْفُطُورَ مَعَ أَفْرَادِ الْإِسْرَةِ: اشتیاق دارم که ناشتا را با اعضای خانواده صرف کنم.

تأویل به مصدر: أَشْتَقُّ إِلَى تَنَاوُلِ الْفُطُورِ مَعَ أَفْرَادِ الْإِسْرَةِ: به ناشتا خوردن با افراد خانواده اشتیاق دارم.

- سَمِعْتُ أَنَّكَ نَجَحْتَ: شنیدم که موفق شدی.

تأویل به مصدر: سَمِعْتُ نَجَاحَكَ: موفق شدنت را شنیدم.

(و) معنای که با استفاده از «أَنَّ»:

- فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ذَعَاكَ إِلَى مَأْذِبِهِ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهَا: به من خبر رسیده که مردی از جوانمردان اهل بصره تو را به ضیافتی دعوت کرده و تو بدان شتافته‌ای.

(ز) معنای که با استفاده از «حَتَّى»:

- لَمْ أَكُذْ أَسْتَعْمَلِ الدَّوَاءَ حَتَّى تَحْسَنَ حَالِي: همین که دارو را خوردم حالم بهبود یافت.

(ح) معنای که با استفاده از جمله وصفیه:

- رَأَيْتُ رَجُلًا يَضْحَكُ: مردی را دیدم که می خندید.

- فِي الْخَلْمِ رَأَيْتُ شَحْرُورًا يُغَرِّدُ فَوْقَ قُوْهِهِ بُرْكَانٍ ثَائِرٍ: در رویا سار سیاهی (نوعی پرنده) دیدم که بالای دهانه آتشفشانی خروشان چهچه می زد.

(ط) معنای که با استفاده از منادای موصول:

- يَا مَنْ لَا يَتَعَدَّى عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ: ای کسی که بر اهل مملکت تجاوز نمی کنی!

- يَا مَنْ يُلَوِّمُنِي فِي الْحُبِّ! ای کسی که مرا در عشق ملامت می کنی!

(ی) معنای که با استفاده از «مَا إِنَّ ... حَتَّى» و «لَمْ يَكُنْ ... حَتَّى»:

- مَا إِنَّ يَصِلَ الْفَلَّاحُ إِلَى حَقْلِهِ حَتَّى يَنْفَقَهُ الْحَيَوَانَاتُ وَ يَحْلِبُهَا ثُمَّ يُطْلِقُهَا إِلَى الْمَرَاعَى: به محض اینکه کشاورز به مزرعه خود می‌رسد، به حیوانات رسیدگی می‌کند و آنها را می‌دوشد. سپس در چراگاهها رها می‌کند.

- لَمْ يَكُنْ يَقْتَرِبْ مِنِّي حَتَّى سَمِعَ صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ: هنوز به من نزدیک نشده بود که صدای مؤذن را شنیدم.

بند سیزدهم: ترجمه مصادر عربی به فارسی

مصادر عربی، معمولاً به دو صورت قابل ترجمه هستند:

(الف) ترجمه مصدری: در این شیوه، مصدر عیناً به فارسی ترجمه می‌شود:

- تَرَجَعَ قَلِيلًا إِلَى الْوَرَاءِ وَ وَقَفَ بَجَانِبِ صَدِيقِهِ كَأَنَّهُ قَلْبُهُ يُرْفَرُ لِلْجُلُوسِ هُنَا لِكَ: او کمی به عقب برگشت و در کنار دوستش ایستاد. گویی دلش برای نشستن آنجا پرپر می زد.

- حَاوَلْتُ مَرَّتَيْنِ لِلتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ لِأَسْتَطِلَعَ حَقِيقَتَهُ: دوبار برای نزدیک شدن به او تلاش کردم تا حقیقت حالش را جويا شوم.

(ب) ترجمه فعلی: در این شیوه، مصدر در قالب فعل به فارسی ترجمه می شود:

- تَرَجَعَ قَلِيلاً إِلَى الْوَرَاءِ وَ وَقَفَ بِجَانِبِ صَدِيقِهِ كَأَنَّهُ قَلْبَهُ يُرَفِّفُ لِلْجُلُوسِ هُنَا لَكَ؛ يَعْنِي لِيَجْلِسَ: او کمی به عقب برگشت و در کنار دوستش ایستاد. گویی دلش پرپر می زد آنجا بنشیند.

- حَاوَلْتُ مَرَّتَيْنِ لِلتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ لِأَسْتَطِلَعَ حَقِيقَتَهُ؛ يَعْنِي لِاتَّقَرَّبَ: دوبار تلاش کردم به او نزدیک شوم تا حقیقت حالش را جويا شوم.

عمل مصدر در عربی و ترجمه آن به فارسی

مصادر عربی در صورت فراهم شدن شرایط، همانند فعل خود عمل می کنند. بدین معنا که اگر فعل آنها لازم باشد، فاعل و در صورت متعدی بودن علاوه بر فاعل، مفعول هم می گیرند. این مصادر معمولاً در فارسی به صورت زیر ترجمه می شوند:

- اَعْتَبَارُ الْعَدُوِّ ضَعِيفاً دَلِيلٌ عَلَى قِلَّةِ الْعَقْلِ (متعدی به دو مفعول): ضعیف شمردن دشمن، نشان کم خردی است. و یا دشمن را ضعیف شمردن دلیل کم خردی است.

- تَحْقِيرُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ ضَرْبٌ مِنَ الذَّلَّةِ (متعدی به یک مفعول): خویشتن را خوار شمردن نوعی ذلت و خواری است. و یا خوار شمردن خویش نوعی ذلت و خواری است.

- بِعَشْرَتِكَ الْكِرَامُ تُعَدُّ مِنْهُمْ: با معاشرت کردن با بزرگان از آنان محسوب می شوی.

گفتار دوم: ترجمه فعل

زمان اصلی فعل از سه زمان گذشته، حال و آینده تجاوز نمی کند ولی در هر یک از زمان های اصلی، ساختمان های گوناگونی وجود دارد، که در موضع خاص خود استعمال می شود و در این بخش به این موارد اشاره می گردد:

بند اول: ماضی

فعل ماضی فعلی است که بر زمان گذشته دلالت کند این فعل در فارسی اقسامی دارد که عبارتند از: ماضی مطلق، بعید، استمراری، نقلی، نقلی مستمر، التزامی، أبعد و ملموس

ماضی ساده یا مطلق

ماضی ساده در زبان فارسی، فعلی است که بر واقع شدن یا واقع نشدن کاری و یا پدید آمدن یا نیامدن حالتی، در زمان گذشته دلالت می کند. این فعل با ماضی عربی منطبق است.

ماضی ساده منفی در عربی:

1- ما نافیہ + فعل ماضی

2- لَمْ + مضارع همان فعل

- پدرم در انتظارم نبود: ما كَانَ والدی فی انتظاری؛ لَمْ یکن والدی فی انتظاری

- نه، فریاد کشید، نه آه کشید، نه اشکی ریخت و نه سخنی گفت:

لَمْ یصرْخ و لَمْ یتنهّد (لَمْ یثأوّه) و لَمْ یدرِف دَمعه و لَمْ یفّه بکلمه.

- رسیدنم در این ساعت مورد انتظار نبود: لَمْ یکن وصولی هذه الساعة متوقعاً.

نکته:

1- آوردن لا بر ماضی، غالباً معنای فعل را دعایی می‌کند:

لا رزقه الله: خداوند او را روزی ندهد!

لاشفاه الله: خداوند او را شفا ندهد!

2- گاهی فعل مضارع مجزوم به لَمْ با توجه به سیاق کلام، معنای ماضی ساده منفی را نمی‌رساند:

- کُلُّنا ندري أَنَّ هذه المرأة لَمْ تحسّ بهذه السعادة مِنْ قَبْلُ و لَمْ تَشعُرْ بِلَذَّةٍ؛ همه ما می‌دانیم که این زن قبلاً این سعادت

را احساس نکرده و لذتی نیز درک نکرده است. (معنای ماضی نقلی منفی)

۲- ماضی بعید

ماضی بعید در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا نیامدن حالتی، در گذشته دور و

یا قبل از عمل دیگری واقع شده باشد دلالت کند.

معادل ماضی بعید در عربی:

فعل ناقصه كَانَ به مقتضای صیغه + قَدْ + ماضی فعلِ مورد نظر

فعل ماضی + فاعل و یا مفعول (معرفة) + واو حالیه + قَدْ + ماضی فعلِ مورد نظر

ماضی بعید منفی در عربی:

ما نافیہ + كَانَ + ماضی همان فعل

لَمْ + یُکُون + ماضی همان فعل

لَمْ + یُکَاد + مضارع همان فعل + حتّی + فعل بعدی

ما نافیہ + کاذ + مضارع همان فعل + حَتَّى + فعل بعدی

- وقتی باران بارید، من در مسابقه برنده شده بودم؛ کُنْتُ قَدْ قُزْتُ فِي الْمُبَارَاةِ عِنْدَمَا نَزَلَ الْمَطَرُ.

- راننده نتوانسته بود از خطر رهایی یابد؛ لَمْ يَكُنِ السَّائِقُ اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَخَلَّصَ مِنَ الْخَطَرِ.

نکته:

گاهی در فارسی یکی از فعل‌ها به قرینه لفظی حذف می‌شود:

- احمد کتابی تالیف کرده و در آن به این مسایل اشاره کرده بود؛ كَانَ أَحْمَدُ قَدْ أَلَفَ كِتَابًا وَ فِيهِ أَشَارَ إِلَى هَذِهِ الْمَسَائِلِ.

گاهی بدون کان نیز معنای ماضی بعید فهمیده می‌شود:

- عِنْدُئِذٍ لَبِثَ النَّاسُ صَامِتِينَ كَأَنَّ هَيْبَةَ الْمَوْتِ قَدْ سَلَبَتْهُمْ الْقُوَّةَ وَ الْحِرَاكَ؛ در آن هنگام مردم ساکت بر جای ماندند،

گویى هیبت مرگ، قدرت و حرکت را از آنها ربوده بود.

گاهی کان + اسم مفعول معادل ظاهری ماضی بعید مجهول به نظر می‌آید در حالی که معادل این قبیل جمله‌ها در

فارسی، اسمیه است و نه فعلیه:

كَانَ أَحْمَدُ مَضْرُوبًا؛ احمد زده شده بود.

ماضی بعید معلوم از زدن:

دوم شخص مفرد: كُنْتُ قَدْ ضَرَبْتُ، كُنْتُ قَدْ ضَرَبْتُ؛ لَمْ تَكُنْ ضَرَبْتُ، لَمْ تَكُنْ ضَرَبْتُ

ماضی بعید مجهول از زدن:

دوم شخص مفرد: كُنْتُ قَدْ ضَرَبْتُ، كُنْتُ قَدْ ضَرَبْتُ؛ لَمْ تَكُنْ ضَرَبْتُ، لَمْ تَكُنْ ضَرَبْتُ

ماضی استمراری

ماضی استمراری در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری یا پدید آمدن

یا نیامدن حالتی، در گذشته به صورت مستمر دلالت کند.

معادل معنایی ماضی استمراری در عربی:

كانَ یا عادَ + مضارع همان فعل

لو + فعل شرط و جواب شرط

فعل ماضی + فاعل و یا مفعول (معرفه) + واو حالیه + مبتدا + خبر (فعل مضارع)

فعل ماضی + فاعل یا مفعول (نکره) + جمله وصفیه ای که فعلش مضارع باشد.

معادل معنایی ماضی استمراری منفی در عربی:

ماکانَ + مضارع همان فعل

ماکانَ + لام جُود + مضارع منصوب همان فعل

کانَ + لا + مضارع همان فعل

لَمْ + یکون + مضارع همان فعل

لَمْ + یعودُ + مضارع همان فعل

- دانشجویان در آب غوطه‌ور می‌شدند: کانَ (عادً) الطُّلابُ یَغُوصُونَ فی الماءِ.

- اگر درس می‌خواندیم موفق می‌شدیم: لَوْ دَرَسْنَا لَنَجَحْنَا

- کودک با سیم‌های برق بازی کرد، در حالی که نمی‌دانست آنها خطرناک هستند؛ لَعِبَ الطِّفْلُ بِالْأَسْلَکِ الْکَهْرَبَیَّةِ وَ هُوَ لَا یَدْرِی أَنَّهَا خَطَرَةٌ.

- هیچ یک از آنها دیگری را نمی‌شناخت؛ لَمْ یَكُنْ یَعْرِفُ أَحَدُهُم الْآخَرَ.

ماضی استمراری معلوم از زدن:

دوم شخص مفرد: کُنْتَ تُضْرِبُ، کُنْتَ تُضْرِبُ؛ لَمْ تَكُنْ تُضْرِبُ، لَمْ تَكُنْ تُضْرِبُ

ماضی استمراری مجهول از زدن:

دوم شخص مفرد: کُنْتَ تُضْرَبُ، کُنْتَ تُضْرَبُ؛ لَمْ تُكُنْ تُضْرَبُ، لَمْ تُكُنْ تُضْرَبُ

ماضی نقلی

ماضی نقلی در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع کاری یا پدید آمدن یا نیامدن حالتی در گذشته دلالت کند که نتیجه آن تا زمان حال ادامه داشته باشد.

معادل معنایی ماضی نقلی در عربی:

1 - قَدْ + ماضی فعلِ مورد نظر

2- طَالَمَا، کَثَرَمَا، قَلَّمَا + ماضی همان فعل

ماضی نقلی منفی در عربی:

1- لَمَّا + فعل مضارع

2- لَمَّا + فعل مضارع + بَعْدُ

3- لَمْ + فعل مضارع + بَعْدُ

- راننده پنجاه کیلومتر از راه را پیموده است؛ قد قَطَعَ السَّائِقُ خَمْسِينَ كِيلُومِتْرًا مِنَ الطَّرِيقِ.

- مدت‌هاست که ناامید شده است: طَالَمَا خَابَ رَجَاؤُهُ

- هنوز نوشته‌ها را خط نزده است؛ لَمَّا يَشْطُبِ الْكِتَابَاتِ.

نکته:

گاهی فعل ماضی + حال مفرد به معنای ماضی نقلی است:

رَأَيْتُهُ مُلْقًى عَلَى الْفِرَاشِ؛ دیدم در بستر افتاده است

افزودن قَدْ بر مضارع، اغلب به معنای تقلیل است:

قَدْ يَجُودُ الْبَخِيلُ؛ گاهی بخیل جود و کرم می‌کند.

ماضی نقلی معلوم از زدن:

دوم شخص مفرد: قَدْ ضَرَبْتُ، قَدْ ضَرَبْتُ؛ لَمَّا تَضَرَّبَ، لَمَّا تَضَرَّبِي

ماضی نقلی مجهول از زدن:

دوم شخص مفرد: قَدْ ضَرَبْتُ، قَدْ ضَرَبْتُ؛ لَمَّا تَضَرَّبَ، لَمَّا تَضَرَّبِي

ماضی نقلی مستمر فعلی است که از ماضی نقلی و ماضی استمراری گرفته شده باشد.

معادل معنایی ماضی نقلی مستمر در عربی همانند ماضی استمراری ساخته می‌شود.

معادل معنایی ماضی نقلی مستمر منفی همانند ماضی استمراری منفی ساخته می‌شود:

ما كَانَ + مضارع همان فعل

ما كَانَ + لام جحدود + مضارع منصوب همان فعل

كَانَ + لا + مضارع همان فعل

لَمْ + یكون + مضارع همان فعل

لَمْ + يَعُودُ + مضارع همان فعل

- كَانَ الْأَدَبَاءُ وَالْفَنَّاوْنَ يُعْنُونَ التَّرَاثَ الثَّقَافِيَّ لِذَلِكَ الزَّمَنَ وَ يُوصِلُونَهُ مِنْ جِيلٍ إِلَى جِيلٍ آخَرَ؛ ادیبان و هنرمندان ... میراث

فرهنگی آن زمان را غنی تر می ساخته اند و آن را از نسلی به نسل دیگر می رسانده اند.

- مَا كَانَ يَكْتَبُ وَظَائِفَهُ الدَّرَاسِيَّةَ؛ تکالیف درسی اش را نمی نوشته است.

ماضی نقلی مستمر معلوم از زدن:

دوم شخص مفرد: كُنْتَ تَضْرِبُ، كُنْتَ تُضْرِبُ؛ لَمْ تَكُنْ تَضْرِبُ، لَمْ تَكُونِ تُضْرِبُ

ماضی نقلی مستمر مجهول از زدن:

دوم شخص مفرد: كُنْتَ تُضْرَبُ، كُنْتَ تُضْرَبُ؛ لَمْ تَكُنْ تُضْرَبُ، لَمْ تَكُونِ تُضْرَبُ

ماضی التزامی

ماضی التزامی در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا نیامدن حالتی در گذشته همراه با

شک و تردید یا آرزو و تمنی دلالت کند.

معادل معنایی ماضی التزامی در عربی:

لَيْتَ يَا لَعْلَ + ضمیر متصل یا اسم ظاهر + یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر

رَبِّمَا + یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر

یَحْتَمَلُ + أَنْ + یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر

معادل معنایی ماضی التزامی منفی در عربی:

لَيْتَ يَا لَعْلَ + ضمیر متصل یا اسم ظاهر + لا یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر

رَبِّمَا + لا یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر

یَحْتَمَلُ + أَنْ + لا یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر

ماضی التزامی معمولاً با کلماتی مانند شاید، ای کاش، احتمالاً، اگر و ... همراه است.

- شاید پلیس، یکی از سارقان را دستگیر کرده باشد؛ إِنَّهُ رَبِّمَا یكونُ الْبُولِیسُ قَدْ أَلْقَى الْقَبْضَ عَلَى أَحَدِ السَّارِقِینَ.

- درست نمی دانم شاید نرفته باشد؛ لَسْتُ أَدْرِ بِالضَّبْطِ، یَحْتَمَلُ أَنْ لَا یكونَ قَدْ ذَهَبَ.

ماضی التزامی معلوم از زدن:

دوم شخص مفرد: رَّبِّمَا تَكُونُ قَدْ ضَرَبْتَ، رَّبِّمَا تَكُونِينَ قَدْ ضَرَبْتَ؛ رَّبِّمَا لَا تَكُونُ قَدْ ضَرَبْتَ

ماضی التزامی مجهول از زدن:

دوم شخص مفرد: رَّبِّمَا تَكُونُ قَدْ ضَرَبْتَ، رَّبِّمَا تَكُونِينَ قَدْ ضَرَبْتَ؛ رَّبِّمَا لَا تَكُونُ قَدْ ضَرَبْتَ

بند دوم : فعل مضارع

فعل مضارع در فارسی چهار نوع است:

مضارع ساده

مضارع ساده در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی، در زمان حال یا آینده دلالت کند و فاقد پیشوند می یا بِ باشد.

مضارع ساده فارسی با مضارع عربی - به شرط خالی بودن از ناصب یا جازم - مطابقت می کند.

مضارع ساده از فعل «زدن»

دوم شخص مفرد: تَضْرِبُ، تَضْرِبِينَ

مضارع اخباری

مضارع اخباری در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند.

معادل مضارع اخباری در عربی

1- فعل مضارع به شرط خالی بودن از ناصب و جازم

2- استفاده از اسم فاعل به عنوان خبر، در جمله اسمیه

معادل معنایی مضارع اخباری منفی در عربی:

1- لا نافية + فعل مضارع

2- ليسَ + فعل مضارع

3- ما نافية + فعل مضارع

- روزها از پسِ شبها می آیند: تَأْتِي الْيَوْمُ إِثْرَ اللَّيْلِ

- سه ماه دیگر به دانشگاه می‌آییم: نَرْجِعُ إِلَى الْجَامِعَةِ بَعْدَ مُضَى ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ

- روغن نشت می‌کند: يَتَسَرَّبُ الزَّيْتُ ، الزَّيْتُ مُتَسَرِّبٌ

- دانش‌آموز عربی را به خوبی بلد نیست: التَّلْمِيزُ لَا يُجِيدُ (لَا يَتَقِنُ) (لَا يَحْذِقُ) الْعَرَبِيَّةَ

مضارع اخباری معلوم از «زدن»

دوم شخص مفرد: تَضْرِبُ ، تُضْرَبُ ؛ لَا تَضْرِبُ ، لَا تُضْرَبُ

مضارع اخباری مجهول از «زدن»

دوم شخص مفرد: تُضْرَبُ ، تُضْرَبُ ؛ لَا تُضْرَبُ ، لَا تُضْرَبُ

مضارع التزامی

مضارع التزامی در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان حال

یا آینده همراه با شک و تردید، آرزو و تمنی، لزوم یا اراده دلالت کند که معمولاً در ابتدای فعل، پیشوند بِ نیز ذکر می‌شود.

معادل معنایی مضارع التزامی در عربی

1- رَبَّمَا + فعل مضارع

2- أَنْ + فعل مضارع

3- لَيْتَ + اسم ظاهر یا ضمیر + فعل مضارع

4- عَلَيَّ + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + أَنْ + فعل مضارع

5- مِنَ الْوَاجِبِ + أَنْ + فعل مضارع

6- لَا بُدَّ + أَنْ + فعل مضارع

7- لَا مَ امْر + مضارع

معادل معنایی مضارع التزامی منفی در عربی

1- رَبَّمَا + لَا نَافِيه + فعل مضارع

2- أَنْ + لَا + فعل مضارع

3- عَلَيَّ + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + أَنْ + لَا + فعل مضارع

4- مِنَ الْوَاجِبِ + أَنْ + لَا + فعل مضارع

5- لَا بُدَّ + أَنْ + لَا + فعل مضارع

- کاش استاد، سخنرانی خود را آغاز کند: لَيْتَ الْاِسْتَاذَ يَسْتَهْلُ مُحَاضَرَتَهُ
- شاید محمد به منزل ما بیاید: رَبِّمَا يَأْتِي مُحَمَّدٌ بَيْتَنَا
- لازم است که ننویسد: عَلَيْهِ (مِنْ الْوَاجِبِ عَلَيْهِ) (لَا بَدَّ لَهُ) (يَجِبُ) أَنْ لَا يَكْتُبَ
- نمی توانم شام بخورم: لَا أُسْتَطِيعُ أَنْ أَتَعَشَّى
- مضارع التزامی معلوم از «زدن»
- دوم شخص مفرد: لَا بَدَّ أَنْ تُضْرِبَ ، لَا بَدَّ أَنْ تُضْرِبِي
- مضارع التزامی مجهول از «زدن»
- دوم شخص مفرد: رَبِّمَا تُضْرَبُ ، رَبِّمَا تُضْرَبِينَ ، رَبِّمَا لَا تُضْرَبُ ، رَبِّمَا لَا تُضْرَبِينَ

مضارع ملموس

مضارع ملموس در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان حال دلالت کند.

معادل معنایی مضارع ملموس در عربی

- 1- مبتدا + فی حاله (یا) عَلَى وَشَكٍ + مصدر فعل مورد نظر
 - 2- يَكَادُ + مضارع فعل مورد نظر
 - 3- يَكُونُ + فی حاله (یا) عَلَى وَشَكٍ + مصدر فعل مورد نظر
- مضارع ملموس منفی در عربی کاربرد چندانی ندارد.
- او دارد پیاده می شود: هُوَ فِي حَالِهِ التَّرَجُّلِ ، يَكُونُ فِي حَالِهِ التَّرَجُّلِ ، يَكَادُ يَتَرَجَّلُ
 - خبرها دارد نفوذ می کند: تَكُونُ الْأَنْبَاءُ فِي حَالِهِ التَّسَرُّبِ ، تَكَادُ الْأَنْبَاءُ تَتَسَرَّبُ
 - دارم می روم: اَنَا فِي حَالِهِ الدَّهَابِ ، أَكَادُ أَذْهَبُ ، اَنَا ذَاهِبٌ

- مضارع ملموس معلوم از «زدن»
- دوم شخص مفرد: تَكَادُ تُضْرَبُ ، تَكَادِينَ تُضْرَبِينَ
- مضارع ملموس مجهول از «زدن»
- دوم شخص مفرد: تَكَادُ تُضْرَبُ ، تَكَادِينَ تُضْرَبِينَ

بند سوم : مستقبل

فعل مستقبل در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان آینده دلالت کند.

معادل معنایی مستقبل در عربی

1- سین (یا) سوف + فعل مضارع

2- إنْ (یا) إذا + فعل شرط و جواب آن

مستقبل منفی در عربی: لَنْ + فعل مضارع

- قصاب سر حیوان را جدا خواهد کرد: سوفَ یفصلُ الجَزَّارُ رأسَ الحیوانِ

- کشور را ترک خواهد کرد: سَیُغَادِرُ البِلَادَ

- کشتی را شناور خواهد کرد: سوفَ یَعَوِّمُ السَّفینَه

- ما مسلمانان هرگز در مقابل دشمن خم نخواهیم شد: نحنُ المُسلِمونَ لَنْ نَنحِنَیَ أمامَ الاعداءِ

مستقبل معلوم از فعل «زدن»

دوم شخص مفرد: سَتُضْرَبُ ، سَتُضْرَبِینَ ؛ لَنْ تُضْرَبَ ، لَنْ تُضْرَبِیَ

مستقبل مجهول از «زدن»

دوم شخص مفرد: سَتُضْرَبُ ، سَتُضْرَبِینَ ؛ لَنْ تُضْرَبَ ، لَنْ تُضْرَبِیَ

زمان فعل جملات حالیه

زمان فعل جملات حالیه، غالباً تابع زمان فعل اصلی است. بدین معنا که اگر فعل اصلی، ماضی باشد، فعل جمله حالیه نیز ماضی ترجمه می شود:

- قافله رسید در حالی که (اهل قافله) شادی می کردند: وَصَلَتِ الْقَافِلَةُ وَ هُمْ یَفْرَحُونَ.

- دوستش در دریا غرق شد در حالی که به او می نگریست: غَرِقَ صَدِیقُهُ فِی الْبَحْرِ وَ هُوَ یَنْظُرُ اَیْهِ.

- بازیکن توپ را گرفت در حالی که فریاد می زد: تَلَقَّفَ اللَّاعِبُ الْکُرَةَ وَ هُوَ یَصْرُخُ.

زمان فعل جملات وصفیه

زمان فعل جملات وصفیه نیز مانند جملات حالیه، غالباً تابع زمان فعل اصلی است. بدین معنا که اگر فعل اصلی، ماضی باشد، فعل جمله وصفیه هم ماضی ترجمه می شود:

- زنی را دیدم که بلغور پاک می کرد: رَأَيْتُ امْرَأَةً تُصَوِّلُ الْبُرْغُلَ (الْبُلْغُرَ)

- پزشک بیماری را معاینه کرد که از او می ترسید: فَحَصَّ الطَّبِيبُ مَرِيضًا يَخَافُ مِنْهُ

- دهکده‌ای نمایان شد که مردم به آن عشق می‌ورزیدند: تَرَأَتْ قَرْيَةً يَعْشَقُهَا النَّاسُ

نکته: گاهی جملات وصفیه مستقل ترجمه می شوند:

هواپیما، محموله‌ای را حمل می‌کند که مردم ایران ارسال کرده‌اند: تَحْمِلُ الطَّائِرَةُ حُمُولَةً أَرْسَلَهَا شَعْبُ إِيرَانَ.

اشتراک لفظی در افعال فارسی و عربی

وجود اشتراک لفظی در افعال فارسی و عربی اغلب منشأ اشتباهات بی‌شماری در ترجمه می‌شود. زیرا زبانها، در بسیاری از جهات، مانند اسم، فعل، صرف، ترکیب، تقدیم و تأخیر، استعاره، حقیقت و غیره با هم مطابقت ندارند. در این قسمت شواهدی از اشتراک لفظی در افعال فارسی و ترجمه آنها به عربی ذکر می‌گردد:

فعل مشترک	ترجمه
در امتحان رانندگی رد شد	رَسَبَ فِي اخْتِبَارِ قِيَادَةِ السَّيَّارَةِ
پیشنهاد شما رد شد	رُفِضَ اقْتِرَاحُكُمْ
از اینجا رد شد	مَرَّ مِنْ هُنَا

فعل مشترک	ترجمه
غذا خورد	تَنَاوَلَ الطَّعَامَ
سرما خورد	أَصِيبَ بِالْبَرْدِ
آب خورد	شَرِبَ الْمَاءَ
زمین خورد	سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ
لیز خورد	إِنْزَلَقَ

نکته: گاهی ممکن است مترجم به تصور اینکه فعل مرکب فارسی، معادل ترکیبی در عربی ندارد، از افعال مترادف دیگری استفاده کند، در حالی که با اندک دقتی می‌تواند معادل ترکیبی همان فعل را بیابد.

نمونه‌هایی از اشتراک لفظی در افعال عربی:

فعل مشترک	ترجمه
ضَرَبَ	زد
ضَرَبَ الْجَزِيَّةَ	جزیه و مالیات را واجب ساخت
ضَرَبَ الْخِيْمَةَ	خیمه برافراشت
ضَرَبَ الدَّهْرُ بَيْنَهُم	روزگار بین آنها جدایی افکند
ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ	در طلب روزی خارج شد
ضَرَبَ عَلَى يَدِهِ	مانع کار او شد
ضَرَبَ عَنْهُ صَفْحًا	از او روی گرداند

بند چهارم : افعال متضاد در ترجمه

یکی از نکات مهم در ترجمه، توجه به فعل‌های متضاد است. زیرا در این فعل‌ها دو معنای مخالف با یکدیگر نهفته است. مانند:

- باع: این فعل علاوه بر «خریدن» به معنای «فروختن» نیز می‌باشد.

فِيَا عَزَّ لَيْتَ النَّأْيَ إِذْ حَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ بَاغِ الْوَدَّ لِي مِنْكَ تَاجِرٌ

ای عزه! کاش آن جدایی که مانع میان ما شده (و علاقه تو را نسبت به من کم کرده)، تاجری از تو، دوستی و محبت
برایم می‌خرید.

- شری: این فعل معنای مشهورش «خریداری کرد» است. اما علاوه بر «خریداری کرد» به معنای «فروخت» نیز می‌باشد:

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: از مردم کسی هست که جان خود را به قصد رضای خدا می‌فروشد.

- عَسَسَ اللَّيْلُ: به معنای «شب، رو به تاریکی نهاد» و «رو به روشنی نهاد» می‌باشد.

فعل‌های مجهولی که معنای معلوم دارند

در زبان عربی فعل‌های مجهولی وجود دارد که در اثر کثرت استعمال، معنای مجهولی را از دست داده و تنها ساختار ظاهری مجهول در آنها هویداست. این فعل‌ها در عربی معنای معلوم دارند و در فارسی باید معلوم ترجمه شوند. برخی از این افعال عبارتند از:

عُنِيَ بِالْمَوْضُوعِ: به موضوع توجه کرد ، عَمَّ الْهَلَالُ: هلال ماه پشت ابر پنهان شد

عُشِيَ عَلَيْهِ: بیهوش شد، از هوش رفت ، جُنَّ اللَّيْلُ: شب، تاریک شد

أُغْمِيَ عَلَيْهِ: بیهوش شد، به حالت اغما در آمد ، سَقِطَ فِي يَدِهِ: پشیمان شد

– و لَمَّا سَقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يُغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ:

وقتی پشیمان شدند و دیدند که گمراه شده‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان ما را نبخشد قطعاً از زیانکاران خواهیم شد.

بند پنجم: ترجمه فعل‌های دو مفعولی

برخی از فعل‌های عربی متعدی به دو مفعول‌اند که مشتمل بر دو قسم یعنی قلبی و غیر قلبی هستند. در ترجمه این افعال باید یکی از دو مفعول را مفعول بی واسطه و مفعول بعدی را در صورت نیاز با حرف اضافه ذکر کرد:

– أَلْبَسَتِ الْأُمُّ طِفْلَهَا الثَّوْبَ: مادر لباس را به بچه اش پوشاند.

– أَرَاهُ الطَّرِيقَ: راه را به او نشان داد.

– سَمَّيْتُ أَخِي حَمِيداً: برادرم را حمید نامیدم.

بند ششم: ترجمه فعل‌های وصفی فارسی

یکی دیگر از نکات مهم، ترجمه فعل‌های وصفی از فارسی به عربی است. فعل‌های وصفی فعل‌هایی هستند که ظاهر فعلی ندارند و به شکل صفت مفعولی فارسی نمایان می شوند. زمان این فعل‌ها بر اساس فعل بعدی مشخص می شود:

– سعید به دانشگاه رفته، ناهار خورد؛ یعنی: سعید به دانشگاه رفت و ناهار خورد.

نکته مهم در ترجمه فعل‌های وصفی آن است که این فعل‌ها در زمان‌های مختلف استعمال می شوند. مثال‌های زیر چند نمونه از فعل‌های وصفی را در زمان‌های مختلف نشان می دهد:

– ماضی مطلق:

من به خانه شما آمده، ناهار خوردم: أَتَيْتُ دَارَكُمْ وَ تَغَدَّيْتُ (یا) إِنِّي أَتَيْتُ دَارَكُمْ فَتَغَدَّيْتُ

– ماضی بعید:

من به خانه شما آمده، ناهار خورده بودم: کُنْتُ قَدْ أَتَيْتُ دَارَكُمْ وَ تَغَدَّيْتُ

– ماضی استمراری:

من به خانه شما آمده، ناهار می خوردم: کُنْتُ آتِي دَارَكُمْ وَ أَتَغَدِّي

– ماضی نقلی:

من به خانه شما آمده، ناهار خورده ام: قَدْ أَتَيْتَ دَارَكُمْ وَ تَغَدَّيْتُ

– مضارع اخباری:

من به خانه شما آمده، ناهار می خورم: آتِي دَارَكُمْ وَ أَتَغَدِّي

– مستقبل:

من به خانه شما آمده، ناهار خواهم خورد: سَأَتِي دَارَكُمْ وَ أَتَغَدِّي

فعل وصفی شرایطی دارد که حائز اهمیت است. این شرایط عبارتند از:

الف) اتحاد فاعل: فاعل فعل وصفی و فعل بعدی باید یکی باشد. یعنی مانند جمله زیر نباشد:

احمد به خیابان رفته، دوستش او را دید.

ب) حذف واو بعد از فعل وصفی: پس از فعل وصفی، نباید واو ذکر شود. یعنی مانند جمله زیر نباشد: من به خانه شما

آمده و ناهار خوردم.

ج) نیاوردن دو یا چند فعل وصفی به صورت متوالی: سعید به خانه رفته، ناهار خورده، خوابید.

بند هفتم : ترجمه فعل های دعایی به فارسی

فعل های دعایی در ترجمه از فارسی به عربی، عموماً به صیغه ماضی ترجمه می شوند. اگر چه در زبان عامیانه مضارع نیز

کاربرد دارد:

– خداوند او را بیا مرزد! رَحِمَهُ اللهُ! يَرْحَمُهُ اللهُ!

– خداوند او را شفا دهد! شَفَاهُ اللهُ!

– خداوند به تو سلامتی دهد! اللهُ يُعْطِيكَ الْعَافِيَه

نکته: گاهی ماضی مجهول معنای دعایی دارد:

– قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ! مرگ بر انسان! (یا) کشته باد انسان! چقدر ناسپاس است!

– قُدَّسَ سِرُّهُ: قبرش مقدس باد!

نفی دعا

در فارسی برای منفی کردن فعل‌های دعایی از مَ یا نَ و در عربی از «لا + فعل ماضی» استفاده می‌شود:

– خداوند از او خشنود مباد! لَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ!

– خداوند او را شفا ندهد! لَا شَفَاءَ اللَّهُ!

بند هشتم: قسم و انواع آن

قسم در زبان عربی به روش‌های مختلفی صورت می‌گیرد، برخی از این روش‌ها عبارتند از:

1- استفاده از فعل قسم:

– أَسْتَخْلِفُكَ بِكُلِّ مَنْ هُوَ غَزِيرٌ لَدَيْكَ: تو را به هر آن‌کس که برایت عزیز است سوگند می‌دهم.

– أَقْسِمُ أَنْتَنِي لَمْ أَزُرْهُ: سوگند می‌خورم که من او را ندیدم.

2- استفاده از حروف جرِ وَاو، بَاء و تَاء:

والله، بالله، تالله، یعنی: أَحْلِفُ بِاللَّهِ (یا) أَقْسِمُ بِاللَّهِ

بند نهم: افعال ناقصه در ترجمه

ترجمه افعال ناقصه از عربی به فارسی دشواری چندانی ندارد اما برگرداندن معادل معنایی این فعل‌ها از فارسی به عربی تا حدودی دقت و توجه زیادی را می‌طلبد.

معانی افعال ناقصه: افعال ناقصه از نظر معانی به چند قسم تقسیم می‌شوند:

۱- **دوام و پیوستگی:** در افعالی مانند «ظَلَّ، مازالَ، مابَرَحَ، مانفَكَ، مافتیء، مادام» به معنای «پیوسته بود، همیشگی

بود، همچنان بود، دائمی بود»:

– مازالَ الاسلامُ أَوْ النظامُ الاسلامیّ خطراً عَلَى طغاهِ الارض:

اسلام یا حکومت اسلامی، پیوسته خطری برای طاغوتیان زمین بوده است.

– إِنَّ مَنْ لَا تَلَسَعُهُ أَفَاعِي الْأَيَّامِ وَ تَنْهَشُهُ ذَنَابُ اللَّيَالِي يَظُلُّ مَغْروراً بِالْأَيَّامِ وَ اللَّيَالِي:

کسی که افعی‌های روزگار او را نیش زنند و گرگ‌های شبانگاهان او را نگرزند، پیوسته به روزها و شب‌ها مغرور می‌گردد.

۲- صبر و دگرگونی: در افعالی مانند «بات، صار، ظلّ، أصبح، أمسى، أضحى، عاد» به معنای «شد»:

- بات الرجلُ خائفاً: آن مرد (در طول شب) ترسان بود.

- صارَ الجوّ مُظلماً: هوا تاریک شد.

در اغلب موارد معنای (شب، روز و صبح) در (امسى، أضحى، أصبح) مورد نظر نیست:

- أصبحَ العلمُ سبباً للخير: علم سبب خیر شد.

- أضحى الامرُ واضحةً: قضیه آشکار شد.

نکته: هرگاه «عاد» یا «لم یعد» بر مضارع وارد شود معادل معنایی ماضی استمراری است:

- قواعدُ اللغه لم تُعد تحظى بالعناية الكافية في ذلك العصر:

قواعد زبان از توجه و عنایت کافی در آن دوره برخوردار نمی شد.

۳- بودن در فعل «کان»:

- کان أبوهم صالحاً: پدر آن دو، صالح و نیکوکار بود.

نکته: در صورتی که خبر «کان» جمله فعلیه باشد، معنای «بود» از آن فهمیده نمی شود:

- کانَ يشعُرُ في نفسه أن السَّعادةَ التي نالها هي فوقَ ما يتَحَمَّلُ طوقه:

او در خود احساس می کرد سعادتی که بدان دست یافته مافوق قدرت و توانایی اوست.

۴- نیستی در فعل «لیس»:

ليسَ الجمالُ بأثوابٍ تُزيّنُنا إنّ الجمالَ جمالُ العلمِ و الأدبِ

ليسَ اليتيمُ الذي قد مات والدُه إنّ اليتيمَ يتيماً العلمِ و الحسابِ

زیبایی به لباسهایی نیست که ما را زینت می دهند بلکه زیبایی، زیبایی علم و ادب است.

یتیم کسی نیست که پدرش از دنیا رفته باشد بلکه یتیم کسی است که از علم و شرافت بی بهره باشد.

- أو لَسْنَا بَيْنَ الْعَوْرِ وَالْيُسْرِ كَالْأَشْجَارِ بَيْنَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ؟

آیا ما در میان فقر و غنا همچون درختان، میان زمستان و تابستان نیستیم؟

بند دهم : افعال مقاربه در ترجمه

استفاده از افعال مقاربه، مخصوصاً «کاذ، یکاذ» در عربی حکایت از آن دارد که گوینده از قطعیت مطالب خود اطمینان ندارد. در نتیجه اظهار نظر او جنبه تقریبی دارد:

- يَكَاذُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ ابْصَارَهُمْ: نزدیک است برق روشنی چشمهایشان را برباید.

- فِي هَذِهِ الْقِصَائِدِ الْخَمْسِ تَكَاذُ تَجْتَمِعُ خَصَائِصُ الْمَدْحِ: در این پنج قصیده تقریباً خصوصیات مدح جمع می شود.

- كَاذَ النَّعَامِ يَطِيرُ: نزدیک بود شتر مرغ پرواز کند.

منفی کردن «کاذ» به چند صورت امکان پذیر است، از جمله:

1- مَا كَاذٌ + مضارع فعل مورد نظر

2- لَمْ يَكْذُ + مضارع فعل مورد نظر

3- يَكَاذُ + لای نافی + مضارع فعل مورد نظر

- مَا كِدْتُ أَرْشَفُ رَشْفَةً حَتَّى فُتِحَ الْبَابُ: هنوز لبی تر نکرده بودم که در گشوده شد.

- لَمْ تَكْدِ الْفَتَاةُ تَبْعُدُ عَنِ الْمَدِينَةِ حَتَّى عَادَ أَبُوهَا: هنوز آن دختر از شهر دور نشده بوده که پدرش بازگشت.

نکته: دو فعل «أَوْشَكَ، كَرَبَ» مترادف «کاذ» هستند، اما استعمال «کاذ» بیشتر است:

- كَرَبَ اللَّيْلُ يَنْقُضِي: نزدیک بود شب به پایان رسد.

- أَوْشَكَ الْمَطَرُ أَنْ يَنْقَطِعَ: نزدیک بود باران قطع شود.

فعل مضارع بعد از «کاذ و كَرَبَ» غالباً بدون أَنْ است.

بند یازدهم : افعال رجا و ترجمه آنها

افعال رجا بر امید وقوع خبر دلالت می کنند و عمل آنها همانند افعال ناقصه است. این افعال عبارتند از: عَسَى، خَرَى، إِخْلَوْلَقَ:

- خَرَى الْكَرْبُ أَنْ يَنْفَرِحَ: امید است اندوه و سختی بر طرف گردد.

- إِخْلَوْلَقَ الْغَمُّ أَنْ يَذْهَبَ: امیر است غم و اندوه از بین برود.

- وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ وَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ:

همسر فرعون گفت: (این کودک) روشنی چشم من و توست و او را نکشید. امید است به ما سود رساند، یا او را به فرزندى

برگزینیم و آنها درک نمی کردند.

نکته: گاهی «عسی» در معانی دیگری مانند «باشد که، ای بسا، ممکن است که، انتظار می‌رود» استعمال می‌شود:

- عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ:

چه بسا که از چیزی اکراه داشته باشید در حالی که برایتان خیر است.

- يَتَسَاءَلُ النَّاسُ مَاذَا عَسَاها إِسْرَائِيلُ أَنْ تَفْعَلَ أَمَامَ هَذِهِ الْأَمَّةِ:

مردم از یکدیگر می‌پرسند از اسرائیل چه چیزی انتظار می‌رود که در برابر این امت انجام دهد.

بند دوازدهم: افعال شروع از منظر ترجمه

در زبان عربی، فعل‌هایی وجود دارد که در کنار یک فعل مضارع، معنای «شروع» را به مخاطب القا می‌کنند. برخی از این

فعلها عبارتند از: «شَرَعَ، أَخَذَ، طَفِقَ، أَنْشَأَ، رَاحَ، جَعَلَ، عَلِقَ، هَبَّ، بَدَأَ».

در ترجمه این افعال ذکر دو نکته ضروری است:

1- زمان فعل شروع، ماضی است؛ لذا فعل مضارع مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

2- فعل مضارع بعد از افعال شروع، مصدر ترجمه می‌شود.

- أَخَذَ أَبِي يُسَاوِمُ صَاحِبَ الْحَانُوتِ: پدرم شروع به چانه زدن با صاحب مغازه کرد.

- رَاحَتْ أُخْتَايَ تُقْبَلَانِي: خواهرانم شروع به بوسیدن من کردند.

- بَدَأَ صَدِيقِي يَمْشِي فِي الْحَدِيقَةِ: دوستم شروع به راه رفتن در باغ کرد.

بند سیزدهم: فعل‌های تعجب

روش‌های ساخت تعجب:

1- استفاده از دو صیغه مَا أَفْعَلُ و أَفْعِلْ بِ:

- مَا أَقْبَحَ الْعُرْفَةَ الَّتِي لَامِرَأَةٍ فِيهَا: اتفاقی که در آن آئینه نباشد، چقدر زشت است.

- أَجْمِلْ بِهَذَا الْأَسْمِ: این اسم چه زیباست.

2- استفاده از «یا + لَ + ضمیر + مِن + اسم مجرور»:

- يَا لَكَ مِنْ طِفْلِ: عجب بچه‌ای هستی

- يَا لَهَا مِنْ عَادَةٍ: عجب عادتی دارد

3- استفاده از «یا + لَ + اسم مجرور»:

- یا للعلجب: عجباً ، شگفتا

4- استفاده از سایر الفاظ:

- واعجباً مِن هذا الطفل: شگفتا از این کودک ؛ سبحانَ الله ؛ نَعُوذُ بِاللّهِ

ترجمه طالما، قَلَّما، كَثُرَما

افعالی مانند «طالَ ، قَلَّ ، كَثُرَ» هرگاه همراه با ما کافه ذکر شوند، فعل جامد محسوب شده و بی نیاز از فاعل هستند و تنها بر جمله فعلیه افزوده می شوند.

معادل معنایی این فعل ها در فارسی عبارت است از:

طالما: از مدتها پیش ، از مدتها قبل ، مدت هاست ، از دیرباز

قَلَّما: کمتر در گذشته

كَثُرَما: بسیار در گذشته

- ظَهَرَ أَمَامِي ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي طَالَمَا تَشَوَّقْتُ إِلَى لِقَائِهِ:

مردی در مقابلم نمایان شد که از مدتها قبل مشتاق دیدارش بودم.

- هُوَ الَّذِي قَلَّما رَأَاهُ مِنْ قَبْلُ: او کسی است که کمتر او را در گذشته دیده است.

- هُوَ الَّذِي كَثُرَما رَأَيْنَاهُ: او کسی است که بسیار او را دیده ایم.

گفتار سوم : ترجمه حروف

بند اول : مقایسه حروف جرّ با حروف اضافه فارسی

در زبان عربی بسیاری از افعال با حروف جرّ مخصوصی استعمال می شوند. به کارگیری این حروف قاعده بخصوصی نداشته و منحصر به سماع هستند. به عنوان مثال فعل های:

« أَسْنَدَ ، أَضَافَ » غالباً با إِلَى ؛ « اِشْتَمَلَ » با عَلَى ؛ « ذَنَّا » با مِنْ استعمال می شوند.

این حروف علاوه بر فعل با مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول و ... نیز ذکر می گردند:

أَضَافَ إِلَى ، يُضِيفُ إِلَى ، أَضِيفُ إِلَى ، إِضَافَةُ إِلَى ، مَضَافٌ إِلَى و ...

- اِشَارَ إِلَى تَوَاجَدِهِ فِي الْمَدِينَةِ: به حضورش در شهر اشاره کرد.

- أَفْضَى الْأَمْرُ إِلَى فَشْلِهِ: این کار منجر به شکست او شد.

ذَنُوتُ مِنْ خَطِّ التَّمَاسِ: به خط تماس نزدیک شدم.

بند دوم : عدم انطباق حروف دو زبان

حروف اضافه فارسی در بسیاری از موارد، با حروف جرّ قابل انطباق نیست؛ لذا این ذهنیت که حرف اضافه فارسی باید

معادل معنایی مشابهی در عربی داشته باشد، در اغلب موارد صحیح نیست:

- قُرْبَ مِنَ السَّيَّارَةِ: به اتومبیل نزدیک شد.

- لَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ سَأَلًا عَنْ حَالِهِ حَوَّلَ وَجْهَهُ الْمَهْزُولَ نَحْوِي: وقتی به او نزدیک شدم تا از حالش جويا شوم، چهره لاغرش را به جانب من گرداند.

نکته:

1- حرف اضافه به در ترجمه به عربی - در افعال دو یا سه مفعولی - بدون معادل حرفی است:

- كَسَوْتُ الْفَقِيرَ لِبَاسًا: به فقیر لباسی را پوشاندم.

- أَعْطَيْتُكَ هَدِيَّةً: به تو هدیه‌ای دادم.

2- گاهی در عربی، فعل با حرف جر و یا بدون جرّ به یک معنا استعمال می‌شود:

- جَاءَهُ ، جَاءَ إِلَيْهِ: نزد او آمد.

- رَمَاهُ ، رَمَى بِهِ: او را پرتاب کرد.

3- گاهی در فارسی حرف اضافه وجود ندارد اما در ترجمه عربی، حرف جر ذکر می‌شود:

- أُنْغِمِيَ عَلَى سَعِيدٍ ، غُشِيَ عَلَى سَعِيدٍ: سعید بیهوش شد.

- تَتَلَمَّذَ عَلَى سَيِّبَوِيَّةٍ: شاگرد سیبویه بود.

4- گاهی افعال فارسی با حرف اضافه ذکر می‌شوند در حالی که معادل عربی آنها بدون حرف جرّ است:

- عِنْدَئِذٍ لَبِثَ النَّاسُ صَامِتِينَ كَأَنَّ هَيْبَةَ الْمَوْتِ قَدَسَلَبَتْهُمْ الْقُوَّةَ وَالْحِرَاكَ:

در آن هنگام مردم، ساکت بر جای ماندند، گویی هیبت مرگ قدرت و حرکت را از آنها ربوده بود.

- يُخَادِعُونَ اللَّهَ: به خدا نیرنگ می‌زنند.

- يَصْعَدُ السَّلَمَ: از پله بالا می‌رود.

بند سوم : تأثیر حروف در تغییر معنی

در عربی حروفی وجود دارد که هرگاه با برخی از افعال همراه شوند تغییراتی در معنای فعل پدید می‌آورند. این تغییرات دو قسم است:

الف) مثبت یا منفی کردن فعل:

- رَغِبَ فِي: متمایل شد ؛ رَغِبَ عَنْ: روی گرداند
- مَالَ إِلَيْهِ: به جانب او متمایل شد ؛ مَالَ عَنْهُ: از او روی گرداند.
- دَعَا لَهُ: برایش دعا کرد ؛ دَعَا عَلَيْهِ: او را نفرین کرد.
- تَعَصَّبَ لَهُ: به نفع او جانبداری کرد؛ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ: به ضرر او جانبداری کرد
- اِسْتَعْلَ عَنْهُ: از او روی برگرداند ؛ اِسْتَعْلَ بِهِ: به او مشغول شد (یا) مشغول او شد.
- شَغَلَهُ بِكَذَا: او را به چیزی سرگرم و مشغول کرد ؛ شَغَلَهُ عَنْ كَذَا: او را از چیزی بازداشت.

ب) متعدی کردن:

گاهی بعضی از حروف، معنای فعل لازم را به متعدی تبدیل می‌کنند:

- أَتَى: آمد ؛ أَتَى بِ: آورد — جَاءَ: آمد ؛ جَاءَ بِ: آورد
- سَارَ: حرکت کرد ؛ سَارَ بِ: حرکت داد — جَرَى: حرکت کرد ؛ جَرَى بِ: حرکت داد
- أَسْرَى: شب روی کرد ؛ أَسْرَى بِ: شبانه حرکت داد

بند چهارم : نون تأکید خفیفه و ثقیله در ترجمه

نون تأکید خفیفه و ثقیله در فارسی معادل قید تأکید است. معادل واژگانی دو نون تأکید در فارسی چندان از یکدیگر متمایز نشده است و غالباً از الفاظ زیر در ترجمه هر دو استفاده می‌شود:

البتّه ، حتماً ، به طور حتم ، قطعاً ، موکداً ، یقیناً ، به طور قطع و ...

- وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ:

اگر به آنچه دستور می‌دهم عمل نکند، قطعاً باید زندانی و خوار و ذلیل گردد.

- كَانَ مِنَ الْمَفْرُوضِ أَنْ يُلَازِمَنَّ الْفِرَاشَ فِي الْمُسْتَشْفَى:

بنا بود به طور حتم در بیمارستان بستری شود.

بند پنجم : حروف جواب

حروف جواب حرفی هستند که در جواب سؤال آورده می‌شوند. مشهورترین حروف جواب عبارتند از:

نَعَمْ ، بَلَى ، لا و كَلَّا

نَعَمْ: بعد از خبر و استفهام قرار می‌گیرد:

- أَتُحِبُّ أَحْتَكُ ؟ نَعَمْ: آیا خواهرت را دوست داری؟

بَلَى: فقط در جواب نفی به کار می‌رود:

- قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ ؟ قَالَ بَلَى و لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي

لا: در جواب جملات عادی به کار می‌رود و معنای نفی را افاده می‌کند:

- هَلْ تَحَقَّقُ جَمِيعُ أَمَالِ الْإِنْسَانِ فِي الْحَيَاةِ ؟ لا: آیا همه آرزوهای بشر در زندگی محقق می‌شود ؟

كَلَّا: برای نفی موکد استعمال می‌شود:

- هَلْ زُرْتَهُ حَتَّى الْآنَ ؟ كَلَّا: آیا او را تاکنون دیده‌ای؟ هرگز

بند ششم : حروف تحضیض و توبیخ

حروف تحضیض حرفی هستند که هرگاه بر افعال مضارع وارد شوند معنای تشویق و بر افعال ماضی معنای توبیخ را

می‌رسانند. مشهورترین حروف تحضیض عبارتند از: هَلَّا ، أَلَا ، أَمَّا

- هَلَّا تَحْتَرِّمُ أَبَاكَ: آیا به پدرت احترام نمی‌گذاری؟ (تحضیض= به پدرت احترام بگذار)

- هَلَّا احْتَرَمْتَ أَبَاكَ: آیا به پدرت احترام نگذاشتی؟ (توبیخ= چرا به پدرت احترام نگذاشتی؟)

- أَلَا تَزُورُنِي: به دیدن من نمی‌آیید؟ (تحضیض= به دیدن من بیایید)

- أَلَا زُرْتُمُونِي: به دیدن من نیامدید؟ (توبیخ= چرا به دیدن من نیامدید؟)

گفتار چهارم : ترجمه جمله

بند اول: جملات طولانی و متداخل

جمله‌های طولانی جملاتی هستند که علاوه بر جمله اصلی، یک یا چند جمله فرعی در کنار خود داشته باشند که

مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- جملاتی که بین مسندالیه و مسند آنها یک یا چند جمله ذکر شده باشد:

- أما الجامعُ الذي كانَ في جميعِ جزيره العربِ يَجْمَعُ بينَ أفرادِ القبيلهِ فكانَ البِرُّ و الصداقه:

اما آن چیزی (جامع مشترک) که در سراسر شبه جزیره عربی افراد قبیله را در خود جمع می کرد، نیکی و صداقت بود.

- ... حتّی طَرَفَهُ الذی کانَ یَسْلُکُ فی حیّاتِهِ و شِعْرِهِ مَسْلَکاً شَخْصِیّاً بَعیداً عَمَّا تُوجِبُهُ البِیئَةُ الجاهلیّه، فَإِنَّهُ لَمْ یَسْتَطِعْ أَنْ یَتَخَلَّصَ مِنْهُ:

... حتی طرفه بن العبد هم که در زندگی و شعرش روش شخصی و دور از آنچه که محیط جاهلی بر او واجب می ساخت (ایجاب می کرد) نتوانست از آن رهایی یابد.

۲- جملات شرطیه ای که بین فعل شرط و جواب آن فاصله طولانی باشد:

- لَوْ رَأَيْتِ الْبَاغَةَ الْمُتَجَوِّلُونَ یَجُوبُونَ الشَّوَارِعَ وَ یَنْتَقِلُونَ مِنْ حِیٍّ إِلَى آخَرَ وَ یَجْرُونَ عَرَبَاتٍ صَفَّتْ فَوْقَهَا أَنْوَاعُ الْخُضَارِ وَ الْفَوَاكِهِ یَدْلُلُونَ عَلَى بَضَائِعِهِمْ بِأَصْوَاتٍ عَالِیَةٍ لَعَرَفْتَ مَدَى تَعَبِهِمْ طَوَالَ النَّهَارِ وَ شَقَائِهِمْ لِتَأْمِینِ لُقْمَةِ الْعِیشِ:

اگر فروشندگان دوره گرد را می دیدی که در خیابان ها می گردند و از محله ای به محله دیگر رفته و گاری هایی را می کشند که روی آنها انواع سبزیجات و میوه ها را چیده اند و با صدای بلند، مردم را به (خرید) اجناس خویش فرا می خوانند، آن وقت میزان رنج آنها را در طول روز و بدبختی شان را برای به دست آوردن یک لقمه نان می دانستی.

۳- جملاتی که صفت در آنها جمله وصفیه باشد:

- هُنَاكَ غَابَاتٌ عَذْرَاءٌ وَ جِبَالٌ وَ بُرَاقِینُ مَا زَالَتْ حَتّی الْیَوْمَ تَقْدَفُ حُمَمَهَا الَّتِی تَسْهَمُ فِی خُصْبِهِ التُّرْبَةِ:

آنجا جنگل های بکر، کوه ها و آتشفشان هایی وجود دارد که از گذشته تاکنون گدازه های خود را که در حاصلخیزی خاک سهیم اند به بیرون پرتاب می کنند.

- إِنْ قُوَّةَ ایرانَ وَ اسْتِقْرَارَهَا وَ مَكَائِنَهَا المرموقَةَ مَسَائِلُ لَا تَرُوقُ لِلْإِعْدَاءِ:

قدرت ایران و استقرار و جایگاه چشمگیرش، مسایلی است که خوشایند دشمنان نیست.

۴- جملاتی که صفت در آنها موصول باشد در صورتی که صله، جمله فعلیه یا اسمیه باشد:

- إِنَّهُ سَیَفْقَدُ جَمِیعَ التَّسْهِیْلَاتِ الَّتِی کَانَ مِنَ الْمُقَرَّرِ أَنْ یَحْظِیَ بِهَا:

او همه تسهیلاتی را که قرار بود از آن برخوردار شود، از دست خواهد داد.

۵- جملاتی که درون خود، جمله حالیه دارند:

- «جَاوَه» اسمٌ لِلْجَزیرَةِ الَّتِی تَقَعُ فِیْهَا الْعاصِمَةُ «جاکارتا» وَ هِیَ أَخْصَبُ جُزُرِ أُندُونِسیَا وَ أَكثَفُهَا سُكَّانًا:

جاوه، نام جزیره‌ای است که پایتخت جاکارتا در آن واقع شده است. این جزیره حاصلخیزترین و پرجمعیت‌ترین جزایر اندونزی است.

۶- جملاتی که درون خود، جمله معترضه دارند:

- قَالَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ آلاَفُ التَّحِيَّهِ وَ الثَّنَاءِ - مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ:

امام علی - که هزاران درود و ثنا بر او باد - فرمود: هر که راز خود را پنهان نماید خیر و نیکی به دست اوست.

۷- جملاتی که در آنها تأویل به مصدر وجود دارد:

- أَكَّدَ رَئِيسُ الْوُزَرَاءِ الصُّهَيْوْنِيِّ وَ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ عَلَيَّ أَنَّ كِيَانَهُ سَيَنْسَحِبُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُحْتَلَّةِ:

نخست‌وزیر صهیونیستی برای اولین بار تأکید کرد که کشورش از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی خواهد کرد.

در این جمله «أَنَّ كِيَانَهُ سَيَنْسَحِبُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُحْتَلَّةِ» به جای مصدر موول یعنی «عَلَيَّ انْسَحَابِ كِيَانِهِ مِنَ الْأَرْضِ الْمُحْتَلَّةِ» قرار گرفته است.

بند دوم : جمله‌های طولانی و غیر متداخل

جمله‌های طولانی غیرمتداخل جمله‌هایی هستند که جملات فرعی ندارند اما به دلیل کثرت مفرداتشان از بقیه طولانی‌ترند. برخی از این جملات عبارتند از:

۱- جملاتی که در آنها از چندین حال مفرد استفاده شده باشد:

- فَالْعَاصِفَةُ مَا لَفَتَتْ تَدُورُ مِنْ حَوْلِ بَيْتِي وَ تَدُورُ نَافِخَةً بِأَبْوَاقِ الْجِنِّ وَ الْعَفَارِيتِ، مُعَوِّلَةً غَوِيلَ الثَّكَالِيِّ، عَاوِيَةً غَوَاءَ الذَّنَابِ ...

طوفان بی‌وقفه پیرامون منزل می‌چرخید و می‌چرخید در حالی که در بوق‌های جن می‌دمید و بسان زنان بچه‌مرده، شیوه و فغان سر می‌داد و همانند گرگ‌ها زوزه می‌کشید ...

۲- جملاتی که در آنها چندین صفت مفرد به کار رفته باشد:

- «الْفَائِدَةُ» الاجتماعية العظيمة الاولى للتعاون في الاسلام هي «الوَحدة» الروحية التي تجمع المسلمين على الخير:

اولین فایده عظیم اجتماعی تعاون در اسلام، همان وحدت روحی است که مسلمانان را در (امور) خیر جمع می‌کند.

۳- جملاتی که در آنها معطوف و معطوف علیه فراوان باشد:

- هَذَا النُّوعُ مِنَ الْمُدَاهَنَةِ وَ الْمُصَانَعَةِ، الْكَذِبِ وَ الزُّورِ، الْخُبْثِ وَ اللَّثَامَةِ، الرِّشْوَةِ وَ السَّرَقَةِ يَكْفِي لِإِفْرَافِ الْفَرْدِ مِنَ الْمُجْتَمَعِ الْغَرِيبِ:

این نوع چرب زبانی، چاپلوسی و فریبکاری، دروغ و بهتان، دناوت و پستی، رشوه و دزدی، کافی است که فرد از جامعه غربی بگریزد.

گفتار پنجم : ترجمه ضرب المثل ها

ترجمه ضرب المثل ها از سه صورت خارج نیست:

۱- در صورتی که در زبان مقصد معادل دقیق ضرب المثل موجود باشد عیناً بر اساس زبان مقصد ترجمه شود:

Ø - شب آبتن است تا چه زاید سحر: اللَّيْلُ حُبْلَى لَيْسَ يَدْرِي مَا يَلِدُ

Ø - هر سگی در خانه اش پارس می کند: كُلُّ كَلْبٍ بِبَابِهِ نَبَّاحٌ

Ø - چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی: مَنْ حَفَرَ بَثْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا

Ø - آزموده را آزمودن، پشیمانی آرد: مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ

Ø - یک دست صدا ندارد: يَدٌ وَاحِدَةٌ لَا تُصَفِّقُ

۲- در صورتی که در زبان مقصد، معادل دقیق نداشته باشد اما معنای نزدیک موجود باشد، می توان بدان

اکتفا کرد:

Ø - يَخْجُجُ وَ النَّاسُ رَاجِعُونَ: وقتی به حج می رود که مردم از سفر حج برمی گردند.

معادل تقریبی: حسنی به مکتب نمی رفت، وقتی می رفت جمعه می رفت.

Ø - بَيْضَةُ الْيَوْمِ خَيْرٌ مِنْ دَجَاجَةِ الْغَدِ: تخم مرغ امروز بهتر از مرغ فرداست.

معادل تقریبی: سیلی نقد به از حلوائ نسبه

Ø - گل پشت و رو ندارد: معادل تقریبی: كُلُّكَ وَجْهٌ

۳- در صورتی که در زبان مقصد به هیچ عنوان معادل نداشته باشد باید مقصود گوینده به زبان مقصد شرح

داده شود:

Ø - أَعْدَى مِنَ الشَّنْفَرَى: دونده تر از شنفری

در ترجمه این ضرب المثل باید «شنفری» معرفی شده و گفته شود: شنفری دونده ترین فرد عرب بود.

و اینک تعدادی از ضرب المثل ها

- الید الواحدہ لا تصفقّ

✓ یک دست صدا ندارد (ضرب المثل)

- وهب الأمير ما لا يملك .

✓ می بخشد امیر از آنچه که تحت تملک خویش نیست (تحت لفظی)

از کیسه خلیفه می بخشد (ضرب المثل)

- و للناس فيما يعشقون مذاهب

✓ بر مردم است به هر مذهبی تمایل داشته باشند (تحت لفظی)

سلیقه ها یکنواخت نیست (ضرب المثل)

- هل يصلح العطار ما أفسد الدهر

✓ آیا بر عطار درست است که روزگار را فاسد نماید (تحت لفظی)

آب رفته به جوی باز نیاید (ضرب المثل)

- من يمدح العروس إلّا أهلها

✓ همه عروس را مدح نمودند بجز خانواده اش (تحت لفظی)

هیچ کس نمی گوید ماست من ترش است (ضرب المثل)

- من کثر كلامه کثر ملامه

✓ کسی که زیاده گو باشد بسیار ملامت می گردد (تحت لفظی)

پر گو خطا گوشت (ضرب المثل)

- من قرع باباً و لجّ و لجّ

✓ کسی که دری بگشاید وارد آن می شود (تحت لفظی)

عاقبت جوینده یابنده است (ضرب المثل)

- من طلب العلى سهر الليالى

✓ کسی که طالب مقام عالی است شب بیداری می کشد (تحت لفظی)

گنج خواهی در طلب رنجی ببر (ضرب المثل)

- من طلب شيئاً وجدّ وجد

✓ عاقبت جوینده یا بنده است (ضرب المثل)

- من طلب أخاً بلا عيب بقى بلا أخ

✓ کسی که طالب برادری بی نقص و خطاست بی برادر می ماند (تحت لفظی)

گل بی خار خداست یا کجاست (ضرب المثل)

- من حفراً بئراً لأخيه وقع فيها

✓ کسی که برای برادرش چاه می کند خودش در آن می افتد (تحت لفظی)

چاه مکن بهر کسی اول خودت بعداً کسی (ضرب المثل)

- خذ من رصفه ما عليها

✓ مویی از خرس کندن غنیمت است

- من صارع الحق صارعه

✓ هر کس با حق دریفتد گرفتار می شود (تحت لفظی)

با آل علی هر که در افتاد برافتاد (ضرب المثل)

- المعیدی تسمع به خير من أن ترأه

✓ شنیدن آواز بهتر است از دیدن آن است (تحت لفظی)

آواز دهل شنیدن از دور خوش است (ضرب المثل)

- المحنه إذا شاعت سهلت

✓ سختی اگر فراگیر باشد آسان می گردد (تحت لفظی)

مرگ به انبوه ، جشن باشد (ضرب المثل)

- لكلّ فرعون موسى

✓ برای هر فرعونی موسی ای نیز است. (تحت لفظی)

دست بالای دست بسیار است (ضرب المثل)

- لكل مقام مقال

✓ برای هر جایگاه و مقامی سخنی است (تحت لفظی)

هر سخنی جایی و هر نکته مکانی دارد (ضرب المثل)

- ما حکّ جلدک مثل ظفرک

✓ آنچه نقش می گذارد بر پوست تو ناخن پوست (تحت لفظی)

کسی نخارد پشت من جز ناخن انگشت من (ضرب المثل)

- ما هکذا تورّد یا سعد الابل

✓ اینچنین نیست که وارد می شوی (تحت لفظی)

این راهش نیست ، این ره که تو میروی به ترکستان است

- الکلام یجرّ الکلام

✓ حرف حرف می آورد (ضرب المثل)

- کلم اللسان أنکی کلم السنان

✓ زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است (ضرب المثل)

- کالمستجیر من الرّمضاء بالنّار

✓ مانند پناه بردن از شدت گرما به آتش (تحت لفظی)

از چاله به چاه افتادن (ضرب المثل)

- کلّ رأس به صداع

✓ برای هر سری دردی است (ضرب المثل)

- کل شاه تناط برجلیها

✓ هر کاری کنی برای خود کردی (تحت لفظی)

هر کسی رو تو قبر خود می گذارند (ضرب المثل)

- لا تؤخّر عمل الیوم إلى غدٍ

✓ کار امروز را به فردا میفکن (ضرب المثل)

- لا يؤخذ المرء بذنب أخيه

✓ کسی را به گناه برادرش مؤاخذه نمی کنند (تحت لفظی)

گناه دیگری را بر تو نخواهند نوشت (ضرب المثل)

- لكلّ جديد لذه

✓ هر چیز جدیدی لذتی دارد (تحت لفظی)

نو که آمد به بازار کهنه می شود دل آزار (ضرب المثل)

- لكلّ صارم نبوه

✓ برهر سختی ای ناهمواری است (تحت لفظی)

انسان جایز الخطاست (ضرب المثل)

- لا يلدغ المرء من حجر مرتين

✓ شخصی دو بار از یک سنگ نمی لغزد (تحت لفظی)

آدم یک بار پایش در چاله می رود (ضرب المثل)

- على نفسها جنت براقش

✓ خودم کردم که لعنت بر خودم باد

- عند الشدائد تعرف الإخوان

✓ هنگام سختی ها برادر شناخته می شود (تحت لفظی)

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی (ضرب المثل)

- غاب القط إلب يا فار

✓ گربه که غایب شود ای موش به بازی بپرداز (تحت لفظی)

حال میدان براید خالی شد هر چه میخواهی بکن (ضرب المثل)

- فعل المرء يذل على أصله

✓ فعل شخص دال بر اصل و صحت آن است (تحت لفظی)

از کوزه همان تراود که در اوست (ضرب المثل)

- فوق كل ذي علم عليم

✓ بر هر صاحب علمی ، عالمی است (تحت لفظی)

دست بالای دست بسیار است (ضرب المثل)

- كالشمسس في رابعه النهار

✓ مثل خورشید در وسط روز (تحت لفظی)

مثل روز روشن (ضرب المثل)

- كلام الليل يمحوه النهار

✓ روز محو کننده سخن شب است (تحت لفظی)

کنایه بر کسی که به قول خود عمل نمی کند

- قاب قوسين أو أدنى

✓ بالاترین حد قوس (تحت لفظی)

کنایه از بسیار نزدیک بودن

- الصبر مفتاح الفرج

✓ صبر کلید فرج و گشایش است (تحت لفظی)

گر صبر کنی زغوره حلوا سازی (ضرب المثل)

- الطيور على أشكالها تقع

✓ پرندگان با هم جنسان خود می پرند (تحت لفظی)

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز (ضرب المثل)

- عاد يخفي حنين - عاد صفر الیدین

✓ دست خالی بازگشت - دست از پا دراز تر بازگشت (ضرب المثل)

- عصفور في اليد خير من عشرة على الشجرة

✓ گنجشک در دست بهتر از ده تایی آن بر روی درخت است (تحت لفظی)

سرکه نقد به از حلوای نسیه است (ضرب المثل)

- رَبَّ سَكُوتْ أَبْلَغْ مِنْ كَلَام

✓ چه بسا سکوتی که از سخن گفتن سزاوارتر است (ضرب المثل)

- السكوت أخو الرضا

✓ سکوت علامت رضاست (ضرب المثل)

- سبق السيف العذل

✓ خون جاری شد (تحت لفظی)

کار از کار گذشت (ضرب المثل)

- زاد الطين بله

✓ خواست ابرویش را درست کند زد چشمش را کور کرد (ضرب المثل)

- رحم الله إمرئ عمل عملا صالحا فأتقنه

✓ خدا بر شخصی که عمل نیکو انجام دهد و به آن اصرار داشته رحیم است (تحت لفظی)

کار نیکو از پر کردن است (ضرب المثل)

- حبه حبه تصبح قبه

✓ قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود (ضرب المثل)

- الحسود لا يسود

✓ حسود هرگز نیاسود (ضرب المثل)

- الحق مرّ

✓ حرف حق تلخ است (ضرب المثل)

- خير الأمور أوسطها

✓ بهترین کارها میانه رویی است (تحت لفشی)

اندازه نگهدار که اندازه نکوست (ضرب المثل)

- خير البر عاجله

✓ بهترین خوبی تعجیل در آن است (تحت لفظی)

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

- خیر الناس من ینفع الناس

✓ بهترین مردم کسی است که به مردم نفعی برساند (ضرب المثل)

- خیر الکلام ما قلّ و دلّ

✓ بهترین کلام کوتاه و پربالر بودن آن است (تحت لفظی)

کم گوی و گزیده گوی چون دُر (ضرب المثل)

- خالف تعرف

✓ مخالفت کن و مشهور شو

- أین الثری و أین الثریا

✓ این کجا و آن کجا ، تفاوت تا ثریا

- بات یشوی القراح

✓ ناه ندارد که فریاد کند

آه ندارد که با ناله سودا کند (ضرب المثل)

- بلغّ السکین العظم

✓ کارد به استخوان رسید

کاسه صبرشش لبریز شد (ضرب المثل)

- بیضه الیوم خیر من دجاجة الغد

✓ تخم امروز بهتر از جوجه فرداست (تحت لفظی)

سرکه نقد به از حلوائی نسیه (ضرب المثل)

- أکل الدهرُ علیه و شرَب

✓ میضرب لم طال عمره ، کسی که عمرش طولانی است (تحت اللفظی)

هفت کفن پوساند

- أكلتم تمرى و عصيتُم أمرى

✓ يأكله بضرس و يطأه بظلف ، با دندان می خورد و با پا لگد می زند. (تحت اللفظی)

نمک خوردن و نمکدان شکستن (ضرب المثل)

- لأمر ماجدع قصير أنفه

✓ حقه ای دارد ، ریگی به کفش دارد (ضرب المثل)

- على أهلها تجنى براقيش

✓ از ماست که بر ماست (ضرب المثل)

-لو ترك القطا ليلاً لنام

✓ کسی که بدون اراده مکروهی را انجام میدهد

مجبور شدن علیرغم میل باطنی (ضرب المثل)

- جدح جُوین من سويق غيره

✓ کسی که در مال غیر دسترسی دارد و از آن می بخشد

ازکیسه خلیفه می بخشد (ضرب المثل)

- تَجَشَّأَ لِقَمَانُ مِنْ غَيْرِ شَبَعٍ

✓ مردی که اظهار ثروت می کند و فقیر است

پز عالی و جیب خالی (ضرب المثل)

-لا يُجمع سيفان في غمد

✓ دو شمشیر در یک غلاف نمی رود

با یک دست دو تا هندوانه نمی توان برداشت (ضرب المثل)

- جاوز الحزامُ الطلبين

✓ کنایه عن المبالغه فی تجاوز حد الشرّ و الأذى

کار از کار گذشتن (ضرب المثل)

– ما حَك جلدك مثل ظفرك

✓ حثّ الإنسان على الثقة بنفسه أكثر من ثقته بغيره اطمینان انسان به خود بیشتر از اطمینان به دیگران بودن

كس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من (ضرب المثل)

– حلبَ الدهرَ أَشْطَرَه

✓ مَنْ جَرَبَ الدهرَ ، کسی که روزگار را تجربه کرده

سرد و گرم روزگار را چشیده (ضرب المثل)

– مواعيده مواعيدُ عُرُقوب

✓ مَنْ يَعد و لا يَفي بوعده

وعده سر خرمن می دهد (ضرب المثل)

– ما الذُّبَابُ و ما مَرَقَّتْهُ

✓ للأمر يُحَقَّرُ ، امری کوچک

مورچه چیه که کله پارچه اش چی باشه (ضرب المثل)

– كالرَأْقَمِ عَلَى الْمَاءِ

✓ شَيْءٌ لَا يَثْبُتُ و لَا يُوَثِّرُ

آب در هاون کوبیدن (ضرب المثل)

– لِكُلِّ سَاقِطَةٍ لَاقِطَةٌ

✓ التَّحْفِظُ عِنْدَ النُّطْقِ ، مواظبت هنگام سخن گفتن

دیوار موش داره و موشم گوش داره (ضرب المثل)

– تَسْمَعُ بِالْمُعِيدِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ

✓ مَنْ خَبَرَ خَيْرٌ مِنْ مَرَّاهُ

آواز دهل شنیدن از دور خوش است (ضرب المثل)

– ما أَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ

✓ تَشَابَهُ الْلاحِقِ بِالسَّابِقِ ، شباهت بین پیش رو و پشت سر

سگ زرد برادر شغال ، هرجا روی آسمان همین رنگ است (ضرب المثل)

- کلّ شاه تناط برجلّیه

❖ عدم مؤاخذه الرجل بذنب غیره

هرکسی را تو قبر خود می گذارند (ضرب المثل)

- إنک تضرب فی حديدٍ باردٍ

❖ مَنْ يحاول الانتفاع بمنّ ليس عنده نفع

بر آهن سرد کوبیدن (ضرب المثل)

- لا يعرف الكوع من البوع

❖ مَنْ لا يعرف حقائق الأمور

فرق بین دست چپ و راستش را نمیداند (ضرب المثل)

- إياک أعنی و أسمعنی یا جاره

❖ مَنْ يتكلّم بكلام و يريد به شيئاً غیره

به در می گویم که دیوار گوش کند (ضرب المثل)

- يُقَدّم رجلاً و يُؤخّر أخرى

❖ متردد فی أموره

این دست و آن دست می کند (ضرب المثل)

- يهبُ مع کل ريحٍ

❖ لامّعه

حزب باد است و دمدمی مزاج (ضرب المثل)

- يصطاد فی الماء العکر

❖ از آب گل الود ماهی می گیرد

- و کلّ له فی أوّل الشوط مرّحه ولكن یبین السبقُ فی آخر المدی

❖ جوجه را آخر پائیز می شمارند

– کدابه و قد حَلِمَ الأَديم

✓ کار از کار گذشته

– خیر البر عاجله

✓ در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

– مَنْ صارَ الحَقَّ صرعه

✓ هر که با حق درافتاد ور افتاد

– الید الواحدہ لا تصفق

✓ یک دست صدا ندارد

– مالٌ تجلبه الريح تأخذه الزوابع

✓ باد آورده را باد می برد.

گفتار ششم : ترجمه کنایات

ترجمه کنایات نیز به سه صورت می باشد:

۱- اگر کنایه معادل لفظی و معنایی داشته باشد عیناً ترجمه می شود:

ü - لَهُ صَبْرٌ أَيُّوبُ: صبر ایوب دارد (صبر ایوب کنایه از صبر طولانی در سختی های شدید است).

ü - هُوَ ابْنُ بَطْنِهِ: فلانی فرزند شکم خویش است.

ü - إغْسِلْ يَدَكَ مِنْ فلانٍ: از فلانی دست بشوی

۲- اگر کنایه معادل لفظی نداشته باشد ولی معادل معنایی داشته باشد، بدان اکتفا می گردد:

ü - يَنْفُخُ فِي الرَّمَادِ: به خاکستر می دمد. (کنایه از کار بیهوده کردن)

معادل معنایی این کنایه در فارسی:

آب در هاون کوبیدن، مشت بر سندان کوبیدن، رشته ها را پنبه کردن

۳- اگر کنایه معادل لفظی و معنایی نداشته باشد، باید لفظاً ترجمه و سپس مفهوم آن شرح داده شود:

ü - هُوَ رَيِّبٌ أَيْ الهَوْلِ: او دست پرورده ابوالهول است (کنایه از سکوت طولانی)

ü - لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ بِالْمَوْضِعِ: فلانی تو باغ نیست (کنایه از حواس پرتی)

ü - لَا أَظُنُّ أَنْ يَفْعَلَ: چشمم آب نمی خورد این کار را انجام دهد

گفتار هفتم : ترجمه ادوات شرط

ادوات شرط در عربی منحصر به دو قسم جازم و غیر جازم است.

مهم ترین ادوات شرط جازم عبارتند از:

إِنْ ، مَنْ ، مَا ، أَيْ ، مَتَى ، مَهْمَا ، أَيْنَ ، حَيْثُما ، إِذَا ، أَنَّى ، كَيْفَمَا ، أَيَّانَ

مهم ترین ادوات شرط غیر جازم عبارتند از: لَوْ ، إِذَا

نکته: لَوْ حرف شرط مختص ماضی است و کمتر با مستقبل همراه می شود.

نکته: اگر پس از لَوْ فعل مضارع ذکر شود به معنای ماضی است:

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ:

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، از خشوع و فروتنی، کوه را متلاشی می دیدی.

نکته: بعد از ادوات شرط جازم چنانچه فعل شرط و جواب آن، ماضی یا مضارع باشند، مضارع ترجمه می شوند.

إِنْ كَانَ صَدِيقِي حَاضِرًا لَأَعْطَيْتُهُ مِئَةَ أَلْفِ رِيَالٍ:

اگر دوستم اینجا حاضر شود به او صد هزار ریال می دهم.

نمونه سؤالات تستی

۱- « ۱۷۸ کشور توافق کردند تولید و ذخیره سازی سلاحهای اتمی را متوقف کنند »

(1) مائه و ثمان و سبعون دوله اتفقت على وقف انتاج الأسلحة النووية و تكديسها .

(2) وافقت مائه و ثمانی و سبعین دوله على منع الأسلحة الذرية و حفظها فی المخازن .

(3) تتفق مائه و ثمان و سبعون بلد على إيقاف تولید السلاح الذرى و ادخاره .

(4) مائه و ثمانیه و سبعون دوله توافق على توقيف انتاج الأسلحة النووية و جمعها .

۲- « لم یکد یفتتح المعرض الدولی الثانی و العشرون للکتب و النشرات الاسلامیه حتى ازدحمت آلاف من

الناس أمام مقره »

(1) افتتاح بیست و دومین نمایشگاه کتاب برای کتب و نشریات اسلامی نزدیک نیست چون هزاران نفر از مردم مقابل آن ازدحام خواهند نمود .

(2) به محض اینکه بیست و دومین نمایشگاه بین المللی کتاب و نشریات اسلامی افتتاح شد هزاران شخص مقابل محل آن ازدحام نمودند .

(3) بیست و دومین بار است که نمایشگاه بین المللی کتاب و انتشارات اسلامی گشایش می یابد و مردم در مقابل مقر نمایشگاه ازدحام می نمایند .

(4) بیست و دومین نمایشگاه کتابها و انتشارات در شرف افتتاح بود که هزاران نفر در مقابل محل آن شروع به ازدحام کردند .

۳- « همین که به آستانه ی منزلمان رسیدم او را پشت در منتظر خود یافتم ! »

(1) لم نصل إلى عتبة دارنا فإذن رأيناها خلف الباب فی انتظار .

(2) لم نکد نصل إلى عتبة الدارحتى رأيتُه عند باب الدار ينتظرني .

(3) ما وصلت إلى عتبة الدار، إذ وجدتها تنتظرني عند الباب .

(4) ما إن وصلت إلى عتبة دارنا حتى وجدته ينتظرني خلف الباب .

۴- «مساحت این کشور بالغ بر دو میلیون و دویست و هفتاد و پنج هزار کیلومتر مربع است.»

- (1) مساحت هذا البلد بالغ على مليونين و مائتى و خمس و سبعين ألف كيلومتر مربع .
- (2) مساحت هذا البلد تبلغ على خمسة و سبعين و مائتين و مليونين كيلومتر مربع .
- (3) تبلغ مساحة هذه البلاد مليونين و مائتين و خمسة و سبعين ألف كيلومتر مربع .
- (4) تبلغ مساحة هذه البلدان مليونان و مائتا و خمسة و سبعون ألف كيلومتر مربع .

۵- «نا آرامیهای پریشب برای سومین شب متوالی در خیابانهای شهر ادامه یافت.»

- (1) اضطرابات ليله أمس الأول فى شوارع هذه المدينه استمرت لثالث ليله متوالياً .
- (2) اضطرابات ليله قبل أمس قد استمرت لليله الثالثه على التوالى فى شوارع المدينه .
- (3) استمرت الاضطرابات لليله الثالثه على التوالى فى شوارع هذه المدينه ليله أمس الاول .
- (4) قد استمرت فى شوارع المدينه اضطرابات ثلاثه ليالٍ متواليه ليله قبل أمس .

۶- «تعداد لبنانیهای مقیم استرالیا به ۹۸۵۰۰ نفر بالغ می گردد.»

- (1) عدد الجاليه اللبنانيه فى استراليا يصل إلى ثمان و تسعين ألفاً و خمسمائه شخص .
- (2) عدد اللبنانيين الساكنين فى استراليا هو ثمانيه و تسعين ألفاً و خمسمائه فرد .
- (3) يصل عدد اللبنانيين المقيمين فى استراليا إلى ثمانيه و تسعين ألف و خمسمائه فرد .
- (4) يبلغ عدد الجاليه اللبنانيه باستراليا إلى ثمانيه و تسعين ألفاً و خمسمائه شخص .

۷- «شهردار مدعی شد که روزانه ۷۲۳ آپارتمان مسکونی در شهرهای بزرگ ساخته می شود.»

- (1) ادعى رئيس البلديه بأنّ سبعمائ و ثلاثه و عشرين شقّه سكنيه يتمّ صنعها فى مدن كبيره يومياً .
- (2) انّ رئيس البلديه قال زاعماً بأنّ سبعمائ و ثلاثاً و عشرون شقّه يتمّ تشيدها فى مدن كبيره للسكن يومياً .
- (3) زعم رئيس البلديه أن سبعمائ و ثلاثاً و عشرين شقّه سكنيه يتمّ إنشاؤها يومياً فى المدن الكبيره .
- (4) قال رئيس البلديه مدعياً أنّ سبعمائ و ثلاثاً و عشرين شقّه تصنع للسكن فى المدن الكبيره يومياً .

۸- « تعداد جهانگردان زن و مرد خارجی در حدود ۲/۴۲۱/۳۹۲ نفر بوده است » : كان عدد السياح الأجانب

- 1) نحو مليونی اثنین و أربع و واحد و عشرين ألفاً و ثلاثمائة و اثنین و تسعين سائحه و سائحاً .
- 2) حوالی مليونی واحدی و أربعمائه عشرين ألفاً و ثلاثمائة و اثنین و تسعين سائحه و سائحاً .
- 3) حوالی مليونین واحد و عشرين و أربعمائه ألف و ثلاثمائة و اثنان و تسعين سائح و سائحه .
- 4) نحو مليونین و أربعمائه و واحد و عشرين و ألفاً و ثلاثمائة و اثنین و تسعين سائحاً و سائحه .

۹- « این پیشنهاد تو از اینکه تشنج زدائی کند، سؤال برانگیز شده است » :

- 1) إقتراحك هذا لايزيل التوتر كما يطرح الأسئلة .
- 2) إقتراحك هذا طرح الأسئلة أكثر ممّا أزال التوتر .
- 3) هذا إقتراحك يطرح الأسئلة أكثر من أن يزيل التوتر .
- 4) هذه إقتراحاتك خلقت الأسئلة أكثر منها إزاله التوتر .

۱۰- « لاتكاد الحرب تنشب حتى يرتدى الكثير من شبابنا الملتزمين البدلات القتاليه »

- 1) به محض اینکه جنگ شعله ور شود، بسیاری از جوانان متعهد ما لباس رزم به تن می کنند .
- 2) هنوز جنگ برپا نشده است که بسیاری از داوطلبان جوان ما لباس های جنگی می پوشند .
- 3) همین که جنگ اعلام شد، بسیاری از جوانان با تعهد شعارهای جنگی سر می دهند .
- 4) به محض اینکه جنگ اعلام شد، بسیاری از جوانان ملتزم ما لباس رزم پوشیدند .

۱۱- « ان قوات الدرك اعتقلت سبعين و نيفاً من طالبى الهجره السريه إلى البلاد الاوربيه يوم الجمعة الماضى »

- 1) نیروهای امنیتی روز جمعه گذشته هفتاد و چند نفر را که مخفیانه قصد سفر به کشورهای اروپا را داشتند بازداشت کردند.

- 2) نیروهای ژاندارمری روز جمعه گذشته هفتاد و اندی را که قصد سفر به کشورهای اروپایی را داشتند بازداشت کردند.

- 3) نیروهای مسلح روز جمعه پیش حدود هفتاد نفر را که به طور اسرارآمیز قصد مهاجرت به اروپا را داشتند زندانی کردند.

- 4) نیروهای انتظامی چمه پیش تعداد هفتاد نفر را که مخفیانه قصد مهاجرت به کشورهای اروپایی را داشتند زندانی کردند.

۱۲- «جامعه بین المللی در حل این مشکل به نظر ما بیشتر تمایل دارد تا به نظر دیگران»

- (1) الأسره الدولیه حیاال حل هذه المعضله أمیل إلى رأینا منها الی الاخرین.
- (2) المجمع الدولی حیاال حل هذه أمیل الی رأینا حتی رأى الغیر.
- (3) الأسره الدولیه حیاال حلحله هذه المشکله تمیل الی رأینا اکثر منه الی الاخرین.
- (4) المجمع الدولی حیاال حلحله هذا الإشکال یمیل اکثر الی رأینا مما یمیل الی غیرنا.

۱۳- «پرداختن به مطالعه ی کتاب را بیشتر دوست دارم تا سرگرم شدن به مشاهده برنامه های تلویزیونی»

- (1) إذا أشتغل بمطالعه الکتاب أحبّ الیّ من مشاهده برامج تلفزیونیه.
- (2) إذا أشتغل بمطالعه کتاب أحبّ لی من أن ألهو بمشاهده برامج تلفزه.
- (3) أنا أحبّ أن أشتغل بمطالعه کتاب اکثر من حبّی غیر مشاهده برامج التلفزه.
- (4) لأن أشتغل بمطالعه لکتاب أحبّ الیّ من أن ألهو بمشاهده البرامج التلفزیونیه.

۱۴- «أصبحنا نحتاج إلى امام عادل أكثر ممّا نحتاج إلى إمام خطیب»

- (1) از این پس ما به یک امام عادل بیشتر نیاز داریم تا به یک امام سخنور.
- (2) از اکنون به بعد ما به یک امام عادل بیشتر از یک سخنران نیازمندیم.
- (3) بیشتر احتیاج ما به یک امام عادل است سپس به امام خطیب.
- (4) ما دیگر به امام عادل احتیاج داریم نه به امام خطبه خوان.

۱۵- «لم یکد الخبیر الکهربائی وضع القیاس فی المقبس حتی کهرب»

- (1) به محض اینکه کارشناس برق آچار آن را در پریز قرار داد ، برق وصل گردید .
- (2) کارشناس برق همین که دو شاخه برق را در پریز قرار داد دچار برق گرفتگی شد .
- (3) هنوز کارشناس برق آچار را در پریز قرار نداده بود که جریان برق برقرار شد.
- (4) همین که کارشناس برق دو شاخه را به پریز وصل کرد ، برق از سیستم عبور کرد .

۱۶- « ذخایر طلای بانک مرکزی به ۱۲/۷۰۸/۲۶۴ /۹۵۱ دلار کاهش یافته است .»

قد انخفضت احتیاطیات البنک المרכזی من الذهب إلى

- (1) اثنتی عشر ملیاراً و سبعمائه و ثمانیه ملیونات ومائتین و أربعه و ستین ألف و تسعمائه و واحد و خمسين دولار .
- (2) اثنتی عشر ملیار و سبعمائه و ثمان ملیونات ومائتین و أربعه و ستین ألف و تسعمائه و واحد و خمسين دولارات
- (3) اثنتی عشر ملیار و سبعمائه و ثمان ملايين ومائتین و أربع و ستین ألفاً و تسعمائه و واحد و خمسين الدولارات .
- (4) اثنتی عشر ملیاراً و سبعمائه و ثمانیه ملايين و أربعه و ستین ألفاً و تسعمائه و واحد و خمسين دولاراً .

۱۷- « اما چیزی نگذشت که به این شهر که مدرک دانشگاهی خود را در آنجا گرفته بود بازگشت »

- (1) غیر آنه لم یمض وقت طویل حتی عاد إلی هذه البلده التي حصل علی الشهاده الجامعيه منها .
- (2) غیر آنها لم تلبث أن عادت إلی هذه المدينه حيث حصلت علی الشهادات الجامعيه .
- (3) لكنها لم تظل حتی رجعت إلی هذا البلد حيث نالت فیها شهاده الجامعيه .
- (4) لكنه لم يلبث أن رجع إلی هذا البلد الذي نال شهاده الجامعيه منها .

۱۸- « هم اکنون حدود ۱۱۰۴ طرح تحقیقاتی در این دانشگاه در حال اجراست . »

- (1) هناك حوالي ألف و مائه و أربعة مشروع البحث حاليًا فی الجامعه هذه .
- (2) ينفذ حاليًا نحو ألف و مائه و أربعة مشاريع بحث فی هذه الجامعه .
- (3) هناك فی الوقت الراهن نحو أربعة و ألف و مائه مشروع البحث فی هذه الجامعه .
- (4) تنفذ فی الوقت الحاضر حوالي أربعة و مائه و ألف مشاريع بحث فی الجامعه هذه .

۱۹- « گزارش مؤسسه مرکزی آمار حاکی است که ارزش تجارت خارجی کشور در سال گذشته بالغ بر ۲

میلیارد و ۸۴۳ میلیون ریال بوده است . »

- (1) التقرير لمؤسسه المركزيه للإحصاء دلّ علی بلوغ التجاره الخارجيه للبلاد فی السنه الماضيه أكثر من ملياري و ثلاثه و أربعين و ثمانيمائه ملايين ریالات.
- (2) تقرير من مؤسسه المركزيه للإحصاء يدلّ علی بلوغ تجاره البلاد الخارجيه للسنه المنصرمه المليارين و ثمانيمائه و الأربع و الثلاثين من الريالات.
- (3) تفيد تقارير مؤسسه الإحصاء المركزيه أنّ ثمن التجاره فی البلاد الخارجيه للعام المنصرم بلغت المليارين و الثمانمائه و أربع و الثلاثين مليون ریال.
- (4) يفيد تقرير المؤسسه المركزيه للإحصاء أن قيمه تجاره البلاد الخارجيه فی العام الماضي قد بلغت مليارين و ثمانمائه و أربع و ثلاثه و أربعين مليون ریال .

۲۰- «نیروهای رزمنده ی ما بیش از اینکه به فکر نفوذ در خاک دشمن باشند به تضعیف روحیه ی او می اندیشند .»

- (1) قواۡتنا المهاجمه كانت تتأمل فی تضعیف نفسیه عدوّها أكثر من الإهتمام بتوغّل أراضیه .
- (2) إنّ قواۡتنا الحریبه لم تنفک تفکر فی تضعیف معنویه عدوّها أكثر منها بالتسرب فی أراضیه .
- (3) كانت قواۡتنا الحریبه تفکر فی تضعیف معنویات العدو أكثر مما تهتم بالتوغّل داخل أراضیه .
- (4) إنّ قواۡتنا المهاجمه مادامت تتأمل فی تضعیف نفسیات العدو أكثر من أن تهتمّ بالنفوذ فی أراضیه.

۲۱- « سازمان بین المللی کار برای گسترش دادن عدالت اجتماعی تاسیس شده است .»

- (1) منظّمه العمل العالمیه اسست لإتساع العداله الاجتماعیه .
- (2) منظّمه العمل الاقلمیه تاسست لتنمیه العداله الاجتماعیه .
- (3) منظّمه العمل الدولیه قد تاسست لتنمیه العداله الاجتماعیه .
- (4) منظّمه العمل الدولیه قد بنیت علی اساس العداله الاجتماعیه .

۲۲- « لا یکاد الانسان تضعف ثقته بنفسه حتی یصبح اتکالیاً .»

- (1) انسان در نزدیکی مرز خود باختگی است ، آنگاه که اعتماد به نفسش ضعیف می گردد .
- (2) انسان نزدیک است اعتماد به نفسش ضعیف گردد که ناگاه به خود آید .
- (3) به محض اینکه اعتماد به نفس در انسان ضعیف می شود به دیگران متکی می گردد .
- (4) به محض اینکه انسان اعتماد به نفسش ضعیف می شود پایه ی ایمانش سست می گردد .

۲۳- « او از سیزده تن فرزندان پدر ، هفتمین آنها بود . » : إنه کان من اولاد أبیه

- (1) سابعاً ثلاثَ عشَ (2) سبعَ من ثلاثهَ عشرَ
- (3) سبعَ من ثلاثَ عشرَ (4) سابعَ ثلاثهَ عشرَ

۲۴- « لا یکاد المعرض الدولي الثانی للصناعات الغذائیه و الزراعیه یفتح الناس علیه »

(1) به محض اینکه دومین نمایشگاه بین المللی صنایع غذایی و کشاورزی ایران افتتاح شود مردم از آن استقبال خواهند کرد .

- (2) در آستانه ی برگزاری دومین نمایشگاه بین المللی صنایع غذایی و کشاورزی ایران مردم به آن روی آوردند .
- (3) در نزدیکی دومین نمایشگاه بین المللی صنایع غذایی و کشاورزی ایران افتتاحیه ای بود که مردم از آن استقبال کردند.
- (4) هنوز نمایشگاه دومین کشور تولید کننده ی صنایع غذایی و کشاورزی ایران افتتاح نشده بود که مردم از آن استقبال کردند.

۲۵- « کم شهرأ فی السنه »

- (1) فی السنه اثنا عشر شهرا
- (2) فی السنه اثنین عشر شهرا
- (3) فی العام اثنان عشر شهور
- (4) فی العام اثنتا عشره أشهر

۲۶- « این جشنواره به مدت چهار روز برگزار می شود . »

- (1) سيعقد هذا الاحتفال فی اليوم الرابع
- (2) سيجرى الاحتفال لمده أربعه يوم
- (3) سيقام المهرجان فی اليوم الرابع من المده
- (4) سيقام هذا المهرجان لمده أربعه أيام

۲۷- « تعدادی واحد مسکونی در برخی شهرها موجود است که یک چهارم قیمت قطعی هر واحد پیشاپیش

دریافت می گردد»

- (1) ان عددأ من الأبنیه السکنيه توجد فی بعض المدن یمكن دفع ربع السعر النهائی لكل بناء مقدما.
- (2) توافر عدد من الوحدات المسکونیه فی کم مدینه یجب دفع خمس و عشرين بالمائه من السعر النهائی.
- (3) يتوافر عدد من الوحدات السکنيه فی بعض المدن يتمّ سداد ربع السعر النهائی لكل وحده مقدماً.
- (4) هناك عدد من البنایات السکنيه لبعض المدن یجب تقديم ربع قيمتها النهائیه مقدمه .

۲۸- « دادگاه عالی ۲۷ شخص را به انجام یک سلسله حملات بقصد از بین بردن امنیت کشور متهم کرد.»

- (1) اتهمت المحکمه العیا سبعة و عشرين شخصاً بتنفيذ سلسله من الهجمات بهدف تفویض استقرار البلاد .
- (2) أصدرت المحکمه العیا اتهاماً بحق سبع و عشرين شخصاً بإعمال سلسله من الحملات هادفين إباده استقرار البلاد
- (3) المحکمه العلیات حکمت علی سبعة و عشرين فرداً بإجراء سلسله من الهجمات تهدف ردم أمن البلاد .
- (4) محکمه القضاء العالیه تتهم سبعة و عشرين فرداً بذریعه سلسله من الهجمات تهدف القضاء علی أمن لبلاد .

۲۹- « عبارت کدام یک از گزینه ها صحیح است ؟ »

(1) السنه الجاریه هی ألف و ثلاثمئات و سبع و سنین .

(2) هذه هی سنه ست و سبعین و ثلاثمائه و ألف .

(3) السنین تمرّمّ الجبال .

(4) سنوات العمر الانسان تمرّون بسرعه .

۳۰- « لَمّا یمر قرن واحد حتی أصبحت للشعر أغراض جدیده بظهور الاسلام . »

(1) به محض گذشتن یک قرن از ظهور اسلام، شعر اغراض جدیدی پیدا کرد .

(2) یک قرن گذشت تا آن جا که اسلام ظهور کرد و اغراض شعر جدید شد .

(3) وقتی یک قرن گذشت ، با ظهور اسلام اغراض شعر جدید گردید .

(4) هنوز یک قرن نگذشته بود که شعر با ظهور اسلام اغراض جدیدی یافت .

پاسخنامه سؤالات تستی

1- گزینه (1) صحیح است .

توقف تولید/وقف انتاج سلاحهای اتمی : الاسحله النوویه

نیروگاههای اتمی : المفاعل الذریه (برای سلاح از واژه نووی استفاده می شود)

در گزینه های 3 و 4 و 2 عدد صحیح نیست و همچنین سایر اطلاعات نیز به درستی ترجمه نشده است .

در گزینه 2 ثمانی باید به ثمان تبدیل شود . در گزینه 3 ثمان باید به ثمانیه تبدیل شود و در گزینه 4 ثمانیه باید به ثمان تبدیل شود .

2- گزینه (2) صحیح است .

در عبارت عربی اسلوب « به محض اینکه » استفاده شده و این مورد باید در ترجمه فارسی رعایت شود .

به محض اینکه : لم یکد..... + حتی + یا ماإن +..... حتی + النشرات الاسلامیه : نشریات اسلامی

3- گزینه (4) صحیح است .

« همین که » یا « به محض اینکه » یک اسلوب است که در گزینه 4 رعایت شده است . در گزینه 2 نیز از این اسلوب استفاده شده ولی عبارت صحیح ترجمه نشده است و عند باب الدار معادل آستانه منزلمان نیست .

4- گزینه (3) صحیح است .

در گزینه 1 « بالغ علی » صحیح نیست و « خمس » باید مؤنث شود چون معدود « ألف » مذکر است و گزینه 2 نیز صحیح نیست و « نون » در میلیونین باید حذف شود و در گزینه 4 « البلدان » صحیح نیست و عدد باید منصوب شود .

5- گزینه (2) صحیح است .

أمس : دیشب قبل أمس : پریشب علی التوالی : متوالی

در گزینه 1 « هذه المدینه » و « لثالث لیله » صحیح نیست . گزینه 3 نیز صحیح ترجمه نشده است و « هذه المدینه » به معنای این شهر است که در عبارت فارسی لفظ « این » نیامده است و در گزینه 4 ثلاثه لیال صحیح نیست .

6- گزینه (4) صحیح است .

یبلغ : بالغ می گردد ، می رسد . الجالیه : مهاجر

در گزینه 1 به جای حرف « فی » باید از حرف « باء » استفاده می شد و همچنین چون « الف » مذکر است عدد باید مؤنث بیاید و باید بگوییم « ثمانیه و تسعین ألفاً » . در گزینه 2 « الساکنین فی استراليا » صحیح نیست و همچنین «

تسعين « صحيح نیست همچنين « تسعين » صحيح نیست و بايد بگويم « تسعون » و در گزينه 3 « المقيمين في الاسترالياء » صحيح نیست و « ألف » بايد منصوب شود .

7- گزينه (3) صحيح است .

شقه سکنيه : آپارتمان مسكونی زعم : مدعی شد

در گزينه 1 عدد صحيح نیست و « ثلاثه » بايد مذكر شود چون معدود « شقه » مؤنث است . در گزينه 2 « عشرون » مرفوع است و بايد منصوب شود و بايد « عشرين » گفته شود .

8- گزينه (4) صحيح است .

« مليونی اثنین » در گزينه 1 اشتباه است و « واحده » نیز بايد مذكر بياید چون معدود « ألفاً » مذكر است و « اثنین » نیز بايد مذكر شود چون هر گاه معدود متعدد باشد و یکی مذكر و دیگری مؤنث مذكر مقدم است . در گزينه 2 « مليونی » صحيح نیست و در گزينه 3 « اثنان » صحيح نیست .

9- گزينه (2) صحيح است .

هذا الاقتراح : این پیشنهاد اقتراحك هذا : این پیشنهاد تو

بنابراین گزينه های 3 و 4 صحيح نیست و در گزينه 1 مفهوم به درستی ترجمه نشده است .

10- گزينه (1) صحيح است .

نشبت الحرب : جنگ شعله ور شد الملتزم : متعهد البدلات القتالية : لباسهای رزم

11- گزينه (2) صحيح است .

قوات الدرك : نیروهای ژاندارمری الهجره السريه : مهاجرت پنهانی

نَيْفٌ : عددی است که بعد از عدد ده تایی و صد تایی و هزار تایی می آید و به معنای « اندی » فارسی است .

12- گزينه (1) صحيح است .

اسلوب ذکر شده در عبارت فارسی معادل این اسلوب عربی است :

« افعل تفضيل + حرف جر + من + حرف جر » أمیل + إلى ... + من + إلى +.....

جامعه بين المللی : الأسره الدوليه

13- گزينه (4) صحيح است .

« أحب الیّ من » یک اسلوب است و به معنای « بیشتر دوست دارم تا » . گزينه های 1 و 2 نادرست است چون « إذا

اشتغل » بايد به صورت مصدری ترجمه شود . در گزينه 3 اسلوب مورد نظر رعایت نشده است .

14- گزينه (1) صحيح است .

« افعّل تفضیل + من + إلی » یک اسلوب است و گزینه های 3 و 4 طبق این اسلوب ترجمه نشده است و در گزینه 2 کلمه امام ترجمه نشده است و همچنین اسلوب به صورت کامل ترجمه نشده است ؛ به طور مثال « أنا أقرب الیک من علی » : « من به تو نزدیکترم تا علی »

15- گزینه (2) صحیح است .

الخبر الکهربائی : کارشناس برق القابس : دو شاخه مقبس : پریز کهرب : دچار برق گرفتگی شد
با توجه به این کلمات گزینه های 1 و 3 و 4 صحیح نیست .

16- گزینه (4) صحیح است .

در گزینه 1 « ملیاراً » مذكر است بنابراین « اثنّتی » باید مذكر بیاید . در گزینه 2 « ألف » تمییز عدد مرکب است و باید مفرد و منصوب باشد ؛ همچنین تمییز عدد معطوف باید مفرد باشد و به جای « دولارات » باید « دولاراً » گفته شود . در گزینه 3 « ملیار » باید به صورت « ملیاراً » منصوب بیاید و « أربع » باید مؤنث باشد چون « ألف » مذكر است .

17- گزینه (2) صحیح است .

لم تلبث : دیری نپایید غیر أنّ : اما ، با وجود اینکه
در گزینه 1 اسلوب رعایت نشده و در گزینه 3 شهاده الجامعیه صحیح نیست چون موصوف و صفت هستند شهاده باید الف و لام بگیرد و در گزینه 4 شهاده جامعیه نکره است و این صحیح نیست و در گزینه های 3 و 4 بلد به معنای کشور است و نه شهر .

18- گزینه (2) صحیح است .

در گزینه 1 مشروع باید مشاریع باشد زیرا باید معدود أربعة جمع باشد . در گزینه های 3 و 4 عدد صحیح نمی باشد .

19- گزینه (4) صحیح است .

در گزینه های 1 و 2 و 3 عدد صحیح نمی باشد .

20- گزینه (3) صحیح است .

قوات الحریه : نیروهای رزمنده المعنویه : روحیه التوغل : نفوذ
گزینه 1 و 4 بر طبق کلمه های بالا درست ترجمه نشده است و گزینه 2 معادل ماضی استمراری نیست . زیرا در ترجمه جمله سؤال باید از ماضی استمراری استفاده کنیم .

21- گزینه (3) صحیح است .

الدوليه : بين المللى التنميه : گسترش

تاسيس شده است معادل ماضى نقلى است كه در عربى به صورت قد + فعل ماضى ساخته مى شود .

22- گزینه (3) صحيح است . زیرا به محض اين كه معادل اسلوب عربى لم يكّد ... + حتى ... يا ما إنّ ... حتى ... مى باشد

23- گزینه (4) صحيح است .

زیرا اولاً هفتمین عدد ترتیبی است نه اصلی پس سبع اشتباه است و ثانیاً سابع به ما بعد خود باید اضافه شود .

24- گزینه (1) صحيح است .

لا يكاد يا لم يكّد + ... + حتى + ... : به محض اینکه

25- گزینه (1) صحيح است .

عدد 12 هر دو جزئش از نظر جنس با معدود خود مطابقت دارد و چون مبتدای مؤخر است از اعراب، جزء اول (اثنا)،

مرفوع و علامت رفع آن (ا) است .

26- گزینه (4) صحيح است .

المهرجان : جشنواره لمدہ أربعہ أيام : برای چهار روز

27- گزینه (3) صحيح است .

واحد مسكونى : الواحدہ السكنيه يك چهارم قطعى : ربع السعر النهائى

28- گزینه (1) صحيح است .

المحكمة العليا : دادگاه عالی اتّهم : متهم کرد

29- گزینه (2) صحيح است .

البته گزینه 2 نسبت به سایر گزینه ها بهتر است و گر نه خیلی مطلوب نمی باشد و بهتر آنست كه گفته شود : هذه هى

سنة ألف و ثلاثمائة و ست و سبعين .

30- گزینه (4) صحيح است .

زیرا « لَمّا » نافیه است نه ظرفیه .

بخش سوم: علم بیان (بلاغت)

بیان در لغت عبارت است از کشف، ایضاح و ظهور و در اصطلاح عبارت است از اصول و قواعدی که به واسطه آن ایراد یک معنا به چند طریق شناخته شود که در وضوح دلالت عقلی بر آن معنا با یکدیگر متفاوتند.

موضوع علم بیان:

موضوع این علم الفاظ عربی از لحاظ تشبیه و مجاز و کنایه است.

فصل اول: تشبیه

تشبیه در لغت یعنی تمثیل و ذکر مثال. و در اصطلاح عبارت است از برقراری مشابهت بین دو یا چند چیز به قصد اشتراکشان در یک یا چند صفت.

گفتار اول: ارکان تشبیه

- ۱- مشبه: عبارت است از چیزی که الحاق آن به چیز دیگر مورد نظر است.
 - ۲- مشبه به: همان چیزی است که مشبه، به آن ملحق می شود و این دو رکن، "طرفین" تشبیه نامیده می شود.
 - ۳- وجه شبه: و آن وصفی است که بین طرفین تشبیه، مشترک است ولی وجود آن در مشبه به قوی تر است تا در مشبه. گاهی وجه شبه در کلام ذکر شده و گاهی حذف می گردد.
 - ۴- ادات تشبیه: و آن لفظی است که بر تشبیه دلالت کرده و مشبه را به مشبه به ربط می دهد. ادات تشبیه نیز گاهی در کلام ذکر شده و گاهی حذف می گردد.
- مثال برای ارکان تشبیه:

كَانَ عَمْرٌ فِي رَعِيَّتِهِ كَالْمِيزَانِ فِي الْعَدْلِ وَ كَانَ فِيهِمْ كَالْوَالِدِ فِي الرَّحْمَةِ وَ الْعُطْفِ.

در این مثال، عمر مشبه، میزان مشبه به، ک ادات تشبیه، فی العدل وجه شبه است و در مثال دوم هو (مستتر) مشبه، والد مشبه به، ک ادات تشبیه، فی الرحمه و العطف وجه شبه می باشد.

تقسیم طرفین تشبیه به حسی و عقلی

طرفین تشبیه (مشبه و مشبه به) بر چهار قسم است:

- ۱- هر دو حسی باشند (یعنی با یکی از حواس پنجگانه ظاهری قابل درک باشند)

أَنْتَ كَالشَّمْسِ فِي الضَّيَاءِ ؛ خَدُّهُ كَالْوَرْدِ

۲- هر دو عقلی باشند (یعنی با عقل درک شوند)

العلمُ كالحياه ؛ الظلالُ عَنِ الحقِّ كالعمى ؛ الجهلُ كالموتِ

۳- مشبه، حسی بوده و مشبه به عقلی باشد:

طبيب السوءِ كالموتِ

۴- مشبه عقلی بوده و مشبه به حسی باشد:

العلمُ نورٌ (در این مثال علم، مشبه و عقلی بوده ولی نور، مشبه به و حسی می باشد)

تقسیم طرفین تشبیه به اعتبار مفرد و مرکب بودن

طرفین تشبیه (مشبه و مشبه به) از لحاظ افراد و ترکیب بر چهار قسم است:

۱- الف: هر دو مفرد مطلق (یعنی بدون قید) باشند:

ضوءُ كَالشمسِ (ضوء و شمس هر دو مفرد بوده و دارای هیچ قیدی نمی باشند و مضاف الیه در کلمه «ضوءه» قید محسوب نمی شود).

خَدَّه كَالوردِ (در این مثال، خدّ و ورد حکم همان مثال قبلی را دارند).

ب: هر دو مفرد مقید باشند:

الساعی بِغیر طائل كالرّاقم علی الماء:

تلاشگر بدون فایده مانند کسی است که بر آب نقاشی می کند.

در این مثال الساعی مشبه و دارای قید «بغیر طائل» بوده و الرّاقم نیز مشبه به و مقید به قید «علی الماء» می باشد.

ج: مشبه، مطلق بوده و مشبه به مقید باشد:

ثغرُهُ كاللولوءِ المنظوم: دندان‌ش مانند مروارید به رشته کشیده شده است.

در این مثال ثغر مشبه و مطلق بوده ولی اللولوء مشبه به و دارای قید «المنظوم» می باشد.

د: مشبه مقید و مشبه به مطلق باشد:

العینُ الزرقاء كالسنان: چشم آبی مانند تیر است.

در این مثال العین مشبه و دارای قید «الزرقاء» بوده ولی السنان، مشبه به و بدون قید است.

۲- الف: طرفین تشبیه به گونه‌ای مرکب باشند که جدا کردن اجزایشان ممکن نباشد؛ بدین ترتیب که هیئتی باشد که

از دو یا چند چیز بهم پیوسته حاصل شده است تا جائی که متکلم آنها را یک چیز می پندارد:

كَأَنَّ سَهِيلًا وَ النَّجُومَ وَرَاءَهُ صفوفُ صلاهٍ قامَ فیها امامها

ستاره سهیل به همراه ستارگان پشت سرش مانند صفوف نماز جماعتی است به همراه امام جماعت.

شاعر سهیل را به همراه ستارگان پشت سرش به امام جماعت و مأمومین همراه او تشبیه نموده است.

ب: طرفین تشبیه به گونه ای مرکب باشند که اگر اجزاء آن از یکدیگر تفکیک شود مقصود و منظور هیئت مشبه به از

بین می رود:

وَكَأَنَّ أَجْرَامَ النُّجُومِ لَوَامِعًا دررُ نُثْرَنَ عَلٰی بَسَاطٍ أَرْزَقَ

اجرام ستارگان درخشان مانند مرواریدهایی است که بر روی فرش کبودی پخش شده‌اند.

شاعر ستاره های درخشان در وسط آسمان را به مرواریدهایی تشبیه کرده که در فرشی کبود رنگ پخش شده اند.

۳- مشبه، مفرد بوده و مشبه به مرکب باشد:

أَعْرُ أُلْبُجٌ تَأْتُمُّ الْهَدَاهُ بِهِ كَأَنَّهُ عِلْمٌ فِی رَأْسِهِ نَارٌ

شخصی بزرگوار و کریم و گشاده رو است که راهنمایان به قصد او حرکت می کنند و مثل کوهی است که در قله اش

آتش است.

شاهد مثال مصراع دوم است که در آن ضمیر هـ مشبه و مفرد بوده و علم فی راسه نار مشبه به و مرکب است؛ چون از

کوه ، قله کوه و آتش روشن شده در آن، ترکیب شده است.

۴- مشبه، مرکب بوده و مشبه به، مفرد باشد:

لَا تَعْجَبُوا مِنْ خَالِهِ فِي خَدِّهِ كُلَّ الشَّقِيقِ بِنَقْطِهِ سُودَاءَ

در این مثال خال موجود در گونه ممدوح، مشبه و مرکب بوده، ولی نقطه سیاه گل شقایق ، مشبه به و مفرد است.

نکته: هرگاه یکی از طرفین تشبیه، مرکب باشد دیگری نمی تواند مفرد مطلق باشد بلکه یا باید مرکب بوده یا مفرد مقید

باشد و هرگاه در کلام تقیید یا ترکیب وجود داشته باشد بهتر است وجه شبه نیز مرکب باشد؛ زیرا ترکیب و تقیید

ضرورتاً از وجه شبه مرکب یا از قید و مقید انتزاع می شود.

منظور از مقید در این بحث چیزی است که دارای یکی از قیدهای زیر باشد:

صفت، جارو ومجرور، حال و ... اما مضاف الیه در این بحث جزء قیود به حساب نمی آید.

گفتار دوم : تقسیم تشبیه به اعتبار وجه شبه

وجه شبه وصف خاصی است که به منظور اشتراک در طرفین تشبیه آورده می‌شود.

تشبیه از لحاظ وجه شبه بر چند قسم است:

۱- تشبیه تمثیل: تشبیهی است که وجه شبه آن صفتی است که از امور متعدد حسی یا غیرحسی انتزاع شده باشد:

و ما المرءُ إلّا كالشهابِ و ضوءِ یوافی تمامَ الشَّهرِ تغیبُ

انسان همچون ماه و پرتو آن است که در طول ماه، کامل می‌گردد سپس پنهان می‌شود.

در این مثال، وجه شبه عبارت است از سرعت فنا و نابودی که شاعر آن را از حالات متعدد ماه برداشت کرده است؛ چون

در ابتدا هلال بوده و سپس ماه کامل گشته و بعد از آن دوباره ناقص شده تا اینکه دچار محاق و تاریکی گردیده است.

۲- تشبیه غیرتمثیل: تشبیهی است که وجه شبه آن صفتی است که از امور متعدد انتزاع نشده باشد:

لا تَطْلُبَنَّ بِالْه لِکَ رتبه قلم البلیغ بغیر حظّ مغزل

با ابزار خود رتبه و مقامی طلب مکن؛ چون قلم شخص بلیغ اگر بدون فایده باشد مثل دوک نخ‌ریسی است.

در این بیت، وجه شبه بین قلم و دوک نخ‌ریسی عبارت است از کم فایده بودن.

۳- تشبیه مفصل: و آن تشبیهی است که وجه شبه یا ملزوم آن ذکر شده باشد:

طَبْعُ فَریدِ کَالنَّسِیمِ رَقَّةً در این مثال وجه شبه (رقه) ذکر شده است.

هو کالْحَاتِمِ کثرة رماد؛ در اینجا نیز ملزوم وجه شبه (کثرت رماد که ملزوم جود و بخشش است) ذکر شده است.

۴- تشبیه مجمل: آن تشبیهی است که وجه شبه یا ملزوم آن ذکر نشده باشد:

النحوُ فی الکلامِ کالمِلحِ فی الطعامِ: وجه شبه آن (اصلاح) ذکر نشده است.

آنما الدنیا کبیتِ نَسْجُهُ مِنْ عَنکَبوتِ

دنیا مانند خانه‌ای است که بافتش از عنکبوت است.

در این مثال نیز، وجه شبه آن (سستی و ناپایداری) ذکر نشده است.

گفتار سوم : ادوات تشبیه

ادوات تشبیه الفاظی هستند که بر مشابَهت دلالت می‌کنند مانند: ک ، کأنّ ، مثل ، شبه و ادوات دیگری که معنای

تشبیه را می‌رسانند مانند: یَحْکِی ، یُضاهِی ، یُضارِعُ ، یُمائِلُ ، یُساوی ، یُشابه و اسم فاعل این افعال.

بنابراین برخی از ادوات تشبیه اسم بوده و برخی فعل و برخی حرف هستند.

ادات تشبیه یا ظاهر است یا مقدر :

ظاهر: جماله کالبدر ؛ اخلاقه فی الرقه کالنسیم.

مقدر: اندفع الجیش اندفاع السیل (کاندفاع السیل).

ادات اصلی تشبیه عبارتند از: کَ ، مِثْل ، شَبَه و اسمهایی که مضاف به مابعد خود می شوند و اصل در کاربرد «کأنّ» ،

شابه و مائل و افعال و اسماء مترادف آن، این است که مشبه بعد از آنها ذکر شود:

کأنّ الثریا راحة تشبّر الدجی لِتَنْظُرَ طالّ اللیلُ ام قد تعرّضا

ستاره ثریا مانند کف دستی است که تاریکی شب را وجب می کند تا ببیند آیا شب طول کشیده یا به سر رسیده است.

به خلاف سائر ادوات تشبیه همچون: ک ، مثل ، شبه و ... که مشبه قبل از ذکر می گردد.

هرگاه خبر کأنّ جامد باشد به معنای تشبیه خواهد بود:

کأنّ البحر مرآة صافیة: در این جمله خبر، مرآة می باشد که به دلیل جامد بودن آن، کأنّ افاده معنای تشبیه می کند.

ولی اگر خبر کأنّ مشتق باشد به معنای شک و تردید است:

کأنّک من کلّ النفوس مرکبٌ فانت الی کلّ النفوس حبیب

گویی تو ترکیبی از تمام نفسهایی، پس به همین جهت محبوب تمام نفسهایی.

در این مثال، خبر، مرکب بوده که مشتق است و کأنّک معنای شک می دهد نه معنای تشبیه

گفتار چهارم : تقسیم تشبیه به لحاظ ادوات تشبیه

تشبیه به اعتبار ادوات به سه قسم تقسیم می شود:

الف- تشبیه مرسل: و آن تشبیهی است که ادوات آن ذکر شده باشد:

انما الدنیا کبیتٍ نسجهٌ من عنکبوتٍ

دنیا مانند خانه ای است که بافتش از عنکبوت است.

ب- تشبیه موکّد: و آن تشبیهی است که ادوات آن حذف شده باشد:

یسجّع سجّع القمری (یعنی کسجّع که ادوات تشبیه ک حذف شده است).

وانت نجمٌ فی رفعه و ضیاء تجتلیک العیون شرقاً و غرباً

تو در بلندی و تابش همچون ستاره‌ای هستی که دیده‌ها در شرق و غرب به تو خیره می‌شوند. (یعنی انتَ کَنجِم)

مواردی که مشبه به، به مشبه اضافه می‌شود نیز در زمره تشبیه موکد است:

والرَّيْحُ تَعْبَثُ بِالْغَصُونِ وَ قَدْ جَرَى ذَهَبُ الْأَصِيلِ عَلَى لُجَيْنِ الْمَاءِ

باد با شاخه‌ها بازی می‌کند در حالی که طلای غروب آفتاب بر روی نقره آب افتاده است.

شاهد مثال در مصرع دوم یعنی ترکیب «ذهب الاصيل» است که در اصل، «الاصیل کالذهب» بوده و نیز در ترکیب «لجین الماء» که در اصل «الماء کالجین» بوده است.

ج- تشبیه بلیغ: و آن تشبیهی است که ادات تشبیه و وجه شبه آن حذف شده باشد و فقط طرفین تشبیه (مشبه و مشبه به) ذکر شود تا اتحاد آن دو و عدم برتری آنها نسبت به هم را به ذهن انسان القاء کند که در این صورت مشبه تا حد مشبه به بالا رفته و به معنای مبالغه در تشبیه می‌باشد:

فَاقْضُوا مَارَبِّكُمْ عَجَالاً أَمْمًا أَعْمَارُكُمْ سَفَرٌ مِنَ الْأَسْفَارِ

حوائج خود را با شتاب برآورده سازید؛ زیرا عمرهای شما مثل یکی از سفرها است.

در اصل: اعمارکم کالسفر فی قلّه الزّمن بوده است.

عزّماَتَهُمْ قُضِبَ وَ فِیْضَ اکْفَهُمْ سَحَبٌ وَ بَیْضُ وَجُوهِهِمْ أَقْمَارُ

اراده‌های ایشان همچون شمشیرهایی برنده، وجود دستهایشان مانند ابره‌هایی بارنده و سفیدی چهره هایشان مثل ماه‌هایی تابنده است.

در این مثال، بین مشبه و مشبه به‌های موجود، وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده است.

گفتار پنجم: تشبیه به غیر روش‌های اصلی

بند اول: تشبیه ضمنی

تشبیه ضمنی: تشبیهی است که مشبه و مشبه به آن به یکی از شکل‌های معروف تشبیه قرار نگرفته باشد بلکه بطور ضمنی به طرفین تشبیه اشاره شده باشد که از طریق معنی فهمیده می‌شود و در این نوع تشبیه همیشه، مشبه به دلیلی است بر امکان نسبتی که به مشبه داده می‌شود:

مَنْ يَهْنُ يَسْهَلُ الْهَوَانُ عَلَيْهِ مَا الْجُرْحُ بِمَيِّتٍ إِلَّا مَلَامٌ

هرکس عادت به خواری کند تحمل خواری بر او آسان می‌گردد؛ چون جراحت وارد کردن بر مرده درد ندارد.

یعنی شخص معتاد به خواری، مرده‌ای است که درد را درک نمی‌کند و با مرده یکی است.

بند دوم : تشبیه مقلوب

گاهی تشبیه برعکس می شود یعنی مشبه بجای مشبه به و مشبه به، به جای مشبه قرار داده می شود که در این صورت و به حسب ظاهر، فایده تشبیه به مشبه به، بر می گردد؛ برخلاف سایر تشبیه ها که فایده تشبیه به مشبه بر می گردد و آن بدین جهت است که ادعا می کنیم مشبه در داشتن وجه شبه، کامل تر و روشن تر از مشبه به است. این تشبیه، «تشبیه معکوس» نیز نامیده می شود:

كَانَ ضَوْءُ النَّهَارِ جَبِينَهُ: در این مثال مشبه، روشنی روز و مشبه به، پیشانی ممدوح است در حالی که معمولاً عکس این صادق است و پیشانی ممدوح به روشنی روز تشبیه می شود.

كَانَ نَشْرُ الرُّوحِ حُسْنُ سِيرَتِهِ: در این مثال بوی خوش باغ به اخلاق نیکوی ممدوح تشبیه شده در حالی که این امر برعکس است.

كَانَ الْمَاءُ فِي الصَّفَاءِ طَبَاعَهُ: در این مثال، آب در زلال بودن به سرشت ممدوح تشبیه شده در حالی که قضیه برعکس است.

وَبَدَا الصَّبَاحُ كَأَنَّ غُرَّتَهُ وَجْهُ الْخَلِيفَةِ حِينَ يَمْتَدِحُ

صبح دمیده و روشنی آن مانند چهره خلیفه در هنگام مدح شدن است.

أَتَمَّا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا.

فصل دوم: مجاز

گفتار اول: تعریف مجاز و انواع آن

مجاز لفظی است که در اصطلاح تخاطب [عرف - شرع - لغت] به غیر معنایی که برای آن وضع شده است بکار رود و آن به خاطر علاقه و ارتباطی است که بین دو معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و باید همراه قرینه ای باشد تا از اراده معنای اصلی جلوگیری کند.

علاقه عبارت است از مناسبتی که بین دو معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و این مناسبت گاهی، شباهت بین دو معناست و گاهی غیرمشابهت.

هرگاه علاقه مشابهت باشد، مجاز بالاستعاره نامیده می شود و گرنه مجاز مرسل است.

مجاز بالاستعاره: رایتُ اسداً یَرمی:

در این مثال لفظ اسد در معنای حقیقی خود که «حیوان مفترس» باشد بکار نرفته بلکه در معنای مجازی خود که همان «رجل شجاع» باشد استعمال شده است و این به خاطر علاقه مشابهت بین این دو یعنی شجاع بودن است.

مجاز مرسل: یَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِی اِذَانِهِمْ:

در این مثال از لفظ اصابع معنای مجازی آن یعنی «سرانگشتان» اراده شده است نه معنای حقیقی که خود «انگشت» باشد و این بخاطر علاقه کلیت است یعنی بیان کل و اراده جزء.

و قرینه همان چیزی است که از اراده معنای حقیقی جلوگیری می کند که گاهی لفظیه است و گاهی حالیه.

مجاز بر چهار قسم است:

مجاز مفرد مرسل ، مجاز مفرد بالاستعاره که این دو نوع مجاز در کلمه جریان دارد.

مجاز مرکب مرسل ، مجاز مرکب بالاستعاره که این دو نوع مجاز در کلام (جمله) جریان دارد.

هرگاه مجاز بدون هیچ قیدی به کار رود منظور از آن مجاز لغوی است.

نوع دیگر مجاز، مجاز عقلی است که در اسناد و نسبت جریان دارد.

گفتار دوم : مجاز لغوی مفرد مرسل و علاقه های آن

مجاز مفرد مرسل: کلمه‌ای است که عمداً و به خاطر در نظر گرفتن علاقه غیرمشابهت در معنای غیر اصلی خود به کار برده شده و به همراه قرینه‌ای است که بر عدم اراده معنای اصلی دلالت می‌کند. مجاز مفرد مرسل دارای علاقه های فراوانی است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- **علاقه سببیت:** آن عبارت است از سبب و موثر بودن لفظی که از معنای اصلی خود، خارج می‌شود و آن زمانی رخ می‌دهد که لفظ سبب ذکر گردد ولی اراده مسبب و معلول از آن شود:

- رَعَتِ الْمَاشِيَةُ الْغَيْثَ:

معنای حقیقی «غیث» باران است. در این مثال معنای مجازی آن یعنی «گیاهی که به واسطه باران می‌روید» اراده شده است؛ به عبارت دیگر علت (سبب) یعنی باران ذکر شده ولی اراده معلول (مسبب) یعنی روئیده از باران شده است. و قرینه این مجاز، قرینه لفظی یعنی کلمه «رعت» می‌باشد؛ چون این لفظ برای چریدن باران به کار نمی‌رود لذا ناچاریم کلمه «غیث» را به معنایی غیر از باران یعنی معنای مجازی که همان «علف روئیده از باران» باشد در نظر بگیریم.

- لِفُلَانٍ غُلٌّ يَدُّ: دست فلانی بر سر ماست

در این مثال معنای حقیقی «ید» یعنی دست اراده نشده بلکه معنای مجازی آن یعنی «نعمت» اراده شده است و این به خاطر این است که ید، سبب بوده و نعمت، مسبب.

۲- **علاقه مسببیت:** و آن عبارت است از اینکه لفظی که به معنای مجازی به کار رفته، مسبب (معلول) چیزی دیگر باشد و آن زمانی رخ می‌دهد که لفظ مسبب (معلول) ذکر شود و اراده سبب (علت) شود:

- وَ يُنْزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا:

در این آیه، مسبب (معلول) که همان «رزق» باشد ذکر شده اما اراده سبب (علت) یعنی باران شده است.

۳- **علاقه کلیت:** و آن عبارت است از اینکه لفظ هم دارای معنای حقیقی و هم دارای معنای مجازی باشد و آن هنگامی رخ می‌دهد که لفظ کل ذکر شود ولی منظور از آن جزء باشد:

- يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ:

در این آیه لفظ اصابع (که لفظ کل است) در معنای انامل (سرانگشتان؛ که معنای جزء است) به کار رفته است و قرینه در این مجاز، قرینه حالیه است (نه قرینه لفظیه)؛ چون محال است تمام انگشت در گوش داخل شود.

- شربت ماء النيل:

آب نیل لفظ کلی است که در معنای جزء یعنی جرعه ای از آب نیل به کار رفته است به خاطر قرینه «شربت» که قرینه لفظیه است؛ زیرا نمی توان آب نیل را در معنای حقیقی که تمام آب رودخانه نیل باشد به کار برد.

۴- **علاقه جزیت:** و آن عبارت است از اینکه یک شیء در ضمن شیء دیگر باشد و آن زمانی رخ می دهد که لفظ جزء ذکر شود ولی معنای کل از آن اراده شود:

- فَتَحَرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمَنَةٍ:

در این مثال از لفظ «رقبه» (گردن) که جزء است معنای کل یعنی «برده» اراده شده است و از باب ذکر جزء و اراده کل می باشد.
- نَشَرَ الْحَاكِمُ عِبْوَنَهُ فِي الْمَدِينَةِ:

عیون در اینجا به معنای «جاسوسان» است پس لفظ عیون، مجاز مرسل است که علاقه اش، علاقه جزئیت است؛ زیرا عین (چشم) جزئی از جاسوس است و قرینه این مجاز، قرینه حالیه است.

۵- **علاقه لازمیت:** و آن عبارت است از اینکه وجود چیزی در هنگام وجود یافتن چیزی دیگر واجب گردد:

- طَلَعَ الضَّوُّ: أَفْتَابَ طُلُوعَ كَرْدَ:

لفظ «ضوء» در این مثال، مجاز مرسل است و علاقه آن، علاقه لازمیت است؛ زیرا «ضوء» (آفتاب) هنگامی وجود پیدا می کند که شمس (خورشید) وجود پیدا کرده باشد و منظور از لازمیت در اینجا لزوم خاص یعنی «عدم انفکاک آفتاب از خورشید» است.

۶- **علاقه ملزومیت:** و آن عبارت است از اینکه در هنگام وجود یک چیز، وجود چیزی دیگر لازم آید:

- مَلَأَتِ الشَّمْسُ الْمَكَانَ:

خورشید مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه ملزومیت است؛ زیرا هرگاه خورشید وجود پیدا کند آفتاب نیز وجود پیدا کرده و تمام مکانها را پر می کند یعنی خورشید ملزوم و آفتاب لازم بوده و ما از ذکر ملزوم اراده لازم نموده ایم و لفظ «ملات» قرینه لفظیه این مجاز می باشد.

۷- **قرینه آلیت:** و آن عبارت است از اینکه یک چیز وسیله و ابزاری برای رساندن اثر چیزی به چیز دیگر شود و آن

زمانی رخ می دهد که اسم آلت ذکر شود، ولی اثری را که از آن پدید می آید اراده کنیم:

- وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صَدِيقٍ فِي الْآخِرِينَ:

لفظ «لسان صدق» در این مثال، مجاز مرسل است و به معنای ذکر خیر به کار رفته است و علاقه این مجاز علاقه آلیت است؛ زیرا لسان وسیله ای است برای ادای ذکر خیر.

۸- علاقه تقييد و اطلاق: و آن عبارت است از مقيد بودن يك چيز به يك يا چند قيد:

- مِشْفَرٌ زَيْدٌ مَجْرُوحٌ: لب زید زخمی است:

لفظ «مشفر» در لغت به معنای «لب شتر» است سپس به معنای «لب» در مفهوم کلی و مطلق خود اراده شده است. بنابراین کلمه «مشفر»، مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه تقييد می باشد. سپس از این معنای کلی و مطلق به معنای «لب انسان» انتقال یافته است که نتیجه می گیریم لفظ «مشفر» دو بار، مجاز مرسل واقع شده است که علاقه آن تقييد (در بار اول) و اطلاق (در بار دوم) بوده است.

۹- علاقه عموم: و آن عبارت است از اینکه لفظی افراد فراوان را در بر بگیرد:

- أُمٌ يَحْسُدُونَ النَّاسَ:

در این آیه کلمه «ناس»، مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه عموم است؛ زیرا دربرگیرنده افراد زیادی است که از جمله آن پیامبر اکرم (ص) بوده که در اینجا مورد نظر است؛ به عبارت دیگر از لفظ عام یکی از افراد و مصادیق آن اراده شده است یعنی ذکر عام و اراده خاص.

- الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ:

در این مثال از لفظ عام «ناس»، یکی از افراد آن یعنی «نعیم بن مسعود اشجعی» اراده شده است.

۱۰- علاقه خصوص: و آن عبارت است از اینکه لفظی اختصاص به يك معنای خاص داشته باشد؛ مانند اسم شخصی که

برای قبیله‌ای به کار برده شود:

- ربیعہ و قریش: که در ابتدا نام اشخاصی بود اما بعداً اسم علم برای قبیله گردیده است؛ به عبارت دیگر علاقه خصوص یعنی ذکر خاص و اراده عام.

۱۱- علاقه ماکان: و آن عبارت است از در نظر گرفتن گذشته يك چيز؛ به عبارت دیگر یعنی نام گذاری يك چيز به اسم

گذشته آن:

- وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ:

در این آیه کلمه «یتامی» مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه ماکان است؛ یعنی انسانهایی که به سن بلوغ و رشد رسیده اند اطلاق لفظ «یتیم» بر آنها شایسته نیست مگر از باب علاقه ماکان؛ چون در گذشته به آنان عنوان یتیم اطلاق می شد.

۱۲- علاقه مایکون: و آن عبارت است از در نظر گرفتن آینده یک چیز و آن زمانی رخ می دهد که نام آینده یک چیز از هم اکنون بر آن چیز اطلاق شود:

– اَنّی اَرَانِی اَعَصِر خَمْرًا:

در این مثال لفظ «خمر» مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه مایکون می باشد؛ زیرا از هم اکنون به انگوری که در آینده شراب خواهد شد عنوان خمر (شراب) اطلاق شده است.

– لَا یَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا کَفَارًا:

در این آیه «فاجر و کفار» مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه مایکون می باشد؛ زیرا از هم اکنون به بچه ای که به دنیا خواهد آمد و در آینده دچار کفر خواهد شد عنوان فاجر و کافر اطلاق شده است.

۱۳- علاقه حالیه: و آن عبارت است از اینکه چیزی در چیز دیگر حلول کند و آن زمانی است که لفظ حالّ (حلول کننده یا مظروف) ذکر شود و معنای محلّ (ظرف) از آن اراده گردد:

– فَفِی رَحْمَةِ اللّٰهِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُونَ:

کلمه «رحمت» در این مثال، مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه حالیه می باشد؛ زیرا رحمت در این مثال به معنای بهشتی است که در آن رحمت وجود دارد.

– حُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ:

در این مثال «زینت» مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه حالیه است؛ زیرا زینت به معنای لباسی که زینت در آن است به کار رفته است (نه زینت در معنای حقیقی خود)، بنابراین کلمه «زینت»، حالّ (مظروف) و لباس، محلّ (ظرف) است؛ به عبارت دیگر علاقه حالیه ذکر مظروف و اراده ظرف است.

۱۴- علاقه محلّیت: و آن عبارت است از اینکه یک چیز به گونه ای باشد که چیزی را در خود داشته باشد و آن زمانی رخ می دهد که لفظ محلّ ذکر شود و معنای حالّ از آن اراده گردد:

– فَلَیْدَعُ نَادِیَةً:

کلمه «نادی» در این مثال، مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه محلیت است؛ زیرا نادی (محلّ اجتماع - باشگاه) ذکر شده و معنای مجازی آن یعنی افراد آن باشگاه و انجمن از آن اراده شده است.

- یَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ:

کلمه «افواه» مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه محلیت است؛ زیرا افواه (دهانها) ذکر شده و محلّ (ظرف) است و معنای السن (زبانها) که حالّ (مظروف) است از آن اراده شده است.

- وَ أَسْأَلُوا الْقَرْيَةَ:

در این آیه نیز، معنای مجازی «قریه» یعنی همان اهل قریه مورد نظر است؛ به عبارت دیگر علاقه محلیت ذکر ظرف و اراده مظروف است.

۱۵- علاقه بدلیت: و آن عبارت است از اینکه یک چیز بدل برای چیز دیگر باشد:

- وَ إِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ:

کلمه «قَضَيْتُمُ» مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه بدلیت است؛ زیرا لفظ «قَضَيْتُمُ» که بدل است ذکر شده است و معنای «أَدَيْتُمُ» که مبدل منه است از آن اراده شده است؛ به عبارت دیگر علاقه بدلیت ذکر بدل و اراده مبدل منه است.

۱۶- علاقه مبدلیت: و آن عبارت است از اینکه یک چیز به گونه‌ای باشد که چیزی دیگر بتواند به جای آن قرار بگیرد:

- أَكَلْتُ دَمَ زَيْدٍ:

کلمه «دم» در این مثال مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه مبدلیت است؛ زیرا خون، مبدل منه و خونبها (دیه) بدل است و ما لفظ خون (مبدل منه) را ذکر کرده، در حالی که خونبها (بدل) را اراده کرده ایم؛ به عبارت دیگر علاقه مبدلیت، ذکر مبدل منه و اراده بدل است.

۱۷- علاقه مجاورت: و آن عبارت است از اینکه یک چیز در جوار چیز دیگری باشد:

- كَلَّمْتُ الْجِدَارَ وَ الْعَامُودَ:

در این مثال کلمه «جدار و عامود» مجاز مرسل بوده و علاقه آن علاقه مجاورت است؛ زیرا لفظ جدار و عامود ذکر شده ولی شخصی که در جوار آنها نشسته، اراده شده است.

۱۸- علاقه اشتقاق: و آن عبارت است از اینکه یک صیغه از کلمه‌ای به جای صیغه دیگر از همان کلمه بنشیند و آن در

موارد زیر است:

(الف) اطلاق مصدر بر اسم مفعول؛ یعنی مصدر ذکر شود ولی اراده اسم مفعول شود:

– صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ: یعنی مصنوع الله الذي ...

(ب) اطلاق اسم فاعل بر مصدر؛ یعنی اسم فاعل ذکر شود ولی اراده مصدر شود:

– لَيْسَ لَوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ: یعنی تکذیب

(ج) اطلاق اسم فاعل بر اسم مفعول؛ یعنی اسم فاعل ذکر شود ولی اراده اسم مفعول شود:

– لَا عَصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ: یعنی لامعصوم

(د) اطلاق اسم مفعول بر اسم فاعل؛ یعنی اسم مفعول ذکر شود ولی اراده اسم فاعل شود:

– حِجَابًا مَسْتُورًا: یعنی حجاباً ساتراً

گفتار سوم : تعریف مجاز عقلی و علاقه های آن

مجاز عقلی عبارت است از اسناد فعل یا شبه فعل (از قبیل اسم فاعل، اسم مفعول و مصدر) به چیزی غیر از آنچه که ظاهراً به آن اسناد داده می شود.

مجاز عقلی دارای علاقه و قرینه ای می باشد که آن قرینه از اسناد فعل یا شبه فعل به مسندالیه واقعی جلوگیری می کند.

مشهورترین علاقه های مجاز عقلی

۱- اسناد به زمان:

– مَنْ سَرَّةَ زَمَنٍ سَاءَتْهُ أَرْزَامُنْ: هرکس زمانه‌ای وی را شاد کند زمانه‌های او را ناراحت خواهند ساخت.

در این مثال شاد و ناشاد ساختن به زمانه نسبت داده شده است، در حالی که زمانه این کارها را انجام نداده و نخواهد داد.

بنابراین اسناد آن دو فعل به زمانه، به روش مجاز عقلی می باشد.

۲- اسناد به مکان:

– وَ جَعَلْنَا الْإِنهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ:

در این آیه جاری شدن، به نهرها که مکانهای عبور آب هستند نسبت داده شده، حال آن که نهرها جریان نمی‌یابند، بلکه آب موجود در نهرها جریان می یابد.

۳- اسناد به سبب:

– أَتَى لَمِنْ مَعْشَرٍ أَفْنَى أَوَائِلِهِمْ قِيلُ الْكَمَاهِ أَلَا أَيْنَ الْمَحَامُونَا

من از گروهی هستم که این گفته دلاوران که «مدافعان ما کجایند» آنها را به هلاکت رسانده است. شاعر نابود کردن را به این سخن شجاعان که: آیا مبارزی هست؟ نسبت داده است و حال آنکه آن سخن هیچ تأثیری و فاعلیتی در نابود کردن نداشته جز این که سبب برانگیختن دلاوران شده است، پس آنان در اثر جنگ به هلاکت رسیده اند.

۴- اسناد به مصدر:

– سیدکرنی قومی اذا جَدَّ جَدُّهم اللیلَه و فی اللیلَه الظلماء یُفْتَقَدُ البدرُ قوم من وقتی جدیت و تلاششان به نهایت برسد مرا یاد خواهند نمود چون ماه در شب تاریک، جسته می شود. در این بیت «جدیت و تلاش» به جدیت و تلاش نسبت داده شده است در حالی که خود مصدر «جَدَّ» هیچ فاعلیت و تأثیری در این فعل ندارد، بلکه فاعل واقعی «جَدَّ»، شخص تلاشگر و کوشا است و اصل جمله نیز چنین بوده است: «اذا جَدَّ جَدُّهم» که فاعل اصلی یعنی کلمه «جَدَّ» حذف گشته و فعل «جَدَّ» به مصدر خود یعنی «جَدَّ» نسبت داده شده است.

۵- اسناد اسم فاعل به مفعول:

– سَرَّنی حدیثُ الوامِقِ: سخن معشوق مرا شاد ساخت: کلمه «وامِق» یعنی اسم فاعل به جای «موموق» (اسم مفعول) به کار برده شده است و «موموق» یعنی معشوق.

۶- اسناد اسم مفعول به فاعل:

– جعلتُ بَینی و بَینک حِجاباً مستوراً: کلمه «مستورا» (اسم مفعول) به جای «ساترا» (اسم فاعل) به کار رفته است.

فصل سوم : استعاره

استعاره در لغت از ریشه «استعارَ المالَ» گرفته شده است؛ یعنی از او خواست که مال را به او امانت دهد و در اصطلاح یعنی به کار بردن لفظ در غیر معنای حقیقی خود به خاطر علاقه مشابهتی که بین معنای حقیقی و معنای مجازی وجود دارد؛ البته باید دارای قرینه ای باشد که از اراده حقیقی جلوگیری نماید.

در واقع استعاره چیزی، جز یک تشبیه مختصر نیست ولی از تشبیه رساتر می باشد:

– رایتُ اسداً فی المدرسه:

اصل این استعاره، تشبیهی بدین شکل بوده است: «رایتُ رجلاً شجاعاً کالاسدِ فی المدرسه» که لفظ «ک» یعنی ادات تشبیه و نیز لفظ «شجاعت» یعنی وجه شبه حذف شده است و قرینه «فی المدرسه» در این جمله آورده شده تا بیان کند که منظور از اسد، مرد شجاع است نه حیوان مفترس.

استعاره دارای سه رکن است:

1- مستعار منه که در واقع همان مشبه به است.

2- مستعار له که در واقع همان مشبه است و غالباً در استعاره حذف می شود و به این دو، طرفین استعاره می گویند.

3- مستعار له که در واقع همان لفظی است که به دو معنای حقیقی و مجازی به کار می رود.

به عبارت دیگر در استعاره، یک لفظ با دو معنا وجود دارد که خود لفظ را مستعار و معنای حقیقی آن لفظ را مستعار منه (مشبه به) و معنای مجازی آن لفظ را مستعار له (مشبه) می گویند.

در نتیجه هر مجازی که بر پایه تشبیه بنا شده باشد استعاره نامیده می شود و در استعاره لازم است که وجه شبه و ادات تشبیه ذکر نشود.

گفتار اول: تقسیم استعاره از لحاظ ذکر طرفین (مستعار منه - مستعار له)

اگر فقط مشبه به (مستعار منه) در کلام ذکر شود در این صورت استعاره، استعاره تصریحیه یا مصرحه نامیده می شود:

فأمرت لؤلؤاً من نرجسٍ وسقت وُرداً و غصت على العناب بالبرد

اشکی همچون مروارید از چشمی مانند نرگس بارید و گونه‌ای چون گل سرخ را آبیاری نمود و دندانی مثل تگرگ بر لبی شبیه عناب گزید.

در این بیت، لفظ «لؤلؤ» مستعار بوده و معنای حقیقی آن (مروارید) مستعارمنه و معنای مجازی آن (اشکها) مستعارله است. در این مثال چون شاعر «لؤلؤ» به معنای مروارید (مستعارمنه) را ذکر کرده است پس استعاره، استعاره مصرحه است همین توضیح درباره نرجس، ورد، عناب، و برد صادق است.

اما اگر فقط لفظ مشبه (مستعارله) در کلام ذکر گردد و مشبه به (مستعار منه) حذف شود و لوازمش به نام تخییل، دلالت بر آن داشته باشد در این صورت استعاره، استعاره مکنیه (استعاره بالکنایه) نامیده می شود:

و اذا المنية أنشبت أظفارها ألفت كل تميمه لاتنفع

هرگاه مرگ چنگالهای خود را آشکار نماید می بینی که هیچ چیز و دعایی فایده ندارد.

شاعر منیه (مرگ) را به درنده تشبیه نموده چون هر دو انسان را هلاک می کنند (وجه شبه یا جامع، هلاک کردن است) پس لفظ سَبُع (درنده) را برای منیه به عاریت گرفته، ولی این لفظ را در کلام حذف کرده و به جای آن با یکی از لوازم سبع یعنی اظفار (ناخنها و چنگالهای درنده) به مطلب اشاره کرده است. پس استعاره، استعاره مکنیه اصلیه بوده و قرینه اش لفظ «اظفار» می باشد.

بنابراین کلمه اظفار، استعاره تخلیه است؛ زیرا خود این لفظ که مستعار نام دارد دارای دو معنا است:

1- ناخنها و چنگالهای سبع (درنده) که مستعار منه است.

2- شکلهای خیالی و وهمی شبیه ناخنها و چنگالهای حقیقی درنده که مستعار له است.

پس چون مستعارله اظفار، شکلهایی خیالی است، به همین جهت استعاره اظفار، استعاره تخیلیه است به قرینه اینکه به منیه (مرگ) اضافه گشته است.

نتیجه اینکه در هر استعاره مکنیه، یک استعاره تخیلیه نیز وجود دارد. نظر به اینکه استعاره تخیلیه قرینه ای است برای استعاره مکنیه، پس هیچ گاه از آن جدا نمی شود زیرا هیچ استعاره ای بدون قرینه وجود ندارد.

بنابراین استعاره بر سه قسم است: تصریحیه، مکنیه، تخیلیه.

گفتار دوم : استعاره از لحاظ مستعارله

اگر مستعارله (مشبه)، امری محسوس باشد (به گونه ای که بتوان به طور محسوس به آن اشاره نمود؛ رایت بحرأ یعطی) یا

اگر مستعارله (مشبه) امری معقول باشد (به گونه ای که بتوان به طور معقول و به صراحت عقلی به آن اشاره نمود؛ اهدنا

الصراط المستقیم) در این صورت استعاره، «استعاره تحقیقیه» است.

ولی اگر مستعارله نه محسوس بوده و نه معقول باشد بلکه فرضی و خیالی باشد در این صورت استعاره، «استعاره

تخیلیه» می باشد مانند: أظفار (به معنای چنگالهای مرگ) در این مثال:

- أُنشِبَتِ المنيَةُ أظفارها بفلانٍ: مرگ چنگالهای خود را در فلانی فرو برد.

گفتار سوم: استعاره از لحاظ لفظ مستعار

لفظ مستعار اگر اسم جامد ذات باشد (مانند بدر) یا اسم جامد معنی باشد (مانند قتل) در این صورت چه تصریحیه باشد

و چه مکنیه، به نام «استعاره اصلیه» نامیده می شود:

- كتابٌ انزلناه اليكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ:

که در ظلمات و نور استعاره اصلیه وجود دارد چون جامد هستند.

- يؤدون التَّحِيهَ مَنْ بَعِيدٍ الى قَمَرٍ مِنَ الْاَيوانِ بادٍ

از دور به ماهی که از ایوان ظاهر گشته، ادای سلام می کنند.

در این مثال، در قمر استعاره اصلیه است.

لفظ مستعار اگر فعل یا اسم فعل یا اسم مشتق یا اسم مبهم یا حرف باشد پس استعاره، استعاره تبعیه می باشد:

- نَامَتْ همومى عَنى: غم‌هایم خوابیدند.

- صَة: که برای دعوت به سکوت وضع شده، بطور مجازی برای دعوت به ترک عمل بکار برده شود.

- الجندیُّ قَاتِلُ اللَّصِّ: به معنای الجندیُّ ضاربُ اللَّصِّ ضرباً شديداً

- هذا: که برای اشاره حسی وضع شده، بطور مجازی برای اشاره عقلی به کار برده شود. (هذا رای حَسَنٌ)

- و لاصْلَبَنَّكُمْ فِى جُدُوعِ النَّخْلِ: در این مثال لفظ «فی» برای معنای «علی» استعاره شده است.

- فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزْنًا: در این مثال لفظ «لِ» که حرف علت است برای معنای بیان عاقبت، استعاره

شده است.

اگر لفظ مستعار به صورت اسم مشتق یا اسم مبهم بیاید در این صورت استعاره، استعاره تبعیه مکنیه می باشد:

- رَكِبَ فُلانٌ کَتَفَی غَریمه: فلانی سوار شانه‌های بدهکار شد؛ یعنی فلانی به شدت ملازم و همراه بدهکار شد.

در این مثال، ملازمت شدید به رکوب تشبیه شده چون در هر دو وجه شبه (جامع) ای وجود دارد (سلطه و قهر)، پس لفظ «رکوب» برای معنای لزوم شدید، به عاریت گرفته شده، سپس از رکوب به معنای لزوم شدید، فعل «رکب» به معنای «لازم ملازمه شدیده»، گرفته شده است و این استعاره، استعاره تصریحیه تبعیه است.

تصریحیه بودنش به دلیل ذکر مشبه به (مستعار منه) و اراده مشبه (مستعارله) است اما تبعیه بودنش به دلیل این است که «رکب» تابع رکوب است، چنانچه لازمه تابع ملازمت است و استعاره موجود در «رکب فلان کتفی غریمه» تابع استعاره موجود در مصدرش است.

- اولئک علی هدی من ربهم:

که ابتدا ارتباط بین هدایت شدگان و هدایت، تشبیه شده به ارتباط بین برتری یافتگان و شیء مورد برتری که جامع (وجه شبه) آنها تمکین و توانایی است، سپس تشبیه موجود در این دو کلی، به جزئیات سرایت نمود و لفظ «علی» از یکی از جزئیات مشبه به (مستعار منه) یعنی «برتری» برای یکی از جزئیات مشبه (مستعارله) یعنی «تسلط هدایتی» عاریت گرفته شده و این نیز استعاره تصریحیه تبعیه است.

- أذَقْتَهُ لِبَاسَ الْمَوْتِ: یعنی أَلْبَسْتَهُ لِبَاسَ الْمَوْتِ.

گفتار چهارم: تقسیم استعاره مصرحه از لحاظ طرفین

استعاره مصرحه از لحاظ طرفین به دو قسم عنادیه و وفاقیه تقسیم می شود

استعاره مصرحه عنادیه: آن است که طرفین استعاره به جهت منافاتی که با یکدیگر دارند قابل جمع در یک چیز نباشند مانند اجتماع نور و ظلمت.

استعاره مصرحه وفاقیه: آن است که طرفین استعاره به جهت عدم منافات با یکدیگر قابل جمع در یک چیز باشند مانند اجتماع نور و هدایت.

- أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ: آیا کسی که مرده بود پس ما او را زنده کردیم؟

در این آیه دو استعاره وجود دارد:

1- در «میتا» که گمراهی و ضلال به مرگ تشبیه شده؛ چون وجه شبه یا جامع هر دو عبارت است از عدم انتفاع و فایده، سپس لفظ «موت» برای معنای ضلال عاریت گرفته شده و پس از آن از لفظ «موت» به معنای ضلال، لفظ «میتا» به

معنای ضالاً یعنی گمراه، عاریت گرفته شده و این استعاره، استعاره عنادیه است چون اجتماع موت و ضلال، در یک چیز محال است.

2- استعاره لفظ «احیاء و زنده کردن» برای معنای هدایت، استعاره وفاقیه است، چون احیاء و هدایت در خداوند متعال قابل جمع است به دلیل اینکه او محیی و هادی می‌باشد.

مطلب دیگر اینکه استعاره عنادیه:

- گاهی تملیحیه می‌باشد؛ یعنی منظور و مقصود آن ظرافت و ملاحظت است.

- گاهی تهکمی: که منظور و مقصود آن تهکم و استهزاء است بدین گونه که لفظی که برای معنای والایی وضع شده به معنای ضد یا نقیض آن بکار رود.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: یعنی أَنْذِرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

که لفظ «بشارت» یعنی خبر شاد برای معنای «انذار» یعنی خبر بد عاریت گرفته شده؛ چون به روش تهکم و استهزاء، انذار در جنس بشارت بوده و یکی از مصادیق آن به شمار رفته است.

و مانند این آیه شریفه: فاهدوهم الى صراطِ الجحيم.

گفتار پنجم: استعاره از لحاظ ملائمت

استعاره از لحاظ ذکر ملائمت مستعار منه یا ملائمت مستعار له و عدم ذکر آنها بر سه قسم است: مطلقه، مرشحه، مجرد.

۱- استعاره مطلقه: و آن استعاره ای است که هیچ یک از ملائمت مشبه و مشبه به را به همراه خود نداشته باشد:

ينقضون عهدالله

یا ممکن است ملائمت مشبه و مشبه به با هم ذکر شود:

- لَدَى اسَدٍ شَاكِي السَّلَاحِ مُقَدِّفٍ لَهُ لِبَدٌ أَظْفَارُهُ لَمْ تُقَلِّمِ

نزد شیری تا بن دندان مسلح و تنومند که دارای یالها و ناخنهایی است که کوتاه نشده است.

شاعر لفظ «اسد» را برای مرد شجاع به عاریت گرفته و ملائمت مستعار له یعنی «شاکي السلاح مقْدَف» را که استعاره

مجرده است ذکر نموده، سپس ملائمت مستعار منه یعنی «له لبْد أظْفارُهُ لَمْ تُقَلِّمِ» را که استعاره مرشحه است ذکر

کرده، که منجر به تعارض و سقوط آن دو می شود و گویی این استعاره هیچ چیزی از ملائمت مستعار له و مستعار منه را

با خود ندارد پس استعاره مطلقه به حساب آورده می شود.

۲- استعاره مرشحه: استعاره ای است که ملائمت مستعارمنه (مشبه به) در آن ذکر شده باشد:

اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم:

آنان کسانی هستند که گمراهی را به هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد.

در این آیه لفظ «شراء» (خرید و فروش) برای معنای تعویض و تبدیل به عاریت گرفته شده، سپس ملائمت مستعارمنه یا مشبه به (خرید و فروش) که عبارت است از سود و تجارت، ذکر گردیده است.

مَنْ باعَ دینَهُ بِدنیاءَ لَمْ تَرْبحْ تجارتُهُ

استعاره مرشحه بدان جهت به نام مرشحه خوانده می شود که با ذکر ملائمت مستعارمنه (مشبه به)، استعاره، ترشیح (تقویت) می یابد.

۴- استعاره مجردة: و آن استعاره ای است که ملائمت مستعار له (مشبه) در آن ذکر می شود:

اشترِ بالمعروف عِرْضَكَ مِنَ الاذی؛ یعنی «صُنْ بالمعروف عِرْضَكَ مِنَ الاذی»

لفظ «اشتر» (بخر) برای معنای «صُنْ» (حفظ کن) به عاریت گرفته شده، سپس ملائمت مستعار له یا مشبه (صُنْ) یعنی «عن الاذی» ذکر گردیده است.

پس این استعاره، استعاره مجردة نامیده شده؛ چون به علت دور بودن مشبه از مشبه به (مستعار له از مستعار منه)، استعاره خالی از مبالغه شده و این مطلب، ادعای متحد بودن طرفین استعاره را که پایه و اساس استعاره است بعید می نماید.

مطلب دیگر اینکه مرشحه یا مجردة بودن استعاره پس از تکمیل استعاره، با قرینه لفظیه یا حالیه مطرح می شود. بنابراین هیچ گاه قرینه استعاره مصرحه نمی تواند به عنوان استعاره مجردة محسوب شود چنانچه، قرینه استعاره مکنیه نیز نمی تواند به عنوان استعاره مرشحه به حساب آید بلکه قیدهایی زائد بر ارکان مذکور هستند.

استعاره مرشحه بلیغ تر از دیگر استعاره هاست و استعاره مطلقه بلیغ تر از استعاره مجردة است، بنابراین استعاره مجردة ضعیف ترین استعاره هاست زیرا در این استعاره ادعای اتحاد بین مستعارمنه و مستعار له (مشبه به و مشبه) ضعیف است.

هرگاه استعاره مرشحه و مجردة با هم در یکجا جمع گردد، استعاره مطلقه به وجود می آید؛ زیرا آن دو با هم تعارض داشته که باعث سقوط ملائمتشان می شود.

این تقسیمات (مطلقه، مرشحه، مجردة) چنانکه در استعاره تصریحیه جریان دارد در استعاره مکنیه نیز جاری می گردد.

فصل چهارم : کنایه

کنایه در لغت عبارت است از سخنی که انسان می گوید ولی معنای دیگری مورد نظرش است.

و در اصطلاح عبارت است از لفظی که معنای غیر حقیقی آن مورد نظر باشد ولی به دلیل اینکه قرینه ای ندارد تا از اراده

معنای حقیقی جلوگیری کند جائز است معنای حقیقی آن نیز اراده شود:

- زیدٌ طویلُ النَّجاد: بند شمشیر زید بلند است:

منظور از این جمله این است که زید شجاع و بلند قامت است ولی به جای اینکه به صراحت این صفت ذکر شود، به

چیزی اشاره شده که این صفت مترتب بر آن گردیده و لازمه آن است؛ زیرا از بلند قامت بودن بند شمشیر لازم می آید

که صاحب شمشیر نیز بلند قامت است و معمولاً از بلند قامت بودن انسان لازم می آید که شجاع باشد بنابراین منظور از

مثال فوق، بلند قامت بودن زید است هر چند که بند شمشیری هم نداشته باشد اما با این وجود صحیح است که معنای

حقیقی نیز اراده گردد.

پس از همین معلوم می گردد کنایه با مجاز فرق دارد یعنی در کنایه جائز است معنای اصلی نیز اراده شود ولی در مجاز

جائز نیست و اراده معنای حقیقی با مفهوم و معنای مجاز منافات دارد.

البته گاهی در کنایه هم به دلیل خاص بودن موضوع، نمی توان علاوه بر معنای غیر حقیقی، معنای اصلی را نیز اراده نمود:

- السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

که کنایه از قدرت کامل و توان غلبه و تسلط است. (در اینجا معنای اصلی یمین (دست) و معنای اصلی استوی (تکیه زد)

را نمی توان اراده کرد.)

کنایه بر حسب معنایی که به آن اشاره می کند بر سه قسم است:

گفتار اول: کنایه از صفت

کنایه صفت: کنایه ای است که در آن، صفتی مورد نظر است که مکنی عنه آن، صفتی باشد که ملازم موصوف مذکور در

کلام است.

- هو ربیبُ ابی الیهول: کنایه از شدت کتمان سرّ در وی است.

کنایه صفت بر دو نوع است:

الف) کنایه قریبه: و آن کنایه ای است که در آن، انتقال به معنای مورد نظر بدون واسطه ای بین معنای اصلی و کنایی صورت گیرد: مثل این بیت خنساء در رثای برادرش صخر:

- رفیعُ العماد طویل النجا دسَادَ عَشیرَتِه امرَدَا

بلند قامت و شجاع بود و در نوجوانی ریاست عشیره را بر عهده گرفت.

ب) کنایه بعیده: کنایه ای است که در آن، انتقال ذهن به معنای مورد نظر به کمک یک یا چند واسطه رخ می دهد:

- فلانٌ کثیرُ الرِّمَادِ: کنایه از بسیار مهمان پذیر بودن و کریم بودن است.

کنایه صفت از طریق ذکر لفظی یا تقدیری موصوف در سیاق کلام شناخته می شود.

گفتار دوم : کنایه از موصوف

کنایه موصوف: کنایه ای است که موصوفی در آن مورد نظر است و آن می تواند:

یا معنای واحدی باشد:

- قَلَمًا شربناها و دَبَّ دَبِیْهَا الی موطن الاسرارِ قلتُ لها قَفی

موطنُ الاسرار در کنایه از قلب

2- یا مجموعه ای از معانی باشد:

- جَآئِنِ حَیٍّ مَسْتَوِی الْقَامَةِ عَرِیضَ الْاَظْفَارِ: در کنایه از انسان، چون این اوصاف سه گانه به وی اختصاص دارد.

- الضَّارِبِینَ بِکُلِّ اَبِیضٍ مَخْذَمٍ و الطَّاعِنِینَ مَجَامِعِ الْاَضْغَانِ

کسانی که با شمشیر بسیار برنده و نیزه به دلهای پرکینه می زدند.

در این نوع شرط است که صفت یا صفات، مختص به موصوف باشد و از آن تجاوز نکند تا انتقال از آن صفات به موصوف رخ دهد.

کنایه موصوف، از طریق ذکر مستقیم یا ملازم صفت شناخته می شود.

- هُوَ حَارِسٌ عَلَی مَالِهِ: در کنایه به بخیلی که مالش را جمع نموده و از آن سوده نبرده باشد.

- هُوَ فَتًیٌّ رِیَاضِیٌّ: در کنایه به مردی قوی.

گفتار سوم : کنایه از نسبت

کنایه از نسبت: کنایه ای است که نسبت چیزی به چیز دیگر خواه در اثبات یا در نفی، مورد نظر باشد یعنی شیء مورد کنایه، نسبتی است که به چیزی که با آن ارتباط دارد اسناد داده شده است.

– انّ السّماحه و المروءة و النّدى فى قبه ضربت على ابن الحشرج

جود و جوانمردی و بخشش در خیمه‌ای به نام ابن الحشرج زده شده است.

چون قرار دادن این سه معنی در مکان ویژه خود مستلزم اثبات آنها برای آن مکان است.

کنایه نسبت ممکن است به یکی از دو شکل زیر رخ دهد:

الف) صاحب نسبت ذکر شود:

– الیمنُ یتبعُ ظلّه و المجدُّ یمشی فی رکابه

میمنت از سایه او پیروی می‌کند و مجد و عظمت در رکاب او راه می‌رود.

ب) صاحب نسبت ذکر نشود:

– الناس ینفع الناس؛ که کنایه است از بی خیری کسی که سود نمی‌رساند.

کنایه از لحاظ وسائط و لوازم و سیاق بر چهار قسم است: تعریض، تلویح، رمز و ایما.

۱- تعریض: تعریض در لغت یعنی خلاف تصریح و صراحت گویی؛ ولی در اصطلاح عبارت است از اینکه کلام به طور مطلق و بدون قید گفته شود ولی به واسطه آن به معنای دیگری اشاره گردد که از سیاق کلام معلوم می‌شود:

– اذا الجودُ لم یرزق خلاصاً من الاذی فلا الحمدُ مکسوباً و لالمالُ باقیاً

اگر جود و بخشش به خاطر رهایی از آزار فقر، روزی انسان نشود پس نه حمد و سپاس به دست آید و نه مال و ثروت باقی می‌ماند.

۲- تلویح: در لغت یعنی اینکه از دور به دیگران اشاره کنی و در اصطلاح عبارت است از کنایه‌ای که وسائط آن زیاد باشد و تعریضی در آن نباشد:

– و ما یکُ فیّ من عیبٍ فأنّی جبانُ الکلب مهزول الفصیل

در من هیچ عیبی نیست چون سگم ترسو و شتر بچه‌ام لاغر است.

«جبان الکلب» و «مهزول الفصیل» کنایه از کرم و بخشش ممدوح است که نیاز به واسطه‌های زیادی دارد.

۳- رمز: در لغت عبارت است از اشاره نهانی و با چشم و ابرو به شخصی که نزدیک است و در اصطلاح، کنایه ای است

که واسطه هایش کم بوده و ملازمت دو معنا، پنهان و بدون تعریض باشد:

- فلان عریض القفا یا عریض الوساده: در کنایه از کودنی و حماقت شخص

- هو مکتنز اللحم: در کنایه از شجاعت انسان

- متناسب الاعضاء: در کنایه از تیز هوشی انسان

- غلیظ الکبد: در کنایه از سنگدلی انسان

۴- ایما و اشاره: کنایه ای است که واسطه های آن اندک و ملازمت دو معنی واضح بوده و تعریض نداشته باشد:

- أو ما رايت المجد ألقى رحله في آل طلحة ثم لم يتحول

آیا ندیده‌ای مجد و عظمت بار سفرش را نزد آل طلحه بر زمین نهاده سپس از آنجا حرکت نکرده است.

در کنایه از بزرگواری و کریم بودن.

سؤالات تستی

- ۱- «أخى شجرٌ لا يخلف ثمره!» عین الخطأ : نوع التشبيه ...
- (1) بليغ (2) مؤكّد مفصّل (3) مفرد صريح (4) مؤكّد مجمل
- ۲- «هو حياه أصدقائه و حتف أعدائه!» فى العبارة تشبيه بليغ على صوره
- (1) الجمع (2) التسويه (3) الملفوف (4) المفروق
- ۳- «كم نعمه مرّت بنا و كأنّها فرسٌ يهرول أو نسيمٌ سار!» فى البيت تشبيه
- (1) تسويه (2) جمع (3) مؤكّد (4) مفروق
- ۴- «فقلت له لما تمطى بصلبه و أردف أعجازاً و ناء بكلكل» عین الخطأ : فى البيت استعاره
- (1) أصليّه (2) تبعيّه (3) مكنيّه (4) مرشحه
- ۵- «فنبذوه وراء ظهورهم» عین الصحيح : فى العبارة استعاره
- (1) معقول لمحسوس (2) معقول لمعقول (3) محسوس لمعقول (4) محسوس لمحسوس
- ۶- «الطعن فى ثغر النّحور أكرم منه فى الإعجاز و الظهور!» فى العبارة
- (1) استعاره تمثيلية (2) تعريض (3) كناية عن الصفه (4) مجاز مرسل مركّب
- ۷- «صحا القلب سلمى أقصر باطله و عرى أفراس الصبا و رواحله!» فى البيت كناية عن
- (1) الصفه و هى ترك الملاهى (2) الموصوف و هو ترك الملاهى (3) النسبه الإيمائيّه و هى ترك السفر (4) النسبه التعريضيه و هى ترك السفر
- ۸- «نسّمه على الخرطوم!» نوع علاقته المجاز المرسل
- (1) المحليّه (2) الكلّيّه (3) الجزئيّه (4) الحالّيّه
- ۹- «و اخفض لهما جناح الذلّ من الرحمه.» نوع الاستعاره
- (1) مكنيّه ، أصليّه ، تخيلّيّه (2) مكنيّه ، أصليّه ، تحقيقيّه (3) تبعيّه ، مكنيّه ، تخيلّيّه (4) أصليّه ، مصرّحه ، تحقيقيّه

١٠- « عَضْنَا الدَّهْرُ بَنَابَهُ لَيْتَ مَا حَلَّ بَنَا بِهِ ! » عَيْنَ الصَّحِيحِ

- (1) عَضْنَا : استعاره تبعيّه مكنيّه
(2) الدَّهْرُ : استعاره مكنيّه / بنابه : ترشيح
(3) بنابه : جناس كامل ، و استعاره مرشحه أيضاً
(4) الدَّهْرُ : استعاره تخيليّه / بنابه : استعاره مكنيّه

١١- عَيْنَ مَا لَيْسَتْ فِيهِ الاستعاره التمثيليّه :

- (1) أَنْتُمْ طَرْدَاءُ الْمَوْتِ ... هُوَ أَلْزَمَ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ !
(2) احْتَجَّوْا بِالشَّجَرَةِ وَ أَضَاعُوا الثَّمَرَةَ !
(3) سَاهَلَ الدَّهْرُ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ !
(4) مِنْ لَانَ عَوْدِهِ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ !

١٢- « تَزْدَحِمُ الْقَصَادُ فِي بَابِهِ وَ الْمَنْهَلُ الْعَذْبُ كَثِيرُ الزَّحَامِ ! » التشبيه في البيت

- (1) بليغ (2) تمثيليّ (3) ضمنيّ (4) مقلوب

١٣- عَيْنَ الْخَطَا (فِي نَوْعِ التَّشْبِيهِ) :

- (1) كَلَامُهُ (النَّبِيُّ ص) بَيَانٌ وَصَمَتُهُ لِسَانٌ ! : مؤكّد
(2) كُنْ فِي الْفَتْنَةِ كَابِنُ اللَّبُونِ ! : مجمل
(3) الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ ! : بليغ
(4) إِنَّ لَهُ إِمْرَهُ كَلْعَقَهُ الْكَلْبُ أَنْفَهُ ! : مفصل

١٤- « سَأَلَتْ عَلَيْهِ شِعَابُ الْحَيِّ حِينَ دَعَا أَنْصَارَهُ بِوُجُوهِ كَالدَّنَانِيرِ ! » علاقته المجاز المرسل في البيت

- (1) آليّه (2) جزئيّه (3) سببيّه (4) كليّه

١٥- « إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا ! » لَيْسَ فِي الْعِبَارَةِ مَوْضُوعٌ

- (1) المجاز المرسل (2) التشبيه البليغ
(3) الإستعاره بالكنايه (4) الاستعاره التخيليّه

١٦- « أَوْلَئِكَ قَوْمٌ يُوقِدُونَ نَارَهُمْ فِي الْوَادِي » نوع الكنايه

- (1) إيماء (2) تلويح (3) تعريض (4) رمز

١٧- « عَصْفُورٌ فِي الْيَدِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِهِ عَلَى الشَّجَرَةِ » فِي الْعِبَارَةِ استعاره

- (1) أصليّه (2) تبعيّه (3) تمثيليّه (4) مكنيّه

١٨- « وَ إِنْ تَكْ قَدْ سَاءَ تَكْ مَنَى خَلِيقَهُ فَسَلَى ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكَ تَنْسَلُ » الاستعاره في « ثِيَابِي »

- (1) أصليّه (2) تصرّحيّه (3) وفاقيه (4) مكنيّه

١٩- « إِنْ يَسِدْ باطل فما من طلوبٍ رام حقاً ، و نا منه جبانُ ! » الاستعاره في « يسد »

- (1) تخيليه مكنيه مجردة
(2) تصريحه أصليه مجردة
(3) تصريحه تبعيه مطلقه
(4) مكنيه تبعيه مرشحه

٢٠- عَيْنَ الخطأ في تعيين نوع التشبيه :

- (1) العمر مثل الضيف أو كالطيف ليس له إقامه . (جمع)
(2) كأنها حين لجت في تدفقها يد الخليفه لما سال واديهها. (مقلوب)
(3) ترجو النجاه و لم تسلك مسالكها إن السفينه لاتجرى على اليبس (ضمنى)
(4) عزماتهم قضب و فيض أكفهم سحب و بيض وجوههم أقمار (تمثيلي)
٢١- « فكأن لذه صوته و دبيبها سنه تمشي في مفاصل نَعَسٍ » وجه الشبه في البيت

- (1) مفرد ، مفرد الطرفين
(2) مفرد ، مختلف الطرفين
(3) مركب ، مركب الطرفين
(4) مركب ، مفرد الطرفين

٢٢- « أو لم نمكن لهم حرماً آمناً » في الآيه مجاز عقلي علاقته

- (1) المكانيه
(2) المفعوليه
(3) الفاعليه
(4) السببيه

٢٣- « فبشّرهم بعذاب أليم ». في الآيه استعاره

- (1) تهكميه مصرحه مطلقه
(2) تبعيه عناديه مصرحه
(3) تهكميه مجردة مرشحه
(4) تملحيه مطلقه تبعيه

٢٤- عَيْنَ البيت الذي لم يأت فيه التشبيه البليغ :

- (1) فافضوا مآربكم عجالاً إنتما أعماركم سفر من الأسفار
(2) قوم إذا لبسوا الدروع حسبتهما سحباً مززده على أقمار
(3) و ما المال و الأهلون إلا ودائع و لابد يوماً أن تُردّ الودائع
(4) ويلاه إن نظرت و إن هي أعرضت وقع السهام و نزعهن أليم

٢٥- « كأن تلك الدموع قطر ندى يقطر من نرجس على ورد » في البيت تشبيه ... / واستعاره ...

- (1) ملفوف / مكنيه
(2) تمثيل / تخيليه
(3) مفروق / وفاقه
(4) غير تمثيل / مصرحه

۲۶- « رَمَى وَ اتَّقَى رَمِيمِي ، وَ مِنْ دُونِ مَا اتَّقَى هُوَ كَاسِرٌ كَفَى وَ أُسْهَمِي » أراد الشاعر إثبات

حبه لسيف الدوله رغم إساءته له ، ففي البيت

(1) تلويح من الكنايه (2) كنايه عن الموصوف

(3) كنايه عن الصفه (4) كنايه عن النسبه

۲۷- « إِنَّ الْعَدُوَّ وَ إِنَّ تَقَادَمَ عَهْدُهُ فَالْحَقْدُ بَاقٍ فِي الصَّدُورِ مَغِيَّبٌ » علاقته المجاز المرسل في البيت

(1) الحالتيه (2) المحلتيه (3) السببتيه (4) المسببتيه

۲۸- « وَ نُفَخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً ». في الآية

(1) استعاره تمثيليه (2) استعاره مكنيّه (3) كنايه (4) مجاز عقلي

۲۹- در بيت زیر چه موردی از موارد بيانی می يابيد ؟ أنظر إلى الفحم فيه الجمر متقد كأنه بحر مشك

موجه الذهب

(1) تقبيح مشبه (2) استطراف مشبه (3) تقرير حال مشبه (4) بيان حال مشبه

۳۰- در بيت زیر وضع مشبه و مشبه به از نظر مفرد و مرکب بودن چگونه است ؟

و قد لاح في الصبح الثريا كما تری كعنقود ملاحيه حين نورا

(1) هر دو طرف جمع (2) هر دو طرف مرکب

(3) هر دو طرف مفرد (4) مشبه مفرد و مشبه به مرکب

پاسخنامه سؤالات تستی

- 1- گزینه 2 صحیح است. در این جمله تشبیه بلیغ ، مجمل و مؤکد دیده می شود اما چون وجه شبه در این تشبیه ذکر نشده است بنابراین تشبیه مفصل وجود ندارد.
- 2- گزینه 1 صحیح است. در این عبارت تشبیه بلیغ از نوع جمع دیده می شود. او همچون زندگی سبب حیات دوستان و چون مرگ سبب نابودی دشمنان است.
- 3- گزینه 2 صحیح است. در این بیت تشبیه جمع وجود دارد. سرازیر شدن نعمت های فراوان و از دست دادن سریع این نعمت ها به حرکت سریع اسب ها یا وزش سریع نسیم تشبیه شده است.
- 4- گزینه 2 صحیح است. در این بیت تشبیه جمع دیده می شود.
- 5- گزینه 4 صحیح است. در این آیه مستعار له که شکستن پیمان است امری معقول می باشد ، اما مستعار منه یعنی مشبه به امری حسّی می باشد.
- 6- گزینه 3 صحیح است.
- 7- گزینه 1 صحیح است. این عبارت : « أقصر القلب باطله و عری أفراس الصبا و رواحله » کنایه از صفت است و آن ترک کردن سرگرمی های دنیوی است.
- 8- گزینه 3 صحیح است.
- 9- گزینه 1 صحیح است. در عبارت « جناح الذلّ » استعاره مکنیه اصلی و استعاره تخیلیه وجود دارد.
- 10- گزینه 2 صحیح است. در لفظ الذهر ، استعاره مکنیه وجود دارد ، الذهر : روزگار ، مشبه و یکی از ویژگی های مشبه به یعنی « غظنا » بیان شده است . اما بنابه : دندانهای روزگار ، استعاره مرشحه است که سختی ها و مصایب روزگار را به دندانهای تشبیه کرده است.
- 11- گزینه 1 صحیح است.
- 12- گزینه 3 صحیح است. تشبیه ضمنی ، تشبیهی پنهان و غیر مستقیم است و مشبه و مشبه به در این نوع تشبیه بمانند دیگر تشبیه ها ذکر نمی شود و فقط اشاره ای به مشبه و مشبه به شده و از معنا و مفهوم می توان دو طرف تشبیه را تشخیص داد. در این سوال می توان از طریق عبارت المنهل العذب كثير الزحام مشبه و مشه به را تشخیص داد.
- 13- گزینه 4 صحیح است.
- 14- گزینه 2 صحیح است.
- 15- گزینه 1 صحیح است. در این عبارت آرایه مجاز مُرسل دیده نمی شود. اما در الإنسان غرض ، تشبیه بلیغ است و انسان به هدفی تشبیه شده است که تیرهای مرگ به سوس او روانه می شود. همچنین در المنایا استعاره مکنیه تخیلیه دیده می شود ، منایا (مرگ) بمانند تیرهایی است که انسان را مورد هدف قرار می دهد.

- 16- گزینه 2 صحیح است. کنایه در این عبارت از نوع تلویح است چون برای رسیدن از ملزوم به لازم نیازمند واسطه های زیادی هستیم.
- 17- گزینه 3 صحیح است. در این عبارت استعاره تمثیلیه یا استعاره مرکب بالاستعاره دیده می شود که در آن حالتی به حالت دیگری تشبیه شده است.
- 18- گزینه 4 صحیح است.
- 19- گزینه 3 صحیح است. در این عبارت استعاره مصرّحه دیده می شود و چون ابتدا در فعل و سپس در مصدر رخ داده است به آن تبعیه می گویند و چون هیچ یک از ملائمت مستعار منه و مستعار له ذکر نشده است استعاره مطلقه نیز دیده می شود.
- 20- گزینه 4 صحیح است. در این گزینه تشبیه ضمنی وجود ندارد.
- 21- گزینه 1 صحیح است. در این بیت تشبیه مفرد دیده می شود.
- 22- گزینه 2 صحیح است. در این عبارت مجاز عقلی به علاقه مفعولیت وجود دارد و در آن اسم فاعل به جای اسم مفعول بکار رفته است و در اصل « حَرَمًا مَأْمُونًا » می باشد.
- 23- گزینه 1 صحیح است. در این آیه « بَشَر » استعاره مصرّحه ، تبعیه ، مطلقه و تهکمیّه وجود دارد و « بعداب أَلیم » قرینه آن می باشد.
- 24- گزینه 2 صحیح است. در این بیت تشبیه بلیغ وجود ندارد بلکه تشبیه مرسل است چون در این تشبیه ، ادات تشبیه یعنی « حسبّتها » ذکر شده است.
- 25- گزینه 4 صحیح است. در مصراع اوّل این بیت تشبیه بلیغ و غیر تمثیل و در مصراع دوم آن استعاره وجود دارد.
- 26- گزینه 4 صحیح است.
- 27- گزینه 2 صحیح است. در این بیت مجاز مرسل به علاقه محلّیه دیده می شود چون محل را ذکر کرده و حال را اراده کرده است.
- 28- گزینه 1 صحیح است. در عبارت « و نفخ فی الصّور » استعاره تمثیلیه وجو دارد.
- 29- گزینه 2 صحیح است.
- 30- گزینه 3 صحیح است. مشبّه (ثریّا) و مشبّه به (عنقود) در این بیت هر دو مفرد هستند.

مجموعه تست

عَيْنِ الْأَصْحَ وَالْأَدَقَّ فِي الْجَوَابِ لِلتَّرْجُمَةِ أَوْ لِلتَّعْرِيبِ أَوْ الْمَفْهُومِ أَوْ الدَّلَالَةِ

۱- عَيْنِ لِلصَّحِيحِ :

- (1) ((نصر من الله وفتح قريب)) : یاری و فتحی نزدیک از جانب خدا است!
- (2) ((و السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ)) : و آسمان دارای باران است و زمین آماده کشت!
- (3) ((يَخَافُونَ يَوْمًا كَانُ شَرِّهِ مَسْتَطِيرًا)) : در روزی که شرّ آن فراگیر است، می ترسند!
- (4) ظَنَّنَا أَنَّنَا ... لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا)) : گمان می کردیم که ... بخاطر فرار کردن، او را هرگز عاجز نمی کنیم!

۲- « لَا تَكُنْ مَوْقِدًا نَارًا ضَوْؤُهَا لَغَيْرِكَ! » :

- (1) بر افروزنده آتشی مباش که نور آن دگری را باشد!
- (2) چون آتش افروخته ای مباش که روشنایی آن غیر تو را باشد!
- (3) جائی را برمیافروز تا دیگری از نور آن استفاده کند!
- (4) مکانی برای افروختن آتش مباش که از روشنایی آن دیگری استفاده کند!

۳- « ثَوْبُ الرِّبَاءِ يَشْفَى عَمَّا تَحْتَهُ فَإِذَا التَّحَفْتُ بِهِ فَأَنْتَ عَارٍ! » :

- (1) جامه ریا ماورای خود را می نمایاند، تو برهنه خواهی بود هر چند خود را با آن بپوشانی !
- (2) لباس ریا دورن خود را نمایان می سازد، بدون شک برهنه خواهد بود کسی که او را با آن بپوشانی!
- (3) جامه دورویی دورن خود را نشان می دهد، و تو اگر چه در زیر آن مخفی شوی برهنه خواهی بود!
- (4) لباس ریاکاری در مورد مسائل مخفی شفاف است، و دچار ننگ خواهد بود اگر کسی آن را در بر کند!

۴- « وَ مَنْ تَأَمَّلَ أَقْوَالِي رَأَى جَمَلًا يَظَلُّ فِيهِنَّ سِرَّ النَّاسِ مَشْرُوحًا! » :

- (1) هر گاه کسی در اقوال من دقت نماید جمله هائی می یابد که اسرار مردمان در دل آنها جای دارد!
- (2) هر کس در گفته های من تأمل کند جملاتی را می یابد که راز انسانها در آنها شرح داده شده است!
- (3) چنانچه کسی در گفتارهای من تأمل ورزد نه گمراه می شود و نه سرّ مردمان را فاش می بیند!
- (4) کسی اگر اقوال مرا جمله هائی زیبا ببیند در آنها حیران گردد چه راز مردم در آنها فاش شده است!

۵- « أَثْبَتُ لِي خَالِقاً حَكِيماً فَلَسْتُ مِنْ مَعْشَرٍ نَفَاةٍ ! » :

- (1) ثابت کردم که خالقِ حکیمِ مراست، پس من از گروه نفی کنندگان نباشم!
 - (2) وجود خالقِ حکیم برای من ثابت شده است، و من از آنها نیستم که آن را نفی کنند!
 - (3) برای خود وجود خالقِ حکیم را ثابت کردم، لذا از گروه نفی کنندگان نیستم
 - (4) برای من ثابت شده که خالقِ حکیم است، و من از کسانی نیستم که نفی آن را کنند!
- ۶- « ثَمَّةٌ صَنَفٌ يَتَعَامَلُ بِبُرُودٍ تَامٍّ مَعَ الْمَشْكَلَاتِ، كَأَنَّهُ غَيْرٌ مُطْلَبٌ بِالْبَحْثِ عَنْ حَلٍّ مُنَاسِبٍ لَهَا ! » :

- (1) در آنجا گروهی وجود دارند که بر خورد آنان با مشاغل کاملاً خونسردانه است، گوئی خواستار حلّ آنها نیستند!
- (2) گروهی هستند که با خونسردی کامل با مشکلات مواجه می شوند، گوئی نباید در جستجوی راه حلّ مناسبی برای آنها باشند!
- (3) در آنجا گروهی هم هستند که نسبت به مشاغل کاملاً بی توجه هستند، گوئی وظیفه ای در قبال حلّ آنها را ندارند!
- (4) گروهی وجود دارند که با بی اعتنائی کامل با مشکلات روبرو می شوند، گوئی خواهان جستجو در زمینه راه حلّ مناسب برای آنها نیستند!

۷- « كَانَتْ هَيْئَةُ الْاَمَمِ الْمُتَّحِدَةِ طَالِبَتْ بِمَنْحِ فَرْقِ التَّفْتِيشِ الدَّوْلِيَّةِ عَنْ اَسْلِحَةِ الدَّمَارِ الشَّامِلِ الْمَزِيدِ مِنَ الْوَقْتِ » :

- (1) سازمان ملل در خواست کرده بود که بازرسان بین المللی در وقت اضافی در مورد سلاحهای کشتار جمعی تحقیق و تفحص کنند.
- (2) درخواست سازمان ملل مبنی بر تحقیق و تفحص بازرسان بین المللی در مورد سلاحهای کشتار جمعی، در وقت اضافی مطرح شده بود.
- (3) درخواست سازمان ملل متحد این بود که درباره سلاحهای کشتار جمعی به سازمان ملل اطلاعات بیشتری داده شود
- (4) سازمان ملل درخواست کرده بود به بازرسان بین المللی که در مورد سلاحهای کشتار جمعی تحقیق می کنند، فرصت بیشتری داده شود.

۸- « وَ كَمْ مِنْ فَتًى يُمَسِّي وَيَصْبِحُ آمِناً وَ قَدْ نَسَجَتْ أَكْفَانُهُ وَ هُوَ لَا يَدْرِي ! ». يَشِيرُ الْبَيْتُ إِلَى ..

(1) الأمان من القضاء و القدر!

(2) اختيار الإنسان في الحياة!

(3) الخلود و البقاء!

(4) غفلة الانسان!

۹- عَيْنَ الْبَيْتِ الَّذِي يَخْتَلِفُ فِي الْمَفْهُومِ:

- (1) أنا لا أختا تقبيل يد قطعها أجمل من تلك القبل !
- (2) چو دستی نشاید گزیدن، بیوس که با غالبان چاره زرق است ولوس!
- (3) فقبّل، و لا تأنفن، كفّه إذا لم تكن تستطع عضّها !
- (4) با آنکه خصومت نتوان کرد، بساز دستی که با دندان بُرد بیوس!

۱۰- عَيْنَ غَيْرِ الْمُنَاسِبِ :

- (1) هر بهشتی که در جهان خداست دوزخی کرده اند بر گذرش! = الجنّة حَفّت بالمکاره!
- (2) سخن تا نگوئی برو دست هست چو گفته شود یابد او بر تو دست! = بالتواضع تكون الرفعة !
- (3) لا تتعبن كلّ دخان تری فالنّار قد توقد للکي ! = « لا تقف ما ليس لك به علم » !
- (4) لا ترتج الخیر من ذی نعمه حدثت فهو الحریص علی أثوابه الجُدد! = خدا نکند روزی گدا پادشاه شود

پاسخنامه

1- گزینه (1) صحیح است .

ذات به معنای دارا بودن و مالکیت است به معنای آماده بنابراین گزینه (2) غلط است، گزینه (3) غلط است چون یوماً در این جا مفعول است و به معنای از روزی می ترسند که شر آن فراگیر است می باشد.

2- گزینه (1) صحیح است .

موقداً: اسم فاعل است به معنای افروزنده آتش. بنابراین سایر گزینه های اشتباه است.

3- گزینه (1) صحیح است .

یشف به معنای می نمایاند می باشد و عار به معنای برهنه است.

با توجه به ضمیر (ک) که برای مخاطب است گزینه های 2 و 4 اشتباه است .

گزینه 3 نیز به خاطر ترجمه (درون خود) اشتباه است.

4- گزینه (2) صحیح است .

گزینه 1 به دلیل (هرگاه) اشتباه است، یظل به معنای سایه افکندن است نه به معنای گمراهی (ضل) لذا گزینه 3 نیز اشتباه است. گزینه 4 هم ترجمه نارسا و اشتباه می باشد زیرا «تأمل کند» ترجمه نشده است.

5- گزینه (3) صحیح است .

من معشر نفاه یعنی از جماعت نفی کنندگان

لستُ به معنای نمی باشم است لذا گزینه 1 اشتباه است.

لی: به معنای برای من است بنابراین گزینه 2 نیز اشتباه است.

گزینه 4 نیز با توجه به اینکه (خالقاً) مفعول به است اشتباه است.

6- گزینه (2) صحیح است .

ببرود (با خونسردی) بنابراین گزینه 3 و 4 اشتباه هستند.

در گزینه 1 مشاكل ترجمه ای غلط می باشد مضافاً اینکه قسمت دوم عبارت هم کامل ترجمه نشده است.

7- گزینه (4) صحیح است .

هیئه الامم المتحدة یعنی سازمان ملل

منح : بخشیدن، اعطا کردن

فرق التفتيش: گروه بازرسی

الدمار الشامل: سلاح کشتار جمعی

المزید من الوقت: فرصت بیشتر

بنابراین به غیر از گزینه 4 سایر گزینه ها اشتباه است.

8- گزینه (4) صحیح است .

ترجمه بیت: و چه جوانانی (انسان) شب و صبح را سپری می کند در حالیکه در امان است در حالیکه کفنش را می بافند و او نمی داند.

این بیت دلالت بر غفلت و فراموشی انسان دارد بنابراین فقط گزینه 4 صحیح است.

9- گزینه (1) صحیح است .

سایر گزینه ها اشاره به مدارا کردن دارند و در حالی که گزینه 1 بیانگر این است که من به دست بوسه نمی زنم چراکه قطع آن دست زیباتر از بوسه زدن بر آن است.

10- گزینه (2) صحیح است .

با تواضع، بزرگی می یابی، ارتباطی با شعر مذکور ندارد.

مجموعه تست

۱- عَيْنُ الفعل المتعين للزمن الحاضر:

(1) إِن صَبَرْتَ ظَفِرْتَ (2) بَعْتُكَ الدارَ (فِي صَبَغِ العقود)

(3) غَفَرَ اللهُ لَكَ (فِي الدَّعَاءِ) (4) لَمَّا يَبْرَأُ الْمَرِيضُ

۲- در جمله (لو يَنْتَبِهونَ إِلَى الشَّرْحِ لاسْتِفَادُوا) فعل (يَنْتَبِهونَ) به معنای ... بکار رفته است .

(1) ماضی (2) مضارع (3) حال (4) مستقبل

۳- فعل اعشَوْ شب از چه بابی است؟

(1) افعللال (2) افعلعال (3) افعوال (4) افعللال

۴- لماذا (شَلَّ) فعل لازم؟

(1) لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى الْعَيْبِ (2) لِأَنَّهُ عَلَى وَزْنِ فَعَلَّ

(3) لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى الْهَيْئَةِ (4) لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى الدَّنَسِ

۵- مجهول کدام کلمه نادرست است .

(1) يُعِيدُ = يُعَادُّ (2) يَعْزُورُ = يُغْتَوَرُ (3) يَعُوجُّ = يُعَوِّجُ (4) إِقْتَادٌ = أَقْتِيدُ

۶- در کدام گزینه ضمیر مستتر است بر خلاف اصل؟

(1) الْجَهْلُ اسْتَحْكَمَ فِي الْبِلَادِ (2) الْوُجْهَاءُ يَتَحَكَّمُونَ فِي قَوْمِهِمْ

(3) عَسَى عَلَى أَنْ تَلْعَبَ كُرَةُ الْقَدَمِ (4) مَا أَجْمَلَ الرَّبِيعَ

۷- ما هو الخطأ في الادغام :

(1) أَفْكَكْنَ (2) لَمْ يَظَلُّ (3) لَمْ يَمُدُّ (4) لَنْ يَحْيِيَ

۸- ما هو الخطأ في الادغام :

(1) مَا أَعَزَّ زَيْدًا عِنْدَنَا (2) إِعَزَّزَ بِفَاطِمَةَ (3) مَدَّتْ أَخِي فِي الْعَمَلِ (4) حَلَلَّ

۹- در (فان) چه نوع اعلالی صورت گرفته است .

(1) اعلال به حذف (2) اعلال به قلب

(3) اعلال به ادغام (4) اعلالی صورت نگرفته است.

۱۰- کدام کلمه با دیگر کلمات از لحاظ ریشه فعلی متفاوت است .

- (1) مَقَّةُ (2) سَعَّةُ (3) شَفَّةُ (4) ضَعَّةُ

۱۱- ما هو الخطأ في الاعلال بالقلب :

- (1) يَرْضَوَانِ = يَرْضَيَانِ (2) العُلُو = العُلِيَا
(3) الادْلُو = الادْلِي (4) قِوَام = قِيَام (مصدر باب مفاعلة)

۱۲- کدام کلمه از لحاظ ریشه با کلمات دیگر متفاوت است؟

- (1) يُوقِنُ (2) اِتَّسَرَ (3) يُوسِرُ (4) يُوهِنُ

۱۳- در کدام گزینه اعلال صورت نگرفته است؟

- (1) شَيْقُ (2) سَيِّدُ (3) جَيِّدُ (4) كَيْسُ

۱۴- فعل ماضی مجهول از ریشه ی (صفو) از باب افتعال می شود:

- (1) اُصْطَفِيَ (2) اُصْطَفَوْ (3) اُصْطَفِيَ (4) اُصْطَفِيَ

۱۵- همزه ی فعل امر در کدام باب متفاوت است یعنی همزه قطع است ؟

- (1) باب افعال (2) باب تفعیل (3) افتعال (4) انفعال

۱۶- ریشه ی (يَدَعُ) کدام است ؟

- (1) دعو (2) ودع (3) يدع (4) دعی

۱۷- مجهول فعل (خَوْفَ) در صیغه ۱۳ ماضی می شود:

- (1) خَوْفُ (2) خُفْتُ (3) خِفْتُ (4) خِيفْتُ

۱۸- ما هو الخطأ في تأكيد الفعل المضارع :

- (1) هَلَا تَجْهَدَنَّ (2) لَيْتَكَ تَفُوزَنَّ بِمَا نَيْتَكَ
(3) وَابَيْكَ لَا يُفْلَحَنَّ الْكَذُوبُ (4) وَابَيْكَ لِأَحْفَظَنَّ عَهْدَكَ

۱۹- در کدام گزینه نون تاکید وجود دارد .

- (1) لَنْسَفَعَا (2) تَخَافِينَ (3) تَرَقَّقِينَ (4) صُنَّ

۲۰- فعل موکد از تَرْضِیْن

- (1) اَلَا تَرْضِیْن (2) اِلَّا تَرْضِیْن (3) اَلَا تَرْضِیْن (4) اَلَا تَرْضِیْن

۲۱- مصدرهایی که غالباً بر وزن فعال می آید به چه چیزی دلالت می کنند (مانند دُوار)

- (1) درد (2) رنگ (3) اضطراب (4) امتناع

۲۲- بُشری چه نوع کلمه است .

- (1) صفت مشبّهه (2) مصدر ثلاثی مجرد (3) اسم تفضیل (4) صیغه مبالغه

۲۳- ما هو الخطأ من اسم المصدر :

- (1) سلام (2) عشرة (3) طاقه (4) قوام

۲۴- حَامِضٌ ... :

- (1) صفة مشبّهه (2) صیغه مبالغه (3) اسم تفضیل (4) فعل امر من باب

تفاعل

۲۵- در کدام گزینه صفت مشبّهه وجود دارد :

- (1) طربت و ماشوقاً إلى البیضِ أطربُ
(2) بانّت سعادً فقلبی الیومَ متبولُ
(3) أفاطم مهلاً بعض هذا التّدلّلِ
(4) ألا یا ایها الساقی أدر کأساً ونالها

۲۶- ما هو الصحيح فی افعال التفضیل :

- (1) الفَحْمُ اسودّ من کلّ شیءٍ
(2) البطیخُ أشدّ احمراراً من الرّمّانِ
(3) السیفُ المهتدّ ابيضُ من السیوفِ الایرانیةِ
(4) اللّمعلمةُ الافضل فی المدرستهِ

۲۷- عین الخطأ فی اسم التفضیل :

- (1) الامراة الفضلی (2) المعلمات الافضل (3) هم افضل معلمین (4) النفس الکبری

۲۸- ما هو الخطأ فی صیغة المبالغه :

- (1) الحذر (2) الروایه (3) فروقه (4) مجذامة

۲۹- نوع (تاء) مقبره کدام است :

- (1) تاء عوض (2) تاء تانیث (3) تاء نقل (4) تاء تکثیر

۳۰- ما هو الخطأ في اسم الآلة :

- | | |
|---------------------------|-----------------------------------|
| (1) مطوأة على وزن مفعال | (2) مِطْرَقَةٌ على وزن مِفْعَلَةٌ |
| (3) مِجْوَد على وزن مفعَل | (4) مِفْتَاح على وزن مفعال |

۳۱- اسم ممدود در کدام گزینه قیاسی است؟

- | | | | |
|----------|----------|---------|---------|
| (1) سماء | (2) اناء | (3) لاء | (4) مرء |
|----------|----------|---------|---------|

۳۲- عَيِّنِ الخطأ :

- | | |
|-------------------------|----------------------------|
| (1) هُم مصطفونَ وراضونَ | (2) هُنَّ مصطفاءُ و راضيات |
| (3) هِی مصطفاءُ و راضیة | (4) هما مصطفاتان و راضیتان |

۳۳- کدام کلمه شرایط جمع بستن با جمع مذکر سالم را دارا می باشد؟

- | | | | |
|-----------|-----------|-------------|----------|
| (1) ظلمان | (2) بُطرس | (3) أُخْرَس | (4) جریح |
|-----------|-----------|-------------|----------|

۳۴- کدام کلمه با دیگر کلمات متفاوت است؟

- | | | | |
|----------|----------|----------|----------|
| (1) سنین | (2) حنین | (3) مئین | (4) ثبین |
|----------|----------|----------|----------|

۳۵- کدام کلمه شرایط جمع بستن با جمع مونث سالم را دارا می باشد.

- | | | | |
|-------------|-----------|-----------|----------|
| (1) ابن عرس | (2) امراه | (3) عطشان | (4) ملّة |
|-------------|-----------|-----------|----------|

۳۶- جمع کدام کلمه نادرست است ؟

- | | | | |
|--------------------------|--------------------------|-----------------------|-------------------|
| (1) قِطْعَةٌ = قِطِيعَات | (2) جَذْوَةٌ = جَذَوَاتٍ | (3) امتیاز = امتیازات | (4) صلاة = صَلَات |
|--------------------------|--------------------------|-----------------------|-------------------|

۳۷- ما هو الخطأ في جمع القلّة :

- | | | | |
|-----------|--------------|--------------|-----------|
| (1) أنفُس | (2) أَرْكَان | (3) أَرْوَقه | (4) كُتُب |
|-----------|--------------|--------------|-----------|

۳۸- کدام کلمه جمع مکسر نیست؟

- | | | | |
|-----------|-----------|----------|-----------|
| (1) باعَة | (2) حاكَة | (3) شتّى | (4) قاعَة |
|-----------|-----------|----------|-----------|

۳۹- کدام کلمه را نمی توان بعنوان صفت بکار برد.

- | | | | |
|------------|---------|---------|------------|
| (1) ثِقَّة | (2) عدل | (3) رضى | (4) مِقَّة |
|------------|---------|---------|------------|

۴۰- ما هو الصحيح فى نوع التركيب؟

- (1) تابط شرا = تركيب مرجى
(2) بيت لحم = تركيب اسنادى
(3) بعلبك = تركيب اضافى
(4) سيبويه = تركيب مرجى

۴۱- کدام کلمه مونث استعمال نمى شود.

- (1) رفات (2) قریش (3) كأس (4) عروض

۴۲- ما هو الخطأ:

- (1) امرأة مغشم (2) امرأة قتيل (3) ناقه خلوب (4) رجل فهمامه

۴۳- ما هو الخطأ فى النسبة:

- (1) سماء سماوى (2) قراء: قرائى (3) فتى: فتوى (4) عروه: غرى

۴۴- ما هو الخطأ فى النسبة؟

- (1) ملك = ملكى (2) قاضى = قاضى (3) يد = يدى (4) تأبط شراً = تأبطى

۴۵- ما هو الخطأ فى النسبة ؟

- (1) عبد شمس = عبشمى (2) ناصره = نصرانى (3) الانباط = الأنباطى (4) امروالقيس = مرقسى

۴۶- ما هو الخطأ فى التصغير ؟

- (1) أخت = أختيت (2) سكران = سكران (3) موقن = ميقن (4) نياق = نويات

۴۷- عين الخطأ فى التصغير :

- (1) برهان = بريهان (2) سلمان = سليمان (3) غزال = غزىل (4) نديم = نديم

۴۸- ما هو الخطأ فى التصغير :

- (1) شمس = شمس (2) أحدى = أخلى (3) أشهى = أشهى (4) مفتاح = مفيتيح

۴۹- در کدام گزینه اعراب تقدیری وجود ندارد .

- (1) هذه جوار (2) رایت أساتذہ (3) رأیت ضاربى (4) سلمت على أبى

۵۰- عين الممنوع من الصرف :

- (1) مستشفى (2) ليال (3) فرسان (4) إمضاء

٥١- عين الجواب الذى جميع كلماته من الاسماء المنصرفه.

- (1) دواب - زكريا - نوح
(2) بلخ - طلحه - اشهل
(3) أساتذه - أرمل - تلامذه
(4) اربع - خواص - هود

٥٢- ما هو الخطأ من الاسماء الممنوعه من الصرف ؟

- (1) مَوْحَد (2) مَوْحَد (3) أَحَاد (4) خُمَاسَ

٥٣- ما هو نوع التنوين فى الجملة التالية = جاء نى سيبويه وسيبويه آخر .

- (1) تنوين العوض (2) تنوين التنكير (3) تنوين المقابلة (4) تنوين التمكين

٥٤- کدام اسم فعل به معنى مضارع نیست .

- (1) آمينَ (2) قَدْ (3) قَط (4) زِه

٥٥- عين الصحيح عن العددين التاليين فى حالة النصب (١٠١١-٢٠٤٢)

- (1) ألفاً و إحدى عشرة مرحلة / الفين و اثنين و أربعين بأباً
(2) ألفاً واحد عشر فصلاً / مائتين ألف و اثنتين و أربعين فصيلاً
(3) إلفاً و إحدى عشر امرأة / مائتى الف و اثنان و أربعين شارعاً
(4) واحد ألف واحد عشر بيتاً / مائتا ألف و اثنتان و اربعين مجلّة

٥٦- ما هو الصحيح فى العدد المفرد ؟

- (1) ثلاثُ أُسْدٍ (2) ثلاثَةُ سُفُنٍ (3) ثلاث طلحات (4) ثلاث أم و أعبدٍ

٥٧- عين الخطأ فى الجمع :

- (1) أكبر = أكبرون (2) المعتدى = المعتدون (3) مصطفى = مصطفىين (4) مرضع = مرضعون

٥٨- عين الخطأ:

- (1) قد = حرف توقع (2) كلاً = حرف انكار (3) هلاً = حرف تخصيص (4) سوف = حرف تسويق

٥٩- عين الخطأ فى الأسماء المنسوبة إليها :

- (1) جامعى = جامعة، جامع، جامعات (2) حسنى = حسن، حسنة، حسنين

- (3) حضورى = حضور، حاضر، حضار (4) فرحى = فراح، فرح، فرحة

٦٠- ما هو الخطأ؟

- (1) رأيت ثلاث عشرة رجلاً (2) رأيت ثلاثة عشر رجلاً
(3) رأيت اربع عشر امرأة (4) رأيت اربعة عشر رجلاً

٦١- ما هو الخطأ عن الجملة التالية : علمت ان لا يرجع اخوك

- (1) علمت : فعل و فاعله ضمير التاء البارز (2) أن: من الحروف الناصبة
(3) أخو: فاعل و مرفوع بالواو (4) يرجع: فعل مضارع و مرفوع

٦٢- ما هو الصحيح :

- (1) إياكم و الشرّ فتندموا شرّ الندم (2) هَيُّوا بنا إلى مصاعد المجد فَنُخَلِّدَ لنا ذكراً نبياً
(3) جُودُوا فتسودوا (4) لا تقرب من الشر فتَقَعُ فيه

٦٣- ما هو الخطأ :

- (1) إنَّ من يطلبُ يَجِدُ (2) ليس ما يُسرُّك يُعجِبُنِي (3) ان لم تَزُرْنِي اغضَبِ (4) إن لم تَزُرْنِي أَغضَبُ

٦٤- ما هو الخطأ في اعراب هذه الجملة التالية : أَيْ ضَرَبَ تَضَرَّبَ أَضْرَبَ

- (1) أَيْ: المفعول المطلق (2) ضَرَبَ: المفعول المطلق و مجرور محلاً
(3) تَضَرَّبَ: فعل شرط و مجرور لفظاً (4) أَضْرَبَ: جواب الشرط و مجرور في اللفظ

٦٥- ما هو الخطأ:

- (1) صَهْ أَحَدٌ ثَكَّ (2) نَزَالِ أَنْظُرُكَ (3) صَهْ أَحَدٌ ثَكَّ (4) أَطْلُبُ تَجِدُ

٦٦- ما هو الخطأ :

- (1) سافر اليوم هِنْدُ (2) الشمس طلعت (3) طلحة قامت (4) هند ليست في الدار

٦٧- ما هو الخطأ في اعراب هذه الجملة التالية : إذا ابوك أمرك بلزوم الرصانة فأطعه

- (1) ابوك فاعل لفعل محذوف تقديره أمرك (2) الرصانة مضاف اليه و مجرور
(3) ك: مضاف اليه و مجرور لفظاً (4) اطع: فعل و فاعله ضمير انت المستتر فيه

٦٨- كُسى عَلَى الْفَقِيرِ الْبِسَةُ

- (1) كُسى الْفَقِيرُ الْبِسَةَ (2) كُسى الْفَقِيرُ الْبِسَةَ (3) كُسِيَتِ الْفَقِيرُ الْبِسَةَ (4) كُسى الْفَقِيرُ الْبِسَةَ

۶۹- ما هو الخطأ :

- (1) ضُربَ ضربٌ شديدٌ (2) ضُربتَ ضربَتينِ (3) صيِّمَ آذارُ (4) مُرَّ بالْبِسْتانِ

۷۰- در جمله (ما عادلٌ أَلَّا اللهُ) ترکیب عادل کدام است ؟

- (1) خبر مؤخَّرٌ (2) خبر مقدَّم (3) اسم ماشبيه ليس و مرفوع (4) مبتدا و مرفوع لفظاً

۷۱- ما هو الخطأ في اعراب هذه الجملة التالية : ما أحسن الصدِّقُ .

- (1) ما :متعجب منه و منصوب محلاً (2) ما :متعجب فيه و مرفوع محلاً

- (3) أحسن :جمله فعلية و خبر للمبتدا و مرفوع محلاً (4) الصدِّقُ :مفعول به و منصوب

۷۲- عین الصحیح عن (راسب) و (اخوان) علی التوالی :ما راسب إخوانک فی الامتحان

- (1) خبر مقدم -مبتدا موخر (2) مبتدا -فاعل و قد سدَّ مسدَّ الخبر

- (3) مبتدا -خبر (4) مبتدا -خبر و ساد مسدَّ الفاعل

۷۳- در کدام گزینه مبتدا حذف شده است ؟

- (1) فی ذمتی لأُفعلنَّ (2) کُلُّ انسان و فعله

- (3) ضربی العبدَ حاصل إذا کان مسیئاً (4) لعمرک لأقومنَّ

۷۴- در کدام گزینه از افعال ناقصه وجود دارد .

- (1) وأنما يقول للشيء كن فيكون (2) سبحان الله حين تمسونَ و حين تصبحون

- (3) خالدین فیهما مادامت السماوات و الارض (4) هل یبرح البخیل ممقوتاً

۷۵- ما هو الصحیح عن الجملة التالية : ستجازی إن خیراً

- (1) خیراً: اسم إن و منصوب (2) إن :حرف مشبهه (3) خیراً: خبر ومنصوب (4) إن :حرف جزم

۷۶- نوع خبر در جمله (ليس الله بظالمٍ) کدام است .

- (1) جارّ و مجرور (2) خبر مفرد (3) جمله فعلیه (4) شبه جمله

۷۷- در کدام گزینه افعال قلوب تام به حساب می آید .

- (1) عسی ان يعود الرسول (2) یکاد البرق یخطف ابصارهم

- (3) یوشک الطالبُ ان ینجِرَ عَلمَهُ (4) عسی الكرب الذی أمسیتَ فیهِ

۷۸- ما هو الصحيح في (لات) و هي من الاحرف المشبهة بليس :

- (1) لات ساعةً ندامه (2) لات الخطيب متلكماً (3) لات حينَ ندامه (4) لات المعلم متأخراً

۷۹- ما هو الخطأ :

- (1) إنِ البدرُ لطالِع (2) علمت أن الموتَ قَريب (3) نجا المسافرين و لكنْ صديقك غرق (4) كأنْ قد قام زيدٌ

۸۰- عين الجملة التي شمول النفي فيها أكثر :

- (1) لا طالب في الكلية (2) لا طالبين في الكلية (3) لا طلبة في الكلية (4) لا طلبة في الكلية

۸۱- در کدام گزینه ضمیر قصه وجود دارد؟

- (1) انْهَا القناعَةُ غني (2) واللهِ فاطمةُ انْهَا عالمه (3) امرأةُ هناك انْهَا تُسمى سعاد (4) امرأةُ جاءت انْهَا جالسةٌ في البيت

۸۲- (أُحِبُّكَ مِقَّةً) إعرابُ مِقَّةً هو

- (1) المفعول به و منصوب (2) تمييز غير منقول و منصوب (3) تمييز منقول و منصوب (4) مفعول مطلق و منصوب

۸۳- در کدام گزینه مفعول مطلق وجود ندارد .

- (1) خاطبته احسن خطاب (2) آى سير سرت (3) جد الطالب كل الجد (4) اهلا و سهلا

۸۴- ما انت إلا...

- (1) سيرا (2) سير (3) سير (4) مسير

۸۵- ما هو الخطأ :

- (1) رأيتنى فى المهلكة (2) وجدتنى عالماً (3) ضربتنى فى الشارع (4) ظننتنى لاعباً فى كرة

القدم

۸۶- ما هو الصحيح ؟

- (1) نزاع يا فتى علياً (2) زيدا خذار (3) نزاع علياً (4) هيهات العدو

۸۷- ما هو الخطأ :

- (1) يا رجلاً طالماً
- (2) كم فائل لك سوءاً
- (3) خطب هذا الأديب حاضاً القوم على الوئام
- (4) زيدٌ عمرأً ضاربٌ

۸۸- ما هو الصحيح ؟

- (1) مررت برجلٍ صخرٍ قلبه (2) ورت برجلٍ صخرٍ قلبه
- (3) وردت منهلاً عسلاً مأوّه (4) زارنى رجلٌ كريمٌ
- نَسَبَهُ

۸۹- عين الخطأ :

- (1) انشدت قصيدةً للمتصدقين الفقراء امس
- (2) لَسْتُم شاكِرين آلاء الله
- (3) ماكنّا شاكِرى النِعمِ الالهية
- (4) هذا هو الذى مبتغى عِزّه و كرامهً لِشَعْبِهِ

۹۰- عين الخطأ: سلّمت على طالبةٍ

- (1) جَريح أخوها
- (2) جريح أخوها
- (3) مجروح أخوها
- (4) مجروح أخوها

۹۱- ما هو الصحيح ؟

- (1) ما أشدّ اسوادة
- (2) ما أكرم رجلاً
- (3) ما احسنَ بمعروفٍ امرأ
- (4) ما احسن ما يكون لقاء نا

۹۲- عين ما يجب إضمار الفعل الناصب :

- (1) أخاك و الإحسانَ إليه
- (2) الأسدَ فى أجمته
- (3) الوفاءَ فأنه حلية الإنسان
- (4) أيها الكسلان الاجتهادَ فأنه مفتاح النجاح

۹۳- ما هو الصحيح ؟

- (1) بهم معشر العرب ختمت المكارم
- (2) نحنُ بنو هاشم مُتَّقُونَ
- (3) على أيّها الشجاعُ يُعَوَّلُ فى القتال
- (4) نحنُ الايرانيونُ ندينُ الارهابية

۹۴- عين الصحيح عن اعراب (زميل و معلّمة) على التوالى : زميلك كم أقرضتَه؟ (معلمتى احترمتها)

- (1) واجب رفعه - واجب رفعه
- (2) واجب رفعه - جائز نصبه
- (3) جائز نصبه - جائز رفعه
- (4) جائز رفعه - واجب نصبه

٩٥- عين الخطأ :

- (1) كونى فتاةً شكوراً على المصائب
(2) كانت النفس نفساً بغياً
(3) رايتُ جريحه جرحها شديدةً
(4) أمتُّنا فى المصائب أمةً صبوراً

٩٦- عين المنادى شبه المضاف :

- (1) يا قصيراً عمره لم تطمع بالبقاء
(2) يا معلماً حسن السمعة طوبى لك
(3) يا عالماً لم يُعلِّم أعيناً فى أمورنا
(4) يا طالبةً فى الصف تفضلى

٩٧- ما هو الصحيح فى النداء:

- (1) يا سَيِّدِي (2) يا قاضي (3) يا سَيِّدُ (يا سيِّد + ي) (4) يا مكرمي

٩٨- عين الصحيح :

- (1) يا زيدُ اخونا (2) يا عَبْدَالله و خالداً (3) يا ابا بكر عبد الله (4) يا فتى احمد

٩٩- عين الخطأ :

- (1) يا جواد ابن أختي عَجَل (2) يا حسنُ ابنُ أخينا تعال (3) يا جعفرُ بنَ تقيّ تفضّل (4) يا علىُّ بنُ محمدٍ
أسرع

١٠٠- عين الخطأ فى الاستغاثة

- (1) يا قوم للنوائب تعرّض للأريب
(2) يا للكهول و للشُّبان للعجب من هذا الحرص
(3) يا لقومى و يا لأمثال قوم يقوم يعمهون
(4) يا سامعاً للمظلومين فى العالم

١٠١- عين الصحيح فى الندبة :

- (1) وايوسفَ من كثرة الأعداء
(2) وا معلّماه من ضالّه الرغبة فى العلم
(3) وامن غضب قبله المسلمين الاولى
(4) هيتا أمّاه من قلّة إنصافى

١٠٢- ما هو الصحيح فى اعراب هذه الجملة التالية (لم اتكلّم ابتغاء غرضٍ و لا التماس معروف).

- (1) ابتغاء: مفعول له و منصوب
(2) معروف: نصفه و منصوب
(3) التماس: اسم لاي نفى نفس و منصوب
(4) غرض: منصوب بنزع الخافض

۱۰۳- در کدام گزینه مفعول فيه وجود دارد .

- (1) حان يومُ السفر
(2) يومُ الجمعة قرأت فيه درسی
(3) مشيت نصفَ ميل
(4) يوم الأخذِ يومٌ مباركٌ

۱۰۴- در کدام گزینه حال وجود ندارد .

- (1) سرت والنیل فائضاً
(2) اجتنب الريحَ شماليه
(3) أفاداني و عظ الخطيب زاجراً
(4) اشتعل الرأس شيباً

۱۰۵- عین ماليس فيه الحال:

- (1) قَتَلْتُهُ صبراً
(2) تمّ ميقات ربّه اربعين ليلةً
(3) يا لها ليلةً
(4) أأسجد لمن خلقت طيناً

۱۰۶- لماذا جاءت الحال جامدةً في الجملة التالية (سرت معه جنباً الى جنب)

- (1) لأنّ الحال مفردةً
(2) لان الحال موكّدة لمضمون الجملة
(3) لان الحال تدل على المشاركة
(4) لان الحال ذكرت مفردةً و غير مؤوَّلة

۱۰۷- ما هي كلمة بشرّاً في الجملة التالية (فَتَمَثَّلَ لَهَا بشرّاً سَوِيّاً)

- (1) المفعول المطلق
(2) المفعول فيه
(3) الحال الموطئة
(4) التمييز

۱۰۸- ما هي الواو في الجملة التالية (سرينا و نجم قد أضاء)

- (1) الواو الاستينافية
(2) الواو الجارة
(3) الواو المعية
(4) الواو والحالية

۱۰۹- عين الصحيح :

- (1) جاء طالبٌ مسرعاً
(2) راجياً لاصبرُ
(3) مانجح أحد كسولاً
(4) وتى مدبراً العدو

۱۱۰- لماذا حذف عامل الحال في الجملة التالية :

أمتكلماً وقد سير بالنعش

- (1) للتوكيد
(2) للخطاب
(3) للاستفهام
(4) لسبب التوبيخ

۱۱۱- ما هو اعراب كلمه (واعظاً) في جملة (كفى بالموت واعظاً)

- (1) المفعول به
(2) المفعول له
(3) منصوب و تمييز
(4) الحال و منصوب

١١٢-عين الخطأ في التمييز:

- (1) فاض النهر من ماءٍ
- (2) عندك مل الارض من ذهب
- (3) كفى بالعلم من مرشد
- (4) لله دره من فارس

١١٣-ما هو الخطأ :

- (1) كم من مرّةٍ شاهدته
- (2) كم لى عبداً
- (3) قررت بك عينٌ
- (4) كم كتب لى

١١٤-ما هو الخطأ :

- (1) ما رأيت قديساً اعظم فى قلبه الطهارة منها فى قلب يوسف
- (2) هل فى الناس رجلٌ أحقُّ به الحمدُ منه بمحسن لايمنّ
- (3) أنت أكثرُ علماً
- (4) الاعجب من ذلك

١١٥-عين الخطأ فى اعراب (كم)

- (1) كم التفاتةُ التفّت؟= مفعول مطلق
- (2) كم طبيباً فى المدينة؟ = مبتدا
- (3) كم كانت أخواتك؟ = خبر الناسخ
- (4) كم يوماً صمت؟ = مفعول به

١١٦-ما هو نوع الاستثناء فيما يلى :عاد الغائبون الادو اَبهم .

- (1) المتصل و الموجب
- (2) المفرغ
- (3) المنقطع والموجب
- (4) المنقطع و غير الموجب

١١٧-عين الصحيح فى باب الاستثناء:

- (1) رجعت الطالبةُ الخائبةُ إلّا فلانةً
- (2) عاد المسافر غيرُ أخى
- (3) لم يجبوا إلّا طالب واحد
- (4) ما قامت إلّا قياماً واحد

١١٨-ما هو الخطأ من الجملة التالية :

- (1) ما كان منى نحوك إلّا المحبّة
- (2) ما كانت منى نحوك إلّا المودة
- (3) ما يكن منى نحوك الا المودة
- (4) ما يكون منى نحوك الا المحبّة

۱۱۹- ما هي الاضافة في الجملة التالية :على سارق البيت .

- (1) الاضافة المعنوية (2) الاضافة اللفظية
(3) اضافة المحض (4) اضافة الشيء إلى جنسه

۱۲۰- في اي جملة لا يوجد نعت :

- (1) هذا ماء سكب (2) هؤلاء رجال ثقة (3) لامر ما جدع قصير أنفه (4) صادقت هذا الفتى

۱۲۱- ما هي كلمة (العامل) في الجملة التالية (جاءت فاطمة العالم ابوها)

- (1) الوصف السببي (2) الوصف المجازي (3) الوصف المعنوي (4) الوصف الأصلي

۱۲۲- ما هي جملة (إن تكرمه يكرمك) في الجملة اتالية (رأيت رجلاً إن تكرمه يكرمك)

- (1) الجملة الحالية (2) الجملة الخبرية (3) الجملة الوصفية (4) الجملة المعترضة

۱۲۳- عين الصحيح:

- (1) أُجِيبَ على كلتي المسألتين (2) رَأَيْتُ كلتي المعلمتين
(3) رايت كلا الكاتبين (4) جاء كلا المعلمان

۱۲۴- ما هو الصحيح :

- (1) قولوا انفسكم (2) قالت نفسها (3) قولوا كلکم (4) جاء نفسه

۱۲۵- در اين بيت (ک) در حالي قرار دارد .

- لو كان في قلبي لقدر قلامٍ حباً لغيرك ما انتك رسائلي
(1) رفع (2) نصب (3) جرّ (4) جزم

۱۲۶- عين الصحيح :

- (1) اجْتَهَدْتُ بنو عمتي (2) الشمس اليوم ليس في السماء
(3) خرجت قبلك حمزة (4) يَنُوحُ الحمامه على الشجرة

۱۲۷- عين الصحيح في المفعول له :

- (1) اتيتك حاجة (2) اجبتك تعظيماً منكم العلم
(3) سافرت إلى المدينة علماً (4) لا اقعد الجبن عن الحرب

١٢٨-عين الصحيح :

- (1) ما الحاجز فائزاً بل فاشلاً
(2) ما الصائمُ إلّا مثاباً
(3) ما الحرُّ ممقوتاً لكن مكرماً
(4) ما اللثيم محبوباً و لا معذراً

١٢٩-ما هي كلمة (حين) في جملة (زرتك يوم الاحد حين كان الجو ممطراً)

- (1) ظرف زمان مبهم (2) المضاف اليه (3) المفعول له (4) التمييز

١٣٠-عين المفعول المطلق :

- (1) انذرتك ثلاث (2) انذرت ثلاثة طلبه
(3) صمت ثلاثه ايام (4) طالعت ثلاث من الصحف

١٣١-ما هي اللام في الجملة التالية : ماكنت فرحاً لأزورك

- (1) الزائدة (2) لام الجحود (3) الاستينا فيء (4) الجارة

١٣٢-ما هي كلمة (ابن) في الجملة التالية (قال رائد الكتاب ابن العميد)

- (1) عطف بيان (2) فاعل (3) الوصف الحقيقي (4) الوصف السببي

١٣٣-عين الصحيح في (بعت السياره) مبنياً للمجهول (....السيارة)

- (1) بُوعت (2) بُيعت (3) بيعت (4) بُعت

١٣٤-عين الصحيح في الاعراب و التحليل الصرفي في الأسئلة من رقم ١٣٤ حتى ١٥٠

إذا كنت في كل الأمور معاتباً صديقك لم تلق الذى لاتعابه

- (1) الذى : اسم غير متصرف -موصول خاص -للمفرد مذكر -معرفه -مبنى على الكسر/ نعت و مرفوع محلاً بالتبعيتين منعوته
(2) تلق :فعل مضارع -مجرد ثلاثي -معتل و ناقص (اعلاله بالحذف) مبنى للمعلوم /فعل و فاعله ضمير مستترفيه وجوباً تقديره (انت)

- (3) صديق :اسم -مفرد مذكر -مشتق و اسم مبالغة من مصدر (صدق) -معرب -صحيح الآخر -منصرف /فاعل شبه فعل معاتب و مرفوع

- (4) معاتباً : اسم -مفرد مذكر -مشتق و اسم مفعول من مصدر عتاب -نكرة -معرب -منصرف / حال مفردة ومنصوب

لفظاً

١٣٥- و أسيافنا في كل شرق و غرب بها من قراع الدارعين فلول

- (1) اسياف :اسم - جمع تكسير (مفردة سيف، مذكر) معرف بالاضافة / مبتدا مرفوع و خبره (بها) شبه جملة
- (2) بها :الباء حرف عامل جر الهاء:ضمير متصل للنصب أوللجر - للغائبه / خبر للمبتدا (أسياف) مرفوع محلاً
- (3) فاعول: اسم - مذكر - نكرة - جامد - معرب - صحيح الآخر - منصرف / مبتدا موخر ومرفوع والجملة الاسمية
- (4) كل :اسم - غير متصرف - من الاسماء الملازمة للاضافة - معرف بالاضافة معرب / مجرور مجرف جار

١٣٦- و اعلم فعلم المرء ينفعه أن سوف يأتي كل ماقدرا

- (1) اعلم :فعل امر - للمخاطب - مجرد ثلاثي - صحيح و سالم - متعد / فعل من افعال القلوب و فاعله (علم)
- (2) قدر :فعل ماضى - مجرد ثلاثي - متعد - مبنى للمجهول / فعل ونائب فاعله ضمير الألف البارز و الجملة فعلية
- (3) يأتي :فعل مضارع - للغائب - مجرد ثلاثي - معتل و ناقص (اعلاله بالاسكان) / فعل ومرفوع بضمه ظاهرة و فاعله (كل)
- (4) ينفع:فعل مضارع - للغائب - مجرد ثلاثي - صحيح وسالم / فعل و فاعله ضمير مستتر والجملة فعلية و فى محل رفع

١٣٧- علمتكم منانا فلسنت بآمل نداك ولو ظمآن غرتان عاريا

- (1) آمل :اسم - مفرد مذكر - مشتق و اسم فاعل - نكرة - معرب / خبر (ليس) مفرد و مجرور بالباء و منصوب محلاً
- (2) ظلمان :مفرد مذكر - مشتق و صفه مشبهة - معرف بالاضافة - معرب - ممنوع من الصرف / خبر مقدم و مفرد مرفوع
- (3) ندى :اسم - مفرد مؤنث - جامد و مصدر - معرف بالاضافة - معرب - مقصور / خبر ليس ومنصوب تقديرأ
- (4) منانا: مفرد مذكر - مشتق و اسم مبالغة - نكرة و مقصور / حال مفردة و منصوب وصاحب الحال ضمير التاء فى علمتكم

١٣٨- إذا صحّ عون الخالق المرء لم يجد عسيراً من الآمال إلّا ميسراً

- (1) الخالق :اسم - مشتق و اسم فاعل من مصدر خلق - معرف بآل - معرب - منصرف / مفعول لشبه فعل (عون) منصوب محلاً
- (2) المرء: اسم - مفرد مذكر - جامد وغير مصدر - معرف بال - معرب - ممدود - منصرف / فاعل و مرفوع محلاً
لشبه فعل (عون)
- (3) صح :فعل ماضى - للغائب - مجرد ثلاثي - مضاعف (ادغامه واجب) مبنى / فاعله (عون) و الجملة فعلية و فى محل جر
- (4) يجد :فعل مضارع - للغائب - مجرد ثلاثي - معتل ومثال (اعلاله بالحذف) متعد / فعل مجزوم بماانه جواب للشرط

١٣٩- إذا الشمس كورت علمت نفس ما أحضرت :

- (1) الشمس :مفرد مونث (معنوى و مجازى) جامد و غير مصدر/ مبتدأ و مرفوع والجملة اسمية و مضاف اليه
- (2) إذا :اسم غير منصرف و من الاسماء الملازمة للاضافة - مبنى على السكون / ظرف غير متصرف او مفعول فيه للزمان و منصوب محلاً
- (3) علمت :للغائبة - مجرد ثلاثى - صحيح و سالم - مبنى بر على السكون / فعل و فاعله ضمير (هى) المستتر
- (4) كورت: فعل ماضى - مزيد ثلاثى من تفعل - معتل و اجوف - متعد -مبنى للمجهول /فعل و نائب فاعله (هى) المستتر

١٤٠- انبأت ابراهيم المسألة يمكن حلّها :

- (1) انبأت :ماضى - متكلم وحده - صحيح و مهموز الفاء- متعد/ فعل و فاعله ضمير التاء البارز و الجملة فعلية
- (2) حلّ : مفرد مذكر - جامد و مصدر - معرف و بالاضافة- معرب - منصرف / نائب للفاعل و مرفوع
- (3) مسألة: اسم - مفرد مونث - مشتق و اسم مكان من مصدر (سؤال)- معرف بال / مفعول به اول و منصوب
- (4) يمكن :فعل مضارع - للغائب - مزيد ثلاثى من باب افعال /فعل و مرفوع و فاعله (حل) والجملة فعلية

١٤١- يبهجنى أن أراك ناحجاً فى الحياة

- (1) أرى :فعل مضارع - متكلم وحده - مجرد ثلاثى - معتل و ناقص / فعل و مرفوع بضمه مقدرة و فاعله ضمير (انا) المستتر

- (2) أرى :مزيد ثلاثى بحرف واحد من باب افعال- مهموز العين - معرب / فعل و فاعله ضمير (هو) المستتر و الجملة فعلية
- (3) يبهج :فعل مضارع - للغائب - متعد - مبنى للمعلوم / فعل و مرفوع و فاعله المصدر (هو) المستتر و الجملة فعلية
- (4) يبهج : مزيد ثلاثى من باب افعال - صحيح و سالم - معرب / فعل و مرفوع تقريراً و مفعوله ضمير الياء المتصل

١٤٢- و ما كلّ من يبدى البشاشة كائناً أخاك إذالم تلفه لك منجدا

- (1) يبدى :فعل مضارع - مجرد ثلاثى - معتل و ناقص /فعل و مرفوع بضمه مقدرة
- (2) كائناً:مشتق و اسم فاعل من مصدر (كون)- نكرة / حال مفردة منصوب
- (3) أخا :اسم من الأسماء الخمسة - معرف بالاضافة / خبر (كائناً) و منصوب بالالف
- (4) تلف :للغائبة - مزيد ثلاثى - معتل و مثال / فعل و مجزوم بحذف حرف العلة

١٤٣- و اِيَاكَ المراءِ فَإِنَّهُ إِلَى الشَّرِّ دَعَاءٌ و لِلشَّرِّ جَالِبٌ

- (1) اِيَاكَ :ضمير منفصل منصوب - للمخاطب - معرفة / مفعول به لفعل محذوف و جواباً من باب التخيدير و الجملة فعلية
- (2) المراءِ:اسم - مفرد مؤنث - جامد و مصدر من باب مفاعلة - معرب - ممدود - ممنوع من الصرف / مفعول به و منصوب
- (3) الشَّرِّ :اسم - مشتق و اسم تفضيل - معرب - منصرف / مجرور بحرف جار الى الشر :جارو مجرور متعلمهما محذوف
- (4) دَعَاءٌ:مفرد مذكر - مشتق و اسم مبالغة من مصدر (دعاء)- نكرة -معرب / خبر لمبتدأ محذوف و مرفوع بالضمّة

١٤٤- خَلِيلِي مَا أَحْرَى بَذَى اللَّبِّ أَنْ يَرَى صَبُوراً وَلَكِنْ لَاسَبِيلَ إِلَى الصَّبْرِ

- (1) خليلي :منادى مضاف و منصوب بالياء/ ذى :مجرور بالباء الزائدة لفظاً و فاعل لآخرى و مرفوع محلاً
- (2) ما :اسم للتعجب و مبتدا و مرفوع محلاً/ ان يرى :مصدر مؤول و مرفوع محلاً على الفاعلية / صبوراً مفعول ثانٍ
- (3) أخرى :فعل لانشاء التعجب على وزن الماضي / ان يرى :مصدر مؤول و متعجب منه و مفعول و منصوب محلاً
- (4) يرى :فعل مبنى للمجهول و نائب فاعله الضمير المستتر تقديره (هو) / صبوراً تمييز نسبة و منصوب لفظاً

١٤٥- لَوْ كَانَ قَلْبِي كَقَدْرِ قُلَامَةٍ حَبًّا لَغَيْرِكَ مَا اتَّكَ رَسَائِلِي

- (1) لو :حرف شرط غير جازم / ات :فعل ماضى و اجوف / رسائل :منتهى الجموع و فاعل و مرفوع
- (2) كان :من الافعال الناقصة وهى من النواسخ / قدر :مجرور لفظاً بالكاف و مرفوع محلاً على انه اسم (كان)
- (3) ك :مضاف / قدر :مضاف اليه و مجرور / ما :شبيه ليس / رسائل :اسم (ما) شبيه ليس و مؤخر
- (4) ك :اسم (كان) مؤخر / فى قلب :شبه جملة و خبر (كان) مقدم / رسائل :فاعل و مرفوع تقريراً

١٤٦- دَمَوْعِي بَعْدَكُمْ لَا تَحْقِرُوها فَكُمْ بَحْرٌ عَمِيقٌ مِنْ سَوَاقِي

- (1) سواقى :جمع تكسير (مفرده ساقية، مؤنث)- نكرة - منقوص - منصرف/ مجرور بكسرة مقدرة
- (2) كم :اسم غير متصرف، خبرية - من كنايات العدد - نكرة / مبتدا و مرفوع محلا و الجملة - اسمية
- (3) بحر :اسم - مفرد مذكر - جامد و غير مصدر - نكرة مخصصة - معرب - صحيح الآخر / تمييز (كم) و منصوب
- (4) تحقروا :مضارع، للمخاطبين - صحيح سالم -لازم - مبنى للمعلوم / فعل مجزوم و فاعله ضمير الوا و البارز

١٤٧- و لست أبالى بالجنان و باللظى إذا كان فى تلك الديار مقام

- (1) لست نـمـاضى - معتل و اجوف لاعلاله بالحذف فعل من الافعال الناقصة و هى من النواسخ اسمه ضمير (انا) المستتر
- (2) أبالى نـمـضارع - للمتكلم وحده - مزيد ثلاثى من باب مفاعلة / فعل و مرفوع و الجملة فعلية و خبر (ليس) فى محل نصب
- (3) إذا اسم غير متصرف - من السماء الملازمة للاضافة الى شبه جملة / ظرف غير متصرف او مفعول فيه للزمان محلاً
- (4) مقام اسم مفرد مذكر - جامد و مصدر ميمي - نكرة - معرب - معرب - منقوص - منصرف / اسم كان و مؤخر مرفوع بضمّة مقدرة

١٤٨- إن النجوم نجوم الافق اصغرها فى العين أذهبها فى الجوا صعاداً

- (1) نجوم جمع تكسير (مفرده نجمة، مونث) معرفة / بدل كل من كل و منصوب بالتبعيه للمبدل منه (النجوم)
- (2) اصغر مفرد مذكر - مشتق و اسم تفضيل من مصدر (صغر) / نعت مفرد و حقيقى و مرفوع بالتبعيه
- (3) اذهب اسم - مفرد مذكر - معرف بالاضافة - معرب - صحيح الآخر / مبتدأ و مرفوع و الجملة اسمية
- (4) اصعاداً اسم - جامد و مصدر من باب افعال - نكرة / تمييز نسبة و منصوب و مميّزه الملحوظى (اصغر)

١٤٩- لو لا الدموع و فيضهن لأحرقت أرض الوداع حرارة الأكباد

- (1) الدموع جمع تكسير (مفرده دمع مذكر) معرف بال - صحيح الآخر / المبتدأ و مرفوع و الجملة اسمية
- (2) فيض اسم - مشتق و صفة مشبهة - معرف بالاضافة معرب / معطوف و مرفوع بالتبعيه
- (3) هن اسم غير متصرف - ضمير متصل للنصب و الرخع / مضاف اليه و مجرور لفظاً فى المعنى مفعول لشبه فعل
- (4) احرق نـمـاضى - للغائبة - صحيح و سالم - لازم - مبني للمعلوم - مبني على الفتح / فعل و فاعله ارض

١٥٠- ضيفت و ضيقتنى زميلاتى فى المضيف

- (1) ضيقت فعل ماضى - مزيد ثلاثى من باب تفعل - معتل و اجوف و مضاعف / فعل و فاعله التاء البارز و الجملة فعلية
- (2) ضيقت متعد - مبني للمعلوم - مبني على الفتح / فعل و فاعله ضمير (هى) المستتر و عود الضمير الى المتأخر لرفع النزاع
- (3) زميلات جمع سالم للمونث / متنازع فيه و منصوب على انه مفعول للعامل الاول و العامل الثانى مستغن عن المعمول
- (4) المضيف مشتق و اسم مكان من مصدر (ضيافة) فى المضيف :جارو مجرور متعلمهما اما العامل الأول اما الثانى

۱۵۱- ما هو الصحيح فى التشكيل ؟

- (1) و إن هُوَ لَمْ يَحْمِلْ عَلَى النَّفْسِ ضَمِيمَهَا فَلَيْسَ إِلَى حُسْنِ الثَّنَاءِ سَبِيلُ
- (2) يُقَرَّبُ حُبُّ الْمَوْتِ أَجَالُنَا لَنَا وَ تَكْرَهُهُ أَجَالُهُمْ فَتَطُولُ
- (3) مُعَوَّدَةٌ أَنْ لَا تُسَلَّ نَصَالُهَا فَتُغْمَدُ حَتَّى يُسْتَبَاحَ قَبِيلُ
- (4) يُعَيَّرُنَا أَنَا قَلِيلٌ عَدِيدُنَا فَقُلْتُ لَهَا إِنَّ الْكَرَامَ قَلِيلُ

۱۵۲- إذا المرء لم يدنس من اللوم عرضه فكل رداء يرتديه جميل

- (1) اگر آبروی انسان از سرزنش در امان بماند هر جامه ای که بپوشد زیباست .
- (2) هر گاه آبروی انسان از آلودگی مصون بماند هر جامه ای بپوشد او خواهد بود .
- (3) هر گاه آبروی انسان از آلودگی حفظ شود هر جامه زیبایی را رد می کند .
- (4) هر آبروی انسان به پستی آلوده نشود هر جامه ای که در بر کند زیباست .

۱۵۳- و مامات منّا سیّد حتف أنفه و لاطلّ يوماً حيث كان قتيل

- (1) إِنَّا نَمُوتُ فِي الْفَرَّاشِ لَكِنْ نَقْتُلُ وَ دَمُ الْقَتِيلِ مِنَّا لَا يَهْدِرُ
- (2) وَ لَا يَقْطَعُ رَئِيسُنَا أَنْفَ أَحَدٍ وَ لَا يَقْتُلُ رَجُلًا طَوِيلَ الْعَمَرِ
- (3) وَ الَّذِي يُمِيتُ سَيِّدَنَا هُوَ قَطَعَ نَفْسَهُ وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَقْتُلَهُ يَوْمًا
- (4) وَ الَّذِي يَمُوتُ مِنَّا سَيِّدَنَا الْجَمِيلِ الْوَجْهَ الَّذِي يَقْتُلُ كُلَّ يَوْمٍ أَحَدًا

۱۵۴- ما هو الصحيح فى التشكيل ؟

سلى ان جهلت الناس عنا وعنهم فليس سواء عالم و جهول

- (1) جهلت - سواء (2) جهلت - سواء (3) جهول - جهلت (4) الناس - عالماً

۱۵۵- ما هو الصحيح فى التشكيل ؟

بانت سعاد فقلبي اليوم متبول مقيم إثرها لم يفد مكبول

- (1) اليوم - إثر (2) إثر - يفّر (3) مقيم - إثر (4) مقبول - سعاد- ما هو الصحيح فى التشكيل

۱۵۶- اَکْرَمَ بِهَا خُلَّةٌ لَوْ أَنَّهَا صَدَقَتْ مَوْعُودَهَا أُولَئِكَ النَّصَحَ مَقْبُولَ

- (1) اِکْرِمَ - خُلَّةٌ (2) خُلَّةٌ - اِنْ (3) اِنْ - اُکْرِمَ (4) اَنْ - مَوْعُودَ

۱۵۷- در بیت زیر چند اسم جمع وجود دارد .

شُمُّ الْعَرَانِینِ أَبْطَالِ کَبُوءِ سُهُمٍ مِنْ نَسَبِ دَاوُدَ فِی الْهَیجَا سِرَابِیلَ

- (1) 4 (2) 3 (3) 5 (4) 2

۱۵۸- ما هو الصحيح للفراغ فی البيت التالی :

و لیس قولک (من هذا)؟... الْعَرَبَ تعرف من انکرت و الْعَجَمَ

- (1) بضره (2) بضائره (3) وطأته (4) بضاره

۱۵۹- ما هو الصحيح فی التشکیل :

(1) ینمی إلى ذُرْوَةُ الدینِ التي قَصَرَتْ عنها الْأُكُفُّ و عَنْ إدْرَاكِهَا الْقَدَمُ

(2) ینمی إلى ذُرْوَةُ الدینِ التي قَصَرَتْ عنها الْأُكُفُّ و عَنْ إدْرَاكِهَا الْقَدَمُ

(3) ینمی إلى ذُرْوَةُ الدینِ التي قَصَرَتْ عنها الْأُكُفُّ و عَنْ إدْرَاكِهَا الْقَدَمُ

(4) ینمی إلى ذُرْوَةُ الدینِ التي قَصَرَتْ عنها الْأُكُفُّ و عَنْ إدْرَاكِهَا الْقَدَمُ

۱۶۰- عَمَّ الْبَرِّيَّةَ بِالْإِحْسَانِ فَأَنْقَشَعَتْ عَنْهَا الْغِيَاهِبُ وَالْإِمْلَاقُ وَ الْعَدَمُ

(1) احسان و نیکی او تمام خلق را شامل شد لذا ظلمتها و فقر و مسکنت از میان آنان رخت بر بست.

(2) احسان و اکرام او سر تاسر خشکی و دریا را شامل شد و بیچارگی و ناتوانی و فقر را از آنجا دور کرد.

(3) احسانها و انعامهای او تمام خشکی و دریا را برگرفت پس تمام نیازمندان و فقرا و بیچارگی از او بهره ها بردند .

(4) احسان و انعام او همه مخلوقات را در بر گرفت بدین دلیل از میان از خلق ناتوانیها و بیکاری و نابودی از بین رفت .

۱۶۱- وَ أَحَرَّ قَلْبَاهُ مِمَّنْ قَلْبُهُ شَبِیمَ وَ مِنْ بَجْسَمِیْ وَ حَالِی عِنْدَهُ سَقَمٌ

(1) دلش چه گرم است از کسی که دلش سرد است و کسی که به جسم من بیمار است و حالم نزد او بد است .

(2) دلش آتش گرفت از غم و قلبش سرد شد از عشق و در جسمم فرود آمد که حالم را می پرسد .

(3) دلش آتش به قلبم زد ولی قلبم دلا سرد است کسی کوتا که جسمم را کند بیمار از عشقش

(4) دلم چه گرم است نسبت به آنکه دلش به من سرد است و کسی که بیماری تن و حال و روانم از عشق اوست .

۱۶۲- از شعر ابوطیب المتنبی چه غرضی فهمیده می شود (در این بیت).

یا اعدل الناس إلا فی معاملتی فیک الحضام و انت الحضم و الحكم

- (1) عتاب (2) غزل (3) هجو (4) رثاء

۱۶۳- هو الصحيح فی التشکیل :

إذا كنت فی کل الأمور معاتب صدیقک لم تلق الذی لاتعاتبه

- (1) تَلَقَّ - معاتبٌ (2) صدیق - تَلَقَّ (3) معاتبٌ - صدیقٌ (4) صدیق - معاتباً

۱۶۴- ما هو الصحيح فی التشکیل :

روید تصاهل بالعراق جیادنا کأنک بالضحاک قد قام نادبه

- (1) رُوِیدُ - تَصَاهَلُ (2) رُوِیدَ - تَصَاهَلُ (3) جیادَ - تَصَاهَلُ (4) نادَّبه - رُوِیدُ

۱۶۵- غیر مجدٍ فی ملّتی و اعتقادی نوح باکٍ ولا ترثم شادٍ

غیر مجدٍ یعنی.....

- (1) بدون بزرگواری (2) بدون فایده (3) بدون مجد و اصل و نسب (4) غیر منطقی

۱۶۶- ما هو الصحيح فی التشکیل :

تعِبَ کلّها الحیاء فما اعجب إلامن راغبٍ فی ازدیاد

- (1) تَعِبَ (2) کُلّها (3) الحیاء (4) أَعْجَبَ

۱۶۷- بلغ من صُبابَةِ العیشِ عندی طَفَّفَتْهَا الأيامُ تطفیفِ بَخْسِ

ما هو الخطافی الترجمة ؟

- (1) الصبابة: عشق و دوستی (2) بَخْس: کم و ناچیز
(3) بلغ: ج. بلغة: آنچه از زندگی برای کسی کافی باشد . (4) طَفَّفَ المکیال: کم کرد پیمانه را

۱۶۸- شربنا علی ذکر الحبيب مُدامَةً سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرمُ

معنی صوفی (مدامَةً)

- (1) شراب (2) معرفتِ الهی و غیبت از کائنات
(3) روح اعظم (4) ظرف شراب

۱۶۹- یُکَلِّفُ سِيفُ الدَّوْلَةِ وَقَدْ عَجَزَتْ عَنْهُ الْجِيُوشُ الْخَضَارُم

- (1) الْجِيشُ هَمَّةُ (2) الْجِيشُ هَمَّةُ (3) الْجِيشُ هَمَّةُ (4) الْجِيشُ هَمَّةُ

۱۷۰- ما هو الصحيح في التشكيل؟

ناء عن الأهل صفر الكف منفرد كالسيف عرى متناه من الخلل

- (1) الكَفَّ - منفردٌ - عُرِّيَ - مِنْ - الْخَلَلِ (2) أَهْلٍ - صَفْرٌ - منفردٌ - السَّيْفِ - مَتْنَى
(3) صَفْرٌ - مُنْفَرِدٌ - عُرِّيَ - مَتْنًا - مِنْ (4) نَاءٌ - الْأَهْلِ - صِفْرٌ - الْكَفَّ - عُرِّيَ

۱۷۱- ماهو الصحيح في التشكيل:

فلاصديق إليه مشتكى حزني ولا انيسٌ إليه منتهى جذلي

- (1) صديق - انيس (2) صديقاً - انيساً (3) صديقٌ - انيس (4) صديقٌ - انيس

۱۷۲- اعلل النفس بالآمال ارقبها ما اضيق العيش لو لا فسحة الامل

- (1) أُغْلِلُ - الْأَمَالِ - أَضِيقُ - الْعَيْشَ (2) آمَالٍ - أَضِيقُ - فُسْحَةُ - الْأَمَلِ
(3) أَرْقَبُ - الْعَيْشَ - لَوْلَا - فُسْحَةُ (4) النَّفْسَ - أَرْقَبُ - الْعَيْشَ - فُسْحَةُ

۱۷۳- غالى بنفسى عرفانى بقيمتها فصننتها عن رخيص القدر مبتذل

- (1) آشنایی من به ارزش و منزلت خودم باعث شد به خود ببالم و افتخار کنم و خود را از ابتذال و پستی حفظ کنم .
(2) با آنکه می دانست من ارزش و منزلت او را نمی دانم نسبت به من مبالغه گویی کرد ولی من او را از ابتذال حفظ کردم
(3) شناخت من از خویشتن ارزشم را بالا برد پس آن را از قدر و مقام پست محافظت کردم .
(4) نسبت به من غلو کرد و من جایگاه او را شناختم پس او را به جایگاه کم ارزش وی آشنا کردم .

۱۷۴- اَاقِیْمُوا بَنی أُمیّ صدور مطیکم فانی الی قوم سواکم لامیل - در بیت «أَقِیْمُوا بَنی أُمیّ» کنایه از چیست؟

- (1) آمادگی برای سفر (2) آمادگی برای غارت (3) دوری از خانواده (4) اسب سواری

۱۷۵- ما هو الصحيح في التشكيل :

ثلاثه اصحاب فواد مُشَبَّع وابيض اصلیت و صفراء عیطل

- (1) فَوَادٍ - مُشَبَّع (2) ابیض - صفراء (3) اصلیت - صفراء (4) ابیض - صفراء

۱۷۶- ولست بعلّ دون خیره الف اذا مارعته اهتاج اعزل غلّ:

- (1) مرد کوچک (2) مرد خانه نشین (3) مرد قمار باز (4) مرد بدون سلاح

۱۷۷- معنی مصرع دوم کدام گزینه است .

و ان شفائی عبره مهراقه فهل عند رسم دارس من معول

(۱) آیا آثار باقیمانده از اعتماد و اتکال اوست.

(2) آیا گریه بر اثر باقیمانده احتیاج به عشق و محبت است .

(3) گریه بر اثر باقیمانده سودی ندارد .

(4) گریه بر اثر باقیمانده تکیه گاه اوست .

۱۷۸- ما هو الصحيح فی التشکیل :

الا رب يوم لك منهن صالح ولاسيما يوم براره جلجل

(1) رَبُّ - يوم (مصرع اول) - صالح (2) رَبُّ - يوم (مصرع دوم) - صالح

(3) يوماً - رَبُّ - صالح (4) صالحاً - رَبُّ - يوم (مصرع دوم)

۱۷۹- ان تک قدساء تک منی خلیقه فسلی ثیابی من ثیابک تنسل منظور از ثیاب کدام است ؟

- (1) قلب (2) پر (3) مو (4) سینه

۱۸۰- ما هو الصحيح فی التشکیل ؟

کان مکائی الجواء غدیه صبحن سلاف من رحيق مفلفل

(1) مَکائی - سلافاً (2) صَبَحْنَ - غُدْيَةً (3) غُدْيَةً - سُلَاف (4) مَکائی - سُلَاف

۱۸۱- وَ مَنْ يَغْصِ اطرافَ الزَّجَاجِ فانه يُطِيعُ العوالی رکبت کل لَهْدَم

(1) هر کس خویشاوندان خود را بگریاند دشمنانش را می خنداند .

(2) هر کس با نیزه بجنگد به نوک شمشیر احتیاج ندارد .

(3) هر کس پیشنهاد صلح را رد کند تلخی جنگ را می چشد .

(4) هر که سخن ناصحیح مشفق را بپذیرد سخن نام حسود را خواهد پذیرفت .

۱۸۲- ما هو الصحيح في التشكيل ؟

و من يك ذا فضل فيبخل بفضله على قومه يستغن عنه ويذمم

(1) تَكُ - فَضْلٍ - قَوْمٍ - يُسْتَغْنَى - عَنْهُ
(2) مِنْ - تَكُ - يَبْخُلُ - فَضْلِهِ - يَسْتَغْنَى

(3) فَضْلٍ - فَضْلُهُ - يَسْتَغْنَى - عَنْهُ - يَذْمَمُ
(4) ذَا - يَبْخُلُ - قَوْمٍ - يُسْتَغْنَى - يَذْمَمُ

۱۸۳- فتنتج لكم غلمان أشأم كلهم كاحمر عاد ثم تُرضع فتفطم

- (1) يحصل لكم من الحرب غلمان اشام من عاقر الناقة ثم يترعرعون ويبلغون اشد هم
- (2) الغلمان المشائيم يثيرون الحرب كأنهم عاقر ناقة صالح والحرب كأم تغذيهم و تربيههم
- (3) انتم تاسرون في الحرب غلماناً مشائيم كلهم كأحمر عاد لان الحرب اثرت فيهم و مدات صدور هم بالاضغان
- (4) تلد لكم الحرب اولاداً كلهم مشائيم كاحمر عاد فكانها مع ما فيها من القتل و الفساد رضعتهم بلبانها ثم فطمتمهم

۱۸۴- فكانوا الشهب حين الارض ليل و حين الناس جد مضللينا

- (1) چون ستارگانی ثاقب می گذشتند که در شب می گذرند به هنگامی که گمراه کننده بودند .
- (2) چون شهابهای ثاقب بودند که دل شب را هدف قرار دادند ولی گمراه کننده بودند وجد خود را فریفتند .
- (3) ستارگانی ثاقب بودند بدان هنگام که زمین در شام نادانی فرو رفته بود و بدان زمان که مردمان در گمراهی بودند .
- (4) شهابهای ثاقب معمولاً در شب ظاهر می شوند و هنگامی که بخت و اقبال مردمان گمراه می شوند .

۱۸۵- اذا ما الملك سام الناس خسفاً ابينا ان نفر الذل فينا

- (1) هر وقت سلطان بر مردم نیکی می کند ما هم از پذیرش خواری سرباز می زنیم .
- (2) آنگاه که شاه بر مردم حکومت می کند از پذیرش خواری در میان خودابا می کنیم.
- (3) هر گاه شاه بر مردم حکومت کند پدر ما ذلت ما را در مقابل او نمی پذیرد .
- (4) وقتی سلطان به مردم ستم کند پدر ما در مقابل ستم او می ایستد که ما خوار نگردیم

186- اذا بلغ الرضيع لنا فطاماً تخر له الجبار ساجدينا

- (1) ما را کودکانی است شیرخواره که چون از شیر گرفته شوند جباران روزگار در برابر او به سجده می افتند .
- (2) کودک شیرخواره ما را چو از شیر بگیرند جباران در برابر او به خاک افتند .
- (3) هر گاه کودک شیرخواره ما از شیر بگیریم به ستمگری و جباری دست می زند .
- (4) آنگاه که کودک ما از شیر گرفته شود در برابر ستمگران سجده می کند و به خاک می افتد.

۱۸۷- ما هو تعريب (خون دماغ)

- (1) الاستنزاف (2) دم الدماغ (3) النزيف او الزعاف (4) دم الانف

۱۸۸- مونتاژ اتومبيل

- (1) تجمع السيارة (2) تجميع السيارة (3) تصليح العربء (4) تصليح العربات

۱۸۹- ناوگان دريايى :

- (1) العمود البحرى (2) الاسطول البحرى (3) الاستطوانة البحرىء (4) السفن البحرىء

۱۹۰- ما هو الخطا فى التعريب

- (1) خبر گزارىها :وكالات الانباء (2) دلالة ن:سماسرة
(3) موشك :الشظىء (4) قيمت تمام شده :سعر التكلفة

۱۹۱- (تركت ناقتى ترعى الهعخع) فى الجملة ...

- (1) تنافر الحروف (2) غرابة الاستعمال (3) الثقل فى السمع (4) التعقيد المعنوى

۱۹۲- ما هو الصحيح عن البيت التالى :

و مقلء و حاجبا مزججا و فاحما و مرسنا مسرجا

- (1) فيه تنافر الحروف (2) فيه غرابة الاستعمال (3) فيه التعقيد اللفظى (4) كثرة التكرار

۱۹۳- ما هو الخطا عن مخالفة القياس فيما يلى

- (1) الحمد لله العلىّ الاجلل الواحد الفرد القديم الاول
(2) الا لا ارى إثنَيْنِ احسن شيمء على حدثان الدهرمنى ومن جمل
(3) فخر مدرجاً بدم كانى هدمت به بناء مشمخراً
(4) فلا يبرم الامر الذى هو حالل و لا يحلل الامر الذى هو يبرم

۱۹۴- ما هو الصحيح عن البيت التالى:

مبارك الاسم اغر اللقب كريم جرشى شريف النسب

- (1) فيه الكراهة فى السمع (2) فيه تنافر الحروف (3) تعقيد معنوى (4) تتابع الاضافات

۱۹۵- و قبر حرب بمكان قفر و ليس قرب قبر حرب قبر في البيت

- (1) التعقيد المعنوی (2) تنافر الكلمات (3) تنافر الحروف (4) غرابه الاستعمال

۱۹۶- و ما مثله في الناس الا مملكا ابو امه حي ابوہ يقاربه في البيت

- (1) التعقيد اللفظی (2) التعقيد المعنوی (3) كثرة التكرار (4) تتابع الاضافات

۱۹۷- ساطلب بعد الدار عنكم لتقربوا و تسكب عيناي الدموع لتجمدا في البيت

- (1) التعقيد اللفظی (2) تتابع الاضافات (3) كثرة التكرار (4) التعقيد المعنوی

۱۹۸- حمامة جرجا حومة الجندل اسجعي فانت بمرای من سعاد ومسمع في البيت

- (1) تتابع اضافات (2) كثرة التكرار (3) التعقيد اللفظی (4) التعقيد المعنوی

۱۹۹- غرض از خبر در بيت زیر کدام است .

فانك شمس و الملوك كواكب اذا طلعت لم يبد منهن كوكب

- (1) المدح (2) الفخر (3) الرثاء (4) التحذير

۲۰۰- اسناد مجاز عقلی در جمله (سيلٌ مَفْعَمٌ) کدام است .

- (1) اسم مفعول به فاعل (2) فعل بسبب (3) اسم فاعل به مفعول به (4) فعل به مكان

۲۰۱- علت حذف مسند اليه در جمله (غزال) کدام است .

- (1) تنبيه بر تعين (2) ترديدن از فوت فرصت

- (3) ايهام تنزيه مسند اليه (4) امكان انكار هنگام حاجت

۲۰۲- در کدام گزینه علت ذكر مسند اليه بسط و ا طاله كلام است ؟

- (1) ربنا الذي اعطى كل شيء خلقه ثم هدى

- (2) زيد نعم الصديق

- (3) هي عصا اتوكو عليها و اهش بها غنمي ولي فيها مارب اخرى

- (4) تلك آيات الكتاب المبين

۲۰۳- فغشيهم من اليم ما غشيهم ،مراد از تعريف مسند اليه کدام است ؟

- (1) تفخيم و تهويل مسند اليه (2) زيادت تقرير غرض

- (3) انكار مسند اليه (4) اشاره كردن بوجه خبر

۲۰۴- نوع ال در آیه شریف (الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوۀ فیها مصباح المصباح فی زجاجة) کدام است .

- (1) ذهنی (2) عهد خارجی (3) عهد حضوری (4) عهد ذکری

۲۰۵- در کدام گزینه تعریف مسند الیه به اضافه به منظور تهکم بکار رفته است.

- (1) هوای مع الרכب الیمانیین مصعد جنیب و جثماني بمكة موثق
(2) ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون
(3) اجمع اهل الحق علی کذا و اجمع اهل البلد علی کذا
(4) ولدی فاق اقراانه

۲۰۶- تنکیر مسند الیه در (ان له لابلأ و ان له لغنماً) برای است .

- (1) تکثیر (2) تقلیل (3) تعظیم یا تحقیر (4) افاده فردیت

۲۰۷- تقدیم مسند الیه در بیت زیر برای است .

والذی حارت البریة فیہ حیوان مستحدث من جماد

- (1) اظهار تعظیم (2) تعجیل مسرت (3) تعجیل مسائت (4) تمکن و استقرار

۲۰۸- در کدام گزینه حذف مسند به منظور اختصار به مناسبت ضیق مقام است .

- (1) زید منطلق و عمرو
(2) و من یک امسی بالمدينة رحله فانی و قیار بها غریب
(3) نحن بما راضون و انت بما عندک راض و الرؤی مختلف
(4) حالی مستقیم و عیشی هنیء

۲۰۹- (هدی للمتقین) تنکیر مسند در آیه برای ... است.

- (1) تفخیم (2) تعظیم و تکثیر (3) عدم متقاضی تعریف (4) تحقیر مسند

۲۱۰- در کدام گزینه تقدیم مسند برای (تفاؤل) است ؟

- (1) علیه من الرحمن ما یتحققه
(2) سعادت بغرة وجهک الامام و تزینت بلقائک الاعوام
(3) له همم لامنتهی لکبارها و همته الصغری اجل من الدهر
(4) ثلاثة تشرق الدنيا ببهجتها شمس الضحی و ابواسحق و القمر

۲۱۱- (ولو شاء لهداكم اجمعين) غرض از حذف مفعول کدام است .

- (1) مجرد اختصار (2) بیان بعد از ابهام (3) رعایت ادب (4) رعایت فاصله

۲۱۲- غرض از استفهام در بیت زیر چیست ؟

ما للمنازل اصبحت لا اهلها اهلی و لاجیرانها جیرانی

- (1) استیناس (2) رسم دیار یاران (3) اظهار حسرت (4) تعجب

۲۱۳- الا ایها اللیل الطویل الا انجلی بصبح و ما الا صباح منک بامثل المراد من الامر

- (1) التمنی (2) الدعاء (3) التعجب (4) الالهانة

۲۱۴- لا تطلب المجد ان المجد سلمه صعب و عش مستریحاً ناعم الحال المراد من النهی

- (1) التوبیخ (2) التحقیر (3) التمنی (4) الالتماس

۲۱۵- و قال رائد هم ارسو نزاولها فكل حتف امری یجری بمقدار فی البیت

- (1) کمال الانقطاع (2) کمال الاتصال (3) به کمال الاتصال (4) شبه کمال الانقطاع

۲۱۶- فمهل الکافرین امهلهم رویداً فی الآیة

- (1) به کمال الاتصال (2) شبه کمال الاتصال (3) کمال الاتصال (4) کمال الانقطاع

۲۱۷- و تظن سلمی اننی ابغی بها بدلاً أراها فی الضلال تهیم فی البیت.....

- (1) کمال الاتصال (2) کمال الانقطاع (3) شبه کمال الانقطاع (4) شبه کمال الاتصال

۲۱۸- زعم العواذل اننی فی غمره صدقوا ولكن غمرتی لا تنجلی فی البیت

- (1) کمال الاتصال (2) شبه کمال الاتصال (3) کمال الانقطاع (4) شبه کمال الانقطاع

۲۱۹- و قددت الادیم لراهشه والقی صدقها کذباً و میناً فی البیت

- (1) التطویل (2) الحشو القبیح (3) الحشو الملیح (4) الحشو بلاطائل

۲۲۰- در کدام گزینه ایجاد قصر وجود دارد .

- (1) ولکم فی الحیاء صلات کثیرة (2) الحمیة راس الدواء

- (3) الیوم اکملت لکم دینکم (4) واسئل القریة

۲۲۱- وواعدنا موسى ثلاثين ليلةً و اتممنا ها بعشر ايجاز الحذف فيها حذف ...

(1) المضاف (2) المضاف اليه (3) النعت (4) المنعوت

۲۲۲- شيخ يرى الصلوات الخمس نافلهً و يستحل دم الحجاج في الحرم في البيت من دواعي الاطناب و هي

(1) الايهام بعد البيان (2) الايغال (3) الاحتراس (4) التتميم

۲۲۳- و لست بِمُسْتَبَقٍ اِخاً لَا تَلْمُهُ عَلَى شَعَثِ اَيِّ الرِّجَالِ الْمَهْذَبِ مَا هِيَ طَرِيقَةُ الْاِطْنَابِ فِي الْبَيْتِ

(1) التتميم (2) الايغال (3) التذييل (4) الاحتراس

۲۲۴- ما هِيَ طَرِيقَةُ الْاِطْنَابِ فِي الْبَيْتِ التَّالِيِ فَازَ بِاللَّذَةِ اَرْبَابُ الْهَوَى فَهُوَ حَلُوٌّ وَ عَذَابُ الْحَبِّ عَذَبٌ

(1) الاحتراس (2) الايغال (3) التتميم (4) التذييل

۲۲۵- ما هُوَ الْغَرَضُ مِنَ الْاِعْتِرَاضِ (هُوَ مِنْ دَوَاعِي الْاِطْنَابِ) فِي الْبَيْتِ التَّالِيِ اِنْ الثَّمَانِيْنَ وَ بَلَّغْتَهَا قَدْ اُحْوِجَتْ

الى ترجمان

(1) التنبيه (2) التنزيه (3) الدعاء (4) الاستعطاف

۲۲۶- در بيت زیر نوع مشبه و مشبه به کدام است .

ايقتلني والمشر في مضاجعي و مسنونة زرق كانيال اغوال

(1) مشبه عقلي - مشبه به حسی (2) مشبه و مشبه به هر دو عقلي

(3) مشبه حسی - مشبه به حسی (4) مشبه حسی - مشبه به عقلي

۲۲۷- وترى اناملها دبّت على مزمارها كخنا فس دبّت على اوتار الغرض من التشبيهه

(1) استطراف المشبه (2) بيان مقدار حال المشبه (3) تشويه المشبه (4) تزيين المشبه

۲۲۸- در بيت زیر عرض از تشبيه چیست ؟

ان القلوب اذا تنافرودها مثل الزجاجة كسرهما لا يجبر

(1) بيان امكان مشبه (2) بيان حال مشبه (3) بيان مقدار حال مشبه (4) تقرير حال مشبه

۲۲۹- در بیت زیر چه نوع تشبیهی موجود است .

كان قلوب الطير رطبا و يا بساً لدى وكرها العناب و الحشف البالى

- (1) ملفوف (2) مفروق (3) مقلوب (4) مكفوف

۲۳۰- مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار حمل اسفارا نوع التشبيه

- (1) مقلوب (2) ضمنى (3) مؤكد (4) تمثيل

۲۳۱- بیت زیر به اعتبار ادات تشبیه چه نوع تشبیهی است .

انت نجم فى رقعة وضياء تجتليک العيون شرقا و غرباً

- (1) تشبیه مؤکد (2) تشبیه مرسل (3) تشبیه ثمتیل (4) تشبیه غریب

۲۳۲- در بیت زیر چه نوع استعاره ای بکار رفته است .

و امطرت لولواً من نرجس و سقت و رداً على العناب بالبرد

- (1) بالکنایه و تخیلیه (2) مصرحه (3) مکنیه و اصلیه (4) صارفه

۲۳۳- در بیت زیر استعاره در کدام کلمه است ؟

غمر الرداء اذا تبسم ضاحكاً غلقت لضحكته رقاب المال

- (1) الرداء (2) غمر (3) تبسم (4) ضاحكاً

۲۳۴- وانا لما طغى الماء حملناكم فى الجارية، المستعار له و المستعار فيه فى الآية الكريمة :

- (1) حسی - عقلی (2) حسی - حسی (3) عقلی - حسی (4) عقلی - عقلی

۲۳۵- در آیه کریمه (اولئك اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم) چه نوع استعاره ای موجود است .

- (1) مجرد (2) مطلقه (3) مرشحه (4) مقیده

۲۳۶- در بیت زیر چه نوع استعاره ای بکار رفته است ؟

و اذا المنية انشبت اظفارها الفيت كل تميمة لا ینفع

- (1) مصرحه (2) استعاره بالکنایه (3) استعاره عنادیه (4) استعاره وفائیه

۲۳۷- (ارسلت العيون في البلد) علاقه مجاز مرسل کدام است .

- (1) جزئيه (2) كليته (3) محليته (4) حالته

۲۳۸- طويل النجاد رفيع العما دساد عشيرته امردا ما هو نوع الكنايه ؟

- (1) كنايه عن الصفه (2) كنايه عن الموصوف (3) كنايه عن النسبه (4) لاتوجد كنايه

۲۳۹- المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه، نوع كنايه به اعتبار وسائط کدام است .

- (1) تعريض (2) تلويح (3) رمز (4) اشاره

۲۴۰- در بيت زیر چه كنايه موجود است .

ساطلب بعد الدار عنكم لتقربوا وتسكب عيناى الدموع لتجمدا

- (1) ايماء (2) رمز (3) تلويح (4) تعريض

۲۴۱- او مارايت المجدا لقي رحله فى آل طلحه ثم لم يتحول نوع الكنايه فى البيت

- (1) تعريض (2) تلويح (3) رمز (4) اشاره يا ايماء

۲۴۲- در کدام گزينه طباق وجود ندارد .

- (1) ثم لا يموت فيها ولا يحيى (2) وتحسبهم ايقاظا و هم وقود

- (3) انكم لتكثرون عند الفزع و تقلون عند الطمع (4) لقد احبى المكارم بعد موت و شاد بنائها بعد انهدام

۲۴۳- لاتعجبى يا سلم من رجل ضحك المشيب برأسه فبكى فى البيت

- (1) ايهام التناسب (2) الطباق (3) مراعاة النظر (4) ايهام تضاد

۲۴۴- يحل لهم الطبيات و يحرم الخبائث، فى الآيه ...

- (1) ايهام التناسب (2) مراعاة النظر (3) المقابله (4) التوجيه

۲۴۵- اولئك الذين اشترو الضلالة بالهدى فماربحت تجارتهم، فى الآيه ...

- (1) المقابله (2) مراعاة النظر (3) التوريه (4) الطباق

۲۴۶- ما هو الصحيح عن الايه التالیه: و الشمس و القمر بحسبان و النجم و الشجر يسجدان

- (1) ايهام تضاد (2) مراعاة النظر (3) ايهام التناسب (4) الطباق

٢٤٧- اذا لم تستطع شيئاً فدعه و جاوزه الى ما تستطيع فى البيت ...

(1) الارصاد (2) الاستخدام (3) التوريه (4) الايهام

٢٤٨- و اذا اتتك مذمتى من ناقص فهى الشهاده لى بآئى كامل فى البيت

(1) التوشيح (2) الطباق (3) ايهام التناسب (4) ايهام التضاد

٢٤٩- دو بيت زير چه صنعتى بكار رفته است .

خاط لى عمرو قباء ليت عينيه سواء قلت شعراً ليس يدري امديح ام هجاء

(1) التوجيه (ابهام) (2) التوريه (3) الارصاد (4) الاستخدام

٢٥٠- قالوا اقترح شيئاً نجد لك طبخه قلت اطبخوا لى جُبَّةً وقميصاً فى البيت

(1) المزواجه (2) التوريه (3) الاستخدام (4) المشكله

٢٥١- اذا ما نهى الناهى فلج بى الهوى اصاغت الى الواشى فلج بها الهجر فى البيت

(1) المزواجه (2) المشالكه (3) التوريه (4) الاستخدام

٢٥٢- فوضع الندى فى موضع السيف بالعلى مضّر كوضع السيف فى موضع الندى فى البيت

(1) العكس (2) المزواجه (3) التوريه (4) المشكله

٢٥٣- او الغزاة من طول المدى خرفت فما تفرق بين الجدى والحملفى البيت

(1) توريه مجردة (2) توريه مرشحه (3) توريه مهيأة (4) توريه مبنية

٢٥٤- اذا صدق الجد افترى العم للفتى مكارم لا تحصى و ان كذب الخال فى البيت

(1) توريه مجردة (2) توريه مرسحه (3) توريه مبنية (4) توريه مهياه

٢٥٥- و من شهد منكم الشهر فليصمه، فى الآيه

(1) الاستخدام (2) التوريه (3) الارصاد (4) الطباق

٢٥٦- و من رحمته جعل لكم الليل و النهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله، فى الآيه ...

(1) لف ونشر (2) استخدام (3) التشريع (4) المذهب الكلامى

٢٥٧- انّ الشباب و الفراغ و الجدّه مسفده للمرء اى مفسده فى البيت

(1) الجمع (2) التفريق (3) التقسيم (4) جمع و تفريق

٢٥٨- و ما يستوى البحر ان هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج، فى الآيه....

(1) الجمع (2) التفريق (3) التقسيم (4) الجمع والتفريق

٢٥٩- له ما فى السموات و ما فى الارض و ما بينهما وما تحت الثرى، فى الآيه

(1) التقسيم (2) التفريق (3) المشاكلة (4) الجمع

٢٦٠- فَوَجَّهْكَ كَالنَّارِ فِي ضَوْئِهَا وَ قَلْبِي كَالنَّارِ فِي حَرِّهَا فِي الْبَيْتِ

(1) التقسيم (2) التفريق (3) المشاكلة (4) الجمع و التفريق

٢٦١- در بيت زير تجريد به چه طريقى آمده است .

يا خير من ركب المطى و لا يشرب كاساً بكف من بخله

(1) تجريد بواسطه من (2) تجريد بواسطه باء (3) استعاره (4) كناية

٢٦٢- فعادى عداء بين ثور ونعجة دراكاً لم ينضج بماء فيغسل فى البيت المبالغة من نوع

(1) التبليغ (2) الاغراق (3) الغلو (4) الاستهتار

٢٦٣- و نكرم جارنا مادام فينا و نتبعه الكرامه حيث ما لا فى البيت المبالغة من نوع

(1) الاستفسارية (2) الغلو (3) التبليغ (4) الاغراق

٢٦٤- و اخفت اهل الشرك حتى انه لتخافك النطف اللتى لم تخلق فى البيت المبالغة من نوع

(1) التبليغ (2) الاستهتارية (3) الغلو (4) الاغراق

٢٦٥- لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا، الصنعة البديعية المشتملة حول الآيه.....

(1) المذهب الكلامي (2) حسن التعليل (3) الجمع (4) الارصاد

٢٦٦- احلامكم لسقام الجهل شافية كما دمائكم تشفى من الكلب الصنعة البديعية فى البيت

(1) الاستخدام (2) التورية (3) الارصاد (4) التفريع

٢٦٧- نهبت من الاعمار ما قد حويته لهنئت الدنيا بانك خالد فى البيت الصنعة البديعية هى

(1) الاستتباع (2) الادماج (3) الارصاد (4) التفريع

٢٦٨- أَقْلَبَ فِيهِ أَجْفَانِي كَانِي اعد بها على الدهر الذنوبا الصنعة البديعية فى البيت هى

(1) الاستتباع (2) الارصاد (3) التفريع (4) الادماج

۲۶۹- ايا شجر الخابور مالک مورقاً کانک لم تجزع على ابن طريف الصنعة البديعية في البيت هي

(1) الادماج (2) الجمع (3) التشريع (4) تجاهل العارف

۲۷۰- يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة، الصنعة البديعية في الآية هي

(1) الجناس التام (2) الجناس الناقص (3) التضاد (4) الجناس المضارع

۲۷۱- اذا ملك لم يكن ذاهباً فدعه فدولته ذاهبة في البيت الصنعة البديعية هي

(1) الجناس التام (2) الجناس المركب (3) الجناس المفلق (4) التضاد

۲۷۲- دوام الحال من المحال، الجناس في الجملة هو

(1) الجناس التام (2) الجناس المضارع (3) الجناس الناقص (4) الجناس اللاحق

۲۷۳- ليل دامس و طريق طامس، الجناس في الجملة هو

(1) الجناس المضارع (2) الجناس اللاحق (3) الجناس التام (4) الجناس المركب

۲۷۴- حسامک فيه للاحباب فتح و رمحک منه للاعداء حتف في البيت جناس

(1) قلب (2) تام (3) لاحق (4) مضارع

۲۷۵- و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا، الجناس في الآية هو

(1) مزدوج (2) خط (3) تام (4) مركب

۲۷۶- وتخشى الناس و الله احق ان تخشاه، الصنعة البديعية في الآية هي

(1) جناس تام (2) ردالعجز على الصدر (3) جناس مركب (4) طباق

۲۷۷- ما لكم لا ترجون لله و قاراً و قد خلقکم اطواراً، السجع في الآية هو

(1) مطرف (2) متوازن (3) متوارٍ (متواری) (4) مرصع

۲۷۸- هو الشمس قدراً و الملوک کواکب هو البحر جوداً و الکرام جداول في البيت

(1) موازنة (2) ترصيع (3) قلب (4) ارصاد

۲۷۹- انا الاله هلالاً انا، الصنعة البديعية هي

(1) قلب (2) الموازنة (3) ترصيع (4) تشريع

۲۸۰- کتاب جواهر البلاغة (في المعاني والبيان البديع) تأليف چه کسی است ؟

(1) یعقوب سکاکی (2) عبدالقادر جرجانی (3) خطیب تبریزی (4) احمد هاشمی بک

پاسخنامه زبان عربی

1- گزینه ی «2»

در صیغ عقود فعل ماضی به دلیل دلالت بر انشاء برای زمان حال دلالت می کند بعتک الدار (خانه را به تو می فروشم) در گزینه «3» ماضی بر آینده دلالت می کند در گزینه «1» هرگاه فعل ماضی بعد از اذا وان شرطیه قرار گیرد معنی آینده می دهد در گزینه «4» اگر قبل از فعل مضارع لما بیاید فعل مضارع معنی ماضی می دهد لما یبرأ المریض (هنوز مریض بهبودی نیافته است)

2- گزینه ی «1»

فعل مضارع را به وسیله لام ابتداء مخصوص زمان حال می کنند مثال: (ان الاستاذ لیشرح الدرس) استاد درس را شرح می دهد. یا به وسیله لیس مانند: لست ارضی عنک (از تو راضی نیستم) یا به وسیله ماء نافییه مثل: (ما اعطیک ما طلبت) آنچه می خواهی به تو نمی دهم.

اما وقتی معنی طلب بدهد مخصوص آینده است: (یرحمک الله) خدایت رحمت خواهد کرد، و همچنین است اگر بر سر آن (سین) یا (سوف) بیاید مثل: (ساکتب و سوف اکتب) خواهم نوشت، و همین گونه است اگر بعد از ادات توقع قرار گیرد مثل: (قدیبرا المریض) امید است که بیمار شفا یابد، یا بعد از عوامل نصب و جزم بجز لم ولما درآید مثل: (ارید ان اکتب) می خواهم بنویسم، و (ان تکتب ما استفتدته تنجح) اگر آنچه استفاده می کنی بنویسی رستگار می شوی. و اگر بعد از (لم ولما) ی جازمه بیاید معنی ماضی می دهد مثل: (زرتک و لم تکن فی البیت) به دیدنت آمدم اما در خانه نبود. و (قطفت الثمره ولما تنضج) میوه را چیدم و حال آن که نرسیده بود. و بعد از (لو) شرطیه نیز غالباً معنی ماضی می دهد مثل: (لو ینتبهون الی الشرح لاستفادوا) اگر به شرح مطلب توجه کرده بودید استفاده می کردید.

3- گزینه ی «2»

اعشو شب یعشو شب اعشیشاباً

4- گزینه ی «1»

شل (فلج گردید) بر عیب دلالت می کند، فعل لازم است اگر: بر غریزه ای یا آنچه نزدیک به آنست دلالت کند مانند: (شجع و حسن) شجاع شد و زیبا شد، یا بر هیئت و شکل مانند: (طال و قصر) دراز شد یا کوتاه شد، یا به رنگ مانند: (زرق و دکن) آسمانی رنگ شد و مایل به سیاهی شد، یا بر عیب یا زیور (عور و غید) یک چشم شد و نازک بدن شد، یا بر

نظافت یا پلیدی مانند: (طهر و قذر) پاک شد و پلید شد، یا برعوارض طبیعی مانند: (غضب و مرض) خشمگین شد و بیمار شد.

5- گزینه‌ی «4»

اقتاد = اُقتید = اِقتید همزه وصل در ماضی پنج حرفی و شش حرفی مجهول مضموم می‌گردد مثل (احتمل) و این در صورتی است که از اجوف بر وزن افتعل و انفعّل نباشد زیرا در این حال بهتر است که همزه به مناسبت مکسور بودن حرف سومش مکسور گردد مثل (اِقتید) و (اِنقید)

6- گزینه‌ی «4»

واجب است ضمیر مستتر باشد بر خلاف اصل در افعال استثناء و افعّل تعجّب و تفضیل و در خبر افعال مقاربه (بجز خبر عسی) مانند یکاد زید یذهب و این ضمیر جزء در محل رفع نیست.

7- گزینه‌ی «2»

در گزینه‌ی «1» ادغام در امر متصل به ضمیر مؤنث ممتنع است و گزینه‌ی «3» لم یَمُدّ نیز صحیح است. ادغام و عدم آن در سه موضع جایز است:

مضارع مفرد مجزوم مثل: (لم یمد) و (لم یمدد).

امر مفرد مثل: (مد) و (امدد)

در آنچه عین و لامش دو حرف یاء باشد و حرکت یاء دوم لازم باشد مثل: (حیی) که (حی) نیز جایز است و اما اگر این حرکت عارضی و به سبب اعراب باشد ادغام ممتنع است مثل (لن یحیی).

تبصره: فعلی که در مضارع مفرد مجزوم و در امر مفرد ادغام در آن به عمل آمده باشد اگر عین الفعل آن مضموم باشد و هر سه حرکت ضم و فتح و کسر در آن جای است مثل: (لم یَمُدّ) و (لم یَمَدّ) و (لم یَمُدّ) و اگر عین الفعلش مضموم نباشد آخر آن یا مفتوح می‌شود و یا مکسور مثل: (لم یَظَلّ) و (لم یَظَلّ).

8- گزینه‌ی «3»

مدت = مددت. وقتی فعل مضاعف به ضمیر متصل مرفوع متصل گردد مانند مَدَدْتُ ادغام ممتنع است.

9- گزینه‌ی «1»

فانٍ در اصل فانی اسم منقوص نکره در حالت رفع اعلال به حذف می‌شود به صورت فان در می‌آید. فانی = فانیین = فانین = فانٍ بر اساس تعریف تنوین که نون ساکنی است که خوانده می‌شود ولی نوشته نمی‌شود. بصورت فانٍ در می‌آید. دو حرف واو

ویاء در موارد زیر حذف می‌شوند: از فعل ناقص، وقتی به واو جمع یا یاء مخاطب مونث بپیوندند مثل: (رموا و یرمون و ترمین) که اصل آنها (رمیوا و یرمیون و ترمیین) بوده است.

از آخر ماضی ناقص مفتوح العین وقتی به ضمیر غایب مونث مفرد یا مثنی بپیوندند مثل:

(رمت و دعت و رمتا و دعتا) که اصل آنها (رमित و دعوت و رمیتا و دعوتا) بوده است.

از آخر اسم نکره منقوصی که بخواهد تنوین بپذیرد برای اینکه دو حرف ساکن با هم جمع نشوند مثل (غازٍ) که اصل آن (غازو) است. در مضارع و امر مثل: (یَعِدْ و عِدْ).

10-گزینهی «3»

شفه اسم مفرد مختوم به تاء که اصل آن (شفه) است و جمع آن شفاه می‌شود ولی مقه از ریشه ی ومق و سعه از ریشه ی وسع و ضعه از ریشه ی وضع است. در مصدر، اگر بر وزن فعل بیاید که (عین) آن مکسور می‌شود و بجای (فاء) آن که حذف می‌شود تاء تانیث در آخرش می‌آید مثل: (ثقه و عده) که اصل آنها (وثق و وعد) بوده است. وفتح (عین) در این حالت نادر است مثل: (سعه و ضعه) و اگر مصدر بر وزن فعل باشد به حال خود باقی می‌ماند مثل: (وعد).

11-گزینهی «4»

قوام مصدر باب مفاعله است و ثلاثی مزید ولی در مصدر اجوف از فعلهای ثلاثی مجرد اگر حرف عله واو بین کسره والف قرار گیرد تبدیل به یاء می‌گردد مانند صوام = صیام. واو به یاء قلب می‌شود:

اگر بعد از کسره بیاید و ساکن باشد. مثل: (میزان) که اصلش (موازن) بوده است. اگر بعد از کسره بیاید و آخر کلمه هم باشد مثل: (ترضی و دعی) که اصل آنها (رضو و دعو) بوده است.

اگر واو و یاء در یک کلمه یا آنچه در حکم یک کلمه باشد جمع شوند و نخستین حرف از آن دو اصلی و ساکن باشد مثل: (سید و ضاری) که اصل آنها (سیود و ضاریوی) بوده است.

اگر (لام) و حرف چهارم یا بالاتر کلمه و بعد از فتحه قرار گیرد مثل: (معطیان یرضیان) که اصل آنها (معطوان و یرضوان) بوده است.

اگر (لام) برای صفتی که بر وزن فُعلی است قرار گرفته باشد مثل: (الدنیا و العلیا) که اصل آنها (الدنوی و العلوی) بوده است و بسیار نادر است که به صورت اصلی باقی بماند مثل: (القصوی و الحلوی).

اگر در آخر اسم معرب باشد و قبل از آن ضمه باشد. در این حال بعد از قلب واو به یاء ضمه به کسره بدل می‌شود و این کار در دو مصدر تفعّل و تفاعل از فعل ناقص قیاسی است مثل: (التَرَجَّى و التَّراضَى) که از اصل آنها (التَّرَجُّو و التَّراضُّو) بوده است. و همچنین در جمع اسماء جامد اگر بر وزن افعّل و مختوم به واو باشند مثل: (الادلّی) جمع (دلو) که اصل آن (الادلّو) بوده است.

اگر بین کسره و الف در مصدر اجوف ثلاثی باشد مثل: (صیام) که اصل آن (صوام) بوده است. یا در جمع اسمائی که (عین) آنها در مفرد ساکن باشد مثل: (دیار و ثیاب و ریاض) که اصل آنها (دوار و ثواب و رواض) است.

تبصره: در غیر این حالات (واو) به حالت خود باقی می‌ماند مثل: (صوان و سوار) برای آنکه آنها هر دو مفردند. و مثل: (طوال) جمع طویل زیرا (عین) آنها در مفردش متحرک است و مثل: (قوام) مصدر (قاوم) که مزید است نه مجرد.

12- گزینه‌ی «4»

یوهن از وهن و یوقن از یقن اتسر از یسر و یوسر از یسر است. حرف یاء در دو جا به (واو) قلب می‌شود: اگر بعد از ضمه بیاید و ساکن باشد و مثل: (یُوقِنُ) که اصل آن (یُئِقِنُ) بوده است. اگر (لام) موصوفی بر وزن فعلی باشد مثل: (فَتَوَى) که اصل آن (فَتِیَا) و (تَقَوَى) که اصل آن (تَقِیَا) بوده است و کلماتی مثل: (رِیَا و طغیا و سعیا) نادر است.

تبصره: دو وزن فُعِّلَ و فُعِّتَال اگر جمع فاعل از اجوف یائی باشد حرف یاء به حال خودش باقی می‌ماند، اگر چه بعد از ضمه بیاید و ساکن باشد زیرا در اینجا یاء خفیف تر از واو است مثل: (بُئِیع و سُبَّاح) و از این جهت ابدال واو به یاء جایز است وقتی در فعل، جمع فاعل اجوف واوی باشد مثل: (نُبِّیْم).

واو یا وقتی به الف تبدیل می‌شوند که متحرک باشند و بعد از فتحه قرار بگیرند مثل: (قام) که اصلش (قوم) و (باع) که اصلش (بیع) است.

13- گزینه‌ی «4»

شَبَق در اصل شَبِیْق و سَبَد در اصل سَبِیْد و جَبَد در اصل جَبِیْد که اعلال به قلب در آنها صورت گرفته است و هر سه اجوف واوی است ولی کیس از ریشه کیس که هیچ اعلال در آن صورت نگرفته است اجوف یایی است.

14- گزینه‌ی «4»

هرگاه افعالی که فاء الفعل آنها از حروف (ص - ط) باشد در باب افتعال حرف تاء باب افتعال نیز به (ط) تبدیل می‌شود

مانند صفو = اصطفو = اصطفو = اصطفی یا طلع = اتطلع = اطلع

15-گزینہی «1»

همزه باب افعال همزه قطع است.

16-گزینہی «2»

بدع از ریشه ی (ودع) است اگر فعلی مثال واوی و مجرد معلوم مکسور العین در مضارع باشد فاء الفعل آن از مضارع و امر

حذف می شود مثل: (یعد و عد).

اما اگر مثالی یائی یا غیر مجرد یا غیر مکسور العین باشد حذف آن ممنوع است مثل: (اوجز و ینع و وجل) تبصره: حذف در

این حالت خیلی نادر است در کلمات (يَذَرُ و يَسَعُ و يَضَعُ و يَطْأُ و يَقَعُ و يَهْبُ) برای مفتوح بودن عین در مضارع

آنها. علاوه بر این (يُدْعُ و يَدْرُ) فقط در مضارع و امر استعمال می‌شود و ماضی این دو فعل استعمال نمی‌شود.

17-گزینہی «2»

خَفْتُ در حالت مجهول خُفْتُ می‌گردد. یعنی فاء الفعل آن اگر از باب نَصَرَ يَنْصُرُ باشد مضموم می‌شود و گرنه مکسور

می‌گردد همانگونه که در فعل معلوم اجرا می‌شد. مگر اینکه التباس و تشابهی بین معلوم و مجهول پیدا شود، که در این

حال آنچه در معلوم مکسور می‌شد در مجهول مضموم، و آنچه در معلوم مضموم می‌شد در مجهول مکسور می‌گردد و

مثلاً در مجهول (صُنْتُ و بَعْتُ) گفته می‌شود به خلاف معلوم که (صَنْتُ و بَعْتُ) است.

18-گزینہی «3»

فعل مضارع برای استقبال در هفت موضع استعمال می‌شود:

استفہام مثل: (ہل تَذْهَبْنَ)

ترجی (امیدواری) مانند: (لعلک تَرْفَقْنَ بی).

عرض یعنی طلب کردن یا نرمی، مثل: (الا تجودنَّ بمقابلتک).

تحضیض یعنی طلب کردن یا شدت مانند: (هَلَا تَجْهَدَنَّ).

نهی مانند: (لا تَتَكَايَلَنَّ).

تمنی، مثل: (لیتک تفوزن بامانیک).

قسم مانند: (و ابیک لاحفظنَّ عهودک)

تاکید مضارع به وسیله نون در هفت موضع ذکر شده جایز است. و وقتی در جواب قسم بیاید و مثبت و متصل به لام باشد واجب است مثل: (والله لازورنک) اما اگر منفی یا منفصل از لام باشد تاکید آن ممتنع است مثل: (و ابیک لایفلحُ الکذوب) و (لسوف تَنْدُمُ علی ما سلفت من السوء).

19-گزینهی «1»

لنسفا فعل مؤکد به نون تاکید خفیفه که در اصل لَنَسْفَعُنْ بوده است. هر جا نون تاکید ثقیله استعمال شود می‌توان نون تاکید خفیفه هم استعمال کرد مگر بعد از (الف) که تنها نون تاکید ثقیله استعمال می‌شود، و اگر نون تاکید خفیفه با حرف ساکنی التقاء یابد، واجبست که آنرا حذف کنیم و در حالت وقف اگر بعد از فتحه باشد تبدیل به (الف) می‌شود مثل: (ان خدمت الحقیقه فافرحا) که اصل آن فافرحَنُ است.

20-گزینهی «1» فعل اِرْضِیْنْ فعل ناقص مفتوح العین است اگر فعل به متکلم مع الغیر پیوسته باشد مانند: (لایَنْصُرَنَّ) یا ضمیر واحد مثل (لایَنْصُرَنَّ ولا تَنْصُرَنَّ و انْصُرَنَّ) آخر آن همواره مبنی بر فتح است چه صحیح باشد چه معتل مانند: (لندعُونَ و ادعُونَ). اگر فعل به الف تنویه پیوسته باشد، نون تاکید پس از آن مکسور می‌شود و اگر نون مخصوص اعراب داشته باشد حذف می‌گردد مثل: (هلا تصطلحان).

اگر فعل به واو جمع پیوسته باشد، واو جمع و نون مخصوص اعراب آن حذف می‌شود و آخر آن همان حرکتی را که داشته است (یعنی ضمه) حفظ می‌کند مثل (لینْصُرَنَّ وانْصُرَنَّ و لا تَنْصُرَنَّ). و از این قاعده تنها ناقص مفتوح العین خارج می‌شود که واو جمع آن باقی می‌ماند مثل: (هل تَرْضَوْنَ).

اگر فعل به نون جمع مونث پیوسته باشد، بین دو نون الفی اضافه می‌شود و نون تاکید مکسور می‌گردد مانند (لینْصُرَنَّ و لیدعُونَ).

اگر فعل به یاء مخاطب مونث پیوسته باشد، (یاء) اعراب آن حذف می‌گردد و آخر آن همان حرکتی را که داشته است حفظ می‌کند مانند: (لایَنْصُرَنَّ) از این قاعده تنها ناقص مفتوح العین خارج می‌شود که در آن یاء مخاطب مونث مکسور باقی می‌ماند مانند: (لایَتَسَعَّیْن).

21-گزینهی «1»

دوار بر وزن فُعال مصدر ثلاثی که دلالت بر درد است. الدوار: یعنی سر درد گرفتن و گیج شدن برای مصدر ثلاثی ضابطه هائی وجود دارد که غالباً قابل انطباق است ولی مطّرد و کلی نیست و مهمترین آنها عبارتند از:

اگر مصدر بر حرفه ای دلالت کند بر وزن (فَعَالَه) می‌آید مانند: (زراعَه) و (تجاره) و (حیاکَه) (کشاورزی و بازرگانی و نساجی).

و اگر بر اضطراب دلالت کند بر وزن (فَعْلَان) می‌آید مثل: (خَفَقَان) و (جَوَلَان) و (غَلَيَان) (طپیدن قلب، طواف کردن و گشتن، جوشیدن).

و اگر بر صوت دلالت کند بر وزن (فُعَال) یا (فَعِيل) می‌آید مثل: (نُعَاب) و (صُرَاخ) و (طَنِين) و (صَهِيل) (بانگ کردن کلاغ، فریاد کردن، صدا کردن، شیهه کشیدن اسب)

و اگر بر رنگ دلالت کند بر وزن (فُعَلَه) می‌آید مثل: (حُمَرَه) و (زُرْقَه) (سرخ شدن و آسمانی رنگ شدن).
و اگر بر امتناع دلالت کند بر وزن (فُعَال) می‌آید مثل: (إِبَاء) و (نِفَار) و (جِمَاح) (امتناع کردن، دوری کردن، خودسری کردن).

و اگر بر درد دلالت کند بر وزن (فُعَال) می‌آید مثل: (زُكَام) و (دُؤَار) (سرماخوردگی و نزله، سرگیجه - گیج رفتن سر).
و اگر بر سیر و روندگی دلالت کند بر وزن (فَعِيل) می‌آید مانند: (رَحِيل) و (ذَمِيل) و (رَسِيم) (کوچ کردن، ملایم رفتن، تند رفتن).

مصدر وزن (فَعْل) بر وزن (فُعُولَه) یا (فَعَالَه) یا (فَعَل) است مانند: (سَهُولَه) و (فَصَاحَه) و (كِرْم) (آسمانی، گشاده زبانی و بخشیدن)

مصدر وزن (فَعْل) لازم بر وزن (فَعْل) است مثل: (فَرَح)، (عَطَش) و (وَجَع) (شادی، تشنگی، درد).
مصدر وزن (فَعْل) لازم بر وزن (فُعُول) است مثل: (قُعُود) و (جُلُوس) (نشستن).
مصدرهای اوزان (فَعْل و فَعْل) متعدی بر وزن (فَعْل) است مانند: (كَسَب) و (فَهَم) و (حَمْد) (به دست آوردن، درک کردن، ستایش کردن).

22- گزینه‌ی «2»

بشری مصدر ثلاثی، اوزان مصدرهای ثلاثی مجرد متجاوز از سی و اندی است و آنها عبارتند از: شرب، حفظ، قتل، رحمه، نَشَدَه، کدره، دعوی، ذکر، حرمان، ذوبان، غفران، خفقان، طلب، کذب، صعر، هدی، غلبه، سرقه، ذهاب، صراف، سوال، زهاد، درایه، بغایه، کراهیه، قبول، دخول، وجیف، صهوبه، ضروره، بینونه، سودد، بُشری.... الخ. و سه وزن از این مصادر برای مبالغه و تکثیر می‌آید و آنها عبارتند از تَفَعَال مثل: (تَطَوَّاف) (گردش کردن و طواف کردن) و (تَكَرَّار) (مکرر کردن) و

(تسکاب) (آب یا مایع را ریختن) و (تجوال) (جولان دادن) و (تبیان وتلقاء) به کسر تاء نادر است و فَعِيلی مثل: (مَسَّیسی) (لمس کردن) و فَعْلوت مثل: (جَبَروت) (قدرت و کبر واسطه داشتن).

23-گزینه‌ی «4»

قوام مصدر باب مفاعله از ریشه قوم قاوم یقاوم مقاومه یا قواماً اسم مصدر عبارتست از لفظی که بر معنی مصدر دلالت کند واز حروف فعلش چیزی لفظاً یا تقدیراً کم شده باشد مانند عطاء از اعطاء و طاقه از اطاقه و سلام از اسلام.

24-گزینه‌ی «1»

حامض صفت مشبیه از حمض بر وزن فاعل، مقصود از ثبوت وجود صفت در صاحب آنست به طور مطلق و مقید به زمان نیست. و هرچه از فعل ثلاثی و به معنی فاعل بیاید اما بر وزن فاعل نباشد و دلالت بر ثبوت کند، صفت مشبیه است و این علامت کلی و همیشگی می‌باشد و اکثراً این نوع صفت مشبیه از فعل لازمی می‌آید که بر وزن فَعِلَ باشد و صفت مشبیه آن بر وزن فَعِلَ مثل: فَرَحَ یا اَفْعَلَ مثل: اَحول یا فَعْلان مثل: شَبَعان می‌آید. یا بر وزن فعل باشد و صفت مشبیه آن اغلب بر وزن فعل مثل: ضَخَم یا فَعیل مثل: شَریف و گاهی بر وزن فَعَلَ مثل: بَطَلَ و گاهی بر غیر این اوزان مثل: جَبان می‌آید و بر وزن فاعل نیز گاهی می‌آید مثل: حامض از حُمُضَ و گاهی از فَعِلَ نیز بر وزن فاعل می‌آید مثل: سالم از سَلِمَ. تبصره 2: هر اسم فاعل یا اسم مفعولی که مقصود از آن معنی حدوث نباشد نیز صفت مشبیه است، اگر چه بر وزن فاعل یا مفعول باشد مثل: طاهر القلب و معتدل القامه و محمود المقاصد.

25-گزینه‌ی «1»

بیض جمع ابیض (زن سپید اندام) و صفت مشبیه است. صفت مشبیه از غیر ثلاثی قیاساً بر وزن اسم فاعل آن بنا می‌شود. مثل: (معتدل) و (مستقیم) و (مطمئن) و اما از ثلاثی اگر دلالت بر رنگ یا عیب یا زینت و زیور کند قیاساً بر وزن (افعل) می‌آید مثل: (اسود) و (اعرج) و (ابلج). و اگر چنین نباشد قیاسی برای آن وجود ندارد. بلکه بر اوزان مختلفی است مثل: (صَعَب و صُلَب و جَبان و شُجاع و سَید و کریم و غَضبان و غُریان و دَتَق و صَبَّ).

26-گزینه‌ی «2»

اگر بخواهیم افعال التفضیلی از غیر ثلاثی یا آنچه بر رنگ و عیب و زینت دلالت کند، بنا کنیم مصدر منصوبی به عنوان تمیز بعد از (اشدّ یا اکبر یا اکثر یا اعظم) و مانند اینها می‌آوریم مثل: (هو اوسع اختبارة من اخیه و اکثر احتراماً لاییه) و (هو اشدّ بیاضاً و اکثر حولاً) و (عینک اوفرد عجاً من عینه).

27-گزینه‌ی «2»

اگر افعَل افعَل تفصیل معرف به ال باشد ناچار از مطابقه است المَعْلَمَاتِ الْفَضْلِيَّاتِ افعَل تفصیل اگر اضافه نشده باشد و بدون الف و لام یا مضاف به نکره باشد همیشه مفرد مذکر است و تنها مضاف الیه باید با موصوفش مطابقت کند و اگر افعَل تفصیل نکره باشد مثل انتما افضل منهم و انتن افضل منهما و هما افضل رجلین و هم افضل رجال اگر افعَل تفصیل معرفه به وسیله (ال) باشد ناچار از مطابقت است مثل الامْرَءَةُ الْفَضْلَى و النفسُ الْكُبْرَى و الرجلانِ الْاَفْضَلَانِ.

28-گزینهی «2»

الروایَةُ اسم مبالغه نیست بلکه اسم مبالغه از روی کلمه الروایَةُ است.

29-گزینهی «2»

گاهی تاء تانیث به آخر اسم مکان و اسم زمان افزوده می‌شود.

مثل: مقبره و مسیره ولی این مورد قیاسی نیست بلکه سماعی است.

30-گزینهی «1»

مطوأة اسم الاکله بر وزن مَفْعَلَةٌ که اصل آن مَطْوِيَةٌ است که اعلال به قلب صورت گرفته است تا بصورت مطوأة درآمده است. اسم آلت مشتق از ثلاثی متعدی بنا می‌شود و سه وزن دارد. اول، مِفْعَل مثل: (مِبرِد و مِبْضَع). دوم، مِفْعَلَه مثل: (مِکْنَسَه و مِرْمَلَه). سوم، مِفْعَال مثل: (مِفْتَاح و مقراض). اما همه این اوزان قیاسی نیستند.

اسم آلت غیر مشتق بر اوزان مختلفی می‌آید که برای آنها ضابطه ای وجود ندارد. مثل: (جَرَس و سَکِّین).

تبصره 1: اسم آلت از معتل اللام و لفیف، اغلب بر وزن مِفْعَلَةٌ است مثل: (مِطوأة و مشوأة و مصفأة).

تبصره 2: در لغت عرب بعضی از الفاظ در این مورد برخلاف قیاس است مثل: (مُنْخَل و مُسْعَط و مُدَقِّ و مُدْهِن و مُكْحَلَه و مُحْرَضَه) و بهتر است آنها را مانند اسمهای جامد بدانیم که در آنها اعتبار وقوع فعل پایه نام نهادن نبوده است.

31-گزینهی «4» مرء مصدر باب مفاعله بر وزن فِعَال است که اسم ممدود در آن قیاسی است. اسم ممدود از ناقص در

پنج موضع قیاسی است:

در مصدر مزید مثل: (مرء واعطاء و استقصاء).

در آنچه از مصادر بر وزن تَفْعَال بیاید مثل: (تعداء) (از عدا).

در اوزان مبالغه آنچه بر وزن فِعَال یا مِفْعَال بیاید مثل: (بطاء و معطاء).

در وزن فِعَال که بتوان آنرا بر وزن افعله جمع بست مثل: (کساء و رداء).

در مصدر فعل که بر صوت یا مرض دلالت کند مثل: (رُغَاء و مُشَاء) واز صحیح لازم، در مونث افعال از الوان و مانند آن قیاسی است مثل: (حمرء و هیفاء)، و غیر از آن سماعی است مثل: (سماء و اناء).

32-گزینهی «2»

هُنَّ مُصْطَفَيَاتٌ وَ رَاضِيَاتٌ صحیح است.

33-گزینهی «2»

جمع بطرس بطرسون و بطرسین است. جمع مذکر جزیرای اعلام مذکری که برای عقلا و اوصاف آن‌هاست نمی‌آید. به شرط آنکه:

اسم علم بدون تاء تانیث و ترکیب باشد.

صفتی بدون تاء مربوط مونث باشد یا دلیل بر تفضیل باشد ولی از باب (افعل) که مونث آن بر وزن (فعلاء) است نباشد مثل: (ایض)، و همچنین از (فعلان) که مونث آن بر وزن (فعلی) است نباشد مثل: (نشوان). همچنین از آنچه در مذکر و مونث یکی هستند نباشد مثل: (بتول و جریح). پس در بطرس (بطرسون) و در عالم (عالمون) و در اکبر (اکبرون) گفته می‌شود.

و اسم منسوب را نیز اوصاف اسم حساب می‌کنیم مانند: (لبنانیون و دمشقیون و بیروتیون).

تبصره: کلماتی از قبیل کلماتی که اکنون ذکر می‌کنیم، به این نوع جمع، جمع بسته نمی‌شوند: آنچه مانند (رجل و غلام) باشد برای اینکه اسم علم و صفت نیستند، آنچه مانند (مریم و مرضع) باشد برای اینکه هر دو مونث هستند یا مثل (برق) (علم برای کسب) و (فضی) (صفت انگشتی) برای اینکه برای غیر عاقل است. یا مثل (طلحة و فهامة) که در آخر آنها (تاء) دارد. یا مثل (سیبویه) که در آن ترکیب وجود دارد و اگر بخواهیم آنرا جمع ببندیم آنرا به حال خود باقی می‌گذاریم و بر آن کلمه (ذو) را در حال جمع اضافه می‌کنیم و می‌گوییم (ذووسیویه) و (ذووعبدالله) یعنی دارندگان این اسم‌ها.

34-گزینهی «2»

حنین اسم مفرد بر وزن فَعِيل است اسمهای ملحق به جمع مذکر سالم در اعراب آن عبارتند از: اولو و بنون و اهلون و علیون و ارضون و عالمون و سنون و باب آن و عشرون تا تسعون و آنچه نام اشخاص است مثل (عابدین) مراد از باب (سنون) ماندهای آنست از الفاظ، یعنی هر کلمه سه حرفی که لام آن حذف شده و تاء تانیث بجای آن آمده و مکسور نشده باشد. و در این باب جمع مذکر سالم قابل اجراست اگر چه شروط آن کامل نباشد. و آنها محدودند و مهمترین آنها

عبارتست از: مئة و كره و ظبه و عضه و عزه و ثبه که می‌گوییم (مئون، کرون، ظبون، عضون، عزون و ثبون) و همچنین اعراب به حرکات ظاهری بر نون با لزوم یاء نیز جایز است مثل:

دعانی من نجد فان سنینه لعبن بنا شیباً و شیبنا مرداً

35-گزینہی «4»

ملء بر جمع مونث سالم جمع بسته نمی‌شود و جمع آن ملل است. اعلام مونث مثل: (هند و ورده). آنچه به علامت تانیث پایان پذیرفته باشد مثل: (جمیلہ و حمی و صحراء). مصدری که از سه حرف متجاوز باشد مثل: (احسان و تعریف). مذکر غیر عاقلی که مصغر یا وصف باشد مثل: (دریهم و معدود). آنچه به ابن و ذی آغاز شده و از اسماء ذوی العقول باشد مثل: (ابن آوی و ذی القعدة) که (بنات آوی و ذوی القعدة) گفته می‌شود.

تبصره 1: آنچه در این موارد ذکر نشده مبنی بر سماع و شنیدن است مثل: (حمامات و اصطبلات و سجات و سموات و امهات و ثیبات و شمالات و سرادقات).

تبصره 2: از اسمهای مختوم به (تاء) این اسمها مستثنی هستند: (امراء و شاء و امه و امه و شف و ملة) که جمع آنها (نساء و شیاء و اماء و امم و شفاه و ملل) است و از اسمهای مختوم به الف تانیث، (فعلاء) مونث افعیل و (فعلى) مونث فعیلان، مستثنی هستند و به جمع مونث سالم جمع بسته نمی‌شوند همانگونه که در مذکر هم جمع مذکر سالم از آنها به وجود نمی‌آید.

الفاظ ملحق به جمع مونث سالم در اعراب آن در حالیکه دارای شروط آن نباشد عبارتند از: (بنات و اخوات و اولات) و آنچه به آن نامیده می‌شود مثل: (برکات و عرفات).

36-گزینہی «4»

صلاه که جمع آن صلوات می‌شود. قاعده عمومی در جمع مونث سالم اینست که در آخر مفرد الف و تاء کشیده ای بیفزایند و در اصل مفرد تغییری ندهند مثل: مریم (مریمات).

این قاعده سه استثنا دارد:

آنچه به تاء تانیث ختم شده است، تاء آن حذف می‌شود مثل: مومنة (مومنات). آنچه به الف مقصوره یا ممدوده تانیث ختم شده باشد، مانند تثنیه با آن عمل می‌شود مثل: فضلی (فضلیات) رحی و عصا (رحیات و عصوات)، صحراء (صحراوات).

اسم ثلاثی موصوف مفتوح الفاء، اگر (عین) آن صحیح ساکن باشد، همان (عین) آن فتحه می‌پذیرد مثل: ظَبِیَّة (ظَبِیَّات). تبصره: اگر (عین) آن معتل باشد مثل: (زینب و جوزة) یا متحرک باشد مثل (شجرة) در جمع بحال خود باقی می‌ماند. اما امثال (خطوة) و (کسرة) که (فاء) آن مضموم یا مکسور است. سکون یا فتح عین هر دو جایز است و همچنین ممکن است مانند (فاء) آن حرکت پذیرد مثل: (خَطُوات و خُطُوات و خَطُوات) و (کِسَرات و کِیَرات و کِسَرات). و اما صفات مونث، در جمع به لفظ مفردشان باقی می‌ماند مثل: ضَخْمَةُ (ضَخَمَات)، حَلَوَةٌ (حُلُوات)، جَلْفَةٌ (جَلْفَات)، حَسَنَةٌ (حَسَنَات)، خَشِیْنَةٌ (خَشِیْنَات).

37-گزینهی «4»

جمع قله چهار وزن دارد و آنها عبارتند از افعال و افعله و فعله مثل انفس و اجداد و اعمده و فتیة که جمع نفس و وجد و عماد و فتی هستند کتب جمع کتاب است و اروقة جمع رواق است.

38-گزینهی «4»

باعه جمع بائع حاکه جمع حائک و شتی جمع شتیت و قاعة (سالن) و مفرداست.

39-گزینهی «4»

مقة نمی‌توان به عنوان صفت استعمال شود ولی ثقة و عدل و رضی گاهی صفت واقع می‌شودمانند رجال ثقة و رجال عدل و رجال رضی که مصادر سه حرفی غیر میمی هستند که قائم مقام صفت واقع می‌شوند و این سماعی است.

40-گزینهی «2»

بیت لحم ترکیب اضافی است اسم علم گاهی بصورت مرکب می‌آید و علم مرکب یا مرکب اضافی است مانند عبدالله یا مرکب مزجی مانند بیت لحم یا مرکب اسنادی مانند تابط شراً. حکم علم اضافی آنست که قسمت اول آن برحسب عواملی که قبل از آن می‌آید معرب می‌شود و قسمت آخر آن به خاطر اضافه مجرور می‌گردد مثل: (جاء عبدالملک). حکم علم مزجی آنست که قسمت اول مبنی بر فتح است و قسمت دوم آن به عنوان غیر منصرف، اعراب می‌گیرد مگر اینکه به (ویه) ختم شده باشد مثل: (سیبویه) که مبنی بر کسر است. مثل: (زرت بیت لحم و اعجبتنی بیت لحم و اقامت یومین فی بیت لحم).

حکم علم اسنادی اینست که به حال قبل از علمیت خود باقی بماند و اعراب آن مقدر است بر اینکه حرکت (حکایه) در آن ظاهر نشود مراد از (حکایه) گفتن عین عبارت متکلم است.

41-گزینه‌ی «1» قریش اسم قبیله است و اسم قبایل مونث استعمال می‌شود ولی رفات مذکر است. مونث در چهار

موضع معنوی است:

اعلام اناث مثل: (مریم).

اسماء مختص به اناث مثل: (اخت و أم).

اسمهای بلاد و شهرها و قبائل مثل: (شام و مصر و قریش).

اسم بعضی از اعضای جفت بدن مثل: (عین و رجل وید).

تبصره: مونث های معنوی زیادی نیز وجود دارد که ضوابط بالا درباره آنها صدق نمی‌کند و مهمترین آنها به ترتیب حروف

تهجی چنین است: ارض، اصبع، افعی، بئر، جحیم، جهنم، حرب، دلو، دار، رحم، رحی، ریج، سقر (جهنم)، سن، ساق،

شمس، شمال، ضبع، عروض، عصاً، عقب، عین، فاس، فخذ، فلک، قدم، قوس، کأس، کتف، کرش، کف، نار، نعل، یمین.

و همچنین تمام اسمهای بادها: صبا، قبول، جنوب، دبور، شمال و هیف (باد گرم) و حرور و سموم... الخ...

اسمهایی نیز وجود دارد که آنها را میتوان مذکر یا مونث دانست و آنها نیز به ترتیب حروف تهجی، عبارتند: ابط، حال، حانوت،

خمر، درع، ذهب، سراویل، سکین، سَلَم، سَلَم، سماء، ضحی، طریق، عجز، عضد، عقاب، عقرب، عنکبوت، فردوس، فرس، فهر،

قدر، قفا، کبد، لسان، مسک، ملح، منجنیق، موسی، نفس، وراء.

و اسماء حروف هجا نیز به این الفاظ افزوده می‌شود. و اما امثال رفات و هشیم و نبات و رمیم مذکرند نه مونث.

42-گزینه‌ی «3»

ناقه حلوبه درست اگر فاعول به معنی مفعول و فاعیل به معنی فاعل باشد همیشه در آخر آنها (تاء) تانیث افزوده می‌شود مثل

ناقه حلوبه و ورده جمیله. شش صفت در مذکر و مونث به صورت یکسان استعمال می‌شوند:

وزن فَعَالَة مثل: (رجل علامه و امرأة علامه).

مِفْعَال مثل: (رجل مفضال و امراه مفضال) و (میقان میقانه) نادر است.

مِفْعِيل مثل: (رجل معطیر و امراه معطیر) و (مسکین مسکینه) نادر است.

مِفْعَل مثل: (رجل مَغْشَم و امراه مَغْشَم) (مرد و زن خود رای و دلیر).

فُعْلَة مثل: (رجل ضحكه) (یعنی مردی که بر او می‌خندند) و (امراه ضحكه). فاعول به معنی فاعل و فاعیل به معنی مفعول مثل:

(رجل صبور و امرأة صبور) و (رجل قتیل و امرأة قتیل) واز فاعول (عدو و عدوة) نادر است.

تبصره: در صفاتی که مخصوص اناث است اگر مقصود از آنها معنی ثبوت باشد، اغلب به آخر آنها (تاء) اضافه نمی‌شود. مثل: (امراة مرضع و طالق و حامل) و اگر در آنها معنی حدوث باشد به آخر آنها (تاء) اضافه می‌شود و می‌گوییم (مرضعه و طالقۀ و حاملۀ).

وقتی فعل به معنی فاعل مثل: (صبور) و فعل به معنی مفعول مثل: (جریح) باشد. به آخر تاء تانیث اضافه نمی‌شود و با ذکر موصوف در آنها مذکر و مونث یکی است مثل: (رجل صبور و امراه صبور و غلام جریح و فتاه جریح). اما اگر موصوف ذکر نشده باشد و مراد مونث باشد باید به آخر آن (تاء) افزوده می‌شود. یعنی اگر مراد مرد باشد می‌گوییم (رأیت جریحاً) و اگر زن باشد (رأیت جریحه).

اما اگر فعل به معنی مفعول و فعل به معنی فاعل باشد همیشه در آخر آنها (تاء) افزوده می‌شود مثل: (ناقه حلوه و وردۀ جمیلۀ).

43-گزینه‌ی «4»

در نسبت سماء می‌گوییم سمائی و سماوی در نسبت قراء می‌گوییم قرائی و فتی فتوی و در نسبت عروه می‌گوییم عروی. در اسم مختوم به همزه، اگر همزه اش برای تانیث باشد تبدیل به واو می‌شود مثل: بیضاء (بیضاوی) و اگر بدل از حرف عله باشد هم می‌توان آنرا قلب کرد و هم می‌توان آنرا به حال خود باقی گذاشت مثل: سماء (سماوی و سمائی) و اگر اصل باشد تغییری نمی‌پذیرد مثل: قراء (قرائی).

در اسم مختوم به الف، اگر آن الف در مرتبه سوم کلمه باشد به (واو) تبدیل می‌شود مثل: فتی (فتوی) و اگر در مرتبه پنجم و بالاتر باشد آن الف حذف می‌شود مثل: مصطفی (مصطفی) و اگر الف در مرتبه چهارم و حرف دوم ساکن باشد، هر دو امر جایز است مثل: معنی (معنی و معنوی) و دنیا (دنی و دنیوی).

تبصره 1: اگر حرف دوم در این حالت متحرک باشد، حرف چهارم یعنی الف را باید حذف کرد مثل: تَرَدی (تَرَدی).

تبصره 2: اگر کلمه ای مختوم به الف تانیث باشد می‌توان الف آنرا حذف کرد مثل: (حبلی) و می‌توان آنرا به واو قلب کرده مثل: (حبلی) و می‌توان قبل از واو مقلوب الفی افزوده مثل: (حبلاوی).

حکم اسم مختوم به یاء مانند حکم اسم مختوم به الف است بجز اینکه قبل از واو مفتوح می‌گردد مثل: شجی (شجوی) و معتدی (معتدی) و قاضی (قاضی و قاضی).

تبصره: و اگر آخر کلمه شبیه به صحیح باشد مثل: دلو و ظبی به حال خود باقی می‌ماند و (دلی و ظبی) گفته می‌شود و اما اگر مانند (قریه و عروه) باشد، یاء آن به واو قلب می‌شود و حرف دوم آن مفتوح می‌گردد مثل: (قروی و عروی).

ید که اسم سه حرفی که لام آن حذف شده است در هنگام نسبت حرف حذف شده بر می‌گردد و نسبت به آن می‌شود
 یدویّ هر اسم سه حرفی که مکسور العین باشد در نسبت عین الفعل آن مفتوح می‌گردد (مَلِک مَلْکِی) (کَبِد کَبْدِی)
 می‌شود. هر اسم سه حرفی ، که لام آن حذف شده و فقط دو حرف اصلی آن باقی مانده باشد، در موقع نسبت محذوف
 دوباره بازمی‌گردد، مثل: (اب و اخ) که در نسبت به آنها (ابوی و اخوی) گفته می‌شود.

تبصره 1: برگرداندن محذوف در نسبت وقتی واجب است که در تثنیه و جمع هم برگردانیده شود همانطوری که در (اب
 و اخ) است. و اگر در تثنیه و جمع برگردانده نشود، برگرداندن محذوف در نسبت جایز است مثل: (ید و دم).

تبصره 2: اگر به جای محذوف همزه وصل آمده باشد ، همانطوری که در (ابن و اسم) آمده است، بهتر آنست که بر ظاهر
 آن علامت نسبت را بیفزائیم و بگوییم (ابنی و اسمی). اما برگرداندن محذوف و حذف عوض آن هم جایز است و در این
 مورد (بنوی و سموی) گفته می‌شود.

تبصره 3: اگر به جای محذوف تاء تانیث آمده باشد، واجب است که محذوف را برگردانیم و تاء تانیث را حذف کنیم مانند:
 سنّه و لغّه که به صورت (سنوی و لغوی) در می‌آید.

تبصره 4: آنچه دو حرفی و صحیح و مخفف باشد ، هم می‌توان آنرا به حال خود باقی گذاشت و هم می‌توان آخر آنرا مضاعف کرد
 مثل نسبت کم که به صورت (کَمّی یا کَمّیّ) در می‌آید. و اگر حرف دوم آن حرف عله باشد، مضاعف کردن آن واجب است مثل: لو
 که به صورت (لَوّی) در می‌آید. و اگر آن حرف عله، الف باشد بعد از آن همزه یا واو می‌افزاییم مثل کسی که اسم او (لا) باشد و
 نسبت به آن (لائی یا لاوی) می‌شود.

تبصره 5: اگر نسبت به علم مرکب باشد، اگر علم مرکب اسنادی باشد قسمت دوم آن حذف، و نسبت به قسمت اول داده
 می‌شود مثل: تابط شرا (تأبطی) و همین گونه است مرکب مزجی مثل: معدی کرب که (معدوی) می‌شود. و گاهی هر دو
 قسمتش مجموعاً منسوب می‌شود: (معدی کربی) یا جزء جزء آن منسوب می‌شود مثل: (معدوی کربی) اما در مرکب اضافی ، در
 بعضی از آنها به قسمت اولش نسبت داده می‌شود مثل: (دیرانی) در نسبت به (دیر القمر) و در بعضی از آنها به قسمت دومش
 نسبت داده می‌شود مثل: (منافی) در نسبت به (عبد مناف) و در بعضی از آنها به مجموعه آنها نسبت داده می‌شود
 مثل: (عین ابلّی) در نسبت به (عین ابل).

45-گزینه‌ی «3» در نسبت الانباط می‌گوییم نُباطی در نسبت عبد شمس = عبشمی و در ناصره = نصرانی و در امرؤالقیس = مرقُسی. آنچه از قواعد ذکر شده خارج است نسبت غیر قیاسی است و چنین اسمهای منسوبی زیادند و مشهورترین آنها عبارتند از:

انافی (در نسبت به انف کبیر)، اموی (امیه)، بدوی (بادیه) بحرانی (بحرین)، بصری (بصره)، ثقفی (ثقیف)، حضرمی (حضر موت)، دهری (دهر)، دیرانی (دیر)، روحانی (روح)، ربانی (رب)، رقبانی (رقبه عظیمه)، ردینی (ردینه)، سُهلی (سَهْل)، سلمی (سلیم)، شام و شامی (شام)، شعرانی (شعر کثیر)، صدرانی (صدر کبیر)، صنعانی (صنعا)، طائی (طی)، عبشمی (عبد شمس)، مرقُسی (امرو القیس)، نُباطی (الانباط)، نصرانی (ناصره)، یمان (یمَن).

46-گزینه‌ی «1» اگر به جای محذوف تاء مجرد کشیده آمده باشد به تاء مربوطه یا گرد تبدیل می‌شود مانند اخت که اخیه می‌شود تصغیر نیاق = نویقات و تصغیر موقن مییقن می‌شود اگر حذف دوم اسم حرف عله منقلب از غیر خودش باشد در تصغیر به اصل خویش بر می‌گردد مثل باب و ناب و موسر و میزان و دینار (اصل دنار بوده است) که مضعر آنها چنین است بویب و نییب و مییسر و مویزن و دنینیر و عیید مضغر عید نادر است در صورتی که قیاس عوید است زیرا یاء مقلوب از واو است اما الف منقلب از همزه یا الف زائد به واو تبدیل می‌شود مثل اویصال و خویدم که در تصغیر آصال و خادم.

47-گزینه‌ی «1» سلمان علم دارای الف و ان زائد که در هنگام تصغیر سلیمان می‌شود. اگر اسم چهار حرفی و بیشتر از آن باشد، حرفی که پس از یاء تصغیر قرار می‌گیرد مکسور می‌شود مثل: درهم (دریهم) مگر اینکه متصل به علامت تانیث باشد مثل: (مَهْیرَه و سَلیمی و سَویداء) تصغیر (مهره و سلمی و سوداء) یا متصل به الف جمع باشد مثل: (اویقات) تصغیر (اوقات). یا متصل به الف و نون زائد در علم یا صفت باشد مثل: (سلیمان و سکیران) تصغیر (سلمان و سکران) در این موارد حکم کلمه مضغر مانند قبل از حالت تصغیر آن است.

تبصره: با قید علم و صفت، اسم جنس از قاعده خارج می‌شود مثل: (سرحان و فنجان) که در اینها حرف پس از یاء تصغیر مکسور می‌شود مثل: سَریحین و فنیجین و برهان که تصغیرش بُریهین می‌شود.

48-گزینه‌ی «1» تصغیر شمس = شمیسه و تصغیر مفتاح = مفیتیح.

اگر بخواهیم اسمی را مضغر کنیم که حرف سومش الف یا واو باشد، الف یا واو به یاء قلب، و در یاء تصغیر ادغام می‌شود. یعنی در تصغیر (عصا و عجوز) (عَصَى و عَجِيز) گفته می‌شود.

و اگر حرف سوم اسم (یاء) باشد این حرف (یاء) در یاء تصغیر ادغام می‌شود مثل: (مُرَیم و جُمَیل) در تصغیر (مریم و جمیل).

تبصره: آنچه بر وزن (فعلیل) از ناقص باشد مثل: (صَبَّیَّ) در موقع تصغیر در آن سه حرف یاء جمع می‌شود که یکی از دو یاء آخر را برای تخفیف حذف می‌کنیم و مصغر آن (صَبَّی) می‌شود.

اگر اسمی حرف چهارم (واو) یا (الف) باشد، برای اینکه ساکنند و بعد از یاء قرار می‌گیرند تبدیل به (یاء) می‌شوند مثل: (عصفور و مفتاح) که مصغر آنها (عَصْفِیرو مُفَیِّیح) است.

تبصره: افعال التفضیل از ناقص، از این قاعده مستثنی است مثل: (احلی و اشیی) که در تصغیر ما بعد یاء بر حالت مفتوح باقی می‌ماند مثل: (اشِیْهِی و اَحِیْلِی).

در مونث معنوی:

اگر سه حرفی باشد در تصغیر آن (تاء) مونث مقدّر، در صورتیکه موصوف باشد ظاهر می‌شود، یعنی در تصغیر شمس و ارض (شمیسه و اریضه) گفته می‌شود.

اما چهار حرفی بدون تاء مصغر می‌شود مثل مریم (مُرِیِّم).

تبصره: از مونث معنوی این کلمات نادر است: (قَوَّیس و دُرَّیع و حُرَّیب و نُعَیل و غُرَّیس (برای زوجه) که مصغر (قوس و درع و حرب و نعل و عرس) می‌باشند.

49- گزینۀ «2» جوارِ اسم منقوص که اصل جوارِ (جمع جاری) اعرابش تقدیر است و ضاربِ هم اصل ضاربونی که واو در آن مقدّر است، و اب که از اسماء خمسۀ است ولی در صورت اضافه شدن به یاء متکلم اعراب تقدیری است. در چهار موضع حرکات مقدّر است:

در معرب مختوم به الف مثل: (الفتی و یخشی).

در اسم مضاف به یاء متکلم مثل: (مررت بغلامی).

در معرب مختوم به واو بعد از ضمه یا مختوم به یاء بعد از کسره مثل: (یدعو القاضی).

در آنچه حرف آخرش حذف شده است مثل: (قاضی و جوارِ).

تبصره: همه حرکات بر معرب مختوم به الف مقدّر است زیرا ظهور حرکت بر الف متعذر است. و بر مضاف به یاء متکلم نیز مقدّر است زیرا برای مناسبت با یاء همیشه باید مکسور گردد. و بر مختوم به واو بعد از ضمه یا یاء بعد از کسره، ضمه و کسره مقدّر است زیرا بر آنها سنگین است اما فتحه به خاطر خفت آن ظاهر می‌شود و مقدّر نیست مثل: (لن ادعُو القاضی) اما اگر واو و یاء بعد از حرف ساکنی باشد مثل: (دلووظبی) تمام حرکات اعراب بر آنها ظاهر می‌شود. و اسمی که مختوم به

چنین واو ویائی باشد شبیه به صحیح گفته می‌شود زیرا با آن معامله صحیح می‌شود. و همچنین ضمه و کسره بر آنچه حرف آخرش حذف شده باشد مقدر است همانگونه که بر غیر محذوفش مقدر بوده اما فتحه بر آن ظاهر می‌شود و (رایت قاضیاً و جوارئ) گفته می‌شود.

در جمع مذکر سالم مرفوع، که مضاف به یاء متکلم باشد، واو مقدر است مثل: (سجن ضاربئ) که اصل آن ضاربوی بوده است. نون رفع در دو موضع مقدر است:

قبل از نون تاکید مثل: (هل تضربان) که اصل آن (تضربانن) بوده است.

قبل از نون وقایه مثل: (هل تکرمونی) که اصل آن (تکرموننی) بوده است.

سکون وقتی مقدر است که بعد از آن ساکنی واقع شده باشد مثل: (لا تضرب الرجل)

تبصره: حروف عله لفظاً در التقاء ساکنین حذف می‌شود مثل: (جاء غلاما القاضی) و (هولاء ذاکرو اسم الله) و (مررت بابی العلاء) و تنها برای رفع اشتباه و التباس خطاً آنرا باقی می‌گذارند.

50- گزینه‌ی «2» لیال بر وزن مفاعل (فعائل) و جمع مکسر است.

اصل آن لیالی است فرسان (آن) زائد دارد ولی صفت نیست جمع است مستشفی و امضاء مونث نیستند که غیر منصرف باشند.

51- گزینه‌ی «3» صیغه منتهی الجموع اگر (تاء) تانیث داشته باشد منصرف به حساب می‌آید مانند اساتذة تلامذة و افعل در صورتی غیر منصرف است که مونث آن با تاء نباشد ارمل مونثش با تاء است پس منصرف است.

52- گزینه‌ی «2» مَوْحَد شرایط غیر منصرف شدن را ندارد در هر چه بر وزن فُعَال و مَفْعَل از عدد باشد عدل قیاسی است و آنها عبارتند از: أَحَاد و مَوْحَد و ثَنَاء مَثْنی تا عَشَار و مَعَشَر که گفته می‌شود جاء القوم احاداً و موحداً و ذهبوا خماساً و مخمساً یعنی واحداً واحداً (یکی یکی) و خمسةً و خمسةً (پنج تا پنج تا).

53- گزینه‌ی «2» اسم مختوم به ویه ی که به منزله نکره استعمال شده باشد. تنوین تنکیر به منظور فرق بین معرفه و نکره می‌آید.

تنوین نون ساکنی است که تلفظ می‌شود اما نوشته نمی‌شود. و برای نشان دادن آن حرکت آخر کلمه تکرار می‌شود. و چهار نوع مشهور دارد: اول، تنوین تمکین و آن تنوینی است که به اسم معرب منصرف می‌پیوندد مثل: (رجلٌ وفتیٌ ورجالٌ). دوم، تنوین تنکیر و آن تنوینی است که در آخر بعضی از اسمهای مبنی می‌پیوندد و باعث فرق بین معرفه بودن یا نکره بودن آن می‌شود و در باب اسم فعل سماعی است مثل: (صه ومه وایه) و در علم مختوم به (ویه) که به منزله نکره استعمال شده باشد قیاسی است مثل: (جاءنی سیبویه و سیبویه آخر). سوم، تنوین مقابله و آن تنوینی است که به آخر جمع مونث سالم می‌پیوندد مثل: (مومنات) زیرا این تنوین در مقابله نون در مومنین است. چهارم، تنوین عوض و آن

تنوینی است که یا عوض از جمله است و در این حالت جز به (اذ) ظرفیه ملحق نمی‌شود. مثل (قمنا و حینئذ سافرنا) یعنی (حین قمنا) و برای ایجاز و خوبی سخن جمله را حذف کرده اند و به جای آن تنوین قرار داده اند و ذال به خاطر التقاء ساکنین مکسور شده است. و یا آن تنوین عوض از کلمه است و این تنوین در (کلّ و بعضّ وای) است مثل: (کلّ یندم) یعنی (کلّ واحد) و (فرق بعضهم عن بعض) یعنی (عن بعضهم) و (اهدی الیک آتیا ترید) یعنی (آئیهما ترید). و یا آن تنوین عوض از حرف است و این حالت در منقوص غیر منصرف است مثل: (جوار و اعییم) تصغیر (اعمی)، و این تنوین به جای دو (باء) محذوف آمده است و جز در دو حالت رفع و جر نمی‌آید.

54- گزینہ ۱ «آمین به معنی استمع (بشنو) برای امر بکار می‌رود و بَجَل و قَدْ و قَط به معنی یکفی (کافی است) برای مضارع بکار می‌روند. اسم فعل از نظر زمان بر سه گونه است.

آنچه به معنی ماضی است و آنها عبارتند از:

بطان به معنی (ابطأ) (آهستگی کرد). و سرعان و شکان به معنی (اسرع) (شتاب کرد) و شتان و هیهات به معنی بعد (دور شد).

آنچه به معنی مضارع است و آنها عبارتند از:

آه واوّه به معنی (اتَوَجَّع) (به درد می‌آیم). و اَفِ به معنی (اتَّضَجَّر) و بَجَل و قَدْ و قَط به معنی (یکفی) و بَخ به معنی (اتعجب یا امدح) (به شگفتی می‌آیم و ستایش می‌کنم). و زه به معنی (استحسن) و وا و واهأ و وی (به معنی اتلهف).

آنچه به معنی امر است و آنها عبارتند از:

الیک به معنی اعتزل (کناره گیری کن و دور شو). و امامک به معنی تقدم (پیشی گیر) و آمین به معنی استمع (بشنو) و رُوَيْدَ به معنی امهل (مهلت بده) و صّه به معنی اسکت (ساکت شو) و عندک ولدیک و دونک و هاک و هاء همه به معنی خَذْ (بگیر) و بَلّه به معنی دع (رد کن) و حَيّ به معنی اقبل (روی آور) (وهلم و هیا وهیت همه به معنی اسرع (شتاب کن). و ارایتک به معنی اخبارنی (خبر ده به من). و مه به معنی اُكْفُف (بازایست). و وراءک به معنی تأخر (تاخیر کن). و ایه به معنی امض فی حدیثک (برای دلتنگی از حدیث یا فعل می‌آید) و مکانک به معنی اثبت (ثابت باش).

ووزن (فعال) به اینها افزوده می‌گردد مثل: (نزال و قتال).

تبصره ۱: بعضی از اسماء افعال (مرتجل) می‌باشند، و آنها اسماء افعالی هستند که در اول به عنوان اسم فعل وضع شده اند و بعضی از آنها جار و مجرور و یا ظرف و یا مصدرند همانگونه که دیده شد.

تبصره 2: همه اسماء افعال سماعی هستند به جز وزن (فَعَالٍ) که قیاسی است و از بیشتر افعال ثلاثی منصرف نام ساخته می‌شود.

55- گزینه‌ی «1» الف (هزار) الفین (دو هزار). حکم عدد مرکب:

با مذکر جزء اولش مؤنث و جزء دومش مذکر است مثل: (ثلاثه عشر رجلاً).

با مؤنث جزء اولش مذکر و جزء دومش مؤنث است مثل: (ثلاث عشرة امرأة).

مگر یازده و دوازده (احد عشر واثنی عشر) که با مذکر، مذکر و بامؤنث، مؤنث می‌باشند مثل: (احد عشر رجلاً و احدى عشرة امرأة).

هر دو جزء عدد مرکب مبنی بر فتحند:

مگر (اثنی عشر و اثنتی عشرة) که جزء اول آنها اعراب مثنی را می‌پذیرد و نون آن مانند موقع اضافه حذف می‌شود. و جزء دوم مبنی است مثل: (عندی اثنا عشر قلماً و اثنتا عشرة دواة) و (قرات اثنی عشر فصلاً و کتبت اثنتی عشرة مقالة).

تبصره 1: مؤنث واحد در عدد مرکب و معطوف (احدی) است. یعنی گفته می‌شود (احدی عشرة سَيِّدَةً) و (احدی و عشرون امرأة). و همچنین در معطوف چنین گفته می‌شود: (واحدة و عشرون).

56- گزینه‌ی «4» ثلاثه اُسْد اسم مذکر است عددش باید مؤنث بیاید ثلاث سفن و سفینه مفرد سُفُن و مؤنث است عددش باید مذکر بیاید و اُم مفردش مؤنث است باید عددش مذکر بیاید و طلحة مذکر است عددش باید مؤنث بیاید. عدد مفرد:

به آخر اعداد سه تا ده (ثلاثة – عشرة) با مذکر (تاء) اضافه می‌شود. اما با مؤنث این حرف (تاء) دیگر افزوده نمی‌شود مثل: (ثلاثة رجال و ثلاث فتیات).

یک و دو (واحد و اثنان) با مذکر، مذکر، و بامؤنث، مؤنثند مثل: (رجل واحد و رجلان اثنان و امرأة واحدة و امرأتان اثنتان).

صد و هزار (مئة و الف) در مذکر و مؤنث فقط یک لفظ دارند مانند: (مئة او الف صبی و مئة او الف فتاة).

تبصره 1: مقصود در اینجا تذکیر و تانیث مفرد است نه تذکیر و تانیث جمع یعنی گفته می‌شود: (ثلاثة سجلات و ثلاثه طلحات) برای اینکه سَجَل و طلحة مذکرند.

تبصره 2: آنچه مذکر و مؤنث است یا در لفظ مذکر و در معنی مؤنث است در عدد دو وجه برای آن جایز است مثل: (ثلاث او ثلاثة طرق) و (ثلاث او ثلاثة انفس).

تبصره 3: اگر معدود اسم جمع یا اسم جنس باشد جایز است که آنرا به وسیله (من) مجرور کنیم مثل: (عندی ثلاث من الغنم) و (اربعة من القوم).

57-گزینه‌ی «4» صفت‌هایی که بر تانیث دلالت می‌کنند بر جمع مذکر سالم نمی‌آیند.

58-گزینه‌ی «2» کلاً: حرف ردع است.

59-گزینه‌ی «3» جامعه و جامع و جامعات نسبتشان می‌شود = جامعی

حسنه و حسنین و حسن نسبتشان می‌شود = حسنی و فرح و فرح و فرحه نسبتشان می‌شود = فرحی و حضور نسبتش می‌شود = حضوری حاضر = حاضری وحضار = حاضری (حضاری)

60-گزینه‌ی «3» حکم عدد مرکب این است که با مذکر جزء اولش مونث و جزء دومش مذکر است مثل ثلاثه عشر

(رجلاً با مونث جزء اولش مذکر و جزء دومش مونث است) مثل ثلاث عشرة امرأة. مگر یازده و دوازده (أحد عشر و اثني

عشر) که با مذکر، مذکر و بامونث، مونث می‌باشند مثل (أحد عشر كوكبا و إحدى عشرة امرأة)

گزینه 3 باید رأيت أربع عشرة امرأة باشد.

61-گزینه‌ی «2» (أن) اگر بعد از فعلی که دلالت بر یقین قرار گیرد فعل مضارع را منصوب نمی‌کند بلکه در این حالت

مخفف از آن ثقیله است مثل علمت أن لا يرجع أخوك که این جمله تقدیراً چنین بوده است. علمت أنه لا يرجع مخفف گردیده و اسم آن هم حذف شده است.

62-گزینه‌ی «2» فعل مضارع به توسط فاء سببیه هنگامی منصوب می‌گردد که قبل از آن نفی محض و طلب محض آمده

باشد هیو ابنا اسم فعل است فعل مضارع بعد از آن با فاء سببیه مرفوع است. (فاء سببیه) که قبل از آن نفی محض آمده باشد

مثل: (ما انا مسیء فإخاف) یا طلب محض مثل: (جود وافتسودوا) و (لاتقرب من الشر فتقفع فیه).

مقصود از نفی محض آنست که پس از آن چیزی نیامده باشد که باعث تاویل آن به اثبات باشد یا به وسیله (الا) نقض شده

باشد مثل: (ما تزال تاتینا فتحدثنا) و (ما اراک الاتقوم فتعظنا). و مقصود از طلب محض آنست که اسم فعل نباشد مثل: (صه

فأجدك) یا مصدر نباشد مثل: (سکوتاً فینام الناس) یا به لفظ خبر نباشد مثل: (رزقنی الله ما لافانصدق به).

نفی یا نفی به حرف است مثل: (لم یزرنا فنکرمة) یا نفی به فعل مثل: (لیس الاستاذ حاضراً فنستفیدمنه) یا به اسم مثل: (زید غیر

قادم فنتظره) و تشبیهی هم ک معنی نفی بدهد، به جای آن استعمال می‌شود و ملحق به آن است مثل: (کانک امیر علینا

فنتطیعک) و همچنین است تقلیل مثل: (قلما تاتینا فتحدثنا).

طلب یا شامل امر است مثل: (أدرس فتتجج) یا نهی مثل: (لا تدن من النار فتحترق) یا استفهام مثل: (هل تسمع فاخبرك) یا عرض (الا تدنو فتبصر) یا تحضیض (هلا تدرس فتحفظ) یا تمنی مثل: (ليت لي مالا فاجوده) یا ترجی مثل: (لعله يسافر فيزورك).

63- گزینه‌ی «3» اگر جواب شرط و شرط دو فعل مضارع باشند، جزم آنها واجب است. و اگر هر دو فعل ماضی باشند در محل جزمند و اگر شرط ماضی و جواب مضارع باشد جزم و رفع مضارع جایز است و ماضی محلاً مجزوم است. اما رفع مضارع بنابراین است که آنرا خبری برای مبتدای محذوف بدانیم و جمله جواب شرط است. و فرقی نیست میان اینکه شرط لفظاً ماضی باشد همان‌گونه که دیده شد یا اینکه از نظر معنی ماضی باشد مثل: (ان لم تزرني اغضب او اغضب). همه اسماء شرط باید صدر کلام باشند، پس ماقبل آنها نمی‌تواند در آنها عمل کند مگر اینکه حرف جر یا مضاف باشد و اگر چنین نباشد عمل آنها باطل می‌شود و از حالت شرطیت خارج می‌گردند و فعل مضارع پس از آن مرفوع می‌شود مثل: (ان من يطلب يجد) و (ليس ما يسرك يعجبني).

64- گزینه‌ی «2» ضَرْب مضاف الیه و مجرور است آئ مفعول مطلق نیایی و تَضْرِب فعل شرط و اضْرِب جواب شرط مجزوم لفظاً. همه اسماء شرط مبنی هستند به غیر از (أَيَّ) به خاطر حالت اضافه اش. و این اسماء اگر بعد از حرف جر یا مضاف قرار گیرند در محل جرند مثل: (عما تسال اسال) و (غلام من تضرب اضرب) و اگر دلالت بر زمان یا مکان کنند بنابر ظرفیت برای فعل شرط در محل نصبند مثل: (متی تقم اقم) و (اینها تکنونو ایدر ککم الموت) و اگر این اسماء بر سر عملی درآیند مفعول مطلق هستند مثل: (أَيَّ ضَرْبٍ تَضْرِبُ اضْرِبُ). و اگر بعد از آنها فعل لازمی بیاید، آنها مبتدا به حساب می‌آیند و خبر این مبتدا فعل شرط و جواب آنست مثل: (مَنْ يذهب اذهب معه). و اگر بعد از آنها فعل متعدی بیاید که بر آن واقع شده باشد مفعول به است مثل: (مَنْ تَضْرِبُ اضربه) یا آن فعل بر ضمیر آن واقع شده است که در این صورت، در حالت اشتغال است مثل: (مَنْ يكرمه زيد اكرمه).

بنابر این ادات شرط را جایز است در موضع رفع بنا برای ابتداء حساب کنیم یا در موضع نصب به فعل مضمری که فعل ظاهر پس از آن، آنرا تفسیر می‌کند و این دو حال در اسماء استفهام هم هست.

65- گزینه‌ی «3» فعل مضارع به خاطر «ان» مضمر در جواب طلب واجب شود مجزوم شود بجز در حالت نفی به شرط اینکه جواب بدون فاء و واو مسبب از ماقبل باشد مثل اطلب تجد و نزال أنظرک و صه أحدک. در باب جزم مضارع واجب نیست که طلب محض باشد.

66- گزینه‌ی «3» طلحة مذکر است و مبتدا است باید با خبر مطابقت کند طلحة قام صحیح است. اگر فاعل مفرد:

مونث حقیقی متصل به فعل متصرفش باشد، واجب است که تاء تانیث متصل به فعل شود مثل: (تعلمت الفتاه) و (تنوح الحمامة).

و اگر مونث مجازی یا غیر متصل به فعلش باشد، یا فعل جامد باشد، حذف یا اثبات (تاء تانیث) هر دو جایز است مثل: (طلع و طلعت الشمس) و (سافر و سافرت اليوم هند) و (نعم و نعمت الجارية) و بهتر است که تاء مونث آورده شود. در فعلی که منفصل از فاعلش باشد، تجرید و افراد فاعلش به وسیله قرار گرفتن (الاو غیر وسوی) بین فعل و فاعل واضح می شود مثل: (ما قام الاهند) و (مازارنا الاهی) و این به اعتبار معنی است.

اگر فاعل ضمیر مونث باشد، پیوستن (تاء) به فعل آن کلیت دارد یعنی در این مورد فرقی بین مونث حقیقی و مجازی نیست و فعل چه جامد باشد و چه متصرف یکی است مثل: (الفتاه تعلمت) و (الشمس طلعت) و (هند لیست فی الدار). اگر اسم علم مذکری علامت تانیث داشته باشد مثل: (طلحه و برکه) پیوستن علامت تانیث به فعل آن جایز نیست.

67- گزینه ی «3» ک مضاف الیه و مجرور محلاً صحیح است فعل هم جایز است حذف شود اگر فعلی پس از آن آنرا تفسیر کند مثل (اذا ابوک امرک بلزوم الرصانه فاطعه) که (ابوک) فاعل فعل واجب الحذفی است که (امرک) آنرا تفسیر می کند و ذکر آن جایز نیست زیرا جمع تفسیر کننده و تفسیر شده با هم جایز نیست.

68- گزینه ی «4» اگر فاعل حذف شود و فعل متعدی به بیش از یک مفعول باشد مفعول اول نایب فاعل (الفقیر) قرار می گیرد و بقیه مفعولها به حالت نصب می ماند مانند کسی علی الفقیر السبّه = کسی الفقیر السبّه در گزینه ی «4» الفقیر مذکر است فعلش باید مذکر بیاید.

69- گزینه ی «2» کلمه ای که نایب فاعل قرار می گیرد باید صلاحیت نایب فاعل شدن را داشته باشد یعنی اسناد به آن درست باشد مانند ضَرْبَ ضَرْبٍ شَدِيدٍ که ضرب با وجود صفت اسناد به آن صحیح است صَيِّمَ آذَارُ که آزار ظرف است و علم و مُرَّ بِالْبِسْتَانِ که مجرور به حرف جرّ نیز نایب فاعل می شود و در ضَرْبَتِ ضَرْبَتَانِ که نایب فاعل ضربتانی است حالت رفع با (ان) است اسناد به آن صحیح است چون مختص به بیان نوع فعل.

70- گزینه ی «2» عادل خبر مقدم است چون مبتدا محصور به إلاّ است در چهار مورد واجب است که خبر بر مبتدا مقدم شود.

1- اگر خبر ظرف یا مجرور به حرف جر و مبتدا نکره باشد مثل: عندی غلام.

2- اگر خبر اسم استفهام باشد مثل این الطريق و کیف حائل

3- اگر مبتدا محصور به اَلْوَ اَنَّمَا باشد مثل ما عادلُ الله.

71- گزینه ی «1» ما: مبتدا و مرفوع محلاً چون ما ی تعجبی همیشه مبتدا واقع میشود و صدارت طلب است. در چهار مورد واجب است که مبتدا بر خبر مقدم شود:

اگر مبتدا کلمه ای باشد، که باید همیشه در آغاز جمله بیاید یعنی از کلمات لازم الصدارة باشد، مثل (ما ی تعجب) مثل: (ما احسن الصدق) یا (کم خبریه) مثل: (کم عبید فی بیت ابی) یا اسماء شرط و استفهام مثل: (من یکسل یخسر) و (من فی الدار) 1، یا مقرون به یکی از کلمات لازم الصدارة باشد مثل: (للموت فی رضا الله خیر من الحیاة) یا مقرون به کلمه ای شبیه به کلمات لازم الصدارة باشد مثل: (الذی یدلنی علی مطلوبی قلّه درهم).

72- گزینه ی «2» راسب مبتدا و مرفوع و اخوان مرفوع و فاعل سدّ مسدّ خبر است. وقتی صفت بعد از نفی یا استفهام قرار گیرد و در اسم ظاهر ضمیر منفصل عمل کند، مبتدا است و مابعد آن به آن مرفوع و بی نیاز از خبر است مثل: (ما عالم اخوک بالامر) و (هل عارف انتما بحالی).

شرط است در مرفوع به صفت که در معنی به آن اکتفا شود مثل: (ما کاتب اخواک) و اگر اکتفا به آن نشود مثل: (ما قائم ابواه زید) از این قبیل نیست بلکه (زید) مبتدای موخر و (قائم) خبر مقدم و (ابواه) فاعل (قائم) است. اما اگر مرفوع آن ضمیر مستتر باشد مانند: (زید لا واقف و لا قاعد) خبر برای مبتدای قبل از آنست.

مقصود از وصف: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، افعال التفضیل و اسم منسوب است. فقط اگر وصف مفعول باشد مابعد از آن نایب فاعل و جانشین خبر است مثل: (هل معذور اخواک).

نفی و استفهام یا به حرف است، همانگونه که گذشت، یا به غیر آن مثل: (لیس منطلق اخواک) و (کیف جالس غلاماک) و گاهی نفی تاویلی است مثل: (انما قائم عبادک) و (غیر ذاهب بنوک) که معنی آن چنین است: (ما قائم الا عبادک) و (ما ذاهب بنوک) فقط وصف بعد از (لیس) مرفوع به آن است و اسم آن و فاعل بی نیاز از خبر است. و وصف بعد از (غیر) مجرور به مضاف می شود بنابر اینکه (غیر) مبتدایست و فاعل وصف از خبر بی نیاز است.

73- گزینه ی «1» مبتدا یمین است و حذف است و جوباً دراصل فی ذمتی یمین لافعلن که یمین مبتدای موخر است در گزینه «2» خبر حذف شده است و اصل آن کُل انسان و فعله مقتَرَن معه، است که مقتَرَن خبر و محذوف است در گزینه «4» خبر محذوف شده (قسمی) است و اصل جمله لَعمرک قسمی لا قومَن. خبر جایز است حذف شود اگر قرینه ای بر حذف آن باشد و این امر غالباً در موارد زیر است:

بعد از (اذا) فجائیة مثل: (خرجت فاذا العدو) یعنی (کامن).

یا در جواب استفهام مثل: (ابوک) که در جواب کسی گفته می‌شود که بپرسد (مَنْ عِنْدَكَ).

یا در غیر این دو مثل: (ابوک ناجِحٌ واخوک) یعنی و اَخُوکَ کذلک.

واجب است که خبر حذف شود اگر چیزی جانشین آن شده باشد و این موضوع در شش مورد است:

جواب قسم صریح مثل: (لَعْمَرُکَ لَأَقُومَنَّ) یعنی (لَعْمَرُکَ قسمی).

مراد از قسم صریح آنست که در غیر این استعمال نشود، و اگر قسم صریح نباشد، خبر را میتوان حذف کرد و عدم حذف آن

هم جایز است مثل: (عهد الله لافعلن) و (عهد الله علیّ لَأَفْعَلَنَّ).

جواب (لولا) مثل: (لولا العدل لفسدت الرعیة) یعنی لولا العدل موجود.

و شرط آن اینست که خبر دلالت بر وجود مطلق کند و اگر دلالت بر وجود مقید به صفت باشد، ذکر خبر واجب است

مثل: (لولا الامیر واقفٌ لجلست).

ظرف و جار و مجرور مثل: (الامیر عندک اوفی الدار) اگر وجود مطلق باشد.

حال، در صورتی که صلاحیت خبر بودن را نداشته باشد مثل: (ضربی العبد مسیئاً) یعنی (ضربی العبد حاصلٌ اذا کان

مسیئاً) و (افضل خیر تعمله و انت تخدم المصلحة).

حال بی نیاز از خبر نیست مگر اینکه مبتدا مصدر و مضاف به معمولش نباشد، یا افعال التفضیل مضاف به مصدر باشد،

همانگونه که در دو مثال دیده شد. یا آنچه مؤول به آن باشد مثل: (اقرّب ما یکون العبدُ من ربّه و هو ساجدٌ).

عامل صفت که قبل از آن نفی یا استفهام باشد مثل: (اقائمُ احواک) و (مامخذولٌ تابعوک)

عطف اسم بر مبتدا به (واو مصاحبت) مثل: (کلُّ انسانٍ و فعله) یعنی (کل انسان و فعله مُقْتَرِنٌ معه).

و شرط آن این است که (واو) صریحاً برای مصاحبت و به جای (مع) آمده باشد و در این وقت مانند این است که گفته شود

(کل انسان مع فعله) که جانشین خبر می‌شود.

74- گزینه‌ی «4» در گزینه‌ی 1 فعل «کن» تام است در گزینه 2 و 3 هم افعال ناقص بصورت تام بکار رفته اند ولی در

گزینه 4 پس از افعال ناقصه است. معنی (کان) اتصاف آن چیزی است که از آن خبر می‌دهند به خبری در گذشته. و معنی

(اصبح و اضحی و ظلّ و بات و امسی) اتصاف آن به خبری است در صبح و ظهر و روز و شب و شامگاه. و معنی (لیس) نفی

است و معنی (صار) تحول و انتقال. و معنی (مازال و ما برح و ما فتی و ما انفک) ملازمت و پیوستگی خبر به مخبر عنه است

و معنی (مادام) استمرار و دوام خبر است. علاوه بر این (کان و امسی و اضحی و ظل و بات) گاهی به معنی صار هم استعمال می‌شوند.

تبصره 3: افعال ناقصه به صورت تام نیز بکار برده می‌شوند به غیر از (لیس و ما فتی و مازال) که مضارع آن (یزال) است. و اگر (کان) تام باشد به معنی (حدث و حصل) (واقع شد و حاصل شد) است. ظلّ به معنی استمر دوام یافت. و بات به معنی نزل لیلًا در شب فرود آمد، و امسی به معنی دخل فی المساء در شامگاه وارد شد و اصبح به معنی دخل فی الصبح در بامداد وارد شد. و اضحی به معنی دخل فی الضحی در نیمروز وارد شد و صار به معنی انتقل جابجا و منتقل گردید و انفک به معنی انفصل جدا شد و برح به معنی ذهب رفت و دام به معنی بقی باقی می‌ماند و در این حالت این افعال فقط فاعل می‌گیرند و به فاعل اکتفا می‌کنند مثل: (و انما یقول للشیء کُنْ فیکون) و (سبحان الله حین تمسّون و حین تُصبّحون) و (خالدین فیها مادامت السماوات و الارض) و باقی برین قیاسند.

75- گزینه‌ی «3» خیراً خبر برای فعل ناقصه (کان) محذوف که با اسمش محذوف است و جایز است که کان با اسمش بعد از (ان) و (لو) شرطیه برای تخفیف حذف شود مثل سَتَجَازِیْ اِنْ خیراً و اِنْ شَرّاً، یعنی ان کان جزاؤک خیراً و، لایامن الدهر ذوالبغی ولو ملکاً، یعنی ولو کان ذوالبغی ملکاً.

76- گزینه‌ی «2» بظالم خبر و باء حرف زائد است و نوع خبر مفرد است و مجرور نیست چون جایز است در خبر لیس حرف زائد (باء) اضافه شود.

77- گزینه‌ی «1» خبر فعل (مقاربه) عسی بین آن و اسمش قرار گرفته است که مقترن به اُنْ است در این صورت فعل عسی تام بحساب می‌آید. تنها قرار گرفتن خبر بین آن و اسمش جایز است مثل: (کاد یسقط البیت) اما این در صورتی است که مقترن به (اُنْ) نباشد، که در این صورت آنرا باید تام حساب کرد نه ناقص و ناسخ مثل: (او شک اُنْ یذهب زید) که (ان) و ما بعدش در تاویل مصدر و فاعل (اوشک) هستند و (زید) فاعل (یذهب) است. افعال مقاربه از جهت اقتران خبر آنها به (ان) و عدم اقتران آنها به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

اول آنچه اقتران خبر آنها به (ان) واجب است و آنها عبارتند از: (حری و اخلولق).

دوم آنچه عدم اقتران خبر آنها به (ان) واجب است و آنها (شرع) و اخوات آن هستند.

سوم آنچه غالباً مقترن به (ان) هستند و آنها عبارتند از: (عسی و اوشک).

چهارم آنچه غالباً مقترن به (ان) نیستند و آنها عبارتند از: (کاد و کرب).

تمام افعال مقاربه جامدند مگر (کاد و اوشک) که از آنها فعل مضارع مشتق می‌شود مثل: (یکاد البرق یخطف ابصارهم) و (یوشک الطالب ان ینجز علومه).

78-گزینه‌ی «3» لات حینَ ندَامَه در اصل لات الحینُ حینَ ندَامَه اسم (لات) حذف شده است شرط عمل (لات) (از حروف شبیه به لیس) این است که اسم و خبرش از اسماء زمان باشند مثل: الحین و الساعة والآن و غیر آنها و ناچار از حذف اسم آن هستیم مثل لات ساعَه ندَامَه یعنی لات الساعَه ساعَه ندَامَه.

79-گزینه‌ی «2» هر گاه اِنْ مخفف گردد عمل آن باطل می‌شود پس باید بگوییم علمت اَنْ الموتُ قریبٌ اگر (ان) تخفیف یابد، عمل آن را بهتر است لغو کنیم و هر دو جزء مبتدا و خبر مرفوع می‌شوند و لام ابتدا بر سر خبر می‌آید مثل: (اِنْ البدرُ لَطالِعٌ). اگر (ان) تخفیف یابد، اسم آن ضمیر شان و محذوف و خبر آن جمله است. در این حالت بر جمله اسمیه و فعل جامد و فعل متصرف داخل می‌شود مثل: (علمت اَنْ الموت قریبٌ) و (اعلم اَنْ لیس للصابر الاالنصر).

اما اگر بر سر فعل متصرف درآید، فصل و جدائی بین آن و فعل به وسیله (قد) یا (سین) یا (سوف) یا یکی از حروف نفی باید ایجاد شود مثل: (عرفت ان قد ینجح اخوک) و (بلغنی اَنْ ستعود من رحلتک غداً) و (یطربنی اَنْ سوف تحرز منصباً رفیعاً) و (تحققت ان لو استعنت بالحاکم لما ضاعت حقوقک) و (ظننت ان لم تصادف احداً).

اگر (کان) تخفیف یابد مانند (ان) تخفیف یافته بر آن عمل می‌شود یعنی ضمیر شان و خبر آن جمله ای است که بعد از آن می‌آید. و اگر بر سر فعل متصرف درآید در ایجاب به وسیله (قد) و در نفی به وسیله (لم) فاصله ای ایجاد می‌شود مثل: (کَانَ قد قام زید) و (کَانَ لم یقم عمرو).

اگر (لکن) تخفیف یابد عملش باطل می‌شود اما اقتران آن بهتر است و این اقتران به وسیله (واو) است که بین آن و عطف شده بر آن افتراق و جدائی از نظر معنی می‌اندازد مثل: (نجا المسافرون ولکن صدیقک غرقاً).

80-گزینه‌ی «1» لای نفی جنس کلاً جنسیت را نفی می‌کند وقتی می‌گوییم لا طالِبَ فی الکلیه یعنی هیچ دانشجویی در دانشکده نیست چه دو نفر یا بیشتر.

81-گزینه‌ی «1» «اِنَّ» از حروف مشبیه‌ها (ضمیر قصّه متصل) مبتدا و محلاً مرفوع در بقیه گزینه‌ها (ها) اسم ان است و ها ضمیر قصّه نمی‌باشد. حکم ضمیر قصّه منفصل اینست که مبتدا باشد مثل: (هو الدین اساس التمدن) و (هی الدنیا تمکر باهلها).

و هم‌چنین می‌تواند از اسم (ما) باشد که آن (ما) عمل لیس را انجام می‌دهد مثل: (وما هو من یأسو الکلوم).

اگر ضمیر شأن و قصه متصل و بارز باشد مختص (ان) و اخوات آن و افعال قلوب است مثل: (انها القناعة غني) و (اخبارت انه يقوم الامير) و (ظننته الداء و بيل) اگر ضمیر مذکر باشد ضمیر شأن نامیده می شود مانند (ه) در جمله ظننته الداء و بيل از اخوات (ان)، (ان)، (كأن) مخفف مستثنی هستند، که اسم آن دو واجب است که حذف شود. جمله بعد از (ان) و اخوات آن در محل رفع و خبر آنست. و اما جمله پس از افعال قلوب در محل نصب و مفعول ثانی و ضمیر شان مفعول اول آن است. شرط خبر ضمیر شان اینست که جمله اسمیه خبری و متاخر از آن باشد و ضمیری که به آن برگردد در خبر وجود نداشته باشد.

82- گزینه‌ی «4» مقه مفعول مطلق و منصوب که مرادف معنی أُحِبَّك است الحب = المقه دوجیز به جای مفعول مطلق مؤکد می آیند:

1- مرادف آن یعنی به معنی آن باشد قمت و قوفاً یا أُحِبَّك مقه.

2- آنچه در ماده واصل آن با آن شریک باشد مثل اسم مصدر آن مثل اغتسلت غسلًا و اعطيتك عطاءً یا مصدر فعل دیگری باشد مثل تبطل الى الله تبتیلاً.

83- گزینه‌ی «4» اهلاً و سهلاً مفعول به برای فعل محذوف است که بعلت کثرت تکرار حذف شده است در اصل اتيت اهلاً و طئت سهلاً و در گزینه های دیگر احسن و آى و كلّ مفعول مطلق نیابی هستند. هفت چیز به جای مفعول مطلق می آید که مبین نوع یا عدد باشد:

(كل و بعض) که به مصدر اضافه شده باشند مثل: (جد الطالب كل الجد) و (مال بعض المیل).

عدد و وسیله مخصوص فعل مثل: (جلد المجرم خمسين جلدۀ) و (طعننه رمحاً).

ضمیر مثل: (علمتك تعلیمًا لا اعلمه احداً).

صفت مثل: (خاطبتنه احسن خطاب).

نوعیت یا شکل آن مثل: (يموت الكافر ميتةً سوء و يعيش المومن عيشةً راضيةً).

اشاره مثل: (اكرمه ذلک الاكرام).

ما و ای استفهامی یا شرطی مثل: (ما فعلت) و (ای سیر سیرت) و (ما تطلّب اطلّب) و (أتأعاشیر اعاشیر).

تبصره: همه این ها بنابر مفعول مطلق بودن منصوب می شوند، همانگونه که مصدر به خاطر نیابت منصوب می گردد.

84- گزینه‌ی «1» سیراً مفعول مطلق برای فعل محذوف که وجوباً حذف شده است که در اصل ما انت الاتسیر سیراً فعل

نصب دهنده مفعول مطلق در پنج جا حذفش واجب است:

اگر مصدر بدل از فعلش باشد مثل: (قياماً لا قعوداً) یعنی (قم لا تقعد).

تبصره: این امر در طلب قیاسی است در حالی که امر یا نهی یا استفهام برای توبیخ و تعجب باشد. مثل: (ضرباً الجانی) و (اجتهاد الاتکاسلاً) و (سقیاً و سعداً ورعیاً لرجال الخیر) و (تّباً و سحقاً وجدعاً لرجال سوء) و مانند: (الؤماً و انت کریم الحسب) و (اسجناً و قتلاً واشتیاقاً و غربه). اما در خبر بسیار کم استعمال می‌شود مثل گفتاری که در وقت تذکر نعمت گفته می‌شود (حمداً و شکراً لا کفرأ) و در وقت تذکر شدت و سختی (صبراً لا جزعاً) و در وقت ظهور موضوع شگفتی انگیز (عجباً) و در وقت فرمانبرداری (سمعاً و طاعة) و در وقت خطاب به کسی که از او راضی هستیم (افعل ذلک کرامهً و مسرّهً) و در وقت خطاب به کسی که به او غضب کرده ایم (لا افعل ذلک لا کیداً ولا همأً). اگر به وسیله آن تفصیل عاقبت ماقبل آن آورده شود مثل: (الناس یجاهدون للموت اما خلاصاً و اما هلاکاً).

وقتی مصدر مسند به اسم ذات مکرر شده باشد یا محصور گردیده و یابر آن مصدری عطف شده باشد مثل: (الغلام بکاء بکاء) و (ما انت الاسیرأ) و (المریض لا کلاً ولا شرباً). اگر مصدر برای خودش مؤکد باشد و آن عبارتست از مصدری که بعد از جمله‌ای واقع شده باشد که تحمل غیر آنرا نکند مثل: (له علی ألف عرفاً) و (له المیراث شرعاً).

وقتی مصدر برای دفع چیزی بیاید که در جمله قبل از آن آمده و احتمال مجاز داشته باشد مثل: (انتاخی حقاً).

85- گزینه‌ی «3» فقط در افعال قلوب جایز است که فاعل و مفعول دوزمیر متصل باشند برای یکی باید ضربت ایامی فی‌الشارع باشد گزینه‌های 1 و 2 و 4 از افعال قلوب است.

86- گزینه‌ی «3» در گزینه‌ی 1 بین اسم فعل و مفعول فاصله افتاده است که این غیر مقبول است. باید بصورت یافتی نزاع علیاً، باشد در گزینه‌ی 2 زیرا معمول اسم فعل قبل از آن آمده است و این درست نیست حذار زیداً درست است در گزینه‌ی 4 هیهات اسم فعل والعدو فاعل باید مرفوع باشد.

87- گزینه‌ی «3» القوم مفعول به برای شبه فعل (حاضاً) باید منصوب باشد. همچنین در اسم فاعل بدون (ال) برای عمل کردن در مفعول به، شرط است که به ماقبلش تکیه و اعتمادی داشته باشد تا آنرا تقویت کند و این تقویت به چند حالت است: اول اینکه بعد از نفی بیاید و لوتاولیل شود مثل: (ما شاكر السوق الامن راجت بضاعته) و (انما منغصه المصیبه عیشی). دوم اینکه بعد از استفهام لفظی یا مقدر بیاید مثل: (امنجزون انتم مواعیدکم) و (مهین زید عمرأ ام مکرمه). سوم اینکه خبر مبتدائی در حال باشد مثل: (الحق ناصر ذویه) یا در اصل مثل: (ان الحق ناصر ذویه). چهارم اینکه صله باشد مثل: (قابلت الذی ناشره تالیفه اضواء الهدی) یا صفت باشد مثل: (سمعت طالباً ملقیاً علی اقرانه اسئله مفیده) یا حال باشد

مثل: (خطب هذا الادیب حاضاً القوم علی الوثام) یا نعتی برای منعوت مقدر باشد مثل: (کم قائل لک سوءاً) یعنی (کم رجل) پنجم اینکه بعد از حرف ندا قرار گیرد مثل: (یا طالعاً جبلاً) برای اینکه آن اسم فاعل تکیه گاهش ندای موصوف محذوف است و تقدیر آن یا رجلاً طالعاً بوده است.

88- گزینه‌ی «2» صخر صفت مشبیه و معمول آن قلب و مرفوع است بخاطر فاعلیت

89- گزینه‌ی «3» اگر اسم فاعل بدون الف و لام و فعل بر زمان ماضی دلالت کند نمی‌تواند ماکناً شاکری النعم الالهیه عامل باشد در این صورت به ما بعد خود اضافه می‌شود.

90- گزینه‌ی «2» شرط عمل در اسم مفعول این است که وزن اصلی خود را از دست نداده باشد و اگر چنین عمل آن باطل می‌شود یعنی نمی‌گوییم مررت برجل جریح اخوه بلکه می‌گوییم جریح اخوها بنابر اینکه خبر مقدم است و اخوه مبتدای مؤخر.

91- گزینه‌ی «1» شرط متعجب منه اینست که معرفه باشد در گزینه «1» متعجب ضمیر و معرفه است در گزینه‌ی «2» نکره است در گزینه‌ی «3» بین صیغه تعجب و معمول آن فاصله افتاده است که مقبول نیست فقط جار و مجرور می‌تواند بین صیغه تعجب و معمول آن فاصله بیندازد در گزینه‌ی «4» (لقاء) فاعل برای فعل تام یکون می‌باشد.

شرط متعجب منه اینست که:

معرفه باشد مثل: (مالذ الثمر).

یا نکره مختص مثل: (ما اسعد رجلاً یخاف الله).

اما اگر نکره مبهم باشد درست نیست که متعجب منه باشد یعنی نمی‌گوییم (ما احسن رجلاً) برای عدم فائده‌اش.

اگر دلیلی بر متعجب منه وجود داشته باشد حذف آن چه منصوب باشد و چه مجرور و جایز است مثل: (لم یشک المریض اللم فما کان اصبر) یعنی اصبره. و (اسمع بهم و ابصر) یعنی اسمع و ابصر بهم. دو صیغه تعجب باید در صدر کلام باشند و معمول آنها بر آنها مقدم نمی‌شود. و همین گونه بین دو فعل تعجب و مفعول آنها فاصله ای نمی‌آید مگر ظرف و مجرور به حرف که متعلق به فعلند مثل: (ما احسن بالرجل ان یصدق) و (اقبح به ان یکذب).

جایز نیست بگوییم ما احسن بمعروف امرأ و ما احسن عندک جالساً زیرا مجرور و ظرف متعلق به فعل نیستند بلکه متعلق به مفعولند.

و گاهی در کلام فصیح عرب هم جواز فصل بین دو فعل تعجب و معمول آنها را با ندا می‌بینیم مثل گفتار حضرت علی علیه السلام که می‌فرماید: (اعزز علی ابا یقظان ان اراک صریعاً مجندلاً). اگر در گذشته تعجب را بخواهیم (کان) زائد را بین (ما) و (افعل) می‌افزائیم مثل: (ماکان احسن الریاض).

92- گزینه‌ی «1» اضمار فعل نصب دهنده در گزینه 1 به علت عطف واجب است در بقیه‌ها گزینه‌ها اضمار واجب نیست. تحذیر آگاه کردن مخاطب است از امر ناپسندی تا آواز آن دوری کند مثل: (ایاک والشر) و اغراء آگاه کردن مخاطب است بر امر پسندیده‌ای تا آنرا انجام دهد مثل: (الوفاء) تحذیر یا به لفظ (ایاک) و فروع آنست یا به غیر آن: و اگر به (ایاک) باشد نصب محذر منه به فعل پنهانی واجب است، چه به آن عطف شده باشد چه نشده باشد مثل: (ایاک و الکذب) یا (ایاک الکذب).

و اگر به غیر (ایاک) باشد ومحذر منه به آن عطف یا مکرر شده باشد پنهان شدن فعل نصب دهنده واجب است مثل: (نفسک و الاسد) و (الموت الموت) و اگر عطف و تکرار در آن نباشد می‌توان عمل آن را پنهان کرد مثل: (الاسد) و می‌توان آنرا ظاهر کرد مثل: (احذر الاسد).

تقدیر در مثالهای فوق چنین است: (ق نفسک واحذر الکذب او الاسد او الموت).

همچنین در محذر منه به (ایاک) جر به (من) جایز است (ایاک من الکذب).

اگر (ایاک) بر سر فعل درآید. پنهان کردن (من) جاره و اقتران فعل به (ان) واجب است مثل: (ایاک ان تکذب) یعنی (ایاک من ان تکذب).

احکام اغراء مانند احکام تحذیر است مگر اینکه به غیر ایاک می‌باشد. اسم مغری به مفرد است مثل: (الوفاء) یا معطوف بر آنست مثل: (اخاک و الاحسان الیه). یا مکرر مثل: (اخاک اخاک).

تبصره: اسم مغری به فعل پنهانی که تقدیر آن در جمیع حالات (الزم) است منصوب می‌شود و پنهان کردن آن با عطف و تکرار واجب و با غیر این دو حائر است همان‌گونه که در تحذیر بود.

اگر (محذر منه) مکرر یا معطوف بر آن باشد، رفع در آن بنابر تقدیر مبتدای محذوف جایز است مثل: (الاسد الاسد) ن یعنی (هذا الاسد). یا بنابر تقدیر خبر محذوف یعنی (فی طریقک الاسد).

93- گزینه‌ی «3» آنها اسم مخصوص است که کلمه بعد از مرفوع می‌شود در گزینه 1 ضمیر غایب مخصوص واقع است که صحیح نیست در گزینه‌ی 2 و 4 اسم مخصوص باید منصوب باشد یعنی بنی هاشم والایرانیین باشد.

شرط مخصوص این است که بعد از ضمیر متکلم قرار گیرد مثل: (انا افعل کذا أیّها الفتی) یعنی از بین جوانان من شخصاً این کار را می‌کنم. و گاهی بعد از ضمیر مخاطب قرار می‌گیرد: (سبحانک الله العظیم) اما بعد از ضمیر غائب و بعد از اسم ظاهر هرگز قرار نمی‌گیرد یعنی نمی‌گوییم: (بههم معشر العرب ختمت المکارم) به نصب معشر بنابر اختصاص، اما می‌توان آنرا بنابر بدل بودن مجرور ساخت.

و همچنین گفته نمی‌شود: (یزید العالم تقّدی الناس) به نصب العالم اما می‌توان آنرا بنابر تبعیت مجرور ساخت. اسم مخصوص بر سه نوع است:

اول معرفه به (ال) مثل: (نحن العرب نرعى الذمم).

دوم مضاف به معرفه به ال مثل: (انتم معاشر الفضل تجودون علی البائسین) یا به معرفه دیگری غیر از معرفه به ال مثل: (نحن بنی ضبّه اصحاب الجمل).

سوم آیّها و آیّتها مثل: (علی آیّها الشجاع یعوّل فی القتال).

و به طور نادر علم هم می‌آید مثل: (بنا تمیماً یستنسر البغاث).

تبصره: آیّها و آیّتها مبنی بر ضم و در محل نصب بنابر مفعول بودن به (أخصّ) هستند که این اخص وجوباً محذوف است و لازم است که پس از آنها اسمی محلی به ال بیاید و آنرا برای اتباع از آیّها و آیّتها مرفوع می‌کنیم.

جمله اختصاص از فعل محذوف و اسم مذکور تشکیل شده است و بنابر حال بودن در محل نصب است.

94- گزینه‌ی «2» رفع مشغول عنه در زمیلک کم اقرضته واجب است چون کم خبریه از الفاضلی است که در ماقبل خود عمل نمی‌کند. معلّمه می‌توان به عنوان مبتدا مرفوع گردد و به عنوان مفعول منصوب گردد و نصب آن جائز است.

95- گزینه‌ی «2» شکور صیغه مبالغه از اوزان مشترک میان مونث و مذکر است در گزینه‌ی 4 صبور هم مانند آنست در گزینه‌ی 2 نفس مونث مجازی است باید نفساً بغیّه باشد بغیّه صفت است و نفس موصوف.

96- گزینه‌ی «1» عمر فاعل برای شبه فعل قصیراً و منادی شبه مضاف است. منادی بر سه نوع است: مفرد و مضاف و شبه مضاف.

مقصود از منادی مفرد آنست که مضاف و شبه مضاف نباشد که مثنی و جمع هم جزو این دسته هستند. اما شبه مضاف عبارتست از هر اسمی که چیزی با تمام معنایش غیر از راه صله و اضافه متعلق به آن باشد و این تعلق گاهی به عمل در فاعل است مثل: (یا حسناً و جهه) یا در مفعول مثل: (یا مُحَرِّزاً مَجْداً) یا در مجرور مثل: (یا راغباً فی العلم) یا در عطف مثل: (یا ثلاثه و ثلاثین رجلاً).

منادای مفرد:

اگر نکره غیر مقصوده باشد یا نکره مقصوده موصوفه لفظاً منصوب می‌شود مثل: (یا رجلاً) و (یا مومنین) و (یا رجلاً عالماً).
و اگر علم یا نکره مقصوده غیر موصوف باشد بنای آنها بر رفعی است که قبل از ندا بودن داشته است مثل: (یا یوسف) و (یا رجل) و (یا رجلاً و رجال و یامومنان و یا مومنات).

نکره مقصوده به نکره مفرد یا به جمله یا به شبه جمله وصف می‌شود مثل: (یا رجلاً حکیماً) و (یا ملکاً یحب العلماء) و (یا تلميذاً فی المدرسه).

اگر آنچه مورد ندا قرار می‌گیرد چیزی باشد که قبل از ندا مبنی بوده است مثل: یا هذا ضمه بر حرف آخر آن مقدر است زیرا به حرکت بنا مشغول است.

اگر منادی مضاف یا شبه مضاف باشد لفظاً منصوب می‌شود مثل: (یا مصباح العلم) و (یا جمیلاً فعلاً).

97-گزینه‌ی «1» در منادای مضاف به یاء متکلم اثبات یاء متکلم به صورت ساکن جایز است ولی یا سَیِّدُ غلط است یا قاضی و یا مکرمی صحیح است. منادی مضاف به یاء متکلم:

اگر صحیح الاخر باشد در آن پنج وجه جایز است: اول حذف یاء متکلم است که به جای آن کسره ای در آخر کلمه می‌افزایند و این استعمال زیاد است مثل: (یا سَیِّد) و دوم اثبات یاء متکلم به صورت ساکن یا مفتوح مثل: (یا سَیِّدِی) و (یا سَیِّدِی). سوم قلب آن به (الف) بعد از آنکه کسره را تبدیل به فتحه نمودیم مثل: (یا سَیِّدا). چهارم حذف الف و باقی گذاشتن فتحه مثل: (یا سَیِّد). پنجم اثبات حرف یاء و افزودن الف پس از آن مثل: (یا عبدی).

اما اگر منادی معتل الاخر باشد تنها یک وجه در آن جایز است و آن اثبات یاء مفتوحه است مثل: (یا مولای) و (یا قاضی) تا دو ساکن با هم جمع نشوند. تبصره 1: این کار مقید به اضافه معنوی است، بنابر این اگر مضاف به یاء متکلم وصف یعنی اسم فاعل یا مفعول یا صفت مشبیه باشد، در آن جز اثبات (یاء) ساکن یا مفتوح جایز نیست مثل: (یا مکرمی) و (یا مکرمی).

98-گزینه‌ی «3» در گزینه 3 عبدالله بدل از (ابا) که منصوب است و تابع آن در اعراب و در گزینه‌ی 4 احمد عطف بیان ازفتی باید مرفوع باشد چون فتی منادای نکره مقصوده و مرفوع است و در گزینه‌ی 2 خالد باید مرفوع باشد و اخو بدل از زیر است و منادای مضاف است به تبعیت از آن باید منصوب باشد یا زید اخانا. اگر تابع منادی نعتی باشد برای او مضاف بدون (ال) باشد نصب آن واجب است مثل: (یا زیدُ رسولَ السلام) و اگر مضاف مقرون به (ال) باشد یا مقرون به (ال) و بدون

اضافه باشد ، رفع آن از نظر مراعات لفظ و نصب آن برای مراعات محل جایز است مثل: (یا علی الکریم او الکریم الاب) و (یا علی الفاضل او الفاضل).

اما اگر تابع منادی بدل از آن باشد ، حکم آن حکم منادائی است که بنفسه مستقل باشد مثل: (یا اسمعان بطرس) و (یا زید اخانا) و (یا ابابکر عبدالله) همانگونه که می گویند (یا بطرس و یا اخانا و یا عبدالله).

و معطوف بدون (ال) بنفسه تحت این حکم در می آید یعنی می گوئیم: (یا زید و بشر) و (یا عبدالله و خالد).

تبصره 1: وتاکید و عطف بیان و معطوف مقترن به (ال) مانند نعت هستند مثل: (یا عثمانیون اجمعون و اجمعین) و (یا فتی احمد) و (یا سیبویه الخلیل). مگر اینکه تابع مقصود به ندبه باشد و آن فقط تابع (ای) است و تابع اسم اشاره ای که برای وصل به ندای آن وضع شده باشد که در این حالت همانگونه که می دانید برای آنها رفع تعیین شده است.

تبصره 2: ضمه ای که در آخر تابع است به درستی علامت رفع آن نیست، برای اینکه متبوعش معرب نیست بلکه مبنی است و برای مشاکلت بین تابع و متبوع چنین شده است. و تابع در اینجا به فتحه مقدر منصوب است و حرکت شبیه به آن مانع ظهورش شده است.

تبصره 3: وقتی منادی به (ابن) وصف شده باشد و این (ابن) مضاف به علم باشد، بنابر اصل ضم در آن جایز است و بنابر اتباع فتح آن، و این برای تخفیف در آنست زیرا در استعمال زیاد وارد می شود مثل: (لاتخف یا یوسف بن داود). و وقتی (ابن) بین دو علم واقع نشود ضم منادی واجب است مثل: (یا یوسف ابن اخی).

تبصره 4: اگر منادی مضاف یا شبه مضاف باشد توابع آن همه منصوبند. چه مفرد باشد و چه غیر مفرد (یا عبدالله العاقل) و (یا عبدالله صاحب بطرس).

99-گزینه ی «1» یا جواد ابن اختی عجل صحیح است توضیحات کافی در گزینه ی قبلی آمده است.

100-گزینه ی «2» مستغاث سه وجه دارد که هیچ کدام در گزینه 2 بکار نرفته است. استغاثه عبارتست از ندای شخصی برای اعانت و کمک گیری مثل: (یا لزید لعمر و). تبصره: کمک کننده را مستغاث و کمک شده را مستغاث له می گویند و از حروف ندا تنها حرف (یا) برای استغاثه استعمال می شود حذف آن یا حذف مستغاث جایز نیست ما حذف مستغاث له جایز است.

مستغاث سه وجه دارد:

اول آنکه مجرور به لام مفتوح است مثل: (یا لزید للمظلوم).

دوم آنکه به الف ختم شده است مثل: (یا قوما للمظلوم).

سوم اینکه به حال خود باقی بماند و مانند منادی با آن عمل شود مثل: (یا قومُ للغریق). و مستغاث لفظاً مجرور و محلاً منصوب است.

تبصره 1: مستغاثی که لفظاً مجرور به لام مفتوح باشد مانند منادی محلاً منصوب است و از این جهت اگر منعوت شود جر نعت برای تبعیت لفظ و نصب آن برای تبعیت محل جایز است مثل: (یا لزیّد الشجاع للمنکوب). یا الشجاع تبصره 2: مستغاث جز به (لام) مجرور نمی‌شود و مرخم هم نمی‌گردد.

حکم مستغاث له اینست که به لام مکسور مجرور شود مثل: (یا لذوی المروءة للبوساء). مگر اینکه ضمیر باشد که در این حالت مفتوح می‌شود بجز در یاء متکلم مثل: (یا لزیّد لک) (لعمرو لی).

و اگر استغاثه بر مستغاث له باشد نه برای آن، جایز است که به (من) مجرور شود مثل: (یا للابطال من العتاة المفسدین).

101- گزینه‌ی «3» شرط اسم مندوب این است که معرفه معین باشد مثل (عَلَم) و (من) موصول به صله مشهور و مضاف به معرفه که واضح کننده باشد مثل وا عبدالله و وامن ذهب ضَحیّة الواجب و وامن غضب قبله المسلمین الاولی در گزینه 4 اصلاً از ادات دلالت کننده به ندبه نیامده است در گزینه‌ی 1 مندوب باید به حالت خود باقی بماند یعنی وا یوسف (مبنی بر ضم).

102- گزینه‌ی «1» ابتغاء: مفعول و منصوب و معروف: مضاف الیه و مجرور غرض: مضاف الیه و مجرور است.

103- گزینه‌ی «3» نصف مفعول فیه و منصوب است چون جانشین ظرف شده است بعلت دلالت بر جزئیت در گزینه‌ی 1 یوم فاعل و مرفوع است در گزینه 2 و 4 یوم مبتدا و مرفوع است. اگر اسم‌های مکان و زمان دارای معنی (فی) نباشد حکم آنها مانند حکم سایر اسماء متصرف است یعنی می‌توانند مبتدا و خبر شوند مثل: (یومُ الاحد یومٌ مبارکٌ) یا فاعل یا مفعول به شوند مثل: (عَذَّبَنی یومُ الحرّ).

تبصره 3: اگر ضمیری به جای ظرف بکار رفته باشد ذکر با ضمیر واجب است مثل: (یومُ الجمعة صمتُ فیه) زیرا اضمار چیزها را به اصولش برمی‌گرداند. و اگر حرف ذکر نشود مثل: (یومُ الجمعة صمته) ضمیر مفعول به است. و همه این‌ها فقط در ظرف‌های متصرف است.

شش چیز جانشین ظرف می‌شود و مانند آن منصوب می‌گردد.

مصدر مانند: (جئتك طلوع الشمس) و (خیم العسکر قرب المدینة).

وصف مانند: (نمت طویلاً).

عدد مانند: (سرتُ خمسةً ايام).

اسم اشاره مانند: (وقفت تلك الناحية).

آنچه دلالت بر کلیت آن بنماید مثل: (مَشَيْتُ كُلَّ النَّهَارِ).

آنچه دلالت بر جزئیت نماید مثل: (مَشَيْتُ نِصْفَ مِيلٍ).

104-گزینه‌ی «4» شبیهاً در این گزینه تمییز و منصوب است ولی در گزینه 1 فائضاً حال و صاحب آن مفعول فیه است شمالیهً حال مفرد و منصوب صاحب آن الريح و زاجراً حال مفرد و منصوب است. صاحب حال باید فاعل یا مفعول یا مجرور باشد مانند: (وقف العالم خاطباً فی القوم) و (شربت الماء صافياً) و (يلذ لي صوغُ الكلام فصيحاً).

تبصره 1: فرقی نیست بین اینکه صاحب حال فاعل یا مفعول لفظی و معنوی باشد یا فقط لفظی بنابراین (العالم) در مثال اول فاعل لفظی و معنوی است. و (الماء) در مثال دوم مفعول لفظی و معنوی است و (الكلام) در مثال سوم مفعول معنوی است نه لفظی. و همین گونه تفاوتی نیست میان اینکه فاعل معنوی باشد نه لفظی مثل: (الصديق) در (سرنی قدوم الصديق غانماً).

تبصره 2: فرقی نیست بین اینکه مفعول، مفعول به باشد مثل: (اجتنب الريح شمالیهً) یا مفعول مطلق مثل: (ضربت الضربَ شديداً) یا مفعول له مثل: (هربت للخوف مجرداً) یا مفعول فیه مثل: (صمت الشهرَ كاملاً) یا مفعول معه مثل: (سرت والنیلَ فائضاً).

تبصره 3: و فرقی نیست بین اینکه صاحب حال مجرور به حرف جر باشد مثل: (مررت بزید راکباً جواداً) یا به مضاف. اما حال از مضاف الیه آورده نمی‌شود مگر اینکه مضاف مصدر یا وصفی باشد که مانند فعل عمل می‌کند تا صاحب حال در معنی فاعل یا مفعول باشد مثل: (فرحت بدرس اخیک مجتهداً) و (هذامؤدب التلميذ مذنباً) و اگر این امر ممکن نباشد این کار ممنوع است مگر اینکه مضاف جزئی از مضاف الیه باشد مثل: (يعجبني وجهُ سيدي متبسماً) یا مانند جزئی از آن باشد مثل: (افادني وعظ الخطيب زاجراً).

105-گزینه «3» یا لهاليلهً که به اسماء مقادیر در نصب تمییز آنچه بر مماثلت و مغایرت دلالت می‌کند می‌پیوندد مثل (من لنا بمثلک بطلاً) و (مالنا غیرک سنداً) یا تعجب مثل یا لها ليلةً و یا آنچه از ممیز آن متفرع شده باشد مانند (لی خاتم ذهباً) اربعین حال غیر موول به مشتق به علت دلالت بر عدد می‌تواند حال استعمال شود طیناً حال جامد غیر موول به مشفق چون بفرع دلالت می‌کند می‌تواند حال واقع شود صبراً حال موول به صفت که اصل آن قتلته صابراً است. اگر اسم

جامدی بر هیئت و شکل دلالت کند جایز است که به صورت حال در جمله استعمال شود و فرقی نیست بین اینکه مؤول به مشتق شود مانند: (کر زید اسداً) یعنی (شجاعاً) یا غیر مؤول باشد مثل: (لبست خاتمی ذهباً).

جامد مؤول به مشتق در پنج مورد به صورت حال استعمال می شود:

اگر دلالت بر تشبیه کند مانند: (رَأَيْتُهُمْ فِي الْوَعْيِ أَسْدًا) یعنی (شجاعاً) اگر دلالت بر باب مفاعله کند مانند: (سرت معه جنباً الی جنب) یعنی (متساندین).

اگر دلالت بر تربیت کند مثل: (ادخلوا رجلاً رجلاً) یعنی (مترتبین).

اگر دلالت بر تفضیل کند مثل: (علمته النحو باباً باباً) یعنی (مفصلاً).

اگر دلالت بر تسعیر کند مانند: (بعته الجوخ ذراعاً بدینار) یعنی (مسعراً).

جامد غیر مؤول به مشتق در شش مورد به صورت حال استعمال می شود:

اگر حال موصوف باشد مثل: (فتمثل لها بشراً سوياً).

اگر دلالت بر عدد کند مثل: (جاء وقت الانس اربعة ايام).

اگر نوع صاحبش را بیان کند مثل: (اشتریت الساعة فضة).

اگر فرع آن باشد مثل: (تصوغون الحديد سيوفاً و تقطعون الاشجار اخشاباً).

اگر دلالت بر اصالت کند مانند: (تعبدون من نحت رخاماً) یعنی (الذی اصله من رخام).

اگر دلالت بر حالتی کند که در آن تفضیل باشد مانند: (زید فتی احسن منه غلاماً).

تبصره 1: مصدرهای منصوب در جمله های (جاء العدو ركضاً) و (طلع بغتة) و (قتلته صبراً) و (زید عنتره شجاعاً) را بهتر

است که حالهای مؤول به صفت حساب کنیم یعنی راکضاً و باغتاً و صابراً و شجاعاً.

تبصره 2: گاهی حال برخلاف حکمش به طور لازم می آید و این در حال جامد است که مؤول به مشتق نمی شود مثل:

(تنتحون الجبال بیوتاً) و (هذه ثوبک دیباجاً). یا اگر به واسطه عامل آن یا مضمون جمله ای که قبل از آنست موکد باشد

مثل: (ولی زید مدبراً) و (هذا اخوک عطوفاً). یا اگر عامل آن دلالت بر تجدد صاحبش کند مثل: (خلق الانسان ضعيفاً).

106-گزینهی «3» جامد و مؤول به مشتق در چند مورد به صورت حال استعمال می شود از جمله اگر دلالت بر مفاعله

کند مانند سرت معه جنباً الی جنب یعنی متساندین که تفصیل آن در گزینهی قبلی آمده است.

107- گزینه‌ی «3» اگر موصوف حال واقع شده باشد آنرا حال موطئه می‌گویند مانند فتمثل لها بشراً سوياً که بشراً حال موطئه است.

108- گزینه‌ی «4» طرز تشخیص واو حالیه این است که بتوانیم بجای آن (اذ) بگذاریم سرینا اذ نجم قداضاء.

109- گزینه‌ی «3» اگر صاحب حال نکره باشد حال قبل از صاحب می‌آید جاء مسرعاً طالبٌ ومانجح کسولاً أحدٌ وراجياً لأصبرٌ در گزینه‌ی 4 تاخیر حال واجب است زیرا موکد بعد از موکد می‌آید وَلَى الْعَدُوُّ مُدْبِرًا. حکم حال آنست که پس از صاحبش بیاید اما در سه مورد واجب است که قبل از آن بیاید:

اگر صاحب آن نکره محض باشد (1 مثل: (قدم مسرعاً رجلٌ) و (رأيت رابضاً اسداً).

اگر محصور باشد مثل: (ما سافر ماضياً الا ابوک).

اگر مضاف به ضمیری باشد که ملابس آن باشد یعنی به چیزی برگردد که متعلق به آن یا وابسته به متعلق آن باشد مثل: (جاء ياخذ بثأر كليبٍ اخوه) و (سار يدير الباخرة ربانها).

تأخیر حال در سه مورد واجب است:

اگر محصور باشد مثل: (ما نرسل الرسل الا مبشرين).

اگر جمله مرتبط به وسیله (واو) باشد مثل: (جاءني الغلام وهو يحمل البشري).

اگر صاحب حال مجرور به مضاف یا حرف جر باشد مثل: (عجبت من ذهاب الامير ماشياً) و (مررت بهند جالسةً).

تبصره 1: در اینجا مقصود اضافه معنوی (غیر لفظی) است، زیرا در این حالت است که تقدیم حال بر مضاف الیه صحیح است مثل: (هذا شارب ممزوجة الخمره). واصل (هذا شارب الخمره ممزوجة) و این نوع بسیار کم استعمال می‌شود.

تبصره 2: تاخیر حال نیز در پنج مورد واجب است: (اول اینکه فعل جامدی باشد که ذاتاً متصرف نباشد مثل (افعل) تعجب مثل: (ما احسن زيدا مبتسماً). دوم اینکه اسم تفضیل باشد مثل: (زيد افصح الناس خطيباً) سوم اینکه اسم فعل باشد مثل: (نزال مسرعاً). چهارم اینکه متضمن معنی فعل باشد اما بدون حروف آن مثل اسم اشاره مانند: (هذا زيد مقبلاً) یا ادات تشبیه یا تمنی یا ترجی یا تنبیه مثل: (كان زيدا هاجماً أسداً) الخ. پنجم اینکه موکد به حال باشد مثل: (ولى مدبراً) زیرا موکد بعد از موکد می‌آید.

تبصره 3: اما در غیر این موارد تقدیم و تاخیر هر دو جایز است یعنی می‌گوییم: (زرت الحى عامراً) و (زرت عامراً الحى).

110- گزینه‌ی «4» اگر حال بر توبیخ دلالت کند عاملش وجوباً حذف می‌شود. حذف عامل حال در سه صورت قیاساً واجب است:

وقتی حال به جای خبر آمده باشد مثل: (ضربی العبد مسیئاً)

حال موکد مضمون جمله باشد مثل: (زید ابوک عطوفاً).

آنچه برای توبیخ ذکر شده باشد (امتکماً وقد سیر بالنعش).

تبصره 1: و همچنین در حالی که زیادتی در مقدار یا نقص در آنرا بیان می‌کند قیاساً حذف می‌شود مثل: (تصدق بدینار

فصاعداً) و (اشتریدرهم فسافلاً) که تقدیر چنین است (فأذهب بالعدد صاعداً) و (انحط بالمشتري به سافلاً).

تبصره 2: و در غیر این مورد سماعاً حذف می‌شود مثل: (هنيئاً بك) یعنی (ثبت لك الخير هنيئاً).

111-گزینهی «3» واعظاً تمییز غیر منقول و منصوب است. تمییز مفسر ابهام نسبت

یا منقول از فاعل است مثل: (فاض الاناء ماءً) یعنی: (فاض ماء الاناء) یا منقول از مفعول است مثل: (حصدنا الارض

قمحاً) یعنی (حصدنا قمح الارض) یا منقول از مبتدأ است مثل: (زید ارجح منك عقلاً) یعنی (عقل زید ارجح من عقلك).

یا از چیزی منقول نیست مثل: (لله دره فارساً) و (كفى بالموت واعظاً).

تبصره: تمییزی غیر منقول است که نتوان آنرا فاعل یا مفعول به یا مبتدأ ترکیبی که در آن واقع است حساب آورد.

و منقول خلاف این است.

112-گزینهی «1» چون در گزینه‌های 2 و 3 و 4 تمییز غیر منقول است و می‌توانیم تمییز مجروره من بیاوریم گزینهی 1

فاض النهر ماءً که ماء تمییز منقول از فاعل است. اصل آن فاض ماء النهر است.

113-گزینهی «3» عیناً تمییز باید منصوب باشد در گزینه‌ی 2 عبدأ تمییز خبریه و منصوب است در گزینه‌های 3 و 4 تمییز کم مجرور

است.

مميز کم خبریه مجرور به اضافه به آنست وغالباً مفرد است مثل: (کم اجیر فی بیت ابی). و جایز است که جمع باشد مثل:

(کم کتب لی) و جایز است که به (من) مجرور شود مثل: (کم من مره شاهدته).

تبصره 1: اگر بین آن و ممیزش فاصله باشد نصب آن برای امتناع اضافه واجب است مثل: (کم لی عبداً).

تبصره 2: حذف ممیز آن اگر دلیلی بر وجودش باشد جایز است مثل: (کم خضت بحر الضلال) یعنی (کم خوضه خضت).

تبصره 3: وجوه اعراب آن بدون هیچ اختلافی مانند (کم) استفهامی است.

مميز (کاین) مفرد و مجرور به (من) است مثل: (کاین من رجل رأیت).

تبصره: و نصب آن هم به طورنادر جایز است، اما جایز نیست که از (کاین) جز به جمله یا شبه جمله خبر داده می‌شود یعنی گفته نمی‌شود (کاین من رجل اجبن من امرأة).

حکم ممیز (کذا) اینست که دائماً مفرد منصوب بنابر تمیز باشد مثل: (اشتریت کذا و کذا کتاباً).

عامل تمیز در مفرد اسم مبهم است مثل: (اشتریت ذراعین جوخاً) و در جمله فعل است مثل: (قررت بک عیناً).

تبصره 1: (جوخاً) منصوب به (ذراعین) و (عیناً) منصوب به (قررت) است.

تبصره 2: تقدیم تمیز بر عاملش مطلقاً جایز نیست یعنی گفته نمی‌شود (زیتاً رطل) و (شیباً اشتعل الراس).

114- گزینه‌ی «4» اگر افعال تفصیل مقرون به ال باشد اقتران به من ممتنع است پس الاعجب من ذلک غلط است در گزینه‌های 1 و 2 الطهارة والحمد فاعل برای شبه فعل افعال تفصیل هستند. اسم ظاهر افعال التفضیل به سه شرط مرفوع می‌گردد:

اول اینکه صفت برای اسم جنس باشد یا خبر اسم جنس.

دوم اینکه قبل از آن نفی یا نهی یا استفهام انکاری باشد.

سوم اینکه مرفوع آن بیگانه و ذاتاً مفضل به دو اعتبار مختلف باشد مثل: (ما رایت رجلاً أحسن فی عینه الکحل منه فی عین زید). تبصره: (احسن) افعال التفضیل و صفتی است که قبل از آن نفی آمده و اسم مرفوع آن (الکحل) است که بیگانه از موصوف است. و کحل بنابر دو اعتبار مختلف ذاتاً مفضل است. و معنی چنین است که سرمه در چشم زید بهتر از ذات اوست در چشم دیگری از مردان. و جایز است که به جای آن فعلی به معنای آن گذاشته شود یعنی بگوییم (ما رایت رجلاً یحسن فی عینه الکحل کحسنة فی عین زید). و همین گونه است آنچه در آن (افعال التفضیل) خبر قرار گرفته باشد مثل: (وهل فی الناس رجل احق به الحمد منه بمحسن لایمن) یا نهی بر آن مقدم شده باشد مثل: (لایکن غیرک احب الیه الخیر منه الیک).

115- گزینه‌ی «3» کنایه از ظرف است پس مفعول فیه است. (کم) بنابر مبتدا بودن در محل رفع است و این در صورتی است که بعد از آن فعل قرار نگرفته باشد مثل: (کم طیباً فی المدینة) یا بعد از آن فعل لازم می‌باشد مثل: (کم تلمیذاً قرت عیناه الیوم بنیلہ الشهادة) یا فعل متعدی که به ضمیر آن مشغول شده باشد مثل: (کم کتاباً طالعه). و بر حسب آنچه فعل پس از آن ایجاب می‌کند در محل نصب است. یعنی اگر کنایه از مصدر باشد مفعول مطلق است مثل: (کم التفاتة التفات) و اگر کنایه از ظرف باشد مفعول فیه است مثل: (کم یوماً صمت) و اگر معمول فعل متعدی بعد از آن باشد مفعول به است (کم مجلّة حررت) یا خبر فعل ناسخ باشد مثل: (کم کانت جواریک) و اگر قبل از آن حرف جر یا مضاف آمده باشد در محل جر است مثل: (یکم ابتعت الدار) و (غلام کم رجلاً علمت).

116-گزینه‌ی «3» عاد الغائبون الا دوائهم مستثنی منقطع و موجب است دواب که مستثنی است از جنس مستثنی منه

یعنی الغائبون نیست. استثنا بر سه قسم است:

متصل و این در صورتی است که مستثنی از جنس مستثنی منه باشد مثل: (جاء التلامذه الا اخاك).

منقطع و این در حالی است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد مثل: (حضر القوم الامواشيهم).

مفرغ و این درجائی است که مستثنی منه حذف شده باشد مثل: (ما جاء الا اخوك) و (لا يقع في السوء الا فاعله).

تبصره 1: استثنای متصل بیشتر مورد استعمال و استثنای منقطع نادر است.

تبصره 2: کلام قبل از (الا) در استثنای مفرغ ناقص است و تنها به مابعدش تمام می‌شود.

در سه موضع مستثنی به وسیله (الا) منصوب می‌گردد:

اگر استثناء متصل و موجب (یعنی قبل از آن نفی یا نهی یا استفهام انکاری نباشد) باشد مثل: (قام القوم الازيدا).

اگر استثناء منقطع موجب یا غیر موجب باشد مثل: (عاد الغائبون الا دوائهم) و (ما احترقت الدار الا الشباب).

اگر مستثنی بر مستثنی منه مقدم شده باشد چه متصل باشد و چه منقطع مثل: (مالي الا مذهب الحق مذهب) و (جاء الا

فرساً القوم).

117-گزینه‌ی «3» مستثنی مفرغ است در گزینه‌ی 1 و 3 مستثنی منه مفرد است باید بصورت مثنی یا جمع باشد.

118-گزینه‌ی «3» مای نفی نمی‌تواند فعل مضارع را مجزوم کند صحیح آن مایکون منی نحوک الا الموده.

119-گزینه‌ی «2» اضافه لفظی چون صفت به موصوف اضافه شده است. یعنی: علی مسروق بیده بوده است. اضافه

عبارتست از نسبت اسمی به اسم دیگر مثل: (غلام زید و سارق البیت) (که اولی را مضاف و دومی را مضاف الیه گویند) و آن

بر دو نوع است: معنوی و لفظی. حکم مضاف اینست که بدون (ال) و تنوین و نون تثنیه و نون جمع و آنچه به اینها

می‌پیوندد، باشد مثل: (جاء غلاما زید) و (رایت سارقی البیت) که معرب به اعراب شایسته خود می‌شود و در هر حال

مضاف الیه کسره می‌پذیرد.

اضافه معنوی عبارتست از نسبت اسمی که به اسم دیگر بنابر معنی حرف جر مثل: (غلام زید) یعنی غلام لزید.

اضافه لفظی آنست که صفت به موصوفش اضافه شود مثل: (سارق البیت).

تبصره 1: فرق میان آنها اینست که اضافه معنوی افاده معنی تعریف و تخصیص می‌کند. و اضافه لفظی افاده تعریف و

تخصیص نمی‌کند اما تنها برای تخفیف لفظ می‌آید.

تبصره 2: اضافه معنوی بر معنی حروف جر (من وفی و لام) است به خلاف لفظی.

تبصره 3: اضافه معنوی وقتی افاده معنی را تعریف می کند که نکره به معرفه اضافه شود مثل: (بیت الجار) و وقتی افاده معنی تخصیص می کند که به نکره اضافه شده باشد مثل: (بیت جار) که در این حالت فقط اخص از بیت است.

تبصره 4: اضافه معنوی را اضافه محض هم می گویند زیرا در آن نیت انفصال و جدائی نیست یعنی (بیت جار) در تقدیر (بیت جار) نیست. به خلاف اضافه لفظی که آنرا اضافه غیر محض می گویند زیرا در تقدیر منفصل است یعنی می گوئیم (هذا ضارب زيد الان) بنابر این تقدیر که (هذا ضارب زیداً) که معنی هر دو یکی است و برای تخفیف اضافه شده است.

120- گزینه ی «4» در گزینه ی 1 سكب مصدر ثلاثی غیر میمی که بجای مشتق آمده و تاویل آن ماء مكسوب است گزینه 2 ثقة هولاء رجال ثقه (موثوقون بهم) و گزینه 3 مراد از ما ابهام است یعنی الامر عظیم جدع قصیر أَنفَهُ در گزینه ی 4 صفت یا نعت وجود ندارد. الفتی عطف بیان است. نعت مؤول به مشتق بر شش قسم است:

اسمهای اشاره غیر مکانی مثل: (صادقت الفتی هذا) یعنی (مشار الیه).

موصولی که با (ال) شروع شده باشد مانند: (عرفت العالم الذی اخترع الحاکمی) یعنی (مخترع).

اسم عدد مثل: (معدودین بهذا العدد).

اسم منسوب الیه مانند: (شاهدت رجلاً لبنانياً) یعنی (منسوباً الی لبنان).

اسم جامد که دلالت بر معنی مشتق کند مثل: (الرجل الثعلب مکروه) یعنی (محتال).

(ذو) به معنی صاحب مثل: (هذا رجل ذو فضل) یعنی صاحب فضل.

تبصره 1: و سه موضوع دیگر به این شش قسم می پیوندند: اول مصدر ثلاثی غیر میمی که به جای مشتق آمده باشد. و در این حال باید مفرد و مذکر باشد مثل: (ماء سكب و رجال ثقة و شهود عدل) یعنی (مسکوب و موثوق بهم و عادلون). دوم (ما) که مراد از آن ابهام باشد مثل: (لأمر ما جدع قصیر انفه) یعنی عظیم. سوم (ای و کل) که دلالت بر کمال می کند مثل: (انت فتی ای فتی او کل الفتی) یعنی (کامل) در صفت.

121- گزینه ی «1» نعت سببی است ابو نعت سببی برای العالم.

122- گزینه ی «3» ان تکرّمه یکرّمک جمله و صفیه است.

123- گزینه ی «3» رایت کلا الکاتبین اعراب مثنی را جز در حالت مضاف به ضمیر نمی پذیرند اما اگر به اسم ظاهر اضافه شوند به حرکات مقدری بر الف معرب می شوند و از خصائص آنها این است که خبر آنها به ضمیر مفرد به اعتبار لفظ بر

می‌گردد و به ضمیر مثنی به اعتبار معنی مثل: کلا الرجلین عالم و عالمان، و اولی صحیح تر و فصیح تر است گزینه‌ی 1 باید اجبت علی کلتا المسألتین باشد و گزینه‌ی 2 باید رایت کلتا المعلمتین باشد در گزینه‌ی 4 المعلمان چون مضاف الیه است باید در حالت جر قرار گیرد یعنی المعلمین صحیح است.

124- گزینه‌ی «3» گزینه 2 باید قالت هی نفسها و گزینه‌ی 1 باید قولوا انتم انفسکم و گزینه‌ی 4 جاء هو نفسه چون اگر ضمیر مرفوع متصل به (نفس و عین) موکد شود، تاکید آن قبل از ضمیر منفصل واجب است یعنی گفته نمی‌شود (جاء نفسه) بلکه گفته می‌شود (جاء هو نفسه) و اگر به غیر از نفس و عین موکد شده باشد این کار لازم نیست مثل: (قوموا کلکم) یا اگر ضمیر منصوب یا مجرور باشد مثل: (رایته عینه) و (مررت به نفسه)

125- گزینه‌ی «1» (ک) حرف تشبیه که در این جا به عنوان اسم بکار رفته است به معنی (مثل) است در محل رفع اسم مؤخر فعل ناقص (کان).

126- گزینه‌ی «2» در گزینه‌ی 1 بنو مذکر است فعلش باید مذکر بیاید اجتهد بنوعمتی در گزینه‌ی 3 حمزه مذکر است فعلش باید مذکر باشد در گزینه‌ی 4 الحمامة فاعل ومونث است فعلش باید مونث باشد تنوح الحمامة علی الشجرة در گزینه‌ی 2 هر گاه فاعل مونث مجازی یا غیر متصل به فعلش باشد یا فعل جامد باشد حذف یا اثبات تاء تانیث هر دو جایز است مثل (طلع وطلعت الشمس) و سافر و مسافرت الیوم هند یا الشمس الیوم لیس یا لیست فی السماء.

127- گزینه‌ی «4» گاهی مفعول له مقرون به (ال) است و این نادر است در گزینه‌های دیگر مصدر شرایط لازم برای مفعول له بودن را ندارد شرط مصدری که نصب آن به خاطر مفعول له جایز باشد چنین است که نکره و از افعال قلوب باشد و علت را بفهماند و با عاملش در وقت و فاعل شریک و در لفظ با آن مخالف باشد مثل (خطبت فی القوم تنشیطاً لهم) اگر یکی از این احکام نباشد به وسیله لام مجرور می‌شود یعنی می‌گوییم جئتک للاستفاده زیرا مصدری است که نکره نیست و نهضت للحراثة زیرا از افعال قلوب نیست و اتیتک لحاجه زیرا مجرور مصدر نیست و سافرت الی المدینه للعلم علم از افعال قلوب نیست.

128- گزینه‌ی «4» در گزینه‌ی 1 و 3 اگر به وسیله (یل) و (لکن) برخبر (ما) کلمه‌ای عطف شده باشد رفع معطوف واجب است مثل ما العاجز فائزاً بل فاشل و مالحر ممقوتاً لکن مکرم و اگر به حرف عطف دیگری عطف شده باشد معطوف منصوب می‌گردد مثل ما اللئیم محبوباً و لا معذراً در گزینه 2 چون ما بوسیله الا نقص شده است پس عملش باطل است باید ما الصائم الا مثاب درست است.

- 129- گزینه‌ی «1» حین ظرف زمان که جایز است به جمله اضافه شود.
- 130- گزینه‌ی «1» ثلاث مفعول مطلق نیابی در گزینه 2 ثلاثه مفعول به در گزینه‌ی 3 مفعول فیه و در گزینه‌ی 4 ثلاثاً مفعول به و منصوب است.
- 131- گزینه‌ی «2» لام جحد.
- 132- گزینه‌ی «1» ابن عطف بیان برای راند است.
- 133- گزینه‌ی «3» بیعت = بیعت السیارة حرف عله مکسور حرکتش به ماقبل منتقل می‌گردد بخاطر مناسبت با حرف قبلی (فاء الفعل) مکسور می‌گردد.
- 134- گزینه‌ی «2» الذی در گزینه 1 مبنی بر ساکن است در گزینه 3 صدیق بر وزن فعلیل صفت مشبیه و مفعول برای شبه فعل معاتب در گزینه‌ی 4 معاتباً اسم فاعل و خبر فعل ناقص می‌باشد.
- 135- گزینه‌ی «3» در گزینه‌ی 1 خبر اسیاف (بها فلول) است که جمله اسمیه است در گزینه 2 بها: شبه جمله خبر مقدم برای فلول است در گزینه‌ی 4 کل نکره مخصه است و معرفه نیست.
- 136- گزینه‌ی «4» در گزینه‌ی 1 اعلم از افعال قلوب نیست در گزینه‌ی 2 الف برای ضرورت شعری است نایب فاعل ضمیر مستتر هو است در گزینه 3 فعل و مرفوع بضمه مقدره است.
- 137- گزینه‌ی «1» در گزینه‌ی 2 ظمان نکره است و ولی تنوین نمی‌گیرد چون غیر منصرف است و خبر برای کان محذوف است در گزینه‌ی 3 ندا مفعول به شبه فعل آمده است در گزینه‌ی 4 مناناً اسم مقصور نیست صحیح الآخر است و مفعول دوم برای فعل علمتک است.
- 138- گزینه‌ی «3» در گزینه‌ی 1 الخالق مضاف الیه و مجرور در گزینه‌ی 2 مرء صحیح الآخر است و مفعول به برای شبه فعل (عون) در گزینه‌ی 4 یجد فعل مجزوم به لم است.
- 139- گزینه‌ی «2» در گزینه‌ی 1 شمس نایب فاعل برای فعل واجب الحذفی است که تقدیر آن کورت است در گزینه 3 علمت مبنی بر فتح است و فاعل آن نفس است در گزینه‌ی 4 کورت از باب تفعیل.
- 140- گزینه‌ی «4» در گزینه‌ی 1 انبأت مهموز اللام است و در گزینه‌ی 2 حل فاعل برای ممکن است در گزینه‌ی 3 المسألة مفعول به دوم است.
- 141- گزینه‌ی «3» در گزینه‌ی 1 فعل مضارع و منصوب بان تقدیراً در گزینه 2 اری فعل مضارع متکلم وحده و فاعله آن ضمیر مستتر انا در گزینه‌ی 4 فعل و مرفوع لفظاً.

142- گزینه‌ی «3» گزینه‌ی 1 یب‌دی ثلاثی مزید از باب افعال گزینه‌ی 2 کائناً خبر ما نافیه گزینه‌ی 4 تلفی مخاطب و فعل معتل ناقص است از ریشه ی لفی.

143- گزینه‌ی «1» مرء غیر منصرف نیست در گزینه 2 و الی الشر در گزینه‌ی 3 متعلق به دعاء است و در گزینه‌ی 4 دعاء خبر برای إنَّ است.

144- گزینه‌ی «3» فاعل احرى ذی نمی‌باشد در گزینه‌ی 1 و در گزینه‌ی 2 ان یری مصدر موول و فاعل احرى نیست در گزینه‌ی 4؟ صبور مفعول دوم فعل یری است.

145- گزینه‌ی «4» در گزینه‌ی 1 اتی فعل معتل ناقص است در گزینه‌ی 2 قدر مضاف الیه و مجرور گزینه‌ی 3 رسائل: فاعل فعل اتت.

146- گزینه‌ی «2» در گزینه‌ی 1 سواقی اسم غیر منصرف بر وزن مفاعل در گزینه‌ی 3 بحر بعد از کم خبریه باید مجرور باشد و گزینه‌ی 4 تحقروها فعل متعدی است.

147- گزینه‌ی «2» در گزینه‌ی 1 (تاء) ضمیر بارز و اسم فعل ناقص (لست) است. گزینه‌ی 3 اذا از اسمهای دائم الاضافه به جمله فعلیه و گزینه‌ی 4 مقام منقوص نیست.

148- گزینه‌ی «1»

149- گزینه‌ی «1» در گزینه‌ی 2 فیض مصدر ثلاثی مجرد و در گزینه‌ی 3 هن فاعل برای شبه فعل فیض (فی المعنی) و در گزینه‌ی 4 احرقت فعل متحدی است.

150- گزینه‌ی «4» ضیفت متعدی و نیاز به مفعول دارد ضیفت نیاز به فاعل دارد و زمیلات فاعل برای عامل دوم و عامل اول احتیاج به مفعول ندارد.

151- گزینه‌ی «4» «يُغَيِّرُنَا أَنَا قَلِيلٌ عَدِيدُنَا = فَعَلْتُ لَهَا إِنَّ الْكَرَامَ قَلِيلٌ

وَإِنْ هُوَ لَمْ يَحْمِلْ عَلَى النَّفْسِ ضَيْمَهَا = فَلَيْسَ إِلَى حَسَنِ الثَّنَاءِ سَبِيلٌ

يُقَرِّبُ حُبُّ الْمَوْتِ أَجَالَنَا = وَتَكَرَّهُهُ أَجَالُهُمْ فَتَطُولُ

مَعْوَدَةُ أَنْ لَا تُسَلَّ نِصَالُهَا = فَتَغْمَدُ حَتَّى يُسْتَبَاحَ قَبِيلُ

152- گزینه‌ی «1» بیت از قصیده فخریه سموأل است.

153- گزینه‌ی «1» بیت از قصیده فخریه سموأل است.

154- گزینه‌ی «1» بیت از قصیده فخریه سموأل است.

سلی ان جَهِلَتِ النَّاسَ عَنَّا وَعَنْهُمْ فَلَيْسَ سِوَاءَ عَالَمٍ وَ جَهْلٍ

155-گزینہی «2» بیت از قصیدہ بانث سعاد کعب بن زہیر است.

بانث سعاد فقلبی الیوم مَبُولٌ مُتَمِّمٌ اِثْرَهَا لَمْ یُفِدْ مَكْبُولٌ

156-گزینہی «4» بیت از قصیدہ بانث سعاد کعب بن زہیر است.

اَکْرَمَ بِهَا خَلَّةٌ لَوْ اَنَّهَا صَدَقَتْ مَوْعُودَهَا اَوَّلُو اَنَّ النِّصْحَ مَقْبُولٌ

157-گزینہی «4» شُمّ ج اشم - ابطال جمع بطل - عرانبین جمع عرنین - سرابیل جمع سربال.

158-گزینہی «1» بیت از فرزدق است در مدح امام زین العابدین:

یُنَمِّیْ اِلٰی ذُرْوَةِ الدِّیْنِ الَّتِی قَصُرَتْ عَنْهَا الْاُكْفُ وَ عَنْ ادْرَاكِهَا الْقَدَمُ

159-گزینہی «2» بیت از فرزدق

وَ لَیْسَ قَوْلُكَ (مَنْ هَذَا)؟ بِضَائِرِهِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ اَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ

160-گزینہی «1» غیاهب مفردش الغیہب تاریکی - الاملاق فقر و انقشع الظلام تاریکی پراکنده شد بیت از قصیدہ مدحیہ

فرزدق.

161-گزینہی «4» شعر از ابوطیب متنبی - شبم: سرد - سقم: بیماری.

162-گزینہی «1» بیت از متنبی در فخر و عتاب است.

163-گزینہی «4» بیت از بشار بن برد

اِذَا كُنْتَ فِي كُلِّ الْاُمُورِ مُعَاتِباً صَدِيقَكَ لَمْ تَلُقْ الَّذِی لَا تَعَاتِبُهُ

معاتباً: خبر فعل ناقص كنت وصدیق: مفعول به برای شبه فعل معاتباً.

164-گزینہی «2» بیت از بشار بن برد

رَوِيْدٌ تَصَاهَلُ بِالْعِرَاقِ جِيَادُنَا كَأَنَّكَ بِالضَّحَاكِ قَدْ قَامَ نَادِبُهُ

رَوِيْدٌ: اسم فعل به معنای امر - تصاهل فعل امر از تتصاهل

نادب: فاعل ومرفوع

165-گزینہی «2» غیر مجد: بدون فائده - بیت از ابوالعلا معری

166-گزینہی «1» تَعَبٌ خبر (مقدم) کل: مؤکد - الحیاء: مبتدا (مؤخر)

تعب کلها الحیاء فما اء جب الا من راغب فی ازدیاد

بیت از ابوالعلا معری

167-گزینہی «1» الصبابة: بقیہ چیزی - بیت از بحتری کہ قصیدہ سینہ در وصف ایوان کسری است.

168-گزینہی «2»مدامہ (معنی صوفی) معرفت الہی وغیبت از کائنات.

169-گزینہی «3»بیت از ابوطیب متنبی در مدح سیف الدولہ: يَكْلَفُ سَيْفُ الدَّوْلَةِ الْجَيْشَ هَمَّةً وَقَدْ عَجَزَتْ عَنْهُ الْجِيُوشُ الْخَضَارِمُ.

170-گزینہی «1»نای دور است نقش و اعراب آن خبر برای مبتدای محذوف مُنْفَرِدٌ: عطف بہ نای و مرفوع بہ تبعیت از آن غری: فعل مجهول از باب تفعیل بیت از لامیہ العجم طغرای.

نای مِنَ الْأَهْلِ صِفَرُ الْكَفِّ مُنْفَرِدٌ كَالسَّيْفِ غَرَى مَتْنَاهُ مِنَ الْخَلَلِ

171-گزینہی «3»فلا صديقٍ إليه مُشْتَكِي حُزْنِي و لا أنيسٌ إليه مُنْتَهَى جَذَلِي

172-گزینہی «1» بیت از لامیہ العجم طغرای است.

أَغْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَرْقُبُهَا مَا أَضَيَّقَ الْعَيْشَ لَوْلَا فُسْحَةُ الْأَمَلِ

173-گزینہی «3»بیت از لامیہ العجم طغرای است.

174-گزینہی «1»اقيموا: کنایہ از آمادہ شدن برای سفر - بیت از لامیہ العرب شنفری است.

175-گزینہی «4» ابيض و حمراء غير منصرف و تنوين نمی گیرند بیت از لامیہ العرب شنفری است.

176-گزینہی «1»العل: استعارہ از مرد کوچک

177-گزینہی «3» بیت از معلقہ امرؤ القیس است.

178-گزینہی «2»بیت از معلقہ امرؤ القیس است.

أَلَا رَبَّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُمْ صَالِحٌ وَلَا سَيِّمًا يَوْمَ بَدَارِهِ جُلْجُلٍ

179-گزینہی «3»بیت از معلقہ زہیر بن ابی سلمی است.

ہر کس از صلح سرباز زند جنگ اورا خوار و ذلیل می گرداند

180- گزینہی «1»

181- گزینہی «3»

182-گزینہی «1»بیت از معلقہ زہیر بن ابی سلمی است.

وَمَنْ يَكُ ذَا فَضْلٍ فَيَنْحَلْ بِفَضْلِهِ عَلَى قَوْمِهِ يُسْتَعْنَ عَنْهُ وَيُذَمِّمَ

183-گزینه‌ی «4» اشأم: شوم تر – تُنتِجُ: به دنیا می‌آورد – ترضع = شیر می‌دهد – تطفم = از شیر می‌گیرد و بیت از

معلقه زهیر بن ابی سلمی

184-گزینه‌ی «3» شهب ج شهاب – مضلل = گمراه.

185-گزینه‌ی «2» سام خسفاً = ستم کرد – الذلّ = خواری

186-گزینه‌ی «2» الرضيع: کودک شیر خوار – فطاماً: از شیر گرفتن

خَرَّ ساجداً: به خاک افتاد – این بیت از معلقه عمرو بن کلثوم است.

187-گزینه‌ی «3» النزيف: خونریزی

188-گزینه‌ی «2» تجميع السيارة: مونتاژ کردن.

189-گزینه‌ی «2» الاسطول: ناوگان.

190-گزینه‌ی «3» موشك: الصاروخ.

191-گزینه‌ی «1» هُغْغَع یا هِغْغَع (نوعی از گیاه که شتر می‌خورد) تنافر حروف دارد. تنافر حروف: تنافر حروف آن

است که در کلمه حالتی بر اثر ترکیب حروف پیدا شود که بواسطه آن کلمه به سنگینی و دشواری تلفظ گردد، گاهی

تنافر آن شدید است مانند کلمه: الظَّشِّ ومثل الهعقع در قول اعرابی که از وی سوال کردند ناچه ات را چه کردی؟ گفت

تَرَكَتْهَا تَرَعَى الهُغْغَع و در فارسی مانند: پنهانست در این بیت مولوی:

دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان پنهانست در لبهای وی

که التقاء چهار حرف ساکن در این کلمه سنگینی ایجاد کرده و موجب تنافر شدید شده است و گاهی تنافر آن بالنسبه

خفیف است مانند: نقنقه و مثل کلمه مُسْتَشْزَرَات در قول امرؤ القیس آنجا که عنیزه معشوقه خود را وصف می‌کند:

غَدَائِرُهُ مُسْتَشْزَرَاتٌ إِلَى الْعُلَى تَضِلُّ الْعِقَاصُ فِي مُتْنَى وَ مُرْسَلٍ.

192-گزینه‌ی «2» در کلمه مُسْرَج غرابت استعمال است که دلالت بر معنی مقصود واضح نیست. غرابت استعمال: غرابت

استعمال آن است که کلمه دلالتش بر معنی مقصود واضح نبوده و استعمال آن نا مانوس باشد و این بر دو قسم است: اول

آنکه بواسطه اشتراک لفظ میان دو معنی یا بیشتر و نبودن قرینه دال بر مراد شنونده در فهمیدن معنای مقصود متحیر

گردد مانند: کلمه مُسْرَج در قول عجاج بن روبه:

و مُقْلَةٌ وَ حَاجِبًا مُزَجَّجًا وَ فَاحِمًا وَمُرْسَنًا مُسْرَجًا

که معلوم نیست شاعر از این کلمه چه اراده کرده است بعضی گفته‌اند از سراج مأخوذ است یعنی بینی آن زن مانند سراج است در تالو و درخشندگی و برخی گفته‌اند از سریج که نام یک نفر شمشیر ساز است که شمشیرهایش در تیزی و باریکی و همواری مشهور بوده گرفته شده است یعنی بینی او مانند شمشیر سریجی است در باریکی و همواری. بنابر این مسرج محکوم بغرابت و خارج از فصاحت است زیرا بواسطه فقدان قرینه دال بر مراد، سامع نمی‌فهمد مقصود متکلم کدام یک از این دو معنی است.

قسم دوم آنکه درک مفهوم کلمه محتاج باشد بتفحص و مراجعه بکتاب لغت مانند تکا کاتم و افرنقوا در قول ابوعلقمه که وقتی در کوچه بصره او را حالت إغماء رخ داد و بر زمین افتاد مردم با طرف او گرد آمدند پس از آنکه بهوش آمد بایشان چنین گفت:

ما لکم تکا کاتم علیّ کما تکا کتون علیّ ذی جنه افرنقوا عتی ایشان با اینکه عرب و اهل زبان بودند از استماع این سخن بر آشفتند و نفهمیدند چه می‌گوید یکی از آن میان گفت: دعوه فان شیطانہ یتکلم بالهندیة.

193-گزینه‌ی «3» کلمه مُشْمَخِرًا (بلند عالی) تنافر حروف دارد. گزینه‌ی 2 در اثنین مخالفت قیاس است بخاطر قطع همزه اثنین در حالی که قیاس وصل بودن آن است در گزینه‌ی 4 حلال فک ادغام شده است که مخالف بر قیاس صرفی است. مخالفت قیاس: مخالفت قیاس آن است که کلمه بر خلاف قواعد لغوی و صرفی آورده شود مانند: اجلل در این بیت.

الحمد لله العلی الا جلل الواحد الفرد القدیم الاول

که بمقتضای قانون صرفی باید لام در لام ادغام شود و فک ادغام خلاف قاعده است و مانند رَیْت بجای رَأَیْت در قول شاعر:

صاح هل رَیْت او سمعت براع ردفی الضرع ما قری فی الحلاب

که حذف همزه بر خلاف قیاس است.

تبصره: پاره ای از کلمات دیده می‌شود که بنای آنها برخلاف قیاس است با این حال در شمار کلمات فصیح به شمار رفته و حتی در قرآن مجید وارد شده است مانند: مشرق و مغرب بکسر عین که مطابق قانون صرفی باید مفتوح العین باشد و استحوذ و عور که قاعده باید واو قلب بالف گردد و گفته شود:

استحاذ و عار قطط که فک ادغامش خلاف قیاس است و نظایر اینها چون این قبیل کلمات شائع الاستعمال و از جمله شواذ لغوی است یعنی واضح لغت این کلمات را از قانون مستثنی نموده و بر همین بناء و هیئت مقرر داشته است لذا

خروج از قاعده جاریه آنها را از فصاحت خارج نمی‌سازد و در حق واقع می‌توان گفت که این گونه الفاظ مخالف با قیاس نیست بلکه تحت قانون وضع قرار گرفته است.

194-گزینه‌ی «1» در کلمه جرّشی (نفس) کراهت در سمع وجود دارد کراهت در سمع: و آن چنان است که کلمه بر اثر وحشی بودن در گوش خوش آیند نباشد بطوریکه طبع از شنیدن آن متنفر گردد مانند جرّشی در قول متنبی در مدح سیف الدوله علی بن حمدان:

مبارک الاسم اغرّ اللقب کریم الجرّشی شریف النسب

و چون نقاخ در این بیت:

و احمق ممن یکرع الماء قال لی دع الخمر و اشرب من نقاخ مبرد

195-گزینه‌ی «2» کلمات قبر، حرب، قفر، قرب در مفرد بودن هیچ تنافری ندارد ولی چون مجتمع آمده اند باعث تنافر شده است. تنافر کلمات: و آن چنان است که اجتماع چند کلمه کلام را بر زبان سنگین و دشوار گرداند اگر چه هر یک از آنها بالا نفرد فصیح باشد گاهی تنافر در غایت شدت است چون:

و قبر حرب بمکان قفر و لیس قرب قبر حرب قبر

معلوم است که هر یک از کلمات قبر، حرب، قفر، قرب منفرداً فصیح و ادای آن بر زبان آسان است. ولی در اجتماع سنگینی و سختی در تلفظ گردیده است چنانکه درباره این بیت گفته‌اند خیلی مشکل است که کسی بتواند آنرا سه مرتبه پی در پی، بدون غلط بخواند و گاهی تنافر آن چندان شدید نیست مانند قول ابوتمام

کریم متی امدحه امدحه و الوری معی واذا مالمته لمته وحدی

شاهد در تکریر امدحه است که در کلام تنافر ایجاد کرده علتش اینست که امدحه خود بواسطه اشتغال بر دو حرف حاء و هاء که مجاور یکدیگر واقع شده دارای سنگینی می‌باشد و چون امدحه ثانی باول منضم شده سنگینی از حد اعتدال گذشته و موجب تنافر و مخل بفصاحت گردیده است.

196-گزینه‌ی «1» در بیت تعقید لفظی است چون کلمات مقدّم و مؤخر شده اند فهم معنی واضح نیست. تعقید لفظی: و آن چنان است که بر اثر پیدا شدن اختلال در نظم الفاظ بر وفق ترتیب معانی دلالت کلام بر معنای مراد واضح نباشد بطوریکه درک معنی دشوار گردد و این اختلال غالباً از تقدیم و تاخیر کلمات یا حذف چیزی از کلام یا فاصله شدن کلمات اجنبی بین کلماتی باید مجاور و متصل بهم باشد ناشی می‌گردد مانند قول فرزدق در مدح ابراهیم خال هشام بن عبدالملک.

و ما مثله فی الناس الا مملکا ابو امه حی ابوه یقاربه

ترتیب کلمات این بیت در اصل چنین است:

و ما مثله فی الناس حی یقاربه (ای یکافئه فی المجد و الفضائل) الا مملک (ای من اعطی الملک و المال) ابوامه (ای ام ذلک المملک) ابوه (ای ابو ابراهیم خال هشام).

تعقید این بیت از چند جهت است یکی فاصله شدن کلمه حی که اجنبی است بین مبتدا و خبر یعنی بین (ابو امه ابوه) و دیگر واقع شدن (ابوه) که نیز اجنبی است بین موصوف و صفت که (حی یقاربه) باشد.

دیگر تقدیم مستثنی یعنی مملکا بر مستثنی منه یعنی حی و تقدیم مستثنی منه اگر چه در کار بردها شایع است لکن در این مقام چنانکه مشاهده می شود موجب فزونی تعقید گشته و بر صعوبت فهم معنی افزوده است.

197-گزینہی «4» در این بیت تعقید معنوی است بخاطر وجود کنایات غریب در بیت مذکور است.

تعقید معنوی: و آن چنان است که بر اثر رخ دادن خللی در ترتیب معانی دلالت کلام بر معنای مراد واضح و روشن نباشد به طوری که سامع مقصود متکلم را درک نکند مگر بعد از مشقت و تأمل بسیار و آن خلل ناشی می شود از ایراد لوازم بعیده و کنایات دور از ذهنی که محتاج باشد بوسائط بسیار، توضیحاً گوییم خفای معنی در این مقام بواسطه این است که متکلم سخنی ایراد میکند که معنای لغوی آن از لوازم بعیده معنای مقصود است و قرینه بارزی هم که بر مقصودش دلالت کند در کلام نیست و از طرف دیگر انتقال ذهن از معنای لغوی بمعنای دوم که متکلم اراده کرده است محتاج است بوسائط عدیده از این جهت درک معنای مراد برای سامع دشوار می گردد مانند قول عباس بن احتف.

ساطلب بعد الدار عنکم لتقربوا و تسکب عینای الدموع لتجمدا.

شاعر جمود عین را کنایه آورده از فرح و شادی در حالتی که دلالتش بر این معنی ظاهر نیست و دور از فهم عرف است زیرا گذشته از اینکه کنایه مزبور محتاج به وسائط چندی است یعنی ذهن باید از خشکی چشم که مفهوم صریح و لغوی کلام است منتقل شود به نبودن اشک و از نبودن اشک به گریه نکردن و از گریه نکردن به نبودن حزن و از نبودن حزن به مسرت و شادی آنچه از این کنایه بذهن متبادر می گردد امساک چشم از ریختن اشک است، در حال اراده گریه نه فرح و خوشحالی چه آنکه در عرف عرب معهود نیست که از خشکی چشم سرور و شادمانی اراده کنند بلکه جمود عین را معمولاً کنایه آورند از امساک و خودداری چشم از ریختن اشک در موقعی که شخص از واقعه ای محزون و متالم شود و بخواهد گریه کند ولی چشم از دادن اشک بخل ورزیده اشک در دیدگانش بوجود نیاید چنانکه در قول خنساء:

اعینی جودا ولا تجمدا الا تبکیان لصخر الندی ای لاتبخلا بالد موع و لا تأبیاها

و لذا صحیح نیست که در مقام دعای خیر درباره کسی بجای اینکه گفته شود:

لا بکی الله عینک. گفته شود: لازالت عینک جامده. بالاخره کنایه ای که شاعر آورده نارسا و دارای تعقید معنوی است چه آنکه مقصود وی از این سخن بزودی فهمیده نمی شود.

198-گزینه ی «2» در بیت تتابع اضافات است. تتابع اضافات: یعنی واقع شدن چند اضافه پی در پی مانند قول ابن بابک:

حمامة جرجا حومة الجندل اسجعی فانت بمرأی من سعاد ومسمع

که بواسطه اضافه حمامة به جرجا و جرجا به حومه و حومه به جندل کلام از فصاحت خارج شده.

و در فارسی مانند:

کیخسرو سیاوش کاوس کیقباد گویند کز فرنگس و افراسیاب زاد

تبصره: کثرت تکرار و تتابع اضافات در صورتی از عیوب شمرده می شود ایجاد سنگینی کند بطوریکه طبع از آنها متنفر گردد و گرنه مخل بفصاحت نبوده بلکه احیاناً از محسنات بشمار می آید تشخیص مورد حسن و قبح هر یک بعهد ذوق سلیم است مخصوصاً در قرآن مجید هر دو با حسن الوجه وارد شده است چون:

مثل دأب قوم نوح و ذکر رحمۃ ربک عبده زکریا ونفس و ما سواها فآلهما فجورها وتقویها.

199-گزینه ی «1» غرض از خبر در این بیت مدح است. مقصود از خبر: هر گاه متکلم در صدد اخبار و اعلام باشد مقصودش از خبری که می دهد یا افاده حکم است یعنی می خواهد مخاطب را از مضمون خبر مطلع سازد. مثل اینکه مخاطب از شجاعت علی آگاه نیست متکلم برای آگاهی و استحضار او گوید علی شجاع یا افاده لازم حکم است یعنی می خواهد علم و اطلاع خود را نسبت بمضمون خبر بمخاطب اعلام کند مانند اینکه متکلم به شخصی که قرآن را حفظ کرده است بگوید:

انت حفظت القرآن یعنی من می دانم که تو قرآن را حفظ کرده ای، مفاد خبر را در صورت اول که عبارت از حکم باشد فایده خبر و در صورت دوم که آگاهی متکلم بحکم باشد لازم فائده خبر گویند.

گاه باشد که متکلم در صدد اخبار و اعلام نیست یعنی مقصودش از القاء خبر نه افاده حکم است نه لازم حکم بلکه جمله خبریه را برای اغراض دیگری بکار می برد که از آنجمله موارد ذیل است:

1- برای استرحام و برانگیختن رحم و شفقت: مانند این آیه حکایت از قول موسی

رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (پروردگارا من نیازمندم بچیزیکه از جانب خودت بسوی من نازل گردانی) که مقصودش از این خبر این است که حق تعالی درباره او ترحم نموده و خیری بدو عطا فرماید.

2- اظهار ضعف و بیچارگی مانند قول زکریا:

رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا (پروردگارا همانا استخوانم سست شده و سرم یعنی موی سرم از پیری سفید گشته است).

3- اظهار حسرت و حزن: مانند قول زن عمران مادر مریم که پس از زائیدن مریم از اینکه بر خلاف انتظار دختر زائیده است غمگین و متاثر شده زیرا امید داشت که پسر بزاید و او را خادم بیت المقدس گرداند و چنین گفت:

رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ (پروردگارا من دختر زائیده ام).

4- اظهار فرح و شادی بوقوع امری و زوال امری بر اثر آن: مثل اینکه امر خیری پیش آید و امرشری بر طرف گردد و شخصی از این واقعه خوشوقت شده گوید:

جاء الحق و زهق الباطل (حق آمد و باطل زائل گشت) یعنی من از این پیش آمده خوشحالم.

5- تشویق و ترغیب مخاطب بر امری: مانند اینکه بکسی که در کسب دانش بی میلی نشان داده سهل انگاری می کند محض اینکه بدانش رغبت و علاقه پیدا کند گفته شود: لیس سواء عالم و جهول.

200-گزینه‌ی «1» در این گزینه مجاز عقلی است به اسناد مفعول به فاعل سیل مُقَعَّم به صیغه اسم مفعول یعنی پر کرده است نسبت مفعم به سیل مجاز است چه آنکه سیل مفعم بکسر عین الفعل (پرکننده) است نه پر کرده شده. تعریف مجاز عقلی: مجاز عقلی اسناد فعل یا شبه فعل است به یکی از متعلقات فعل (فاعل - مفعول به - مصدر - آلت - زمان - مکان - سبب) که غیر ماهوله باشد باعتقاد متکلم با آوردن قرینه ای که دلالت کند بر اینکه این اسناد، اسناد غیر حقیقی است.

امثله مجاز عقلی:

1- اسناد فعل بر زمان: سَرَّني يوم الجمعة (خوشحال کرد مرا روز جمعه) که روز جمعه زمان خوشحالی است نه فاعل آن مراد این است که خوشحال کرد مرا فلان شخص یا فلان امر در روز جمعه.

2- اسناد فعل بمکان: جَرى النهرُ یعنی جرى الماء فى النهر.

3- اسناد اسم فاعل بمصدر: مانند شعر شاعر که شاعر حقیقه صاحب شعر است.

4- اسناد فعل بسبب: بنی الامیر قصرأ که فاعل حقیقه بنا است و امیر سبب بنا است.

5- اسناد اسم فاعل بمفعول به: چون قول خدا یتعالی (فی عیشة راضیه) که عیشه زندگی حقیقه مرضیه است و راضی صاحب عیشه است.

201-گزینه ی «2» در اصل هذا غزال بوده است چون قول کسی که بخواهد صیاد را بر پیدا شدن شکار آگاه سازد غزال یعنی هذا غزال که اگر سخن را به اختصار نکند بیم آن می‌رود که فرصت زائل گردد و شکار بگریزد. حذف مسند الیه: باید دانست که هر لفظی که دلالت بر معنی داشته باشد هنگامی که بدان احتیاج افتد باید در کلام آورده شود تا اینکه مدلول علیه خود را افاده کند و گرنه سخن مبهم گردد و افهام مراد که غرض از وضع الفاظ است بعمل نیاید چه آنکه استفاده معانی الفاظ است. پس اصل در هر لفظ موضوعی هنگامی که بخواهند معنای آن را بفهمانند آنستکه در کلام مذکور گردد و حذف آن خلاف اصل باشد.

با این حال دیده می‌شود که سخنوران بلیغ گاهی لفظ یا الفاظی را اگر چه از اجزاء عمده هم باشد از کلام حذف می‌کنند و این در موقعی است که اولاً بتوان بوسیله یکی از قرائن و نشانه ها سامع را بر محذوف آگاه ساخت و ثانیاً نکته ای ادبی در نظر باشد که آن نکته مقتضی حذف و عدول از اصل گردد بنابر این حذف مسند الیه مشروط بدو شرط است:

1- بودن قرینه ای که دلالت بر محذوف کند. 2- بودن غرضی از اغراض بلاغیه که حذفش را بر ذکرش ترجیح دهد ، عللی که موجب رجحان حذف می‌گردد از این قرار است:

1- احتراز از عبث نظر ببودن قرینه ظاهر و نبودن غرضی که مقتضی ذکر باشد از قبیل تبرک و استلذاذ بنام و غیره مثل اینکه هنگام رویت هلال گفته شود الهلال اینجا چون مخاطب از روی قرینه می‌داند که مراد هذا الهلال است. لذا ذکر مبتدا هذا ظاهراً عبث و بیهوده می‌باشد.

2- برای اشاره باینکه دلیل عقلی قویتر باشد از دلیل لفظی و این سبب را تخییل العدول الی اقوی الدلیلین گویند: یعنی چون در ذکر مسند الیه اتکاء بدلالت لفظ است و درحذف آن بدلالت عقل و عقل در دلالت قویتر است از لفظ لذا متکلم مسند الیه را حذف کرده درک آن را بعقل شنونده واگذار می‌کند از جهت اشعار باینکه از دلیل اضعف بدلیل اقوی عدول کرده است مثل:

قال لی کیف انت قلت علیل سهر دائم و حزن طویل

شاهد در قلت علیل می‌باشد که مبتدای جمله محکیه از جهت تخییل عدول حذف شده است یعنی انا علیل.

3- آزمایش هوش و مقدار فر است سامع ، مثل اینکه گویی:

نوره مستفاد من کوکب نهاری اقرب اجرام سماوی الینا یعنی القمر نوره...الخ و چنانکه در مقام تفصیل و تعداد علوم گویند:

علم یملك به الافاق و یوسع به الارزاق لكن لم يتجاوز عن الالسنه و الاوراق.

که مراد علم کیمیا است و ازهمین قبیل است طرح بسیاری از لغز و معماها.

4- ایهام تنزیه مسند الیه: از زبان متکلم یعنی برای اینکه متکلم در خاطر سامع چنین آورد که مسند الیه از شدت

عظمت و علو مقامی که دارد منزّه است از اینکه نامش بر زبان جاری گردد یا ایهام تنزیه زبان گویند از ذکر او، یعنی

پستی و پلیدی وی بحدی است که زبان گوینده منزّه است از اینکه نام او را ببرد.

مثال: مُضِلُّ للناس ، مغوٍ للعباد و جاذبهم الى الجحيم. یعنی الشیطان

5- امکان انکار لدی الحاجه: یعنی متکلم مسند الیه را حذف می‌کند تا بتوانند در موقع مقتضی نسبتی که باو داده انکار

نماید مانند اینکه شخصی بگوید: فاسق لئیم و مرادش زید باشد ، برای اینکه اگر بعداً ضرورت افتد بتواند منکر شود ،

بگوید مقصودم دیگری بود.

6- تنبیه بر تعین مسند الیه یعنی مسند الیه معین و معلوم است و حاجت بذکر آن نیست بواسطه اینکه مسند برای

اسناد بموضوع دیگر صلاحیت ندارد چون:

عالم الغیب و الشهادة رب الملائكة و الروح یعنی الله عالم الغیب.

202)گزینه ی «3» غرض از ترجیح ذکر بر حذف مسند الیه بسط و اطالت کلام اطناب است در جایی که طول سخن

مطلوب گوینده باشد چون قول موسی: هی عصای... در جواب سوال حق تعالی از وی ما تلک بیمینک یا موسی است که

هر گاه هی را حذف نمائیم و به گفتن عصای اکتفا کنیم کلام تمام است ولی لذت بردن از وقوع در مقام قرب الهی

وگفتگوی با حق تعالی موسی را بر آن داشت که سخن را طول دهد لذا گذشته از ذکر مسند الیه دنباله آن جمله چند

جمله دیگر گفت: اتوکو علیها – اهلش بها علی غنمی – ولی فیها مآرب اخری یعنی: بر آن عصا تکیه میکنم و بدان برگ

از درخت برای گوسفندانم می‌ریزم و مرا در این عصا حاجتهای دیگری نیز است. ذکر مسند الیه در بعضی از مواقع واجب

است ودرپاره ای از موارد راجع ذکر مسند الیه هنگامی واجب است که قرینه‌ای بر حذف آن موجود نباشد زیرا اگر با

نبودن قرینه مسندالیه را حذف کنند کلام مختل می‌گردد و مقصود فهمیده نمی‌شود اما با بودن قرینه گاهی بعلی که

قبلاً مذکور شد حذفش بر ذکرش ترجیح پیدا می‌کند و گاهی بموجباتی ذکرش بر حذفش رجحان می‌یابد موجبات ذکر

مسند الیه از این قرار است:

1- بجهت اقتضای اصل و نبودن سببی که مرجح حذف و مقتضی عدول از اصل باشد:

ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شئی قدرا- تلك آیات الكتاب المبين.

2- فرونی تقریر و ایضاح: چون قول موسی در این آیه مبارکه:

ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی در جواب سوال فرعون که بحضرت موسی وهارون گفت: فمن ربكما یا موسی اینجا اگر ربنا حذف می‌شد بر سامع معلوم بود لکن برای زیادت و وضوح در کلام آورده شده است و مانند اینکه در مقام وعظ و خطابه که مقتضی فزونی تقریر است گوئی:

دروغ بدترین اخلاق نکوهیده است -دروغ هیزم آتش دوزخ است -دروغ موجب خسران دنیا و آخرت می‌شود.

3- ترس از اشتباه بر مخاطب بسبب احتمال ضعف قرینه یا احتمال عدم فر است مخاطب مثل اینکه نام زید بمیان آید، سپس گوئی (زید نعم الصدیق) بجای اینکه گوئی نعم الصدیق بخاطر اینکه اگر زید حذف گردد و گفته شود نعم الصدیق بیم آن می‌رود که ذکر قبلی زید برای فهم مقصود کافی نباشد و مخاطب از روی این قرینه بمقصود منتقل نگردد.

4- تنبیه بر بلادت و کودنی مخاطب: چون گویی زید فعل کذا در جواب کسیکه گوید:ماذا فعل زید اینجا ذکر زید اشاره باین است که چون مخاطب کند ذهن است بصرف قرینه مراد گوینده را درک نمی‌کند.

5- برای تعظیم یا اهانت: در این صورت مسند الیه را با اوصافیکه دلالت بر مدح یا ذم دارد ذکر می‌کنند مثال اول: اکرمنی الامیر الجلیل در جواب کسیکه گوید:ماذا فعل الامیر بک.

مثال دوم:زجرنی الامیر اللئیم در جواب همان سؤال.

6- برای استلذاذ مذكر آن:چنانکه موحد گوید الله خلقنی ، الله ربانی الله رزقنی.

203-گزینه‌ی «1» مراد از تعریف مسند الیه به موصول تفخیم و تهویل مسند الیه در آیه فغشیهم من الیم ما غشیهم پس در بر گرفت در خود پنهان کرد فرعون و جنودش از دریا آنچه که از موجی عظیم و هولناک آنها را فرا بگیرد و درخود پنهان کند.مسند الیه را در مقام تعریف بعلى بصورت موصول آوردند از آنجمله است:

الف - نشناختن مخاطب مسند الیه را بهیچ عنوانی مگر بمضمون صله:

در این حال طریق تعیین معنی منحصر است.با آوردن موصول مثلاً هر گاه بخواهیم مخاطب را از آمدن شخص آگاه سازیم و او از آن شخص هیچ اطلاعی نداشته جز اینکه روز پیش او را در بازار با ما دیده باشد چنین گوییم:

جاء الذی رأیناه أمس فی السوق.

ب-استهجان تصریح باسم:

در صورتیکه معنی اصلی آن از چیزهای پست باشد مثل اینکه نام کسی:

برغوث یا قُفَّه باشد و گوئی: (سافر الذی اطعمنا فی مضیفه) بجای اینکه گوئی: سافر برغوث اوقفه.

ج- زیادت تقریر غرض:

یعنی غرضی که سخن بخاطر آن ایراد شده است، چون قول خدای تعالی:

و رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي يَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ... الْآيَةُ اِی رَاوَدَتْ زَلِيخَا يَوْسُفَ.

غرض از ایراد این کلام معجز بیان ثبوت تقوی و پاکدامنی یوسف علیه السلام است و اینجا تعبیر از فاعل به (التي هو فی

بیتها) در دلالت بر این غرض از تعبیر به (زلیخا) یا (امراء العزیز) اقوی است زیرا با امتناع یوسف از مرتکب شدن گناه با

بودن او درخانه زلیخا و تمکنش بر برآوردن خواهش وی منتهای عفت و صیانت نفس یوسف را می‌رساند.

ه- برای اشاره کردن بوجه خبر:

مراد از وجه خبر نوع آنست یعنی مسند الیه را موصول آورند برای اینکه در آغاز کلام اشاره کنند به اینکه خبری که

مبنی بر آن است از چه سنخ و از چه نوع خواهد بود مثلاً از نوع عقاب است یا ثواب یا مدح یا ذم یا توبیخ یا اهانت و

امثال اینها مانند قوله تعالی:

ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین

ذکر استکبار از عبادت دراول جمله مُبَيِّن این است که خبر راجع به این جماعت از جنس عقاب و اذلال است ومانند:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر کریم.

که ذکر ایمان و عمل صالح اشاره به این است که حکم بر این طایفه از نوع ثواب و رستگاری است و همچنان است قول

حسان بن ثابت:

ان الی ناولتنی فرددتها قتلت قتلتها قتلها لم تقتل

مضمون صله که نیاشامیدن (خمره) و رد کردن آن باشد حاکی از این است که خبر از نوع ذم و تحفیر می‌باشد و آن

مقتول بودن خمر است و مراد از قتل شراب آمیختن آن بآب است.

و- تنبیه بر خطای مخاطب در رای و عقیده:

چون قوله تعالی: ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم.

و چون قول شاعر در نصیحت بفرزندانش:

إِنَّ الَّذِينَ تَرَوْنَهُمْ إِخْوَانُكُمْ يَشْفِي غَلِيلَ صَدُورِهِمْ أَنْ تُصْرَعُوا

که مقصود شاعر از آوردن موصول در اینجا اینست که مخاطبان را بر خطای در اعتقادشان نسبت بمضمون صله آگاه گرداند.

ز- برای تعظیم شان خبر:

چون قول فرزدق:

إِنَّ الذِّى سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَى لَنَا بَيْتاً دَعَا ثَمَّةَ اغْزُ وَاطْلُ

مراد از بیت در شعر خانه کعبه است اینجا آوردن موصول برای نشان دادن عظمت شان محکوم به است. بواسطه جمله صله که بر آن دلالت دارد و این دلالت ناشی است از تشابه آثار صانع واحد ، یعنی بنای کعبه امریست خطیر و عظیم زیرا این بنا فعل و اثر کسی است که آسمان با این رفعت و عظمت را ساخته و برافراخته است.

204-گزینیهی «4» عهد ذکری. 1- عهد ذکری و آن عبارت از این است که معهودیت آن از این جهت باشد که قبلاً ذکرش صریحاً یا کنایه بمیان آمده است مثل (المصباح) در این آیه شریفه:

الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوه فیها مصباح المصباح فی زجاجة الایه

که مراد همان مصباح مقدم در آیه است و مثل الذکر در قول خدای تعالی نقل قول زن عمران:

ولیس الذکر کالانثی که اشاره است به مذکریکه در آیه سابق:رب انی نذرت لک مافی بطنی محرراً.کنایه و تلویحاً ذکر شده است بیان آن این است که مذکور در این آیه شریفه که مشارالیه الف و لام است کلمه ما می باشد و ما موصوله اگر چه اختصاص به ذکور نداشته بر مذکر و مونث هر دو اطلاق می شود لکن از قرینه محرراً چنین بر می آید که قائل از کلمه ما فرد مذکر اراده کرده یعنی زن عمران توقع داشته که بچه ای که در شکم اوست پسر باشد زیرا تحریرولد عبارت است از وقف کردن فرزند و منصوب داشتن او برای عبادت و خدمت مساجد و معابد و این عمل در آئین یهود فقط نسبت باولاد ذکور مشروع و معمول بوده است.یعنی برای خادمی بیت المقدس پسر تحریر می کردند نه دختر ، بنابراین معنی آیه چنین است:

نیست آن پسریکه من توقع داشتم مثل دختری که اکنون زائیده ام.

2-عهد حضوری: عهد حضوری آن است که مصحوب ال حضور داشته باشد مثل اینکه کتابی در جلو کسی گذاشته شده باشد گوئی:

لمن الکتاب یعنی این کتاب حاضر و مانند قول خدای تعالی:

اليوم اكملت لكم دينكمالي اليوم الحاضر الذي كنتم فيه

3-عهد علمي:عهد علمي آن است كه مصحوب ال خود بدون حضور وتقدم ذكر از روي قرينه معلوم باشد مثل اينكه گوئي:
احضر والي جماعة من اهل البلد. كه مراد والي معهود و مخصوص ببلد حاضر است زيرا معلوم است كه در شهر بيش از
يك والي نيست.

ب-اشاره كردن به جنس و نفس حقيقت و اين تعريف را تعريف جنس الف و لام را الف و لام جنس گويند تعريف جنس
بر سه قسم است:

1-آنكه ال اشاره باشد به نفس حقيقت مدخول قطع نظر از افراد چون:الانسان نوع و القلم خير من السيف كه مقصود از
الانسان و القلم نفس طبيعت و ماهيت بدون اعتبار افراد مي باشد.
الف و لام را در اين صورت الف و لام حقيقت يا طبيعت گويند.

2-آنكه اشاره باشد به جنس و حقيقت به اعتبار تحققش در ضمن جميع افراد و اين را الف و لام استغراق نامند وال
استغراق هميشه قائم مقام لفظ كل مي باشد. استغراق بر دو قسم است:

الف - استغراق حقيقي و آن اراده كل افراديست كه لفظ بحسب معنای لغوي شامل آنها مي شود چون:

و العصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات.

و چون:

عالم الغيب و الشهادة يعني كل انسان و كل غيب و كل شهادة

ب- استغراق عرفي و آن اراده كل افراديست كه لفظ بحسب مدلول عرفي شامل آنها مي شود چون:جمع الامير التجار كه
مقصود هر تاجري است كه در شهر مقيم است نه هر تاجري كه در دنيا است.

3- آنكه مشار اليه ال حقيقت باشد به اعتبار تحققش در ضمن فرد مبهم بعبارت ديگر از معرف بلام جنس فرد غير معين
اراده شود. و اين تعريف را تعريف عهد ذهني گويند چنانكه دراين آيه شريفه:

و اخاف ان يأكله الذئب و انتم عنه غافلون. كه مراد از الذئب فردی غير معين از افراد ذئب مي باشد مدخول لام عهد
ذهني اگر چه در لفظ محكوم به تعريف است و بر وی احكام معارف جاري مي شود ولي درمعنی نكره است و غالباً معامله
نكرات به آن مي شود بايددانست كه در زبان فارسي حرفيكه قائم مقام الف و لام تعريف در عربي باشد به اينكه بر سر اسم

جنس در آمده تعریف عهد و تعریف جنس را به جمع اقسامشان افاده کند نیست و غالباً این معانی در فارسی از طریق اشاره عقلیه بمعونه قرائن فهمیده می‌شود.

205-گزینیهی «2» مراد از اضافه رسول استهزاء تهکم به موسی است. تعریف باضافه: یعنی معرفه آوردن مسندالیه بسبب اضافه کردن آن به یکی از معارف و آن بجهت اغراضی چند است از این قرار:

الف – احضار مسندالیه در ذهن سامع به مختصر ترین وجه مثلاً متکلم در مقام اخبار از غلام معهود مختص بزید چنانچه بخواهد این معنی را با قصد عبارات ادا نماید. باید بگوید: غلام زید کذا و کذا، زیرا تعبیر باضافه در افاده معنای اختصاص از سایر تعبیرات از قبیل:

الغلام الذی هو لزيد، یا الغلام المنسوب الی زید و نظایر اینها مختصر تر است و مثل قول شاعر هنگامیکه در مکه زندانی بوده است:

هوای مع الרכب الیمانی مصعد جنیب و جثماني بمکه موثق

چون شاعر را در اظهار درد و حسرت بر اثر تاتر از مفارقت معشوق و عدم قدرت بر همراه شدن با او مجال بسط سخن نیست و مقام مقتضی اختصار است لذا مسند الیه را به صورت اضافه آورده و بجای من اهواه یا من أَحَبَّه و امثال آن هوای گفته است.

تبصره: باید دانست که مراد از مختصرترین طرق درافاده افاده معنائی است که متکلم قصد کرده است نه مطلق المعنی والا مسند الیه را چنانچه بعلم یا اسم اشاره بیان کنند از اضافه مختصر است مثلاً در شعر فوق متکلم می‌خواهد از کسیکه او را دوست می‌دارد خبر داده و محبوبیت او را بفهماند، مسلم است که مختصر ترین راه در افهام این معنی اضافه خواهد بود.

ب: برای تعظیم شان مضاف یا مضاف الیه یا غیر مضاف و مضاف الیه:

اول: چون کاتب السلطان جاء

دوم: چون عبدی حضر

سوم: چون ولد الامیر زارنی

اضافه در این مثال برای تعظیم شان متکلم است.

ج: تحقیر مضاف یا مضاف الیه یا غیر اینها:

اول: مانند ولد الحَجَّام حاضر

دوم: مانند رفیقُ زیدٍ لِصٍّ

سوم: مانند ولد الحجام یصاحب زیداً، مقصود از اضافه در جمله اخیر تحقیر زید است.

دبی: نیاز ساختن متکلم از تفصیلی که متعذر یا متعسر باشد چون:

اجمع اهل الحق علی کذا و اجمع اهل البلد علی کذا.

ه: تحریض بر اکرام یا اهانت مضاف:

اول: مانند صدیقک بالباب

دوم: مانند غدووک قدم

و: التذاذ مثل: ولدی فاق اقرانه.

206-گزینهی «1» یعنی برای اوست شتر بسیار و گوسفند بسیار. نکره آوردن مسند الیه مبنی بر علل ذیل است:

الف – عدم علم متکلم یا مخاطب به هیچ یک از جهات تعریف حقیقه یا تجاهلاً و دعاء چنانکه گوئی:

جاء عندی رجل یسألنی عن کذا.

در صورتی که فاعل حقیقه به هیچ وجه از وجوه معینه علمیت، موصولیت، معهودیت و غیره معلوم نباشد یا آنکه مقصود

تجاهل باشد بنا بر غرض و مصلحتی.

ب- افاده فردیت یعنی اراده فردی غیر معین از افراد اسم جنس مانند قوله تعالی:

و جاء رجل من اقصى المدينه یسعی.

ج- افاده نوعیت یعنی اراده نوعی از انواع جنس مانند قوله تعالی:

وعلى ابصار هم غشاوة یعنی بر چشمان ایشان نوعی از پرده و پوشش است و آن پرده کوردلی باشد که مانع از دیدن آیات

خداست و چون لکل داء دواء، برای هر نوعی از درد یک نوع دو است.

د- برای تعظیم یا تحقیر چون قول شاعر:

له حاجب عن کل امر یشینه ولیس له عن طالب العرف حاجب

شاهد در تنکیر حاجب است در دو مصراع در مصراع اول برای تعظیم است و در مصراع دوم برای تحقیر.

ه – برای تکثیر چون:

ان له بلاً و ان له لغماً یعنی از برای اوست شتر بسیار و گوسفند بیشمار.

و- برای تقلیل مانند قوله تعالی:

و رضوانٌ من الله اكبر ای رضوانٌ قليل من الله اكبر من كل نعيم فی الجنة.

ز- برای تعظیم و تکثیر مثل قوله تعالى:

و ان يكذبوك فقد كذب رسلٌ من قبلك. یعنی پیش از تو پیغمبران بسیار که همه بزرگوار و عالیقدر بودند تکذیب کرده شدند.

207-گزینه ی «4» تمکین واستقرار خبر در ذهن سامع زیرا ذکر مسند الیه در ابتدای کلام ذهن را به شنیدن دنباله سخن تشویق کرده و آنرا درانتظار ذکر خبر می‌گذارد و معلوم است که حصول چیزی پس از اشتیاق بدان لذت بخش و موثر در نفس است و از همین جهت است که بلغا گفته اند که حق کلام این است که در تعبیر و میان مسند الیه آن و طول وتفصیل داده شود مثل قول ابو العلاء معری:

و الذی حارت البریة فیهِ حیوان مستحدث من جماد

متحیر و سرگشته است خلق در معاد جسمانی و برانگیختن شدن که روحانی نیست در اینکه بدن مردگان با شکسته استخوانهای آنها زنده می‌شود. تقدیم مسند الیه بر مسند به خاطر کمال عنایت و اهتمام باوست و اینکه ذکرش اهم است و این اهمیت که موجب تقدیم مسند الیه می‌شود از چند جهت ناشی می‌گردد:

الف - بودن آن اصل و رکن عمده در کلام پس اصل این است که در ذکر مقدم باشد بر سایر اجزاء و در مقامی که مقتضی عدول از اصل محقق نباشد رعایت اصل لازم است.

ب-تعجیل مسرت از جهت تفاؤل مثل: سعد فی دارک.

ج- تعجیل مسائت از جهت تطیر مثل:السفاح فی دار عدوک

د-ایهام آنکه مسند الیه هرگز از خاطر محو نمی‌شود و همیشه حاضر درذهن است یا اینکه ذکرش لذت بخش است پس سزاوار است که پیشتر از هر چیز بزبان جاری گردد چون:

لیلی بارض نجد قلبی بها یراها.

ه- اظهار تعظیم مثل: رجل فاضل فی الدار و از این قبیل است قول خدایتعالی:

و اجل مسمى عنده.

208-گزینه ی «3» حذف مسند به جهت اختصار به مناسبت ضیق مقام است چون قول شاعر:

نحن بما عندنا و انت بما عندک راضٍ و الرأی مختلف

یعنی نحن راضون ذکر راضٍ که خبر انت است قرینه است بر حذف خبر نحن گاهی می‌شود که محذوف محتمل دو وجه است مانند قول حق تعالی حکایت قول یعقوب علیه السلام فصر جمیل اینجا حذف مسند یا مسند الیه هر دو احتمال

داده می‌شود بنابر اول تقدیر چنین است فصبر جمیل اجمل بنابر دوم یعنی فامری صبری جمیل. حذف مسند مبنی بر همان اغراضی است که در باب احوال مسند الیه مذکور گشت از قبیل احتراز از عبث – عدول بسوی اقوی دلیلین – اختبار مقدار فهم و فراست سامع و غیر آن لکن باید دانست که همیشه صحت حذف موقوف است بر بودن قرینه دال بر محذوف و هرگاه قرینه نباشد حذف مطلقاً جایز نیست مانند:

زید منطلق و عمرو اینجا ذکر منطلق که خبر زید است قرینه است بر حذف خبر عمرو و داعی بر حذف احتراز از عبث است و از همین قبیل است قول شاعر:

و من یک امسی بالمدينة رحله فانی و قیار بها لغریب

شاهد در حذف خبر قیار است بقرینه خبر آن که لغریب باشد یعنی:

انی غریب و قیار ایضاً غریب و چنانکه در قول خدایتعالی:

و لن سالتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله یعنی خلقهن الله که سؤال مذکور در آیه قرینه است بر حذف فعل و حذف در اینجا برای تخیل عدول بسوی اقوی دلیلین است.

و نیز برای تخیل العدول است حذف در این آیه:

یسبح له فیها بالغدو و الاصال رجال بنابر قرائت یسبح بصیغه مجهول و حذف یسبح بصیغه معلوم در جواب سوال مقدر مثل اینکه سائلی سؤال می‌کند: من یسبحه؟ در جواب گفته می‌شود: یسبحه رجال.

209-گزینه‌ی «1» درهدی للمتقین اگر هدی خبر باشد برای ذلک (محذوف)

210-گزینه‌ی «2» منظور از تقدیم مسند تفاول است. تقدیم مسند بر مسند الیه از دو جهت است اول اینکه مانعی از تاخیر داشته باشد که همان موجب تقدمش گردد مثل اینکه جمله، جمله فعلیه باشد زیرا تقدم فعل بر فاعل واجب است یا اینکه مسند از کلمات صدارت طلب باشد مانند:

این الطریق کیف انت دوم اینکه غرضی از اغراض بتقدیمش تعلق گرفته باشد و آنها از این قرار است:

الف – برای تخصیص مسند به مسند الیه یعنی حصر مسند الیه در مسند مثل:

لله ملک السموات و الارض یعنی ملک السموات و الارض له لا لغيره.

و مانند قوله تعالی: لا فیها غول ای لافی خمر الجنه غائله الصداغ برخلاف خمر الدنيا یعنی فقط در شراب بهشتی درد سر نیست.

ب- برای اشعار در اول کلام با اینکه مسند خبر است نه صفت چون قول حسان در مدح رسول اکرم (ص)

له همم لا منتهی لکبارها و همته الصغری اجل من الدهر

که اگر گفته می‌شد همم له در اول امر تو هم می‌رفت که شاید جار و مجرور صفت باشد ولی با تقدم این تو هم از بین می‌رود.

ج- تشویق سامع بذکر مسند الیه چون قول شاعر در مدح معتصم عباسی:

ثلاثة تشرق الدنيا ببهجتها شمس الضحی و ابو اسحق و القمر

د- تعجیل مسرت مانند: علیه من الرحمن ما يستحقه چون از جانب رحمن جز رحمت و خیر انتظار نمی‌رود ذکر من

الرحمن می‌رساند که مابعد آن از نوع خیر است پس ذکرش در ابتدا موجب مسرت خاطر سامع می‌شود.

ه- تفاؤل چنانکه بمریض گوئی: فی عافیة یعنی انت فی عافیة و مثل:

سعدت بغرة وجهک الايام وتزینت بلقائک الاعوام

211-گزینہی «2» بیان از ابہام

212-گزینہی «3» اظهار حسرت و اندوه. گاهی ادوات استفہام از معنای حقیقی خود کہ طلب علم بامر مجهول باشد

خارج شدہ بہ کمک قرائن استعمال می‌شوند در معانی دیگر کہ مناسب با مقام است و در این حال اگر چہ کلام بہ ظاہر

استفہام است ولی حقیقہ طلب فہم از مخاطب نیست بلکہ اغراض دیگر در نظر است کہ بخاطر حصول آنہا کلام را بہ

صورت استفہام در آوردند و این استفہام مجازی را استفہام تولیدی نیز گویند و آن معانی از این قبیل است:

1-استبطاء: چون بہ کسی کہ دعوت ترا با امہال وتانی پذیرفتہ گوئی: کم دعوتک؟ چقدر خواندم ترا، یعنی کراراً ترا

خواندم تا تواجبت کردی و این مستلزم کندی در اجابت دعوت است.

2- تعجب: مثل قولہ تعالی: ما لهذا الرسول یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق، کفار از اینکه پیامبر طعام می‌خورد و مانند

سایر مردم در کوچہ و بازار می‌خرامید تعجب می‌کردند زیرا بزعم باطل خود چنین می‌پنداشتند کہ این احوال با نبوت

منافات دارد.

3- تنبیہ مخاطب بر گمراہی او مثل قولہ تعالی: فاین تذهبون

4- امر: مثل اینکه در مقام موعظہ بہ کسی گوئی: آیا نصایح مرا می‌پذیری؟ یعنی بپذیر و مثل قولہ تعالی: فهل انتم

منتھون یعنی انتھوا.

5- نہی: مانند قول تعالی: اتخشو نہم فاللہ احق ان تخشوہم ای لاتخشوہم.

6- استبعاد: مثل قولہ تعالی: انی لہم الذکری و قد جاء ہم رسول مبین یعنی بعید منہم ان ینتفعوا بالتذکیر و الموعظۃ.

7- تحسر: چون قول شاعر:

ما للمنازل اصبحت لا اهلها اهلی ولا جيرانها جیرانی

8- استیناس: یعنی به مخاطب مانوس شدن و در صحبت با او باز کردن واز این قبیل است قول خدایتعالی بموسی ع: ماتلک بیمینک یا موسی.

9- وعید: یعنی تهدید و تخویف چون به کسی که زیر دست تو است و بی ادبی کند گوئی: الم اؤدب فلانا یعنی بترس و از روش خود دست بردار که ترا هم تادیب و مجازات خواهیم کرد و از همین قبیل است قوله تعالی: الم نهلك الاولین و الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل که مقصود تهدید کفار است.

10- تهکم: یعنی استهزاء چون به کسی که کاری غیر عاقلانه انجام دهد و درعین حال دعوی عقل کند گوئی: اعقلک یسوّغ لک ان تفعل کذا و چون در این آیه شریفه. قالوا یا شعيب اصلو تک تامرک أن نترک ما یعبد ابائونا.

213-گزینہی «1» شاهد در انجل فعل امر است که در این جا معنی حقیقی آنکه طلب انجلاء و زوال ظلمت از شب باشد مراد نیست. گاهی صیغه امر به مناسبت مقام استعمال می شود مجازاً در معانی دیگر از این قرار:

1- دعا: وآن طلب دانی باشد بطور خضوع ازعالی وآن را سؤال نیز گویند چنانکه در این آیه مبارکه: رب اشرح لی صدري و یسرلی امری واحلل عقدہ من لسانی.

2- التماس: و آن طلب مساوی است از مساوی یعنی مساوی در رتبه که در فارسی بخواهش تعبیر می شود چنانکه گوئی: اعطنی الکتاب ایها الصدیق.

3- اباحه: و آن حکم بجو از فعل است با تساوی دو طرف ثبوت و انتفاء یعنی عدم رجحان طرفی بر طرف دیگر بنا بر این در اباحه معنی طلب نیست مثل: جالس زیداً اوعمرواً یعنی مجالست با زید یا عمرو یا هر دو ترک مجالست با هر دو همه برای مخاطب جایز و علی السویه است ومثل قوله تعالی: کلو او اشریوا حتی یتبین الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر.

4- تهدید: یعنی ترساندن فاعل بر سوء عاقبت و نتیجه مترتب بر فعل چون به کسی که ستم می کند گوئی: هر چه می توانی و از دست بر می آید بکن و مثل قول خدایتعالی: اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر.

5- تعجیز: و آن نسبت دادن عجز است به مخاطب یعنی عجز از بجا آوردن فعلی چون آیه شریفه: و ان کنتم فی ریب مانزلنا علی عبدنا فأتوا بسورۃٍ من مثله.

یعنی شما از آوردن سوره ای مثل آن عاجزید و این معنی از صیغه امر بالالتزام فهمیده می‌شود زیرا طلب کردن فعلی که به اعتقاد متکلم وقوع آن محال بوده و مقدور مخاطب نیست، مستلزم تعجیز مخاطب است.

6- تسخیر: یعنی قرار دادن مخاطب را مسخر و منقاد نسبت به فعلی که به او امر شده و او را بر آن قدرتی نیست و مأمور به در عقب امر بلافاصله واقع خواهد شد چون قول خدای تعالی: کونوا قردة خاسئين ای باعدین و مبعدین.

غرض از صیغه امر در این مقام طلب حصول فعل نیست زیرا فعل مقدور مخاطب نیست بلکه مقصود تحصیل و ایجاد فعل است چنانکه ایشان پس از امر به کونهم قردة فی الفور مسخ شدند و به صورت بوزینه در آمدند.

7- اهانت: چون قول خدای تعالی: قل کونوا حجارة او حديداً. مراد کفار و منکران معاد است در اینجا غرض از صیغه امر نه طلب فعل است، نه حصول فعل زیرا فعل مقدور ایشان نیست و ایشان هم سنگ و آهن نشدند بلکه غرض تحقیر و عدم اعتنائی به آنها است مثل اینکه در امر مذکور اشاره است به اینکه ایشان چون ایمان نیاورده اند بواسطه جمود و قسوتی که در روحشان است سزاوار است که از جنس سنگ و آهن باشند نه نوع انسان.

و اینجا اگر چه انجلاء امری است متحقق الوقوع و قاعده باید متعلق ترجی قرار گیرد نه تمنی لکن چون شاعر در حالی است که کثرت هم و غم و سوز درونی بر اثر مفارقت از معشوق شب را بحدی در نظرش طولانی ساخته که گویا انتها ندارد زیرا هر چه انتظار می‌کشد پایان نمی‌یابد و او مثل این است که نسبت به زوال شب و طلوع صبح توقعی نداشته و مرفوع الطمع است لذا مقام مقتضی این است که طلب انجلاء حمل بر تمنی شود نه ترجی.

9- تسویه: یعنی حکم بتساوی دو نسبت چون قول خدای تعالی: و اسرو قولکم او اجهروا به انه عليم بذات الصدور.

10- تعجب: چون قول خدای تعالی: انظر كيف يفترون على الله الكذب.

214- گزینه‌ی «2» مراد از نهی تحقیر است که به اینکه او اهلیت و شایستگی سیادت و بزرگواری را ندارد. قسم چهارم از اقسام طلب نهی است و آن طلب ترک فعل یا طلب کف از فعل است بنا بر اختلافی که در حقیقت آن پدید آمده است بر سبیل استعلاء به همان معنی که در امر گفته شد و صیغه نهی از مضارع گرفته می‌شود و برای آن فقط یک حرف است و آن لا ء جازمه می‌باشد که بلاء نهی موسوم است چون: لا يضرب - لا تذهب - لا تسرفوا. و صیغه نهی نیز مانند امر در اصل وضع شده است برای طلب عالی از دانی بر طریق استعلاء و استعمالش در این معنی حقیقت است مانند قول خدای تعالی: لا يغتب بعضكم بعضا - ولا تثل لهما اف و لا تنهرهما - لا تقتلوا اولاد کم خشية املاق.

و مثل قول فردوسی:

ميازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است.

و مانند قول حافظ:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است.

و مانند قول نظامی:

عذر منه نز تو حیل خواستند این سخن است از تو عمل خواستند.

و گاهی مجازاً استعمال می شود بر حسب اقتضای مقام در معانی دیگر از این قبیل:

1- دعا: یعنی طلب دانی از عالی با تضرع و خشوع مثل قوله تعالی: ربنا لا تو اخذنا ان نسينا او اخطانا و چون قول مولوی:

بجان خود که از این دلشده کرانه مکن بساز با من مسکین و عزم خانه مکن.

شراب حاضر و دولت ندیم وتوساقي بده شراب و دغلهای ساقیانه مکن

و چون قول سعدی:

خدایا بذلت مران از درم که صورت نبندد در دیگرم

چو از چهل غائب شدم روز چند چو باز آمدم در برویم میند

و چون قول حافظ:

از بهر خدا زلف میار ای که مارا شب نیست که صد عرب ده با باد صبا نیست.

2- التماس: چنانکه بدوست خود گوئی: لا تشرب الافیون فان فیه ضرراً.

و چون قول امیر معنوی:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من تا یکزمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن

3- تهدید چنانکه بخادم خود گوئی: لا تمتثل امری ثم انظر ما وقع علیک.

4- تمنی مثل: یا لیلہ الوصل لا تنقضی و چون قول شاعر:

یا لیل طل یا نوم زل یا صبح قف لا تطلع

یعنی یا لیت لیلہ الوصل لا تنقضی و الصبح لا یطلع.

5- توبیخ: مثل قوله تعالی: لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق وانتم تعلمون.

که غرض از نهی در اینجا توبیخ ایشان است بر اینکه ایشان عالماً و عامداً حق و باطل را مخلوط نموده و کتمان حق

می کنند و مانند قول شاعر:

لا تنه عن خلق وتاتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم.

215-گزینه‌ی «1» در بیت کمال انقطاع است. کمال انقطاع بلا ایهام: یعنی اینکه در فصل ایهام خلاف مقصود حاصل شود کمال انقطاع بر دو وجه است: الف آنکه دو جمله مختلف باشند در خیریت وانشائیت و این اختلاف گاهی در لفظ و معنی است و گاهی در معنی فقط اول مانند قول اخلط:

و قال رائدهم ارسوا نزاولها فكل حتف امری یجری بمقدار

شاهد در جمله نزاولها است که جمله خبریه است و آن عطف نشده است بر ارسوا که جمله نشائیه است باید متوجه شد که نزاولها در بیت مرفوع است و مجزوم نیست تا جواب امر واقع شود و الا از موضوع خارج است. ب- مانند: مات فلان رحمه الله. هر چند هر دو جمله فعل ماضی و به صورت خبریه اند لکن جمله دوم انشائیه و دعائیه است، یعنی اللهم ارحمه. وجه دوم: آنکه بین دو جمله جامع و وجه مناسبتی نباشد به طوریکه عرفاً عطف دوم بر اول قبیح نماید چون: زید طویل القامه و عمر و شاعر – العلم حسن و بکر کریم المنظر.

216-گزینه‌ی «3» کمال اتصال در موقعی است که جمله دوم تابع جمله اول باشد و تابع در اینجا بدین معنی است که جمله دوم برای جمله اول بمنزله تاکید یا عطف بیان یا بدل باشد و اما نعت در این مقام معقول نیست زیرا جمله: من حیث انها جمله موصوف واقع نمی‌شود: اما تاکید یا تاکید معنوی است یا لفظی تاکید معنوی مثل قوله تعالی: ذلک الکتاب لاریب فیه که لاریب فیه به منزله تاکید است برای ذلک الکتاب و لذا بدان وصل شده است توضیح آن است که ذلک الکتاب دلالت دارد بر اینکه عظمت شان و جلالت قدر قرآن بمنتهی درجه است و این دلالت از چند جهت است یکی تعبیر از آن باسم اشاره که مفید کمال تمیز و تشخیص و دال بر شدت عنایت و اهتمام بمشار الیه است و دیگر آوردن اسم اشاره بعید که دال بر بعد و علو مرتبه آن است و دیگر تعریف خبر بالف و لام جنس که مفید حصر خبر است در مبتدا یعنی کتاب قرآن است و لاغیر و چون این حصر حقیقی نیست بلکه ادعائی و مبنی بر مبالغه است بدین معنی که سایر کتب در جنب آن شایستگی ندارند که نام کتاب بر آنها اطلاق شود، دلالت دارد بر اتمیت و اکملیت قرآن در معنی و حقیقت کتاب و بلندی مرتبه آن نظیر اینکه گوئی: حاتم الجواد یعنی حاتم دارای جود و بخشش است و لاغیر که مقصود کمال و برجستگی حاتم است در جود، مثل اینکه سایر اصحاب سخاو کرم در برابر او هیچند و چون نسبت به قرآن تا این حد تعظیم و تکریم بجا آورده شد جای آن بود که تو هم رود که این قول شاید مجاز و اغراق باشد لذا برای دفع تو هم تجوز و گزاف جمله لا ریب فیه در تاکید حکم قبل آورده شد پس این جمله به منزله «نفسه» است در جائی زید نفسه.

اما تاکید لفظی: مثل قوله تعالى: فمهل الكافرين امهلهم رويدا (ای امهالاً قليلاً) معنی جمله (امهلهم...) تقریباً عین معنی جمله اول است پس به منزله تکرار و تاکید لفظی است برای جمله اول که مفید تثبیت و تقریر معنی اول است نظیر: جائنی زید زید.

و اما بدل: مثل قوله تعالى: و اتقوا الذی امدکم بما تعلمون امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون که جمله امدکم بانعام... به منزله بدل بعض است از امدکم بما تعلمون زیرا انعام و بنین و جنات و عیون بعض از ما تعلمون است چه آنکه ماتعلمون شامل این نعم و نعم دیگر می شود پس جمله امدکم بانعام... به منزله ثلثه است در اکتل الرمان ثلثه و مانند قول شاعر:

اقول له ارحل لا تقيم عندنا و آلا فكن في السر و الجهر مسلماً

شاهد در لا تقيم عندنا است که به منزله بدل است از ارحل بدل اشتغال زیرا مقصود از امر به رحلت اظهار کراهت است از اقامت مخاطب و ارحل دلالت دارد بر این معنی بالالتزام بقرینه و الافکن... لکن لا یقیم... به تادیه این معنی وافی تر است زیرا دلالتش بر اظهار کراهت بالصراحه و با تاکید است پس جمله ارحل مانند تمهید و مقدمه است برای لا تقيم و لا تقيم مقصود اصلی و به منزله علمه است در اعجبنی زید علمه.

و اما عطف بیان: مثل قوله تعالى: فوسوس اليه الشيطان قال يا آدم هل ادلك على شجرة الخلد و ملک لا یبلى. جمله قال یا آدم... عطف نشده است بر جمله اول زیرا به منزله عطف بیان است برای اول چه آنکه وسوسه شیطان را بیان می کند به اینکه شیطان گفت این درخت جاودانی است و ملکی است که کهنه و زائل نمی شود پس جمله دوم به منزله زید است در جائنی ابوعبدالله زید.

217-گزینه ی «3» شبه کمال انقطاع: آن عبارت است از آنکه دو جمله طوری باشد که عطف دوم بر اول موهم عطف آن بر غیر معطوف علیها گردد. در این صورت ترک عطف کنند و فصل را در این مورد قطع گویند چون قول شاعر:

و تظن سلمی اننی ابغی بهابلاً اریها فی الضلال تهیم.

شاهد در جمله اریها فی الضلال است با اینکه بین آن و جمله و تظن سلمی تناسب است هم از جهت مسند و هم از جهت مسند الیه زیرا اریها بمعنی اظن است و فاعل تظن محبوبه و فاعل اریها محب است با این حال عطف نشده است بر تظن برای این که تو هم نرود که معطوف است بر ابغی و آن نیز از مظنونات سلمی است.

218-گزینه ی «2» شبه کمال اتصال: و این در موقعی است که جمله دوم جواب باشد از سوال مقدری که از جمله اول ناشی شده باشد و در این صورت جمله اول به منزله سؤال می شود و جمله دوم به منزله جواب از این سؤال ، و چون دو

جمله سؤال و جواب فرض می‌شود عطف دوم بر اول جائز نباشد ، همچنانکه عطف جواب بر سؤال جایز نیست و فصل را در این حالت استیناف و جمله دوم را مستانفه و هم استیناف گویند و استیناف به اعتبار سوال مقدر بر سه قسم است:
قسم اول: آنکه سوال مقدر راجع به سبب حکم باشد چون قول شاعر:

قال لی کیف انت قلت علیل سهر دائم و حزن طویل

بعد از آنکه گفت: قلت علیل گویا سائلی سوال کرده که «ماسبب علتک» او در جواب گفته است: سهردائم....

قسم دوم: آنکه سوال مقدر ، سوال از صدق و کذب اسناد باشد مثل قول شاعر:

زعم العو اذل اننی فی غمره صدقوا و لکن غمرتی لا تنجلی

شاهد در جمله مستانفه صدقوا است مثل اینکه بعد از اخبار از ملامت کنندگان سائلی گفته است: فما قولک فی هذا صدقوا فی زعمهم ام کذبوا جواب داده است به اینکه: صدقوا فیما زعموا.

219-گزینه ی «1» شاهد در دو کلمه مترادف یعنی کذب و مین است که شاعر آورده است که یکی از آنها زائد و فائده ای در زیادت نمی‌باشد و مشخص نیست کدام کلمه زائد است.

220-گزینه ی «2» در گزینه ی 1 قصر وجود ندارد و در گزینه ی 3 هم قصر وجود ندارد در گزینه ی 4 ایجار حذف وجود دارد و مضاف حذف شده است و اسئل اهل القرية است و در گزینه ی 2 ایجار قصر وجود دارد.

221-گزینه ی «2» بعشر لیال که مضاف الیه لیال است و محذوف است. ایجاز حذف: وآن بر دو قسم است زیرا ایجاز یا به حذف جزئی از اجزاء کلام است اعم از اینکه مفرد باشد یا جمله ، عمده باشد یا فضله یا بحذف کلام ، قسم اول موارد آن بسیار است از آن جمله است امثله ذیل:

-حذف مضاف: مثل قول خدای تعالی: و جاهدوا فی الله حق جهاده. ای جاهدوا فی سبیل الله و ایضاً قوله تعالی: و اسئل القرية ای اهل القرية.

2-حذف موصوف: مثل قوله تعالی: من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها یعنی من عمل عملاً صالحاً.

3-حذف صفت: مثل قوله تعالی: و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون. ای رجساً مضافاً الی رجسهم.

4-حذف جار و مجرور: مثل قوله تعالی: لا یسال عما یفعل و هم یسالون یعنی یسالون عما یفعلون.

5-حذف شرط: و این در چهار مورد است. بعد از امر ونهی و استفهام و تمنی گاهی بعد از اینها فعل مضارع آورند و قبل از آن جمله شرطیه مقرون بان تقدیر کنند و فعل را بان شرطیه مقدره مجزوم سازند.

امثله:

اکرمی اکرمک تقدیر این است ان تکرمنی اکرمک – لا تتبع الهوی تفلح یعنی ان لا تتبع الهوی تفلح – این بیتک از رک
یعنی ان تعرفنیه از رک – لیت لی ما لا انفقه ای ان أرزقه أنفقهُ.

222-گزینہی «2»ایغال: ایغال در لغت به معنی تند رفتن و رفتن به نقاط دور است و در اصطلاح ختم کردن کلام است
به چیزی که معنی بدون آن تمام باشد لکن آوردن آن نکته ای بر اصل معنی افزوده و کلام را رونق و زیبایی بخشد
چنانکه در این بیت:

شیخ یری الصلوات الخمس نافلهً و يستحل دم الحجاج فی الحرم

مراد شاعر از اثبات الحاد و قسوت و بد اندیشی برای شخصی است که منظور اوست و پیداست که عبارت بیت بدون
آوردن فی الحرم و افی به مقصود است ولی به واسطه افزودن فی الحرم مبالغه در معنی مقصود حاصل شده است.
و مثل قول امرو القیس:

كَأَنَّ عَيُونَ الْوَحْشِ حَوْلَ خَبَائِنَا و ارحلنا الجزع الذي لم يُثَقَّب.

که ذکر لم يُثَقَّب در آخر بیت ایغال است ، زیرا تشبیه کرده چشمهای حیوانات صید شده را که در اطراف خیمه پراکنده
است به مهره های سفید و سیاه ، در حالتی که اگر لم يُثَقَّب را برای الجزع صفت نیاورده بود تشبیه درست بود و علتی
نداشت لکن این وصفی که آورده تشبیه را کاملتر و زیباتر ساخته است به علت اینکه مهره سفید و سیاه هر گاه ناسفته
باشد شباهتش به چشم حیوان وحش بیشتر است.

223-گزینہی «3»تذیل: و آن تعقیب جمله ایست به جمله دیگر که مشتمل باشد بر معنی جمله قبل از آن برای تاکید
منطوق یا مفهوم جمله قبل.

مثال اول: قول خدای تعالی: و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا. که جمله اخیر موکد منطوق جمله اول
است زیرا مضمون آن همان منطوق زهق الباطل می باشد.

مثال دوم: قول شاعر:

ولست بمستبق اِخاً لا تلمه علی شعثِ ای الرجال المهذب

شاهد در جمله اخیر یعنی ای الرجال المهذب می باشد ، استفهام در اینجا انکاری است یعنی در افراد رجال فردی که از
جميع جهات روحی و خلقی منزّه و بی عیب باشد وجود ندارد ، و این جمله مفید تاکید مفهوم جمله قبل است زیرا

چنانکه ملاحظه می‌شود کلام قبل از این یعنی صدر بیت از حیث مفهوم بر همین معنی نفی فرد کامل و بی عیب از رجال دلالت دارد.

224-گزینه‌ی «1» تکمیل: که آنرا احتراس نیز گویند و آن عبارت است از اینکه در کلامی که موهم خلاف مقصود باشد چیزی آورند که توهم خلاف مقصود را دفع نماید و آن یا در وسط کلام است و یا در آخر.

مثال اول: قول شاعر:

فسقی دیارک غیر مفسدها صوب الربیع و دیممه تهمی

شاهد در ذکر غیر مفسدها است چونکه باران گاهی سبب فساد و خرابی دیار می‌گردد لذا با آوردن غیر مفسدها توهم این معنی را دفع کرده است.

مثال دوم: قول شاعر:

فاز بالذة ارباب الهوی فهو حلو و عذاب الحب عذب

در اول که لذت و حلاوت عشق را بیان نمود جای این توهم بود که عشق لذتی دارد بی رنج و عذاب لذا برای دفع آن جمله آخر را بیفزود که عشق نیز خالی از عذاب و محنت نیست لکن عاشق باید عذاب آن را عذب و گوارا شمرد.

225-گزینه‌ی «3» شاهد در بلغتها است آن جمله معترضه دعائیه است که واقع شده بین اسم ان و خبر آن. اعتراض: آن عبارت است از آوردن در اثناء کلام واحد یا بین دو کلام که متصل به یک دیگر باشند معنی یک جمله یا چند جمله که محلی از اعراب نداشته باشد برای فائده‌ای سوای دفع ایهام جمله‌ایکه در بین آورده می‌شود جمله معترضه گویند، مراد از اتصال معنوی در کلام که در تعریف مذکور گشت این است که کلام ثانی بیان یا تاکید باشد برای کلام اول یا بدل از آن اغراضی که موجب اعتراض می‌گردد بسیار است، از آن جمله است:

الف -تنزیه: مانند قول خدای تعالی:

و يجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما يشتهون شاهد در جمله معترضه سبحانه است که واقع شده است در اثناء کلام بین معطوف علیه و معطوف زیرا که و لهم ما يشتهون عطف است بر لله البنات ای و يجعلون لهم ما يشتهون در اینجا اعتراض برای تنزیه و تقدیس حق تعالی است از آنچه باو نسبت می‌دهند.

ج-تنبيه: مثل قول شاعر:

و اعلم فعلم المرء ينفعه ان سوف ياتي كل ما قدرا

جمله فعلم المرء ينفعه معترضه است و برای تنبيه بر نافع بودن علم ایراد شده است.

و مثل قول زهیر بن ابی سلمی:

لعمرك و الخطوب مغیرات وفی طول المعاشرة التّقالی

فقد بالیت مظعن ام اوفی ولكن ام اوفی لا تبالی

شاهد در دو جمله اسمیه معترضه است که بین قسم و جواب قسم آمده برای تنبیه بر اینکه حوادث روزگار سبب تغییر احوال و زوال مودت و دوستی بین دوستان و آشنایان است و از طول معاشرت احياناً ملال خاطر اشخاص و تنفر و انزجار شان از یکدیگر حاصل شده و منجر به پیدایش بغض و عداوت بین آنها می‌گردد.

د- مطابقه و استعطاف: چنانکه در قول متنبی:

و خفوق قلب لو رایت لهیبه یا جنتی لرأیت فیہ جهنما

مقصود از اعتراض جمله ندائیه یا جنتی در بیت دو چیز است یکی رعایت طباق یعنی مطابقه جهنم با جنت که بینشان شبه تضاد است و دیگر طلب شفقت و عطوفت از معشوقه.

ه- بیان سبب امری که غریب و تعجب آور است: مثل قول شاعر:

فلا هجره یبدو و فی الیاس راحة و لا وصله یصفو لنا فنكارمه

شاهد در جمله وفی الیاس راحة است ، شاعر در این بیت اظهار داشته که مطلوب او یکی از دو امر است یا فراق معشوقه یا وصل او و چون راضی شدن بفراق و دوری معشوق از عاشق بعید و در اذهان عجیب می‌نماید لذا پس از جمله اول فلا هجره یبدو برای رفع تعجب سبب آنرا بیان کرده است که در یاس راحت است.

و- تفخیم و تهویل: مثل قوله تعالی:

و انه لقسم لو تعلمون عظیم.

ز- ایقاظ سامع: چون در قول سعدی:

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر

ح- تسکین و اسکات: چنانکه در قول سنائی:

نشناسد کسی چه داری خشم لعل و گوهر مگر بگو هر چشم

گاهی در اثناء جمله معترضه آورده می‌شود چنانکه در این آیه کریمه:

فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون.

شاهد در اعتراض جمله و انه لقسم لو تعلمون عظیم بین دو جمله قسم و جواب قسم است که آن نیز مشتمل است بر جمله معترضه لو تعلمون که واقع شده است بین موصوف و صفت.

226-گزینه‌ی «4» مشبه: تیرهای تیز کبودرنگ (حسی) و مشبه به: انیاب عقلی است. هر دو طرف عقلی: چون: العلم

کالحيوة-مفارقة الحبيب كالحَمَى - والضلال عن الحق كالعَمَى و چنانکه در این بیت:

خرد همچو جان است زی هوشیار خرد را چنین خوار مایه مدار

مثل قول ازوقی:

ذکای طبع تو گوئی که لوح محفوظ است که ذره ای نبود جایز اندرو نسیان

و مثل قول سنائی:

مردگی کفر و زندگی دین است هر چه گفتند مغز آن این است.

مشبه عقلی و مشبه به حسی: العلم كالنور - و المنية كالسبع و چون قول حکیم ازرقی:

اندیشه برفتن سمندت ماندخورشید بهمت بلندت ماند

و چنانکه در این شعر خاقانی:

عصر جام جم است کایامش بشکند خورد پس ببندد خوار

همچو گوهر شکستنش آسان همچو سیماب بستنش دشوار

مشبه حسی و مشبه به عقلی: چون قول امرؤ القیس:

ایقتلنی و المشرفی مضاجعی و مسنونة زُرُق کانیاب اغوال

و در فارسی مانند قول اسدی طوسی:

فشافش تیرش بروز نبرد چو آواز غول است در گوش مرد.

227-گزینه‌ی «3» غرض از تشبیه تشویه و زشت جلوه دادن مشبه است.

مراد از غرض علت غایی است یعنی فایده ای که داعی می‌گردد باینکه متکلم بلیغ مقصود خود را بطریق تشبیه ادا کند و

غرض از تشبیه غالباً راجع به مشبه است. و گاهی هم مشبه به تعلق میگیرد غرض راجع به مشبه بر چند نوع است:

1_ بیان امکان مشبه و اثبات وجود آن در جائی که ادعای امتناع آن ممکن و امکان مشبه به مسلم باشد مانند قول

متنبی د رمدح سیف الدولة:

فان تفق الانام و انت منهم فان المسك بعض دم الغزال

شاعر در این بیت با عتراف باینک ممدوح از مردم است ادعا کرده است که او مافوق مردم است یعنی بین او و افراد انسانی هیچ مشابهت و مجانستی نبوده و او را قرین و نظیری نیست بطوریکه او اصلی است براسه و جنسی است مستقل و جداگانه و چون این امری است بس غریب و بعید و در ظاهر ممتنع به نظر می‌رسد که فردی از یک نوع در فضائل و مکارم بحدی رسد که از آن نوع خارج شود و فوق افراد آن قرار گیرد لذا بر ثبوت مدعی و امکان این امر استدلال کرده است به تشبیه حال ممدوح بحال مشک با اینکه از خون است از جنس خون محسوب نگشته و بر همه خونها تفوق و برتری دارد و ممدوح هم نظیر همین است و چون امکان مشبه بلکه وقوع آن مسلم است ، امکان مشبه نیز مسلم خواهد بود و این تشبیه اگرچه بالصراحه ذکر نشده است لکن بیت ضمنا بر آن دلالت دارد زیرا تقدیر بیت چنین است: و ان تفق الانام و انت من جنسهم فلا عجب فان المسك بعض دم الغزال و قد فاق الدماء حتی لا یعد منها فحالك شبيهة بحال المسك. و این تشبیه را تشبیه ضمنی یا تشبیه مکنی عنه گویند.

2- بیان حال مشبه: باینکه مشبه بر چه وصفی از اوصاف است بشرط آنکه حال مشبه به معلوم باشد و الا تشبیه برای بیان حال نخواهد بود چون تشبیه چیزی بچیزی در رنگ – شکل-مقدار-وضع و غیر اینها در صورتیکه بودن این اوصاف در مشبه بر سامع ظاهر و معلوم باشد

و مثل این بیت

إذا قامت لحاجتها تشتتكان عظامها من خیزران

تشبیه کرده استخوانهای او را در نرمی بخیزران.

3- بیان مقدار حال مشبه در قوت و ضعف و زیاده و نقصان مانند تشبیه لباس سیاه بغراب در شدت سیاهی چون قول شاعر:

كان مشیتها من بیت جارتها مر السحاب لاریث لا عجل

مقصود از این تشبیه بیان مقدار و اندازه مشی است.

4- تقریر حال مشبه و تثبیت آن در ذهن شنونده و این در وقتی است که اسناد حالت و صفتی بچیزی قدری خفا داشته باشد و محتاج بتوضیح باشد دراینصورت آنرا تشبیه می‌کنند بچیزیکه صفت مزبور در وی ظاهر و آشکارا بوده و جای تامل نباشد تا بهتر در ذهن شنونده جای گرفته و مورد قبول واقع شود و اغلب که معقول را بمحسوس تشبیه میکنند مبنی بر همین غرض است بریا اینکه ذهن بمحسوسات آناتر است تا بمعقولات چون:

ان القلوب اذ تنافر ودها مثل الزجاجة كسرھا لا یجبر

قلوب متنفر را که از امور عقلی است تشبیه کرده بشیبه شکسته که از چیزهای حسّی است برای اینکه (اصلاح ناپذیری و برگشتن بحالت اول) را که حال مشبه است از اینطریق در ذهن بخوبی مشخص و متمکن سازد.

5- مدح مشبه: و این یا برای تزئین و تحسین است یعنی زیبا نشان دادن مشبه و او را در انتظار جلوه دادن بطوری که میل و رغبت شنوندگان را در روی جلب کند یا برای تعظیم قسم اول مانند تشبیه چهره سیاه بچشم آهو و مثل قول شاعر:

و زاد بك الحسن البديع نضارة كانك في وجه الملاحه خال

قسم دوم مانند قول شاعر:

كانك شمس و الملوک کواکباذا طلعت لم یبدمنهن کوکب

6- تقبیح مشبه یعنی زشت کردن مشبه در نظر سامع برای اهانت و تحقیر یا تنفیر، در این حال متکلم سعی میکند که مشبه را بصورتی نشان دهد که طبع ازا و متنفر و بیزار گردد، مثل قول شاعر در هجو کسی:

و اذا اشار محدثاً فکانهقرّد یقهقه او عَجوزٌ تَلَطِّمُ

7- استطراف مشبه: یعنی غرض از تشبیه گاهی اینست که مشبه را امری تازه و غریب شمارند و این غرض حاصل می شود بسبب ابراز آن در صورت چیزیکه ممتنع الوقوع است بحسب عادت زیرا که مشبه در اینحال به صورتی در میاید که حضورش در ذهن نادر خواهد بود چون تشبیه توده ای از زغال که برخی از آن آتش گرفته باشد بدریائی از مشک که موجش طلا باشد در این شعر:

انظر الى الفحيم فيه الجمر متقد كانه بحر مشك موجة الذهب

استطراف را میتوان بنحوی دیگر توجیه کرد غیر از ابراز مشبه در صورت امر ممتنع و آن عبارت از اینست که مشبه به نادر الحضور در ذهن باشد و این بر دو قسم است یکی آنکه: حضور مشبه به در ذهن نادر باشد مطلقاً مانند دریائی از مشک که موجش طلا باشد در مثال مذکور که امری است فی حد نفسه مستطرف و غریب در هر حال و بر هر تقدیر حضورش در ذهن نادر است یعنی چنین صورتی کمتر در خیال می آید و دیگر اینکه ندرت حضورش در ذهن فقط در موقع حضور مشبه در ذهن باشد یعنی ذهن در وقت تصور مشبه کمتر بتصور آن منتقل گردد.

228- گزینه ی «4»

229- گزینه ی «1» ملفوف آن است که اول چند مشبه ذکر کنند و بعد برای آنها چند مشبه به بهمان ترتیب بیاورند مثل

این بیت امروالقیس در وصف عقاب بکثرت صید طیور:

کان قلوب الطیر رطبا و یابساً لدی و کرها العناب و الحشف البالی

که تشبیه کرده است قلب بتر و تازه پرنده را بعناب و قلب کهنه و خشکیده:

2_ مغروق: تشبیه مغروق آن است که یک مشبه و مشبه به ذکر کنند و در عقب آن یک مشبه و مشبه به دیگر و هکذا

مثل قول شاعر در وصف جماعتی از زنان:

النشر مسک و الوجوه دنانیر و اطراف الا کف عَنَم

و در صورتیکه یکی از طرفین واحد و دیگری متعدد باشد یا مشبه متعدد است و مشبه به واحد و یا بالعکس قسم اول و

دوم را تشبیه جمع نامند. تشبیه تسویه مانند قول شاعر:

صدغ الحبيب و حالی کلاهما کاللیا لی

و ثغره فی صفاء و اد معی کاللا لی

تشبیه جمع مثل قول بحر ی:

کانما یبسم عن لؤلؤ منضد او برد او اقاح

که تشبیه کرده است دندان را به سه چیز

230- گزینه‌ی «4» تشبیه تمثیل است. باعتبار وجه شبه در آن صفتی باشد منتزع از چند چیز باشد مثل تشبیه

والشمسُ کالمرأة فی کفّ الاشَلّ تجری علی السَّماءِ من غیر فَشَلّ وجه شبه هیئتی است منتزع از حرکت دوری سریع و

متصل توأم با اشراق و تابش که با تموج و اضطراب و انبساط و انقباض همراه باشد.

2- تشبیه یا مجمل است یا مفصل: مجمل آن است که وجه شبه در آن ذکر نشده باشد و این بر دو قسم است اول آنکه

وجه شبه بر همه کس واضح و هویدا باشد چون زید مثل شیر است پیدا است که وجه شبه در این تشبیه شجاعت است

دوم آنکه وجه شبه خفی باشد و غیر از خواص آنها درک نکنند مثل قول زنی از عرب در مدح فرزندانش: هم کالحلقه

المفرغة لایریدی طرفاها حلقه مفرغة عبارت است از حلقه مسدوده که فرجه و شکافی در جوانب آن نباشد مانند دایره

وجه شبه در این تشبیه تساوی آحاد است در نسبت بصفتی و عدم امکان فرق بین آنها در این جهت یعنی همه ایشان در

فضیلت و بزرگواری بیک نسبتند بطوریکه تعیین اینکه کدام فاضل و کدام افضل است ممکن نباشد مانند حلقه مفرغة که

بواسطه تناسب اجزاء طرفین آن نامعلوم است و تعیین اینکه کدام جزء از آن طرف و کدام وسط است ممتنع خواهد بود

و چنانکه در این بیت خاقانی:

بی نضج دولت او سر سامی است عالمکز فتنه هر زمانش بحران تازه بینی

وجه تشبیه در تشبیه بسر سامی اختلال و بر هم خوردگی اوضاع و انقلاب احوال است و این معنی در بادی نظر بذهن همه کس نیاید و مفصل آن است که وجه شبه یا ملزوم آن یعنی آنچه ملتزم وجه شبه است در کلام ذکر شده باشد قسم اول مثل:

و ثغره فی صفاء و ادمعی کاللالی

قسم دوم: مانند: الکلام الفصیح کالعسل فی الحلاوة پیداست که حلاوت وجه شبه نیست زیرا حلاوت از خواص مطعومات است و در کلام فصیح محقق نگردد بلکه وجه شبه که جامع بین الطرفين باشد میل طبع است که لازمه حلاوت خواهد بود.

3_ تشبیه یا قریب مبتذل است یا بعید غریب: قریب مبتذل آن است که بر اثر شدت ظهور وجه شبه در بادی نظر ذهن بدون تامل و دقت از مشبه به مشبه به منتقل گردد و معنی سرعت انتقال از مشبه به اینست که هرگاه موضوعی را در نظر گرفته بخواهند آنرا در صفتی بچیزی تشبیه کنند فوراً آنچیزیکه صفت نامبرده در آن بنحو اقوی موجود و هم مشهود است و مناسبت دارد که موضوع مذکور بدان تشبیه کرده شود بذهن آید مثل اینکه بمحض قصد تشبیه زید در شجاعت بچیزی شیر بذهن می آید و هنگام تشبیه قامت در اعتدال و موزونی سر سهی بذهن وارد میگردد و هنگام تشبیه رخساره معشوق در لطافت فوراً برگ گل بنظر می رسد ظهور وجه شبه در بادی رأی که موجب ابتذال تشبیه می شود مبتنی بر دو چیز است اول آنکه وجه شبه امر واحد اجمالی باشد چون تشبیه زلف بشب در سیاهی و تشبیه ابرو به کمان در انحناء و تشبیه کوکنار بحنظل در تلخی.

231- گزینه ی «1» و اما باعتبار ادات: تشبیه باعتبار ادات بر دو قسم است: 1- تشبیه مرسل 2 - تشبیه مؤکد. تشبیه مرسل آن است که ادات تشبیه در آن ذکر شده باشد.

تشبیه مؤکد آن است که ادات در آن حذف شده باشد و این بر دو گونه است اول آنکه تنها ادات را حذف نمایند و دیگر در آن تصرفی نکنند مثل قول شاعر:

انت نجم فی رفعة و ضياء تجتلیک العیون شرقاً و غرباً

دوم آنکه مشبه به را به مشبه اضافه کنند:

و الریح تعبث بالغصون و قد جرى ذهب الاصيل علی لجین الماء

شاهد در ذهب الاصيل و لجین الماء است که مشبه به در هر دو اضافه شده است به مشبه و این تشبیه مؤکد است که در اصل چنین بوده: و قد جرى الاصيل ای شعاع الشمس فی الاصيل کالذهب علی الماء کاللجین.

232- گزینه‌ی «2» استعاره مصرحه: هرگاه مشبه را حذف کنیم ولی مشبه به را ذکر نمائیم استعاره مصرحه است شاعر (لؤلؤ) و نرجس و وورد (گل سرخ) و عناب و برد (نگرگ) استعاره آورده است برای اشک و چشم و صورت و سر انگشت یا (لب) و دندان

233- گزینه‌ی «1» غمرالرداء یعنی کثیر المعروف و الاحسان شاعر رداء را استعاره آورده است برای بخشش و احسان زیرا رداء ساتر و حافظ پوشنده رداء است احسان هم غرض صاحب احسان را حفظ می‌کند و اضافه غمر بر رداء قرینه است بر عدم اراده معنی حقیقی زیرا غمر از صفات جامه نیست بلکه از صفات مال و عطا یا است.

234- گزینه‌ی «3» طغیان به معنی از حد گذشتن امری عقلی است و کثرت و بالا آمدن آب امری حسی است. استعاره باعتبار طرفین و جامع: استعاره باعتبار این سه چیز منقسم می‌شود بشش قسم از اینقرار: که گوئیم مستعار منه و مستعارله یا هر دو حسی است و یا هر دو عقلی و یا مستعار له عقلی و یا بالعکس پس چهار قسم حاصل می‌شود و جامع در سه قسم اخیر حتماً عقلی است زیرا بطوریکه در مبحث تشبیه گذشت وجه شبه حسی نمی‌شود مگر اینکه طرفین تشبیه حسی باشد برای اینکه قیام امر حسی بعقلی ممکن نیست ولی انتزاع عقلی از حسی امکان دارد یعنی در صورت حسی بودن طرفین می‌شود وجه شبه عقلی باشد و اما در قسم اول جامع یا حسی است یا عقلی یا بعضی از آن حسی و بعضی عقلی است پس قسم اول منقسم می‌گردد به سه قسم و مجموعاً شش قسم حاصل می‌شود:

الف: محسوس الطرفین و جامع حسی: مثل قوله تعالی: فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار در اینجا مستعار منه (عجل) یعنی گوساله است و مستعار له حیوانی است که خدای تعالی از زیورهای که سامری از قبطیها بدست آورده بود و در آنها تدبیری بکار برد به شکل گوساله آفرید و جامع شکل و هیئت است.

ب- محسوس الطرفین و جامع عقلی: مثل قوله تعالی: و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار مستعار منه سلخ یعنی کندن پوست از گوسفند و امثال آن و مستعار له بر داشتن روز است از روی شب و جامع ترتیب امری بر امر دیگر و ظهور چیزی بعد از خفای آن است:

ج- محسوس الطرفین و جامع مرکب از حسی و عقلی: چنانکه گوئی رأیت شمسا و اراده کنی انسانی را که مانند آفتاب است در حسن طلعت و عظمت شأن که اول حسی و دوم عقلی است.

د- معقول الطرفین: چون قوله تعالی: من بعثنا من مرفدنا مستعار منه رفاد یعنی خواب و مستعار له موت و جامع عدم ظهور فعل و حرکت است و هر سه عقلی است.

ه- مستعار منه حسی و مستعار له عقلی: مثل قوله تعالى: فاصدع بما تُؤمر: صدع که بمعنی شکستن شیشه و امثال آن است و امری است حسی: استعاره آمده برای تبلیغ احکام و تفریق حق و باطل از یکدیگر که امری است عقلی و جامع تاثیر و بقاء اثر است و آن نیز عقلی است و معنی چنین است: افرق بین الحق و الباطل بحيث لا يلتئم احدهما بالآخر كما تصدع الزجاج و لا يلتئم

و- مستعار منه عقلی و مستعار له حسی: چنانکه در قول سعدی:

حبست بجفنی المدامع لا تجری فلما طغى الماء استطال على السكر

طغیان به معنی تکبر و تجاوز از حد است و امریست عقلی استعاره آورده برای کثرت و بالا آمدن آب که حسی است و جامع استعلای مفرط است و آن نیز عقلی است.

235- گزینه‌ی «3» ملائمت‌ها مشبه به ذکر شده است استعاره مرشحه است.

تقسیم باعتبار اقتران طرفین بملائمت‌ها و عدم آن: استعاره باعتبار ذکر ملائم طرفین و ترک آن ، منقسم می‌گردد به سه قسم: مطلقه - مجردة - مرشحة:

1- استعاره مطلقه - آن است که چیزی از صفات و ملائمت‌ها مستعار له و مستعار منه در آن ذکر نشود و از همین جهت که از تقیید باوصاف و احوال طرفین عاری است آنرا مطلقه گویند و باید دانست که مقصود از صفت در اینجا صفت معنوی است یعنی مطلق معنائیکه قائم به غیر باشد و این اعم از نعت مصطلح بین نحو بین مثل:

عندی قمر و فی الحرب اسد

2- استعاره مجردة: و آن چنان است که فقط ملائم مستعارله در آن ذکر شده باشد چون رایت بحرأ فی قصر يعطی

3- استعاره مرشحة: و آن چنان است که تنها ملائمت‌ها مشبه به در آن ذکر کرده شود مثل قوله تعالى: اولئك الذين اشترو الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم. اشتراء که بمعنی خرید و فروش است استعاره آورده شده برای اختیار چیزی بتبدیل سپس ربح و تجارت که از ملائمت‌ها مستعار منه است بر آن متفرع گشته است.. این قسم مقابل مجردة است یعنی ذکر ملائم مستعارمنه و ترک اشاره بمشبه موجب قوت و فزونی مبالغه در تشبیه که مقتضای استعاره است می‌گردد و اعتبار اتحاد مشبه با مشبه به را قویتر می‌سازد و از همین جهت آوردن اوصاف و ملائمت‌ها مستعار منه را در استعاره ترشیح و استعاره را مرشحه نامیده اند چه آنکه ترشیح در لغت به معنی تربیت و تقویت و احسان قیام بر امری است و لذا گفته اند ترشیح مبنی است بر تناسی تشبیه یعنی از نظر انداختن تشبیه و ادعای اینکه مستعارله نفس مستعار منه است پس استعاره مرشحه ابلغ از دو قسم دیگر است و مطلقه هم نظر باینکه اوصاف و ملائمت‌ها مشبه در آن ذکر نمیشود ابلغ از

مجرده است گاهی در استعاره ترشیخ و تجرید با هم جمع میشوند در این صورت استعاره از حیث مبالغه بمنزله مطلقه است زیرا دو قید ترشیخ و تجرید با هم تعارض کرده و هر دو ساقط میشوند در اینحال استعاره باصل اطلاق بر گشته و در رتبه مطلقه قرار میگیرد چنانکه در قول زهیر بن ابی سلمی:

لدى اسد شاکی السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم

شاهد در جمع تجرید و ترشیخ است در بیت چنانکه در مصراع اول صفت شاکی السلاح و مقذف را که از ملائمت مشبه است آورده و این تجرید است و در مصراع دوم یال و چنگال را که از خصائص مشبه به است ذکر کرده و این ترشیخ است.

236- گزینه‌ی «2»

استعاره بالکنایه: و آن چنان است که متکلم در نفس خود چیزی را بچیزی تشبیه می‌کند و از ارکان آن فقط مشبه را ذکر کرده و بعضی از لوازم و خصوصیات مشبه به را برای مشبه آورد تا دلالت کند بر این تشبیه در اینجا این تشبیه مضمرا را استعاره مکنیه یا استعاره بالکنایه گویند بجهت اینکه مشبه به در آن مذکور نیست و در دلالت بر معنی آن فقط بذكر بعضی از خواص آن اکتفا شده است و اثبات امر لازم و مختص به مشبه به را برای مشبه که قرینه این تشبیه است استعاره تخیلیه گویند، استعاره اش گویند زیرا امریکه از لوازم مشبه به است برای مشبه آورده شده و بدان نسبت داده شده است و تخیلیه اش نامند از آن جهت که به خیال سامع میرساند که مشبه از جنس مشبه به است مثل قول ابوذویب هذلی:

و اذا المنیة انشبت اظفارها الفیت کل تمیمه لا تنفع

که مرگ را در نفس خود تشبیه کرده بسبع در اهلاك نفوس بقهر و غلبه بدون فرق گذاشتن بین شریف و ضعیف و نافع و مضار و بدون رقت و ترحم بر کسی سپس اظفار (ناخن‌ها و چنگالها) را که از ملائمت مشبه به یعنی سبع است برای مشبه که مرگ باشد آورده است تا قرینه باشد برای تشبیه پس تشبیه منیه بسبع که در نفس مضمرا استعاره بالکنایه است و آوردن اظفار که از خصوصیات سبع است برای منیه استعاره تخیلیه است بطوریکه ملاحظه می‌شود ذکر اظفار اولاً دلالت دارد بر تشبیه مرگ بدرنده و ثانیاً سامع را به خیال می‌اندازد که مرگ از نوع درنده است لازم مشبه به که برای مشبه آورده می‌شود بر دو قسم است اول آنکه مقوم مشبه به باشد در وجه شبه یعنی قوام و تحقق وجه شبه در مشبه به موقوف بر آن باشد مانند قول شاعر:

و لئن نطق بـشکر برک مفحصاً فلسان حالی بالشکایه انطق

تشبیه نموده در نفس خود حال را بمتکلم در دلالت بر مقصود آنگاه زبان را که از لوازم شخص متکلم است برای حال اثبات نموده و معلوم است که تحقق دلالت بر مقصود که وجه شبه است در متکلم که می‌خواهد مقصود خود را از طریق تکلم ادا کند بزبان است و بدون آن عادهً ممکن نیست دوم آنکه مکمل وجه شبه باشد یعنی وجه شبه در مشبه به بدون آن کامل نگردد مانند شعر هذلی پیش از این: و اذا المنيۃ انشبت اظفارها... الخ.

که در تشبیه مرگ بسبع وجه شبه کشتن و پاره کردن مردم است معلوم است که کمال این عمل در سبع بداشتن ناخن و چنگال است اگر چه کشتن اشخاص برای سبع بغیر چنگال مثلاً بدن‌دان هم میسر می‌شود.

237- گزینه‌ی «1» شاهد در لفظ عین است که موضوع است برای چشم و اینجا مجازاً استعمال شده است در جاسوس که انسان باشد به علاقه جزئیت و قرینه این مجاز (ارسلت) می‌باشد از این قبیل قوله تعالی: فتحریر رقبۃ مومنه که مراد از رقبه انسان است بقرینه تحریر.

238- گزینه‌ی «1» طویل النجاد کنایه از طول قامت و کنایه از صفت است.

239- گزینه‌ی «1» در گزینه‌ی تعریض است.

تعریض: گاهی کنایه‌ای که مقصود از آن صفت یا نسبت است متوجه موصوفی می‌باشد که در کلام مذکور نیست مثل اینکه در پیش شخصی که مسلمانان را اذیت میکند گوئی: المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه در حالیکه روی سخن بان شخص مؤذی باشد و این کنایه از نفی صفت اسلام از همان شخص است. زیرا مفاد کلام حصر مسلم است در کسی که مسلمانان از دست و زبانش سالم باشند چه مسند الیه محلی بالف و لام جنس افاده حصر می‌کند و این حصر دلالت دارد بر نفی اسلام مطلق کسی که متصف به صفت مزبور نباشد و لازم نفی از عام نفی از خاص یعنی نفی اسلام از همان شخص مؤذی است پس ذکر شده است ملزوم و اراده شده است لازم که انتفاء اسلام باشد در مؤذی معین در حالتیکه در کلام از شخص مؤذی که موصوف بدین صفت عدمی است ذکر نشده است و یا در باره کسیکه قمار بازی می‌کند و معتقد است که عمل قمار حلال است بقصد تکفیر او گوئی: انا لا اعتقد حل القمار و این کنایه است از اثبات صفت کفر برای او این نوع کنایه را کنایه عرضیه یا تعریض گویند و تعریض از عرض بضم عین بمعنی جانب است. یعنی اشاره کردن بجانبی و اراده نمودن جانب دیگر بعبارت دیگری تعریض به گوشه اشاره کردن است و در اصطلاح کلامی است که بدان اشاره شود بمعنی دیگری که از سیاق عبارت و قرینه مفهوم گردد و وجه اطلاق تعریض بر کنایه مذکور واضح است.

240- گزینه‌ی «3» در بیت تلویح است.

تلویح: و آن در لغت بمعنی اشاره کردن به چیزی است از دور و در اصطلاح کنایه ایست غیر عرضیه که کثیر الواسطه باشد یعنی انتقال از ملزوم بلازم محتاج باشد بوسائط چندی مانند: کثیر الرماد، جبان الکلب _ مهزول الفصیل و مانند جمود عین کنایه از مسرت و شادی در قول عباس ابن انحف:

ساطلب بعد الدار عنکم لتقربوا و تسکب عینای الدموع لتجمدا
چنانکه شرح و تفسیر آن در قسمت تعقید معنوی مذکور گردیده است.

241- گزینه‌ی «4» درست ایماء یا اشاره است.

ایماء یا اشاره: و آن کنایه ای است غیر تعریضیه که وسائط آن قلیل ، و لزوم معنی در آن واضح است یعنی انتقال از ملزوم بلازم بسهولت انجام گیرد چون قول شاعر:

او ما رأیت المجد ألقى رحله فی آل طلحه ثم لم یتَحَوَّل

رحل اقامت افکندن مجد در آل طلحه کنایه است از کرامت و بزرگواری ایشان و عدم تحول و کوچ نکردن مجد از میان ایشان کنایه از دوام و استمرار سیادت وجود در این خانواده است.

242- گزینه‌ی «3» در این گزینه صفت مقابله است.

طباق: که آنرا مطابقه و تطبیق و تضاد و تکافؤ نیز گویند و آن چنان باشد که دو معنی را که بینشان تقابل و تنافی باشد فی الجمله: خواه تقابل حقیقی خواه تقابل اعتباری و تقابل هم اعم از اینکه تضاد باشد مثل سواد و بیاض یا تقابل تضایف مانند اُبُوّت و بنوّت یا تقابل عدم و ملکه مثل عمی و بصر یا تقابل ایجاب و سلب مثل انسان و لا انسان و کاتب و لا کاتب و قیام و لا قیام و متقابلان اعم است از اینکه دو اسم باشد یا و فعل یا دو حرف یا دو کلمه مختلف یعنی اسم و فعل یا اسم و حرف یا فعل و حرف باشد چنانکه در آیات ذیل:

بین دو اسم: هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن... الخ

بین دو اسم: و تحسبهم ایقاظاً و هم رقود

بین دو فعل: و انه هم اضحک و ابکی و انه هو امات و احیی

بین دو فعل: ثم لا یموت فیها و لا یحیی

بین دو حرف: و لهن مثل الذی غلیهن بالمعروف

بین اسم و فعل: و من یضلل الله فما له من هادٍ و من کان میتا فا حیینه

و چون قول شاعر:

لقد احیی المکارم بعد موت و شاد بنائها بعد انهدام

از الطف طباق نوعی است که آنرا طباق سلب می‌نامند و آن چنان است که دو فعل از یک مصدر آورند که یکی مثبت و

دیگری منفی باشد یا یکی امر و دیگری نهی باشد مثل قول خدای تعالی: هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون _

فلا تخشو الناس و اخشون و مثل قول شاعر:

خلقوا و ما خلقوا لمکره فکانما خلقوا و ما خلقوا

رزقوا و ما رزقوا سماح یدفکانما رزقوا و ما رزقوا

243- گزینه‌ی «4» در بیت ایهام تضاد است.

244- گزینه‌ی «3» در آیه صنعت مقابله است.

245- گزینه‌ی «2» در آیه صنعت مراعات نظیر است.

246- گزینه‌ی «3» در آیه ایهام تناسب است.

247- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت بدیعی ارضاد است.

248- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت توشیح و آن چنان است که کلام را طوری بیاورند که اول آن دلالت کند بر آخر آن

بعد از دانستن سجع و قافیه مانند:

کریم لا یغیره صباح عن الخلق الکریم و لامساء

249- گزینه‌ی «1» در بیت ابهام یا توجیه است.

250- گزینه‌ی «4» در بیت صنعت مشکله است.

251- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت مزاجت است.

252- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت عکس وجود دارد.

253- گزینه‌ی «2» در بیت توریه مرشحه است شاهد در لفظ غزاله است که معنی قریب آن آهوبره و معنی بعیدش

آفتاب است و مراد شاعر معنی بعید است و با آن ملائم معنی قریب را ذکر کرده است و آن عبارت است از کلمه (خرفت)

و همچنان حمل وجدی در اصل لغت به معنی بزغاله حمل به معنی برّه است و هر دو با آهو مناسبت دارد.

254- گزینه‌ی «3» در بیت توریه مبنیه است و آن عبارت است از چیزی که از ملائمت معنی بعید رادر آن ذکر کنند.

- 255- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت استخدام است.
- 256- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت لف و نشر است.
- 257- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت جمع است
- 258- گزینه‌ی «2» در آیه صنعت تفریق است.
- 259- گزینه‌ی «1» در آیه صنعت تقسیم است.
- 260- گزینه‌ی «4» در بیت صنعت جمع و تفریق است
- 261- گزینه‌ی «4» تجرید در این بیت بطریق کنایه است. یعنی یشرب الکاس بکف جواد شاعر انتراع کرده است ا
 زمدوح جوادی که قدح به دست خود برگیرد و بیا شد به طریق کنایه زیرا این مسلم است که ممدوح شرب می‌کند
 پس نفی شرب به دست بخیل از ممدوح مستلزم شرب ممدوح است به دست کریم آن کریم خود ممدوح خواهد بود.
- 262- گزینه‌ی «1» تبلیغ عبارتست از اینکه مدعی عقلاً و عادةً ممکن باشد شاعر ادعا کرده است که اسب او در یک
 تاخت به گاو نر و گاو ماده وحشی رسیده است و آنها را پی در پی انداخته و بدنش عرق نکرده است و این امر به حسب
 عقل و عادة ممکن است.
- 263- گزینه‌ی «4» در بیت صنعت اغراق است.
- 264- گزینه‌ی «3» در بیت صنعت غلو است.
- 265- گزینه‌ی «1» در آیه صنعت مذهب کلامی است.
- 266- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت تفریع است.
- 267- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت استتباع است.
- 268- گزینه‌ی «4» در بیت صنعت ادماج است.
- 269- گزینه‌ی «4» در بیت صنعت تجارف العارف است.
- 270- گزینه‌ی «1» در آیه صنعت جناس تام است.
- 271- گزینه‌ی «2» در بیت جناس ترکیب یا مرکب است.
- 272- گزینه‌ی «3» در جمله مذکور جناس ناقص است.
- 273- گزینه‌ی «4» در درقول حریری جناس مضارع است.

- 274- گزینه‌ی «1» در بیت جناس قلب است.
- 275- گزینه‌ی «2» در آیه جناس خطّ است.
- 276- گزینه‌ی «2» در آیه صنعت رد العجز علی الصدر موجود است.
- 277- گزینه‌ی «1» در آیه سجع مطرّف است.
- 278- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت موازنه است.
- 279- گزینه‌ی «1» در بیت صنعت قلب است.
- 280- گزینه‌ی «4» کتب جواهر البلاغه تالیف احمد هاشمی‌بک است یکی از مهمّ ترین منابع علوم بلاغی در حال حاضر است.

منابع

مبادئ العربيه ، ج 3 و 4 ، رشيد الشرتوني

فن ترجمه (اصول نظري و عملي ترجمه) ، دكتور يحيى معروف

جواهر البلاغه ، احمد هاشمي

آموزش عربى جلد 1 و 2 دكتور آذرتاش آذرنوش

شرح ابن عقيل